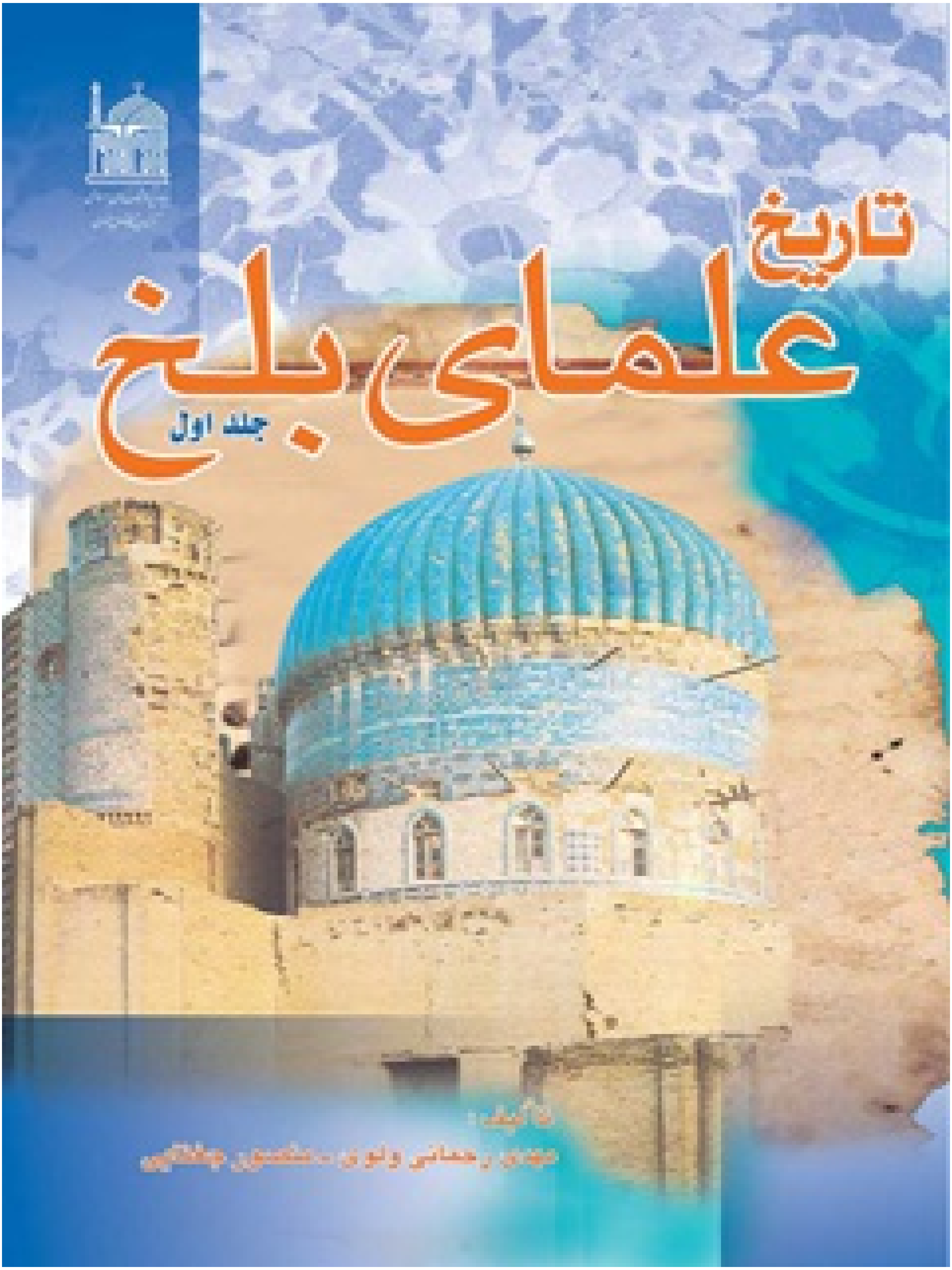

تاریخ
علمای بلخ
جلد اول

بسم الله الرحمن الرحیم

تاریخ علمای بلخ

نویسنده:

جمعی از نویسندگان

ناشر چاپی:

بنیاد پژوهشهای اسلامی آستان قدس رضوی

ناشر دیجیتالی:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

تاریخ علمای بلخ

مشخصات کتاب

سرشناسه : رحمانی ولوی، مهدی، ۱۳۲۷ -

عنوان و نام پدیدآور : تاریخ علمای بلخ / مهدی رحمانی ولوی، منصور جغتایی؛ ویرایش علمی منصور ستایش.

مشخصات نشر : مشهد: بنیاد پژوهشهای اسلامی، ۱۳۸۳ - ۱۳۹۲.

مشخصات ظاهری : ۳ ج.

شابک : دوره : ۹۶۴-۴۴۴-۶۷۱-۲ ؛ ج.۱ : ۹۶۴-۴۴۴-۶۷۰-۴ ؛ ۳۷۰۰۰ ریال: ج.۲ : ۹۷۸-۹۶۴-۹۷۱-۱۳۷-۹ ؛ ۸۱۵۰۰ ریال: ج.۳: ۹۷۸-۹۶۴-۹۷۱-۶۴۸-۰

یادداشت : نویسنده جلد دوم و سوم مهدی رحمانی ولوی است.

یادداشت : ج.۲ (چاپ اول: ۱۳۸۶).

یادداشت : کتابنامه.

موضوع : بلخ (افغانستان) -- سرگذشتنامه

شناسه افزوده : جغتایی، منصور، ۱۳۴۴ -

شناسه افزوده : بنیاد پژوهش های اسلامی

رده بندی کنگره : DSR۲۰۷۵/ل۴ ر۳ ۱۳۸۶

رده بندی دیویی : ۹۵۵/۸۷۵

شماره کتابشناسی ملی : م ۸۲-۳۴۷۴۳

ص:۱

اشاره

فهرست مطالب

ص:۵

ص:۶

ص:۸

ص:۹

ص:۱۰

پیشگفتار

پیشگفتار

تاریخ علمای بلخ شامل شرح حال بیش از ۲۸۹ نفر از رجال سرزمین بلخ چاپ و منتشر گردید. آن کتاب در سال ۱۳۸۳ش. توسط بنیاد پژوهشهای اسلامی به زیور طبع آراسته شد و در اختیار خوانندگان محترم قرار گرفت. اینک نیز با کمک بنیاد مزبور جلد

دوم تاریخ علمای بلخ که شرح حال ۳۶۳ نفر از فقها، مفسّران، مورّخان، فلاسفه و حکمای سرزمین دانش پرور بلخ را شامل می شود در اختیار خوانندگان قرار می گیرد. البته این مجلد پایان کار نخواهد بود و شرح حال عده ای دیگر از عالمان بلخ خواهد ماند

که امیدوارم بتوانم با یک مجلد دیگر، این مجموعه را به انتها برسانم. باید اعتراف کنم

تعداد بزرگان دارالاجتهاد بلخ بیش از اینها می باشد، امّا پژوهش درباره همه آنها از توان من خارج است ؛ امید می رود که علما و نسل جوان آشنا به کار، این راه را دنبال نمایند.

قابل یادآوری است که از شرح حال و ذکر نام کسانی که قابل توجه یا منشأ اثری نبوده اند

در این تحقیق پرهیز شده است.

در پایان بر خود لازم می دانم از تمام استادان، محققان، پژوهشگران و دوستانی که در این طرح مشوق و راهنمای من بودند، سپاسگزاری نمایم، به خصوص از مدیر عامل بنیاد پژوهشهای اسلامی، استاد محترم حضرت حجه الاسلام و المسلمین حاج آقای الهی خراسانی، که در طول کار، بنده را راهنمایی کردند و موانع را برطرف نمودند. همچنین از استاد منصور ستایش که در ویرایش علمی این اثر کمک کردند، و نیز از استاد ادیب جناب آقای طهوریان، و سرانجام از مدیر محترم گروه ویراستاری آقای دکتر مهدوی که از هیچ کوششی در به سامان رساندن این کار دریغ نورزیدند، تشکر و قدردانی می کنم، و نیز از گروه حروفچینی و نمونه خوانی سپاسگزاری می نمایم.

مهدی رحمانی ولوی

۲۵/۹/۱۳۸۵

ع

۲۹۰. عاصم بن زمزم بن عاصم بن موسی حنفی بلخی

عـاصم بن زمزم بن عـاصم بن موسـی حنفی بلخی، از مفـاخر علما و محـدّثان بلـخ به شـمار می رفت. او از شاگردان عصام بن یوسف بلخی و عبدالصمد بن حسان مرورودی (مرغابی) و مکی بن ابراهیم بلخی بود و از آنها روایاتی را نقل کرده است. وی به شهر ری نیز سفر کرد و مدتی در این شهر اقامت داشت. عبد اللّه نیلی از وی روایاتی را نقل

کرده است(۱).

خطیب بغـدادی گفته است: عاصم بن زمزم بلخی، بلـخ را به قصـد زیارت بیت اللّه الحرام ترک کرد، پس از انجام فریضه حج وارد بغداد شد، در این شهر مدتی کوتاه اقامت گزید و به درخواست علما در آن جا به تدریس حدیث پرداخت. وی روایاتش را از طریق عبدالصمد بن حسان، مکی بن ابراهیم، عصام بن یوسف و صالح بن محمّد ترمذی نقل می کرد(۲).

۲۹۱. عامر بن سعید بلخی

ابو حفص عامر بن سـعید بن ابی داود بلخی از روات عصـر خویش به شمار می رفت. او بلخ را به قصد بغداد ترک کرد و پس از رنج فراوانِ مسافرت به بغداد رسید و در آن

۱- الجرح و التعدیل، ج ۳، ص ۳۴۳؛ ج ۷، ص ۲۶؛ اللآلی المصنوعه، ج ۲، ص ۲۱۱.

۲- تاریخ بغداد، ج ۱۲، ص ۲۵۱.

شهر به تدریس علم حدیث پرداخت. او روایات خود را از طریق عبد اللّه بن محمّد بن علی بن طرخان بلخی نقل می کرد، از جمله:

ابو حفص عامر بن سعید بن ابی داود بلخی، قال: حدثنا عبد اللّه بن محمّد بن علی بن طرخان بلخی قال: حدثنا محمّد بن خشنام مع وسایط الاخری عن ابن عباس قال: إنّ میمونه استأذنت رسول اللّه صلی الله علیه و آله فی جاریه تعتقها، فقال لها رسول اللّه صلی الله علیه و آلهاعطیها اختک ترعی علیها و صلّی بها رحما فانّه خیر لک(۱)؛ میمونه از رسول خدا صلی الله علیه و آله اجازه خواست

فلان کنیز را آزاد کند، پیامبر به میمونه فرمود: آن را به شما بخشیدم، و او خواهر دینی

توست، رعایت حالش را نموده به او احسان کن و مهربان باش و این برای تو بهتر است.

۲۹۲. عامل بلخی

عامل بلخی از ادبا و شعرای بزرگ بلخ در قرن ۱۱ ه . به شمار می رفت. او در ابتدا از عمّال حکومت بود، ولی سر شوریده اش سودای دیگر داشت. وی با منصب و مقام و زرق و برق دنیا خداحافظی کرد، مشاغل فریبنده دنیا را به اهل آن واگذاشت، و به سیر و

سیاحت پرداخت و هندوستان نیز سفر کرد. در آن زمان، صائب اصفهانی [صائب تبریزی] چون تاجی بر تارک شعر می درخشید و شهرتش عالمگیر شده بود. اشعار صائب به اطراف و اکناف بلاد آن روز منتشر شد و مقداری از آن اشعار به دست عامل بلخی رسید. با مطالعه آن اشعار، آتش شوق دیدار صائب کانون سینه این شاعر را هر لحظه مشتعل تر ساخت؛ لذا بلخ را به قصد اصفهان ترک کرد و به خدمت صائب رسید. صائب در ابتدا به عامل بلخی اعتنایی نکرد؛ ولی پس از درک مقام والای بلخی از او عذر

خواست، و جایگاه مخصوص برایش آماده ساخت و دیوانش را در اختیار او گذاشت. عامل بلخی منتخب اشعار صائب را به همراه خود به هندوستان برد. وی در بین سالهای ۱۰۷۰-۱۰۸۰ ه . به قصد زیارت حافظ و سعدی عازم شیراز شد؛ امّا دست اجل در

۱- تاریخ بغداد، ج ۱۲، ص ۲۴۰.

سرزمین غریب گریبانش را گرفت و در شیراز دعوت حق را لبیک گفت(۱).

نه تنها لاله را داغِ شکُفتن جامه در خون زد

گُل از خندیدنی از عالَم دل خیمه بیرون زد

۲۹۳. عایشه بنت ابی بکر عبد اللّه بن علی بن احمد بن یحیی بلخی

ام الفضل عایشه بنت ابی بکر عبد اللّه بلخی به سال ۴۶۰ ه . در شهر بلخ متولد شد. او تحصیلات خود را در همین شهر به پایان رسانید، علوم را در خدمت پدرش و بزرگان دیگر فرا گرفت و در مدتی کوتاه به بسیاری از علوم متعارف دست یافت. وی از زنان پاک دامن و نیکو سیرت بود. پدرش ابوبکر عبد اللّه بلخی به فوشنج هرات هجرت کرد و در این شهر سکنا گُزید. ام الفضل در این شهر از اساتیدی چون، امام ابوالحسن عبدالرحمان بن محمّد داودی و ابو منصور عبدالرحمان بن محمّد فوشنجی معروف به کلار علم حدیث را فرا گرفت و در این رشته صاحب نظر شد. وی از استادانش روایاتی را نقل کرده است. نیز تعدادی از علمای هرات و سمعانی افتخار شاگردی او را داشته و از این بانوی محدّثه روایاتی را یادداشت کرده اند. سرانجام، وی در روز دوشنبه ۷ ذی القعده سال ۵۴۱ ه . دعوت حق را لبیک گفت و در این شهر به خاک سپرده شد(۲).

۲۹۴. عباس بن حسن بلخی

ابوالفضل عباس بن حسن بلخی در بلخ تولد یافت، تحصیلاتش را در همین شهر به پایان رسانید، آن گاه بلخ را برای همیشه به مقصد بغداد ترک گفت و در آن شهر اقامت گزید و به تدریس علوم حدیث پرداخت. وی روایاتش را از طریق محدّثانی چون،

۱- دایره المعارف آریانا، ج ۳، ص ۵۵۲.

۲- التحبیر فی المعجم الکبیر، ج ۲، ص ۴۲۲؛ معجم الشیوخ، سمعانی، ص ۲۹۵؛ اعلام النساء، ج ۳، ص ۱۵۶.

اصرم بن حَوشَب، اسود بن عامر، عبد اللّه بن نمیر، عبد اللّه بن داود خُیَرَبْسی، محمّد بن عبد اللّه انصاری، عبدالصمد بن عبد الوارث نقل می کرد. راویانی مانند، مطین کوفی، احمد بن محمّد براثی، احمد بن حسن صِبّاحی، احمد بن محمّد بن سلم مُخرمی، قاضی محاملی، محمّد بن مخلد دوری بلخی نیز روایاتی را از طریق وی نقل کرده اند(۱).

ابن حجر عسقلانی، نام پدرش را حسین آورده است، برخلاف خطیب که نام او را حسن نقل می کند.

ابن عدی جرجانی، عباس بن حسن بلخی را در شمار سارقان حدیث آورده است. عن العباس بن الحسن البلخی قال: حدثنا أصرم بن حَوشَب باسناده عن رسول اللّه صلی الله علیه و آله أنه قال: مُداراةُ النّاسِ صَدَقَه(۲)؛ فرمود: با مردم به نرمی و حسن خُلق رفتار نمودن صدقه است.

عن العباس بن الحسن البلخی قال: حدثنا أصرم بن حَوشَب باسناده عن رسول اللّه صلی الله علیه و آله أنه قال: رأس العقل بعد الایمان باللّه مداراهُ النّاس(۳)؛ فرمود: اساس خرد بعد از ایمان به خدا مدارا کردن با مردم است.

ابن عراق کنانی می گوید: عباس بن حسن بلخی سرقت حدیث می کرد(۴).

۲۹۵. عباس بن ضحاک بلخی

عباس بن ضحاک بلخی، از محدّثان بلخ به شمار می رفت. برخی از راویان، روایات او را قابل اعتماد نمی دانند و می گویند ثقه نیست. ابوالحسن علی بن محمّد کنانی از ابن

۱- تاریخ بغداد، ج ۱۲، ص ۱۴۰؛ تهذیب التهذیب، ج ۳، ص ۷۵، چاپ جدید.

۲- تهذیب التهذیب، ج ۳، ص ۷۵؛ لسان المیزان، ج ۳، ص ۶۸۷.

۳- الکامل فی ضعفاء الرجال، ج ۱، ص ۱۰۰.

۴- تنزیه الشریعه، ج ۱، ص ۷۱. همچنین ر.ک: تهذیب الکمال، ج ۱۴، ص ۲۰۸؛ تاریخ الاسلام الذهبی، حوادث سالهای ۲۵۱ تا ۵۶۰، ص ۷۱؛ میزان الاعتدال، ج ۲، ص ۲۹۳، چاپ جدید؛ تیسیر الوصول، ج ۴، ص ۲۸۲.

حبّان نقل می کند که ابن حبّان، عباس بن ضحاک بلخی را دجّال زمان می خواند(۱).

شیخ عبدالحسین مشهور به علامه امینی، او را در سلسله کذّابان و وضّاعان آورده است(۲).

ابن حبّان می گوید که عباس بن ضحاک بلخی روایاتی را از طریق مکی بن ابراهیم بلخی نقل کرده است، و نیز عده ای از محدّثان بلخ از او روایاتی را نقل کرده اند(۳).

۲۹۶. عباس بن طاهر بن ظهیر جباخانی

جباخان، روستایی است بر دروازه بلخ و بزرگان زیادی از این روستا برخاسته اند که از آن جمله، عباس بن طاهر بن ظهیر جباخانی است. او از شاگردان ابوالقاسم عبدالرحمان بن محمّد بن جعفر فیروز نَخْجیری به شمار می رفت و از استادش روایاتی را

نقل کرده است(۴).

۲۹۷. عباس بن طاهر بلخی قُطّان

عباس بن طاهر بلخی قطّان از جمله علما و محدّثان برجسته به شمار می رفت. او پنبه فروشی می کرد و به همین دلیل به او لقب قطان دادند و هم بدین لقب مشهور شد. وی روایاتی را از طریق محدّثانی چون عیسی بن احمد عسقلانی و ابو اسحاق ابراهیم بن احمد مستملی نقل کرده است(۵).

۱- تنزیه الشریعه، ج ۱، ص ۷۱؛ المجروحین، ج ۲، ص ۱۹۱؛ میزان الاعتدال، ج ۲، ص ۲۹۴.

۲- الغدیر، ج ۵، ص ۲۳۶.

۳- الثقات، ج ۸، ص ۵۱۲.

۴- الانساب، سمعانی، ج ۱۰، ص ۲۸۰؛ اللباب، ج ۱، ص ۲۵۳؛ معجم البلدان، ج ۲، ص ۱۱۴.

۵- المشتبه، ج ۲، ص ۴۱۶؛ توضیح المشتبه، ج ۶، ص ۶.

۲۹۸. عباس بن محمّد بن عبد اللّه بن هلال بلخی

ابوالفضل عباس بن محمّد بن عبد اللّه بن هلال بلخی از محدّثان نامی عصر خود به شمار می رفت. ابن ثلاج گفته است: وی به سال ۳۲۱ ه . در مسجد جامع رصافه، علم حدیث تدریس می کرد. او روایاتش را از طریق احمد بن عبدالجبار عطاردی نقل می کرد(۱).

۲۹۹. عباس بن محمّد بن یونس بلخی

عباس بن محمّد بن یونس بلخی، از راویان برجسته بلخ به شمار می رود. او روایتهایش را از طریق مکی بن ابراهیم بلخی روایت کرده است. نیز برخی از علمای بلخ از طریق وی روایاتی را نقل کرده اند(۲).

۳۰۰. عبدالجلیل بن میر عصمت جَلی

عبدالجلیل جَلی به سال ۱۳۰۹ ه . در خُلم از توابع بلخ باستان متولد شد. او پس از فرا گرفتن ادبیات به شعر و شاعری روی آورد و به علت قریحه ای که داشت، به مقام بلندی رسید. وی در نقاشی و خطاطی نیز مهارت تام داشت. او در سال ۱۳۳۷ ه . درگذشت. از وی دیوانی به جا مانده است(۳).

این ابیات از آن شاعر تواناست:

ص:۲۶

۱- تاریخ بغداد، ج ۱۲، ص ۵۵.

۲- الثقات، ج ۸، ص ۵۱۲.

۳- دایره المعارف آریانا، ج ۳، ص ۶۲۲.

غزال چشم شوخش بر سر و جانم نظر دارد

کمند از زلف و از ابرو به کف تیغ دو سر دارد

فتاده کاکلش بر دوش از حالم پریشانتر

فدای کاکلش گردم که از حالم خبر دارد

نگاری بی وفا دارم که از صبح بناگوشش

شب تاریک هجران پا در آغوش سحر دارد

ریاضت می دهد جا در حریم وصل عاشق را

ببین کزیک خمیدن چین بر ابرویش گذر دارد

اگر یک سجده گاه از نقش پایش حاصلم گردد

چه ممکن تا قیامت کس سرم از خاک بردارد

نهادم بر سر هر بیت یک حرفی زنامش را

نیِ کلکم جَلی زین نام، لطفِ نیشکر دارد

۳۰۱. عبدالحسین بن باز محمّد غزنوی

ملّا عبدالحسین بن باز محمّد غزنوی، معروف به آخوند زوّار، از علمای برجسته شیعه است. وی در دهنه شوراب از توابع درّه صوف ولایت سمنگان در یک خانواده مذهبی دیده به جهان گشود، و در دامان پر مهر و محبت پدر و مادر پرورش یافت. او تحصیلات خود را در زادگاهش با رفتن به مکتب خانه آغاز کرد و پس از فراگیری سواد فارسی به سال ۱۲۸۷ش. وارد حوزه علمیه سرولنگ شد و در آن جا علوم مقدماتی را فرا گرفت، پس از آن به بلخاب رفت و سپس برای کسب فیض بیشتر از مراکز دانش به یکاولنگ سفر کرد. وی به محضر عالم جلیل القدر و پرهیزگار حاج شیخ موسی سیاه درّه رسید و مدت کوتاهی در درس او شرکت می جُست، آن گاه به مدرسه سرولنگ بازگشت و در درس حاج میرزا حسین شرکت کرد و خود نیز در این مدرسه مشغول تدریس شد.

حکام فاسد و ضدّ اسلام وقت که از تبار عبدالرحمان خان، جلاد ضد شیعه، بودند، حاج میرزا حسین را به اتهام خارج کردن پول و قرار دادن آن در اختیار بیگانه مورد آزار و

اذیت قرار دادند. مرحوم آخوند حاج میرزا حسین نماینده مراجع تقلید بود و به عقیده شیعیان وجوهات شرعی باید به دست مراجع برسد که این عالم بزرگوار به این اتهام دستگیر و روانه زندان شد. او مدت چهارده سال در زندان ستم شاهی بود که با تلاش حاج سید میرزا حسین شاه یکاولنگی در بین سالهای ۱۳۳۴-۱۳۴۰ از زندان آزاد شد و به خانه بازگشت. این دانشمند فرزانه در سال ۱۳۴۱ش. جهان را بدرود گفت.

پس از درگذشت حاج میرزا حسین، تمام اختیارات حوزه و وجوهات شرعیه به حاج

آخوند زوّار غزنوی سپرده می شود و او مدیریت حوزه را به عهده می گیرد، مدرسه سرولنگ را توسعه داده و تجدید بنا می کند. آن مرحوم می گفت: من هم درس می گفتم و هم کار می کردم. برخی از حسودان بی خبر از خدا به حکومت ظالم وقت گزارش دادند که حاج آخوند زوّار غزنوی به خارج پول می فرستد و دستگاه اطلاعات وی را به مزار شریف احضار می کند. پس از بازجوییهای زیاد بی گناهی او ثابت می شود و آزاد می گردد. سپس آن عالم متقی راهی نجف اشرف می شود، مدت چهار سال در آن حوزه می ماند و در درس مراجع شرکت می جوید. آن گاه، به زادگاهش باز می گردد و عهده دار مسئولیتهای قبلی می شود.

مرحوم آخوند زوّار در سال ۱۳۵۴ش. به دست کمونیستها اسیر شد و مدت یک ماه در زندان ولایت سمنگان زیر نظر بود. هیچ گاه دیده نشد که این مرد با تقوا و کریم النفس

از وجوهات شرعیه استفاده کند، او مقداری املاک داشت که از راه کشاورزی امرار معاش می کرد و زندگی اش را می گذرانید، گاهی نیز مردم به او صوم و صلاتی می دادند، وی نماز را می خواند و روزه استیجاری می گرفت و کمبودهای زندگی خود را جبران می کرد. بدین علت بیشتر دوره سال را روزه می گرفت. وی در هنگام مرگ هفتاد هزار تومان به یکی از شاگردانش بدهکار بود. با این که وجوهات و غیر وجوهات به دستش می رسید، او خود را امانتدار می دانست، لذا از این گونه اموال استفاده نمی کرد. در اواخر

عمر از دیار خود هجرت کرد. سرانجام، در سال ۱۳۸۱ش. در جوار کریمه اهل بیت حضرت فاطمه معصومه علیهاالسلام در سن ۱۱۰ سالگی آرمید و در گورستان مقبره العلماء به خاک سپرده شد. مراجع عظام برایش مجالس ختم برگزار کردند. عاش سعیدا و مات سعیدا(۱).

۱- تهیه و تنظیم توسط حجه الاسلام نثار علی زاهدی.

۳۰۲. عبدالحق مذنب

عبدالحق مذنب، یکی از عرفا و شعرای مشهور خطه ادب پرور بلخ در قرن ۱۳ هجری به شمار می رفت. وی در بلخ به عالَمِ هستی قدم نهاد و پس از کسب معارف دینی،

امامتِ یکی از مساجد بلخ را به عهده گرفت. مذنب شعر هم می سرود. این ابیات از اوست(۱):

هاتف می گفت دی با همه سوز و گداز

ای فلک امروز ساز جامه سیاه و کبود

ماه نقابتِ شعار، مهرِ مروت دثار

مهبطِ انوارِ حلم، مظهرِ آثارِ جود

چون دَمِ آخر رسید تا به سرای جنان

کرد ازین خاکدان، طایر روحش صعود

روی سیه شد حسود، از سر جرأت گذشت

مذنب ما نیز گفت: «مبدأ خیرا وجود»

۳۰۳. عبدالحمید بن محمّد بن حسین سمسار دَرَسْتُوَی

ابو احمد عبدالحمید بن محمّد سمسار دَرَسْتُوَی، یکی از محدّثان نامی عصر خود به شمار می رفت. او روایاتش را از طرق افراد مختلف نظیرِ عثمان بن أبی شیبه،محمّد بن

سلیمان لُوَین، ابراهیم بن سعید جوهری، سُوّار بن عبد اللّه عنبری و حسن بن عرفه عَبْدی

نقل کرده است. نیز رُواتی مانند، محمّد بن اسحاق قطیعی، عمر بن محمّد بن بُشْنَک، یوسف بن عمر قوّاس، محمّد بن علی بن فضل بن نجاح، ابوالعباس محمّد بن نصر بن

۱- دایره المعارف آریانا، ج ۳، ص ۵۸۲.

مُکْرَم و ابوالقـاسم بن ثلاـج روایـاتی را از طریـق وی نقـل کرده اند(۱). سـمعانی و دیگران، او را در شـمار مسـتقیم الأحادیث آورده اند و ثقه می دانند(۲).

ابن مُکْرَم نَسَب نامه او را این گونه می نویسد: عبدالحمید بن عبدالرحمان بن عبدالرحیم بن محمّد بن حسـین(۳). وی در پایان عمر، حسّ شـنوایی خـود را از دسـت داد، خطیـب بغـدادی می گویـد: من در کتـاب ابن ثلاـج، تاریـخ وفـات او را این گـونه خواندم: ابو احمد عبدالحمید بن محمّد، روز ۵ شنبه، ماه جمادی الآخر سال ۳۱۸ ه . درگذشت(۴).

۳۰۴. عبدالحمید حمیدی بلخی

عبدالحمیـد حمیـدی در شهرسـتان خُلم از توابع بلـخ به جهـان هستی قـدم نهاد. تحصـیلات مقـدماتی را در زادگاهش به پایان رسانید، و سپس برای تکمیل علوم کسب فضایل به ماوراءالنهر رفت و در آن سرزمین به مقام عالی علمی دست یافت. آن گاه به وطن بـازگشت و به تـدریس پرداخت. او به علم معـانی و بیـان تسـلّط داشت و نیز صـاحب قریحه بـود و اشـعار نیکـویی می سرود.

برخی از مورّخان گمان کرده اند که شـخص دیگری به نام حمیدی وجود داشته که هر دو در یک عصر و زمان می زیسته اند و این مطلب را صاحب تذکره افضل نقل کرده است، ولی به گفته او نمی توان اعتماد کرد. حمیدی بلخی در سـرودن اشعار از سبک بیدل متابعت کرده است. ابیات ذیل از اوست(۵):

نیست پیش تابش روی تو تاب آفتاب

روزکی آید برون خفاش از زیر حجاب

ص:۳۰

۱- تاریخ بغداد، ج ۱۱، ص ۶۸.

۲- الانساب، سمعانی، ج ۵، ص ۳۳۶.

۳- تاریخ بغداد، ج ۱۱، ص ۶۹.

۴- تاریخ بغداد، ج ۱۱، ص ۶۹؛ تاریخ الاسـلام، ذهبی، حوادث سالهای ۳۰۱-۳۱۰، ص ۵۶۵؛ الرجـال فی تاج العروس، ج ۳، ص ۲۵؛ اللباب، ج ۱، ص ۴۹۷.

۵- دایره المعارف آریانا، ج ۳، ص ۶۰۳.

یک سخن گر از لب لعلش به هر مجلس رود

سرنگون گردد صراحی، آتش افتد در شراب

در تمنای بناگوش تو هر شام و سحر

می دود بر گرد کویت ماه با صد اضطراب

زلفت از باد صبا هرگه عبیر افشان شود

خون شود در ناف آهو از خجالت مشک ناب

چاک زد جیب دلم، جانم به خاک و خون سرشت

ناوکِ نازِ نگاهِ چشمِ مستِ نیم خواب

آن چنان بگریستم از هجرت ای گُلرُخ که تا

چرخ بر دریای اشکم گشت مانند حُباب

نشنوی دادِ حمیدی را و مجروحش کنی

دفتر درد و غمم بسیار دارد فصل و باب

۳۰۵. عبدالخالق بن ابی مالک بلخی صوفی

ابو محمّد عبد الخالق بن ابی مالک بلخی صوفی، از رواتِ قرن پنجم هجری است. او تحصیلاتش را در بلخ به پایان رسانید و برای کسب حدیث به شهرهای خراسان سفر کرد و سرانجام ساکن شهر سمرقند شد. وی در سال ۴۴۸ ه . در این شهر در مسجد مناره به تدریس حدیث پرداخت. این روایت از اوست:

عن ابی محمّد عبدالخالق بن ابی مالک بلخی صوفی، بِاِسنادِهِ عَنْ أنس بن مالک قالَ: انّ رَسُول اللّه صلی الله علیه و آله قالَ: مَن قالَ لا إله إلاَّ اللّه مُخلِصا دَخَلَ الْجَنَّه(۱)؛ فرمود: هر که ذکر لا اله الا اللّه را با اخلاص بگوید وارد بهشت می شود.

ص:۳۱

۱- القند فی ذکر علماء سمرقند، ص ۳۸۷.

۳۰۶. عبدالرحمان بن احمد بلخی امینی نجّار

ابو سراقه عبدالرحمان امینی بلخی نجّار، یکی از شعرای بلند آوازه بلخ بود و در ضمن به کار درودگری اشتغال داشت. وی از مدّاحان سلطان یمین الدوله بود. او شنیدن موسیقی را دوست می داشت(۱).

تاریخ ادبیات ایران، نام او را احمد بن احمد امینی نجّار آورده است؛ ولی نام واقعی این مرد بزرگ ابو سراقه عبدالرحمان بن احمد بود و شاید احمد نام جدّش بوده است. چون پدرش نجّار بوده، به این نام شهرت یافته است. او یمین الدوله سلطان محمود غزنوی را ستوده است.

ابو سراقه عبدالرحمان امینی بلخی نجّار با جمعی از فصحای آن روزگار مانند عنصری بلخی مصاحبت داشته و اشعارش نظیر اشعار بیشتر فصحای آن عصر است. در بعضی از تذکره ها، این ابیات را به نام او ثبت کرده اند(۲):

زره پوش ترک من آن ماه پیکر

زره دارد از مشک بر ماه انور

که دیدست مشک مسلسل زره سا؟

که دیدست ماه منوّر زره ور

به مشک اندرش تیر و بهرام و زهره

به ماه اندرش سوسن و مشک و عنبر

دو یاقوت خوانم لبش را نخوانم

که یاقوت را کی بود طعم شکر

به نزد من آمد کمر بسته روزی

یکی صدره پوشیده همرنگ اخضر

فلک خواندمش زانکه دیدمش تابان

رخانش چو ماه و کمر چون دو پیکر

مرا گفت ای رهرو راه دانش

سفر کرده و گشته گیتی سراسر

نگویی که این اهل معنا به دنیا

مسافر نَه اندر جهان، نَه مجاور

زشاهان و از خسروان زمانه

چه آن که مقدّم، چه آن که مؤخر

چو محمود خسرو نبود و نباشد

سفر پیشه شاه و سفر کرده بی مَر

ص:۳۲

۱- لباب الالباب، ص ۲۷۷.

۲- تاریخ ادبیات ایران، ج ۱، ص ۵۹۹.

گهی سوی جیحون رود چون فریدون

گهی سوی ظلمت شود چون سکندر

گهی تخت جیپال بر در بدارد

گهی چتر خاقان برآرد فراسر

گهی رایتش را پری روی بینی

امینِ مَلک خسروِ هفت کشور

نگینی که اندریمینش یمانی

امان داده اسلام را تا به محشر

۳۰۷. عبدالرحمان بن احمد بن عبدالرحمان داودی بلخی

مجدالدین ابوالفرج عبدالرحمان بن احمد بن عبدالرحمان داودی بلخی از چهره های شناخته شده بلخ بود. وی تحصیلاتش را در زادگاه خود به پایان رسانید. او به عراق و شام سفر کرد و سرانجام ساکن شهر بغداد گشت و پس از مرگ قاضی یحیی بن ابی شِتّا به منصب قضاوت شهر حدیثه منصوب شد. او با این که قضاوت شهر را به عهده داشت، هرگز دست از تدریس علوم برنداشت.

قاضی تاج الدین یحیی بن قاسم تکریتی از جمله شاگردان آن مرد بزرگ بود و درباره

استادش می گفت: مجدالدین ابوالفرج عبدالرحمان داودی بلخی به من اجازه نقل روایت داد، بدین مضمون: بِسمِ اللّه ِالرّحمن الرّحیم، سَمِعَ مِنی الوَلد العزیز الصالح الفقیه المُقری، یحیی بن قاسم بن المُفرّج نفعَهُ اللّه بِعلومِهِ ومَسموعاتِهِ بقرائی تدریسا من کتابِ الوسیط للامام ابی الحسن علی بن احمد الواحدی، عن ابی الفضل احمد بن طاهر نیشابوری، عن المصنف و ذکر کتبا اُخری(۱).

۳۰۸. عبدالرحمان بن احمد بن محمّد بن حسن رزّاز بلخی

ابوالقاسم عبدالرحمان بن احمد بن محمّد بن حسن رزّاز از راویان صاحب آوازه بلخ

۱- مجمع الآداب فی معجم الالقاب، ج ۴، ص ۴۴۲.

بود و از شاگردان ابن طرخان به شمار می رفت. وی کتاب مسند را در محضر او فرا گرفت. عبدالرحمان رزّاز از بلخ به شهر نسف رفت و خدمت عبدالمؤمن بن خلف و برخی دیگر از محدّثان رسید و از خرمن دانش آنها بهره مند شد. جعفر مستغفری گفت: عبدالرحمان رزّاز یکی از محدّثان خوشنام بلخ بود و در ماه ربیع الآخر سال ۳۹۱ ه . در شهر بلخ وفات

یافت و در همین شهر دفن شد(۱).

۳۰۹. عبدالرحمان بن حازم بلخی

عبدالرحمان بن حازم بلخی، یکی از زهّاد و علمای مشهور بلخ بوده و از این مرد فاضل، مطالب و روایاتی نقل شده است. وی شعبه را - که از عرفای نیمه دوم قرن دوم هجری است - در زهد و تقوا ستوده است(۲).

۳۱۰. عبدالرحمان بن مالک بن مغول بلخی

ابو زکریا عبدالرحمان بن مالك بن مغول بلخی، که او را کوفی نیز برشمرده اند در بغداد سکنا گزید و در این شهر به تدریس حدیث پرداخت. او روایاتش را از طریق محدّثانی چون، پدرش مالك، هشام بن عروه، عبید اللّه بن عمر عمری، عطاء بن عجلان، سعید بن سلمه همدانی و سلیمان الاعمش و دیگران نقل کرده است. محدّثانی مانند، داود بن مهران دباغ، ابو ابراهیم ترجمانی، عمرو بن محمّد ناقد، محمّد بن معاویه بن مالج

نیز از او روایاتی را نقل کرده اند(۳).

اگر چه خطیب بغدادی عبدالرحمان بن مالك را کوفی می داند(۴)، صاحب معجم

۱- تاریخ الاسلام، ذهبی، حوادث سالهای ۳۸۱-۴۰۰، ص ۲۵۶؛ الانساب، سمعانی، ج ۶، ص ۲۷۱.
۲- حلیه الاولیاء، ج ۷، ص ۱۵۲.
۳- تاریخ بغداد، ج ۱۰، ص ۲۳۵.
۴- تاریخ بغداد، ج ۱۰، ص ۲۳۵.

المصنّفين او را بلخی خوانده است(۱).

امـام بخـاری او را کـوفی بلخی می داند(۲). محـدّثان و رجـال شـناسان در مورد روایـات عبـدالرحمان بن مالـک بلخی دچار اختلاف نظر شده اند.

ذهبی می نویسد: احمد و دار قطنی او را متروک الحدیث می دانند، ابو داود، او را دروغ گو خوانده است؛ مرّه، او را در شـمار جعل کنندگان حدیث آورده است؛ نسائی و برخی دیگر از محدّثان او را ثقه می دانند. شـعبی از محمّد بن مثنی نقل می کند، وی گفت:

عبدالرحمان بن مالك بلخی شیعه زیدی بود، در حالی که مذهب زیدیّه بعد از شعبی به وجود آمد.

ذهبی، این روایت را از طریق عبدالرحمان بن مالك بن مغول بلخی کوفی نقل کرده است: عن عبدالرحمان بن مالك بن مغول قال: عن یزیـد بن أبی زیاد، عن عبـدالرحمان بن أبی لیلی قال: رأیت علیا توضأ فمسـح رأسهُ، ثم قدمَیْهِ، و قال: هکذا رأیتُ نبی اللّه صلی الله علیه و آله توضأ(۳). عبدالرحمان بن ابی لیلی گفت: من علی علیه السلام را دیدم وضو گرفت، سپس سر و

پاهایش را مسح کرد، همچنان رسول خدا صلی الله علیه و آله را نیز دیدم این گونه وضو می گرفت.

ابن عُدی می گویـد: بـا وجودی که قول عبـدالرحمان بن مالـك ضـعیف است ولی محـدّثان از طریق او روایاتی را نقل کرده اند(۴).

عُقیلی می گوید: عبدالرحمان بن مالك، دهری مذهب بود(۵).

ابن حبّان در کتاب المجروحین، بلخی را بجلی نقل کرده است(۶).

ابو عبیـد محمّـد بن علی اَجری گفته است: من از ابو داود سـلیمان بن أشـعث پرسـیدم نظر شـما دربـاره عبـدالرحمان بن مالك چیست؟

گفت: وی از مجسمه های دروغ است، بار دیگر سؤال کردم، گفت: او

۱- معجم المصنّفین، ج ۲، ص ۷۲.
۲- التاریخ الکبیر، ج ۵، ص ۳۴۹.
۳- میزان الاعتدال، ج ۲، ص ۴۵۱-۴۵۲.
۴- الکامل فی الضعفاء، ج ۵، ص ۴۷۱.
۵- الضعفاء الکبیر، ج ۲، ص ۳۴۵.

٦- المجروحين، ج ٢، ص ٦١.

جعل کننده حدیث است(۱).

۳۱۱. عبدالرحمان بن محمّد بن ابراهیم حُدّانی بلخی

عبدالرحمان بن محمّد حُدّانی بلخی، از جمله شاگردان قتّاب بن حفص بلخی بوده وی روایاتش را از طریق استادش قتّاب بلخی و دیگران نقل کرده است(۲).

۳۱۲. عبدالرحمان بن محمّد بن جعفر فیروز نَخْجِیْری فقیه

فیروز نَخْجِیر، نام یکی از روستاهای بلخ است. ابوالقاسم عبدالرحمان بن محمّد بن جعفر فیروز نَخْجِیری فقیه در این روستا قدم به عرصه وجود نهاده است. علاوه بر او،

چند تن از رجال و محدّثان دیگر نیز منسوب به این محل هستند.

ابوالقاسم عبدالرحمان فیروز نحجیری از مفاخر فقهای عصر خود به شمار می رفت. او به عراق و شام سفر کرد و مدتی کوتاه در شهر دمشق اقامت گُزید. در این شهر در محضر علما و محدّثان حضور می یافت و از محضرشان علم حدیث می آموخت، از آن جمله می توان ابو محمّد عبدالرحمان بن عثمان بن قاسم بن ابی نصیر تمیمی را نام برد.

ابوالقاسم عبدالرحمان فیروز نَحجیری از این استاد بیش از دیگران بهره برده است.

حافظ ابو محمّد عبدالعزیز بن محمّد نخشبی از طریق او روایاتی را نقل کرده است. ابوالقاسم عبدالرحمان فیروز نَحجیری فقیه از سفر شام به بلخ بازگشت و سرانجام در ماه

رمضان سال ۴۳۲ ه . در شهر بلخ جهان فانی را وداع گفت. برخی از محققان، او را فیروز نَخْشیری نیز ذکر کرده اند(۳).

۱- تاریخ بغداد، ج ۱۰، ص ۲۳۷.

۲- الانساب، سمعانی، ج ۱۰، ص ۳۳۵؛ الاکمال، ج ۷، ص ۷۳.

۳- الانساب، سمعانی، ج ۴، ص ۴۱۸؛ اللباب فی تهذیب الانساب، ج ۲، ص ۴۵۱.

۳۱۳. عبدالرحمان بن محمّد بن حامد بن مَتُّویه زاهد بلخی شِنْ آبادی

ابوالقاسم عبدالرحمان بن محمّد زاهد بلخی شِنْ آبادی از علمای امامیه بلخ است. او در روستای شِنْ آباد (شناباد) از توابع بلخ قدم به عرصه وجود نهاد و تحصیلاتش را در

این شهر به پایان رسانید. آن عالم فاضل، احادیث فراوانی را حفظ کرد و بدین سبب به حافظ شهرت یافت. نیز به امور خیریه می پرداخت. او یکی از شاگردان ابوبکر ورّاق بلخی مشهور به ترمذی است. این محدّث بزرگوار، روایات خود را از استادانی چون، ابو شهاب معمر بن محمّد بلخی، محمّد بن اسحاق صاغانی، محمّد بن صالح بن سهل ترمذی، عبد اللّه بن محمّد بن علی حافظ و گروهی دیگر از معاصرانش نقل کرده است. محدّثانی نظیر ابوالحسن بن حمامی، علی بن احمد رَزّاز، ابن زرقوبه، ابن مردُوَیه، علی بن داود رَزّاز و ابو عبد اللّه حاکم نیشابوری روایاتی را از او نقل کرده اند(۱).

خطیب از ابو عبداللّه محمّد بن عبد اللّه نیشابوری تعریف می کند و می گوید: ابوالقاسم عبدالرحمان بن محمّد زاهد بلخی، از نادرترین محدّثان عصر خود در بلخ بود که به

نیشابور آمد و مدتی در این شهر اقامت گُزید و تدریس حدیث کرد(۲).

خطیب، ابن جوزی، ابن ماکولا و ذهبی می گویند: ابوالقاسم عبدالرحمان زاهد بلخی در سال ۳۵۰ ه . بلخ را به قصد زیارت بیت الحرام ترک کرد، پس از اتمام فریضه حج وارد

بغداد شد و در آن شهر به املای حدیث پرداخت و سرانجام به بلخ باز گشت و به سال ۳۵۵ ه . در بلخ دیده از جهان فرو بست(۳).

ابوالحسن عبدالغافر بن اسماعیل فارسی، ابوالقاسم عبدالرحمان بلخی را در شمار استادان محمّد بن احمد محب دقاق نیشابوری نقل کرده است(۴). رجال شناسان شیعه امامیّه، ابوالقاسم عبدالرحمان بن محمّد بن حامد بلخی را از استادان شیخ صدوق

۱- تاریخ بغداد، ج ۱۰، ص ۲۹۴؛ و نیز ر.ک: القند فی ذکر علماء سمرقند، ص ۳۵۷.

۲- المنتظم، ج ۸، ص ۳۴۳؛ الاکمال، ج ۷، ص ۲۰۷؛ تاریخ الاسلام، ذهبی، حوادث سالهای ۳۵۱-۳۸۰ ه .، ص ۱۲۲.

۳- تاریخ بغداد، ج ۱۰، ص ۲۹۵؛ اللباب، ج ۲، ص ۲۱۱؛ الانساب، ج ۳، ص ۳۶۰.

۴- تاریخ نیشابور، المنتخب من السّیاق، ص ۱۲.

– رحمه اللّه علیه – شمرده اند. مرحوم شیخ در بلخ از این گونه محدّثان حدیث می آموخت.

ابوالقاسم عبدالرحمان بلخی از جمله کسانی است که به شیخ اجازه نقل روایت داده است. به احتمال زیاد ابوالقاسم عبدالرحمان بلخی همان عبدالرحمان بلخی است که نامش در سند کامل الزیارات آمده است. مرحوم صدوق – رحمه اللّه علیه – این روایت را از طریق او نقل کرده است. عبدالرحمان بلخی گفته است: ابوالحسین برایم نقل کرد و گفت: عمویم از پدرش و او از ابو نصر نقل کرده است که مردی از اهالی بیت المقدس گفت: به خدا قسم، ما اهالی بیت المقدس، در آن عصری که حسین بن علی علیه السلام به شهادت رسید آگاه بودیم. گفتم: چه طور؟

گفت: در آن شبانه روز، هیچ ریگ و کلوخ و سنگی را برنداشتیم، مگر زیر آن خون تازه ای دیدیم که می جوشید و دیوارها به رنگ قرمز درآمد و باران سه روز به صورت خون تازه می بارید و در دل شب، صدای صداکننده ای را می شنیدیم که ابیاتی را بدین مضمون می خواند: آیا اُمتی که حسین علیه السلام را کشته اند، باز امید دارند که در روز قیامت جدّش آنها را شفاعت کند؟

پناه بر خدا! به طور قطع و یقین به شفاعت احمد صلی الله علیه و آله و حضرت ابو تراب علیه السلام

نخواهند رسید؛ کُشتید بهترین کسی را که بر اسپان می نشست و بهترین سالمندان و جوانان بود.

خورشید را تا سه روز به حالت کسوف مشاهده کردیم، در شب ستارگان بر اثر کثرت و تراکم به طور خاصی دیده می شدند، فردای آن روز در پی خبر شهادت آن حضرت شدیم، چیزی عاید ما نگشت، تا خبر شهادت آن جناب به ما رسید(۱).

صدوق در خصال این روایت را نقل کرده است: عنْ عبدالرحمان بن محمّد بن حامد

بلخی باسناده، عن تمیم الدّاری قال: قال رسول اللّه صلی الله علیه و آله: من یضمن لی خمسا، أضمن له الجنّه، قیل و ما هی؟ یا رسول اللّه، قال: النصیحه للّه عزّوجلّ، و النصیحه لرسوله،

والنصیحه لکتاب اللّه، و النصیحه لدین اللّه، و النّصیحه لجماعه المسلمین(۲).

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: هر کس برای من پنج چیز را ضمانت کند، من بهشت را برای

۱- کامل الزیارات، باب ۲۴، ص ۷۷.
۲- خصال، ج ۱، ص ۲۶۵، باب ۵گانه، حدیث ۵۳.

او ضمانت می کنم. عرض کردند: یا رسول اللّه! آنها چیست؟

فرمود: ۱- اقرار به توحید و اخلاص در اعمال ۲- گواهی به رسالت پیامبر خدا و خیرخواهی برای آن حضرت ۳- عمل به کتاب خدا و ترویج آن ۴- پای بندی به دین و عمل به آن و تبلیغ دین خدا ۵- برای مسلمانان خیرخواه باشد و مردم را ارشاد کند.

صدوق در معانی الاخبار، ابوالقاسم عبدالرحمان بلخی را از مشایخ خود می داند(۱).

نیز آیت اللّه خویی و ثقه الاسلام نوری، او را استاد شیخ صدوق - رحمه اللّه علیه - می دانند(۲).

نکته قابل توجه آن که برخی منابع عبدالرحمان بن محمّد بن خالد برقی را با عبدالرحمان بن محمّد بن حامد بلخی دو نفر دانسته اند، در حالی که این دو شخصیت، یک نفر است که همان عبدالرحمان بن محمّد بن حامد بلخی است. مرحوم آیت اللّه خویی می فرمایند: مرحوم صدوق در سال ۳۱۰ ه . به دنیا آمده است و محمّد بن خالد برقی، امام هادی علیه السلام را درک نکرده است که امامت آن حضرت در سال ۲۲۰ ه . بوده،

پس چگونه امکان دارد که مرحوم صدوق از عبدالرحمان بن محمّد بن خالد برقی بدون واسطه روایت داشته باشد، آنچه که احتمال به یقین می رود، این است که او همان عبدالرحمان بن محمّد بن حامد بلخی است(۳).

۳۱۴. عبدالرحمان بن محمّد بن حسن بلخی

عبدالرحمان بن محمّد بلخی، از محدّثان مشهور عصر خود به شمار می رفت. او موطن خود را به قصد شام ترک کرد و در آن جا اقامت گزید. وی از جمله شاگردان قتیبه بن سعید بغلانی بود، علم حدیث را در محضر این استاد فرا گرفت و استادش به او

۱- معانی الاخبار، ص ۵۱.
۲- معجم رجال الحدیث، ج ۱۰، ص ۳۷۸؛ مستدرک، چاپ سنگی، ج ۳، ص ۷۱۵.
۳- معجم رجال الحدیث، ج ۱۰، ص ۲۷۸؛ مستدرک، چاپ سنگی، ج ۳، ص ۷۱۵؛ و نیز برای آگاهی بیشتر. ر.ک: العلل المتناهیه، ج ۱، ص ۱۰۷؛ اللآلی المصنوعه، ج ۱، ص ۷۴، ۱۳۱.

اجازه نقل روایت داد(۱).

سهمی، او را استاد ابو عمرو محمّد بن احمد بن محمّد بحیری نیشابوری می داند و می گوید: ابو عمرو محمّد بحیری به سال ۳۹۳ ه . در شهر گرگان از طریق عبدالرحمان بن محمّد بلخی روایاتی را نقل کرده است(۲).

ذهبی، از قول ابن حبّان می گوید: عبدالرحمان بلخی از جاعلان حدیث است. او روایاتی جعلی را از طریق قتیبه بن سعید بغلانی و دیگران نقل می کرد(۳).

سمعانی می گوید: بحث درباره او در هیچ کتابی جایز نیست، مگر برای یادآوری(۴).

علامه امینی می گوید: عبدالرحمان بن محمّد بلخی، روایاتی جعلی را از طریق قتیبه بن سعید بغلانی نقل می کرد(۵).

ابوالحسن علی بن محمّد کنانی، به نقل از ابن حبّان می نویسد: عبدالرحمان بن

محمّد بن حسن بلخی از مخترعان حدیث است(۶).

سیوطی در اللآلی المصنوعه، نام جدش را حسین آورده است.

۳۱۵. عبدالرحمان بن محمّد بن علی یعقوبی بلخی

منتخب الدین عبدالرحمان بن محمّد یعقوبی بلخی، از جمله روات عصر خود بود و از شاگردان قاضی اسماعیل بن بیهقی به شمار می رفت. یعقوبی بلخی از طریق قاضی اسماعیل روایاتی را نقل کرده است(۷).

۱- الانساب، سمعانی، ج ۱، ص ۳۸۸.

۲- تاریخ جرجان، ص ۵۰۲.

۳- میزان الاعتدال، ج ۲، ص ۴۵۳.

۴- الانساب، سمعانی، ج ۱، ص ۳۸۸.

۵- الغدیر، ج ۵، ص ۲۳۷.

۶- تنزیه الشریعه، ج ۱، ص ۷۹؛ و برای آگاهی بیشتر از روایات او ر.ک: المجروحین، ج ۲، ص ۶۱؛ تنزیه الشرعیه، ج ۲، ص ۲۸۱؛ اللآلی المصنوعه، ج ۲، ص ۲۴۶؛ العلل المتناهیه، ج ۱، ص ۱۰۷.

۷- المشتبه، ج ۱، ص ۸۵.

۳۱۶. عبدالرحمان بن محمّد بن محمّد بن یحیی بن اسحاق بلخی

ابو سهل عبدالرحمان بن محمّد بلخی، از محدّثان بزرگ عصر خویش بود. او بلخ را به قصد زیارت بیت اللّه الحرام ترک کرد؛ پس از انجام مناسک حج راهی بغداد شد و در آن شهر به تدریس علم حدیث پرداخت. وی روایاتش را از طرق مختلف به ویژه توسط محدثانی همچون نوح بن حسن بن علی فارسی و عباس بن ظاهر بن طُهَیْر، محمّد بن حامد وراق، احمد بن محمّد بن سهل بلخی، محمّد بن محمّد بن اُحید بلخی و محمّد بن احمد بن زنجویه نیشابوری نقل کرده است. همچنین محدّثانی چون ابوالحسن بن زرقویه، ابو طالب محمّد بن حسین بن احمد بن عبد اللّه بن بُکَیر و ابوالحسن نُعیمی از طریق او روایاتی را نقل کرده اند.

ابو طالب محمّد بن بُکَیر گفت: ابو سهل عبدالرحمان بن محمّد بلخی امیر الملک در سال ۳۶۵ ه . در بغداد تدریس حدیث داشت و ما از آن بهره می بردیم.

محمّد بن احمد بن زنجویه نیشابوری گفت: من در شهر بلخ از ابو سهل

عبدالرحمان بن محمّد بلخی کسب فیض کرده ام.

ابوالحسن علی بن احمد بن حسن بن نُعَیم بَصری گفت: من در شهر بغداد از محضر ابو سهل عبدالرحمان بن محمّد بن محمّد بن یحیی بلخی کسب فضایل کرده ام(۱).

سمعانی، او را امیر الماء یعنی میراب ذکر کرده است(۲).

سیوطی، او را در شمار جاعلان حدیث قرار داده است(۳).

۳۱۷. عبدالرحمان ناکام

میرزا عبدالرحمان ناکام، یکی از شعرای بلخ در دوره سلاطین استرخانیه بود. از او

۱- تاریخ بغداد، ج ۱۰، ص ۲۹۷.

۲- الانساب، سمعانی، ج ۶، ص ۲۷۱.

۳- اللآلی المصنوعه، ج ۲، ص ۱۵۷.

دیوانی به یادگار باقی مانده که مشتمل بر ۱۰۰ صفحه و هر صفحه ۱۶ سطر است. شادروان مولانا خسته در سال ۱۳۲۵ش. اظهار داشت که یک نسخه از دیوان ناکام به دستم رسید. این دیوان در سال ۱۳۶۵ ه . در مزار شریف از روی نسخه ای که نزدیک به زمان شاعر است، به خط نستعلیق تحریر و استنساخ شده است. دیوان او دارای ۱۵ قصیده است که عموما در مدح امام قلی خان و قاضی میرک بلخی سروده شده است و بعضی از غزلیات او بیشتر از ۵ سطر نیست. ناکام خود اظهار می دارد که در اشعارش از سبک طالب آملی پیروی کرده است:

سر به جیب فکر بردم روز و شب ناکام وار

آخر از فرخنده طبعی طالب آمل شدم

* * *

شعر من نازک از آن است که همچون ناکام

در سخن پیروی از طالب آمل دارم

از بیت آخر چنین برمی آید که ناکام تا چه حد از طالب آملی پیروی می کرده است. گویا میان این دو شاعر شیرین سخن، رابطه استادی و شاگردی وجود داشته است. نام این شاعر در بعضی از دفاتر و کتب تاریخ بلخ ثبت شده است و دوره زندگانی اش به

روزگار سُبحان قلی خان می رسد و این موضوع در قصاید او به خوبی مشهود است.

ناکام درباره قاضی سیّد عبداللّه میرک بلخی که خود یکی از شعرای بلند آوازه بلخ بود، قصیده ای سروده است. سیّد عبداللّه میرک در زمان شاه عباس کبیر به اصفهان هجرت کرد و مدت چهل سال در آن شهر ساکن شد و ممدوح ناکام قرار گرفت. ناکام در بعضی از قصایدش نَدر محمّد خان را نیز ستایش کرده است؛(۱) از جمله در این ابیات:

بیا که کار مرا باز بر خمار افتاد

به سوی عشرتم از دست روزگار افتاد

کجاست رتبه نظّاره تا ابد ما را

نگاه ما به گریبان انتظار افتاد

خراش سینه یاقوت رشک بستان شد

زدیده قطره اشکی که در کنار افتاد

چو عندلیب دلم در مقام بی صبر بست

مگر که بر سرم آمیزش بهار افتاد

چگونه دل کنم از گشت بوستان خشنود

گلم زگوشه دستار اعتبار افتاد

زچاک سینه بلبل نواجز این نَبُوَد

هزار حیف گُلی آشنای خار افتاد

ص:۴۲

۱- مجله آریانا، سال هشتم، ش ۴، ص ۱۹.

۳۱۸. عبدالرحیم بن ابی عصام بلخی

عبدالرحیم بن ابی عصام بلخی از فقهای صاحب نام حنفی بلخ به شمار می رفت، وی کتاب المبسوط الاصل فی الفروع، اثر ابو عبد اللّه محمّد بن حسن شیبانی را تلخیص کرده است(۱).

۳۱۹. عبدالرحیم بن حازم بن فزاره بلخی

ابو محمّد عبدالرحیم بن حازم بن فزاره بلخی، از جمله محدّثان خطه دانش پرور بلخ است. ابن حبّان، او را در شمار ثقات آورده است و می گوید: او روایاتش را از طُرق بلخیان نقل می کند که از آن جمله می توان مکی بن ابراهیم بلخی را نام برد(۲).

سمعانی، او را از شاگردان ابوصالح حکم بن مبارک خواشتی می داند و می گوید: عبدالرحیم بن حازم، از طریق خواشتی روایات را نقل کرده است(۳).

عطاردی گفته است: احمد بن علی الأبار، از شاگردان ابو محمّد عبدالرحیم بلخی است. وی روایاتی را از طریق استادش نقل کرده است(۴).

۳۲۰. عبدالرحیم بن حبیب بن عمر فاریابی انصاری

ابو محمّد عبدالرحیم بن حبیب بن عمر فاریابی انصاری در بغداد تولد یافت. پس از پایان تحصیلات به خراسان و ماوراءالنهر سفر کرد و مدت کوتاهی در سمرقند اقامت

۱- تاریخ نگارش های عربی، ج ۱، ص ۵۹۰؛ تاریخ التراث العربی، ج ۱، ص ۵۷.

۲- الثقات، ج ۸، ص ۴۱۴.

۳- الانساب، سمعانی، ج ۵، ص ۱۷.

۴- الرجال فی تاج العروس، ج ۳، ص ۴۸.

گزید و مشغول تدریس حدیث شد. سپس از این دیار به فاریاب رفت و در آن جا توطن اختیار کرد و به فاریابی مشهور شد. یاقوت حموی، ابن نقطه، ابن حجر و بعضی دیگر از رجال شناسان، نام او را عبدالرحمان بن حبیب فاریابی ذکر کرده اند؛ اگر چه برخی از محققان او را بغدادی خوانده اند، ولی او بیشتر عمرش را در خراسان گذرانیده است. او روایاتش را از طرق بَقیه بن ولید، اسحاق بن نَجِیح، اسماعیل بن یحیی بن عبید اللّه تمیمی، صالح بن بَیان سیرافی، داود بن محبر و روح بن عباده نقل کرده است. نیز راویانی چون یوسف بن علی الأبّار، احمد بن عمّار خیاط، سفیان بن عُیینه، محمّد بن عبید بن عامر سمرقندی و محمّد بن اسحاق بن سعید سعدی روایاتی را از طریق ابو محمّد عبدالرحیم فاریابی نقل کرده اند(۱).

محمّد بن حبّان تمیمی گفته است: ابو محمّد عبدالرحیم فاریابی، از جاعلان حدیث است. وی روایات جعلی را به علمای موثّق و مورد اعتماد نسبت داده است. بنابراین، نقل روایت و یا کتابت حدیث از طریق او حرام است، مگر برای اهل اطلاع و

حدیث شناس و رجال این فن(۲). قسی دمشقی می گوید: ابو محمّد فاریابی، از احمد بن عبید اللّه بن اسماعیل فریابی ساکن بیت المقدس روایاتی را نقل کرده است(۳).

نجم الدین عمر نسفی گفته است: ابو محمّد عبدالرحیم فاریابی، مدتی ساکن سمرقند بود و در این شهر کرسی تدریس حدیث داشت و از این شهر به فاریاب رفت و تا آخر عمر در آن محل زیست. ابو یعقوب یوسف بن علی الأبّار از شاگردان اوست(۴).

ابن جوزی می گوید: عبدالرحیم، فاریابی، بیش از پانصد حدیث جعل کرده و به پیامبر خدا نسبت داده است. یحیی بن معین می گوید: روایات او جعلی نیست و در نقل روایت از طریق او اشکال دیده نمی شود(۵).

ذهبی گفته است: فاریابی، روایاتش را از بَقِیه بن ولید نقل کرده و او توثیق نشده

۱- تاریخ بغداد، ج ۱۱، ص ۸۶؛ معجم البلدان، ج ۴، ص ۲۶۰؛ الاستدراک، ابن نقطه، ص ۱۵۴؛ الاعلام فی کتاب معجم البلدان، ص ۳۰۳؛ تبصیر المنتبه، ج ۱، ص ۱۱۰۷.

۲- المجروحین، ج ۲، ص ۱۶۲؛ الانساب، سمعانی، ج ۱۰، ص ۲۰۷؛ الکشف الحثیث، ص ۲۶۱.

۳- توضیح المشتبه، ج ۷، ص ۹۳.

۴- القند فی ذکر علماء سمرقند، ص ۳۷۳.

۵- الضعفاء و المتروکین، ج ۲، ص ۱۰۲.

است(۱). ابن حجر می گوید: روایات فاریابی کاربرد علمی ندارد، بدین لحاظ بسیاری از علمای اهل سنّت از نقل آنها پرهیز کرده اند و او را تکذیب کرده و ثقه نمی دانند(۲).

احمد بن یسار گفته است: ابو محمّد عبدالرحیم فاریابی، مردی آرام و نیکوحدیث بود. ابو سعد عبدالرحمان بن محمّد ادریسی، روایات او را از مناکر می شمارد. ابو نُعَیم

اصفهانی فاریابی را در شمار شاگردان سفیان بن عُیَیْنه آورده است و می گوید: او از ابن

عُیَینه روایاتی را نقل کرده است(۳).

ابوالحسن علی بن محمّد کنانی و حضرت آیت اللّه شیخ عبدالحسین امینی به نقل از ابن حبّان می گویند: ابو محمّد عبدالرحیم فاریابی بیش از پانصد حدیث جعل کرده است(۴). این روایت از طریق فاریابی نقل شده است:

عن ابو محمّد عبدالرحیم بن حبیب فاریابی باسناده عن جابر قال: قال رسول اللّه صلی الله علیه و آله

من إجلال اللّه إکرامِ ذی الشَّیبَه المسلم(۵)؛ آن حضرت فرمود: یکی از نشانه های تعظیم خداوند متعال، احترام گزاردن به پیرمردی مسلمان است.

۳۲۱. عبدالرحیم بن فضل بن موسی بن مِسمار بن هانی بلخی

ابو یحیی عبدالرحیم بن فضل بن موسی بن مِسمار بن هانی بلخی در خانواده ای دانش دوست در بلخ قدم به عرصه وجود نهاد. و از محدّثان برجسته عصر خود به شمار می رفت. او روایاتش را از طُرق محدّثانی چون مکی بن ابراهیم بلخی مُقری، علی بن محمّد منجورانی، قُبَیْصه، خالد بن مَخْلَد و شهاب بن مَعْمَر و عده دیگری از بلخیان نقل کرده است. و نیز عبد اللّه بن محمّد بن یعقوب فقیه و دیگران از وی روایاتی را نقل

۱- میزان الاعتدال، ج ۲، ص ۴۶۶.

۲- لسان المیزان، ج ۴، ص ۳۳۴.

۳- لسان المیزان، ج ۴، ص ۳۳۴.

۴- الغدیر، ج ۵، ص ۲۳۷، ۲۸۹؛ تنزیه الشریعه، ج ۱، ص ۷۹.

۵- المجروحین، ج ۲، ص ۱۶۳؛ اللآلی المصنوعه، ج ۱، ص ۱۳۷، ۱۸۳؛ ج ۲، ص ۱۸۹.

کرده اند. این مرد بزرگ به سال ۲۸۴ ه . بدرود حیات گفت(۱).

۳۲۲. عبدالرحیم رحیمی

میرزا عبدالرحیم رحیمی در بلخ پا به جهان هستی نهاد. تحصیلات مقدّماتی را در بلخ به پایان رسانید. سپس عازم بخارا شد و تحصیلاتش را در آن سرزمین کامل کرد. وی انسانی آزاداندیش بود، در فنون موسیقی مهارتی تام داشت، در سرودن اشعار از طبعی روان و قریحه ای سرشار برخوردار بود و ابیاتی نیکو می سرود و سرانجام در سال ۱۲۷۰ ه . دنیای فانی را بدرود گفت(۲).

۳۲۳. عبدالرشید بن نعمان بن عبدالرزّاق وَلْوالِجی

ابوالفتح ظهیر الدین عبد الرشید بن نعمان بن عبدالرزّاق بن عبد اللّه وَلْوالجی، از فقهای صاحب نام حنفی به شمار می رود. این مرد عالم در ماه جمادی الاُولی سال ۴۶۷ ه . در وَلْوالِج از توابع بلخ و طخارستان قدم به عرصه وجود نهاد. او تحصیلاتش را

در زادگاهش آغاز کرد و در بلخ و بخارا به پایان رسانید. نیز در بلخ به خدمت استادانی

چون ابوالقاسم احمد بن محمّد خلیلی و ابو جعفر محمّد بن حسین سمنگانی و ابوبکر محمّد بن احمد بن علی، علوم فقه و اصول و حدیث را فرا گرفت و در بخارا در درس فقه و اصول و حدیث امام ابوبکر محمّد بن منصور بن حسن نسفی و ابوالحسن علی بن حسن بن محمّد زاهد جعفری، معروف به برهان بلخی و دیگران شرکت می کرد. محدثان از طریق او، روایاتی را نقل کرده اند(۳).

ص:۴۶

۱- تاریخ الاسلام، ذهبی، حوادث سالهای ۲۸۱-۲۹۰ ه .، ص ۲۱۵.

۲- دایره المعارف آریانا، ج ۳، ص ۵۹۷.

۳- الرجال فی تاج العروس، ج ۳، ص ۵۰.

ابوالفتح وَلْوالِجی، در شمار استادان احمد بن محمّد بن حسن خزاعی نیز آمده است. همچنین خزاعی در شهر سمرقند از وَلْوالجی روایاتی را فرا گرفته است(۱).

بنا به نقل ابو محمّد عبدالقادر قرشی، وی از بخارا راهی سمرقند شد و مدت کوتاهی را در این شهر اقامت کرد و افتخار شاگردی محمّد بن محمّد بن ایوب قطوانی را یافت. او

در این سفر، کتاب الأمالی خود را از زبان مشایخ عصرش به پایان رسانید، و نیز می گویند: وی در سند روایات کتاب شمایل النبی صلی الله علیه و آله ترمذی واقع شده است. آن عالم عامل سرانجام در سال ۵۴۱ ه . در وَلْوالج دیده از جهان فرو بست(۲).

از آثار او می توان، کتاب الفتاوی الوَلْوالجیه و کتاب الأمالی را نام برد(۳).

۳۲۴. عبدالسّلام روانی

روان، نام یکی از شهرهای تخارستان است عبدالسلام روانی در این شهر به جهان هستی قدم نهاد و تحصیلاتش را در زادگاه خود و نیز در شهر بلخ به پایان رسانید. آن گاه

از بلخ به زادگاهش بازگشت و مدتی سمت قضاوت شهر روان را به عهده داشت. این مرد بزرگ در علوم فقه و اصول، رجال، درایه، فلسفه و مناظره، تبحّری خاص داشت و در هر یک از این علوم صاحب نظر بود. او علم حدیث را در محضر ابو سعد اسعد بن محمّد ظهیری فرا گرفت. عبدالسلام روانی چون ظلم و ستم حاکم روان را دید، شهرش را به سوی بلخ ترک کرد و به سلطان بلخ از او شکایت برد.

سلطان، حاکم خودکامه روان را عزل کرد، ولی دیگر عبدالسلام روانی به زادگاه خود بازنگشت و تا آخر عمر در بلخ سکونت اختیار کرد و در این شهر نیز وفات یافت(۴).

۱- الانساب، سمعانی، ج ۵، ص ۱۸۸.

۲- الجواهر المضیّه، ج ۲، ص ۴۱۷.

۳- معجم المؤلفین، ج ۲، ص ۱۴۳؛ الأعلام، ج ۴، ص ۱۲۶.

۴- الانساب، سمعانی، ج ۶، ص ۵۴؛ معجم البلدان، ج ۳، ص ۲۰.

۳۲۵. عبدالسّلام میرزا خلمی

عبدالسلام میرزا خلمی، در خلم از توابع بلخ دیده به جهان گشود و علوم متعارف را در زادگاهش خلم و بلخ آموخت. او تاجر پسته بود و در دوران حکومت عبدالرحمان جلّاد، وطنش را برای همیشه ترک کرد و در فرغانه ساکن شد. وی سرانجام در سال ۱۳۱۵ ه . در آن دیار بدرود حیات گفت. میرزا خلمی، فردی صاحب ذوق و دارای قریحه شعری بود. او اشعاری فراوان سروده، ولی از آنها چیزی باقی نمانده است. این ابیات از

اوست(۱).

ما سرخوشانِ نرگسِ شهلای اوستیم

ما چاکرانِ حضرتِ والای اوستیم

از بدو هستِ خویش الی مدّت الحیات

تا چشم باز شد، به تماشای اوستیم

در هر چمن برای گُلی پر فشانده ایم

در زیر سایه قد رعنای اوستیم

از پرتو خیال رُخَش مست گشته ایم

جان داده ایم و دل به تمنای اوستیم

۳۲۶. عبدالسمع بن محمّد بن میرزا محمّد بن عبدالرحمان راسخ

عبدالسمع بن محمّد جان بلخی، از علمای برجسته بلخ به شمار می رفت. این مرد بزرگ در بلخ دیده به جهان گشود و نشو و نما یافت و تحصیلاتش را همان جا به پایان رسانید و برای تکمیل آن به ماوراء النهر رفت. او پس از محکم ساختن پایه های دانش خود، به دربار امیر عمر خان فرغانی پیوست و پس از مرگ وی مورد بی مهری دربار واقع شد و به زادگاهش بلخ بازگشت و در همان جا درگذشت و بیرون دروازه نوبهار به خاک سپرده شد. بخشی از زندگی او را فضلی سمنگانی در کتاب مجموعه الشعراء آورده

است(۲).

۱- دایره المعارف آریانا، ج ۳، ص ۶۱۰.

۲- مجله آریانا، سال ۸، شماره ۱۲، ص ۲۳.

دروازه نوبهار اکنون به باباقو معروف است که در سمت غرب جاده عمومی واقع است و این محل در قدیم محوطه خاصی برای قبرستان قضات بوده و قضات مهم شهر بلخ مانند قاضی ابو مطیع و خاندان قاضی حمید الدین بلخی و دیگران در این محل دفن هستند(۱).

۳۲۷. عبدالشکور فاروقی تهانیسری بلخی

نظام الدین عبدالشکور فاروقی تهانیسری بلخی، برادرزاده و داماد خلیفه جلال الدین محمّد بن محمود تهانیسری بود. اواخر سال ۱۰۱۴ ه . که مصادف با اولین سال سلطنت جهانگیر بود، پسرش خسرو از ترس پدر از اکبرآباد هند گریخت و به تهانیسر آمد و به شیخ نظام الدین پناه برد. جهانگیر از این واقعه خشمگین شد و از شیخ خواست که هند

را ترک کند. شیخ عازم حج شد و در طی اقامتش در حرمین دو شرح بر لوامع عراقی نوشت و آن گاه به بلخ رفت و تا آخر عمر در همان جا زندگی کرد و سرانجام در هشتم ماه

رجب سال ۱۰۳۶ ه . جهان را بدرود گفت.

او تفسیری بر قرآن به نام تفسیر ریاض القدس نوشت که در کتاب سواطع الانوار از آن یاد شده و این تفسیر را نظامی نام نهاده اند(۲). نیز کتاب دیگری به نام بحر التصوف را از تألیفات او می دانند(۳).

۳۲۸. عبدالصمد بن حسان مرورودی (مَرْغابی)

ابو یحیی عبد الصمد بن حسان مرورودی، از محدّثان برجسته نواحی بلخ به شمار

۱- مزارات شهر بلخ، ص ۱۷۰؛ دایره المعارف آریانا، ج ۳، ص ۵۹۷.

۲- نسخه های خطی کتابخانه دانشگاه تهران، دفتر اول، ص ۹۹.

۳- سیری در کتابخانه های هند و پاکستان، ص ۴۰۵.

می رفت. او در منصب قضاوت بلخ، هرات و نیشابور بود و در دوران حکومت مأمون عباسی و روز پنجشنبه نیمه ماه محرم سال ۲۱۱ ه . وفات یافت. وی روایاتش را از طُرق سُفیان ثَوری، ابراهیم بن طهمان، زایده، اسرئیل، خالد بن میسره، حماد بن سلمه، خارجه بن مُصعب، و مالک بن انس نقل کرده و راویانی چون محمّد بن یحیی الذُهلی، احمد بن حنبل، ابو حاتم احمد بن یوسف سُلّمی، احمد بن معاذ سُلّمی، ایوب بن حسن زاهد و محمّد بن عبدالوهاب عبدی فراء از او روایاتی را نقل کرده اند(۱).

ابن حجر می گوید: ابو یحیی مرورودی از شاگردان مخصوص سفیان ثوری بود، و در طریق نقل روایت او شک وجود ندارد و روایات او صحیح است(۲). ذهبی در سیر اعلام می گوید: روایاتی از قاضی ابو یحیی، در کتب ششگانه اهل سنّت دیده نشده است(۳).

بخاری می گوید: قاضی ابو یحیی عبدالصمد خراسانی از جمله خادمان سفیان ثوری است(۴).

۳۲۹. عبدالصمد بن سلیمان ابی مطر عتکی بلخی

ابوبکر عبدالصمد بن سلیمان عتکی بلخی حافظ، از جمله مفاخر فقها و محدّثان بلخ بود. وی در سال ۲۴۶ ه . به نیشابور سفر کرد و در این شهر به تدریس علم حدیث پرداخت. او روایاتش را از طُرق ابراهیم بن موسی رازی، احمد بن حنبل، حکم بن مبارک، زکریّا بن یحیی بلخی لؤلؤی، سلیمان بن حرب، ابو عبدالرحمان عبد اللّه بن یزید

مُقری، ابو نُعَیم فضل بن دُکینْ، محمّد بن یزید بن خُنَیْس مکی، ابراهیم بن مکی بلخی،

ابو نضر هاشم بن قاسم، هَوْزَه بن خلیفه، یحیی بن صالح وحاظی، و یعلی بن عُبَیدِ

۱- تاریخ الاسلام، ذهبی، حوادث سالهای ۲۰۱-۲۱۰ ه .، ص ۲۳۶-۲۳۷؛ الاکمال، ج ۱، ص ۵۳؛ دایره المعارف اعلمی، ج ۱۲، ص ۱۹۷؛ لسان المیزان، ج ۴، ص ۳۶۷؛ تاریخ نیشابور، ص ۲۶؛ الثقات، ج ۸، ص ۴۱۵؛ سیر اعلام النبلاء، ج ۷، ص ۲۷۳؛ میزان الاعتدال، ج ۱، ص ۴۷۸.

۲- تعجیل المنفعه، ص ۲۹۴.

۳- سیر اعلام النبلاء، ج ۹، ص ۵۱۷.

۴- التاریخ الکبیر، ج ۳، ص ۱۰۵؛ الطبقات الکبری، ج ۷، ص ۳۷۵؛ الجرح و التعدیل، ج ۶، ص ۵۱؛ کتاب الطبقات خلیفه، ص ۶۰۲؛ الوافی بالوفیات، ج ۱۸، ص ۲۶۹.

طَنافِسی نقل کرده است. نیز راویانی چون، ترمذی، ابو عمرو احمد بن مبارک مستملی، ابو یعقوب اسحاق بن ابراهیم ورّاق، جعفر بن محمّد بن سوّار، ابوبکر محمّد بن اسحاق بن خزیمه، ابو عبداللّه محمّد بن سلیمان بن خالد عبدی نیشابوری، محمّد بن علی حکیم ترمذی، موسی بن اسحاق بن موسی انصاری روایاتی را از ابوبکر عبدالصمد بن سلیمان بلخی نقل کرده اند(۱).

ابن حجر عسقلانی و ذهبی؛ لقب او را عبدوسی نقل کرده اند(۲).

ابن حجر می گوید: ترمذی یک روایت در جمع بین دو نماز نقل کرده است(۳).

ابن حجر، تاریخ وفات او را در سال ۲۴۶ ه . می داند(۴).

ابو الحسین محمّد بن ابی یعلی می گوید: عبدالصمد بن سلیمان بلخی از پیشوای ما احمد بن حنبل روایات فراوانی را نقل کرده است(۵).

۳۳۰. عبد الصمد بن غالب بلخی قریشی

ابو علی عبدالصمد بن غالب بلخی قریشی، از محدّثان نامی عصر خود به شمار می رفت. او در بلخ به دنیا آمد و تحصیلات خود را در این شهر به پایان رسانید. وی روایاتش را از مکی بن ابراهیم بلخی و دیگران نقل کرده است. نیز برخی از راویان بلخ و

دیگر محدّثان چون ابو احمد بکر بن محمّد صیرفی دخمسینی از او روایاتی را نقل کرده اند(۶).

۱- تهذیب الکمال، ج ۱۸، ص ۹۶؛ الکاشف، ج ۲، ص ۱۹۶؛ تهذیب التهذیب، ج ۳، ص ۴۳۱؛ تاریخ الاسلام، ذهبی، حوادث سالهای ۲۴۱-۲۵۰ ه .، ص ۳۳۳؛ تاریخ نیشابور، ص ۲۶؛ میزان الاعتدال، ج ۲، ص ۴۷۹؛ کتاب المجروحین، ج ۲، ص ۱۴۹.

۲- تهذیب التهذیب، ج ۳، ص ۴۳۱.

۳- تهذیب التهذیب، ج ۳، ص ۴۳۱.

۴- تحریر تقریب التهذیب، ج ۲، ص ۳۶۳.

۵- طبقات حنابله، ج ۱، ص ۲۱۷؛ الثقات، ج ۸، ص ۴۱۵؛ دایره المعارف اعلمی، ج ۱۲، ص ۱۹۸؛ سیر اعلام النبلاء، ج ۹، ص ۱۸۸؛ ج ۱۰، ص ۱۵۴؛ ج ۱۲، ص ۲۵۵.

۶- الانساب، سمعانی، ج ۵، ص ۳۲۴؛ الثقات، ج ۸، ص ۴۱۶.

۳۳۱. عبد الصمد بن فضل بن موسی بن هانی بن مسمار بلخی

ابو یحیی عبدالصـمد بن فضل بلخی، از محدّثان برجسـته در بلخ به شـمار می رفت. او همچنین در علومی چون فقه و اصول، و تاریخ و انساب صاحب نظر بود. ابو یحیی عبدالصـمد بلخی روایاتش را از اسـتادانی ماننـد عبید اللّه بن موسـی، علی بن محمّد منجورانی و مکی بن ابراهیم بلخی نقـل کرده است. نیز محـدّثانی نظیر، ابوبکر مطر بن جمهور بن فضـل اِسْرَوشَـنی، ابو ابراهیم اسـماعیل بن محمّـد بن صاحب فقیه جویباری، ابوبکر احمـد بن محمّـد بن علی خواشتی، ابو موجه محمّـد بن عمرو فزاری، ابو محمّد بکر بن مسعود بن حسن بن داود فرنکدی سُغدی، ابو یحیی زکریّا عابد، و ابو سـعید سعید بن عصمه بانی روایاتی را از طریق ابو یحیی عبدالصمد بن فضل بلخی نقل کرده اند(۱).

ابن حجر می گوید: عده ای از محدّثان بلخ و ماوراء النهر از ابو یحیی عبدالصمد بلخی روایاتی را نقل کرده اند(۲). قاضی ابی الحسین محمّـد می گویـد: عبدالصـمد بن فضـل، از پیشـوای مـا احمـد بن حنبـل روایت دارد(۳). ذهبی می گویـد ابـو یحیی عبدالصمد بلخی، از ابن وهب روایت دارد. برخی از محدّثان، روایات او را مورد اعتماد نمی دانند، در حالی

که او مردی صالح و ثقه است(۴).

ابو جعفر محمّـد عُقیلی می گویـد: بسـیاری از محدّثان چون ابن حَبّان و بیهقی و دیگران ابو یحیی عبدالصـمد بلخی را ثقه می دانند و از او روایاتی را نقل کرده اند(۵).

عن عبدالصـمد بن فضـل بلخی قـال: حـدّثنا مکی بن ابراهیم بلخی، بإسـناده، عن عائشه بنت سـعد أن أباها قال: إشـتکیتُ بمکه فجاء فی رسول اللّه صلی الله علیه و آله یعودنی و وضع یدهُ علی

ص:۵۲

۱- الانساب، سمعانی، ج ۱، ص ۲۲۱؛ ج ۲، ص ۶۷؛ ج ۳، ص ۴۲۵؛ ج ۵، ص ۲۱۸، ۳۲۴؛ ج ۱۰، ص ۱۹۸، ۵۲۸؛ج ۱۲، ص ۴۴۹.

۲- لسان المیزان، ج ۴، ص ۳۷۳.

۳- طبقات الحنابله، ج ۱، ص ۲۱۸؛ دایره المعارف اعلمی، ج ۱۲، ص ۱۹۹.

۴- میزان الاعتدال، ج ۲، ص ۴۷۹.

۵- الضعفاء الکبیر، ج ۳، ص ۸۴.

جبهتی، ثمّ مسح صدری و بطنی، ثمّ قال: اللّهمّ اشْفِ سعدا و أتْمِمْ له هجرته(۱)؛ از عایشه دختر سعد نقل شده است که او گفت: پدرم می گفت؛ من در مکه بیمار شدم، رسول خدا صلی الله علیه و آله به عیادت من آمد، در کنار من نشست و دست مبارکش را بر پیشانی من نهاد و نیز بر سینه و شکم من دست کشید و گفت: بارخدایا سعد را شفا عنایت فرما و هجرتش را به پایان رسان.

۳۳۲. عبدالصمد بن محمود فاروقی فارابی

ظهیر الدین عبدالصمد فاروقی در سرزمین ادب پرور فاریاب به جهان هستی قدم

نهاد. وی در علم فقه و اصول استاد و صاحب نظر بود و آثاری از او بر جای مانده که می توان به کتابهای طوالع الانظار و نیز شرح منهاج الاصول الی علم الاصول اشاره کرد. این دو کتاب در سال ۷۰۷ ه . به پایان رسیده اند و مربوط به شرح اصول قاضی بیضاوی هستند(۲).

۳۳۳. عبدالعزیز بن عبدالغنی حیرت بلخی

عبدالعزیز حیرت بلخی ابتدا کتب متداول عربی را در نزد پدرش قاضی عبدالغنی آموخت. آن گاه برای تکمیل تحصیلات خود به بخارا و دیگر شهرهای ماوراءالنّهر سفر کرد و در مدتی کوتاه به مقام عالی علمی دست یافت. او در ترکستان به منصب قضاوت رسید و به امور قضایی و حقوقی مردم رسیدگی می کرد. عبدالعزیز حیرت سرانجام در سال ۱۲۵۰ ه . داعی اجل را لبیک گفت(۳).

۱- مستدرک علی الصحیحین، ج ۱، ص ۱۵۹، ۴۹۲؛ السنن الکبیر، ج ۱، ص ۳۶۹؛ المغنی فی الضعفاء، ج ۲، ص ۳۹۶؛ دیوان الضعفاء و المتروکین، ج ۲، ص ۱۱۴.

۲- معجم المؤلفین، ج ۵، ص ۲۳۷؛ کشف الظنون، ج ۲، ص ۱۱۱۶؛ هدیه العارفین، ج ۱، ص ۵۷۴؛ ایضاح المکنون، ج ۲، ص ۵۹۰.

۳- دایره المعارف آریانا، ج ۳، ص ۵۸۱.

۳۳۴. عبدالعزیز بن عبید بن محمّد اندرابی

ابو محمّد عبدالعزیز از روات ثقه به شمار می رفت و علم حدیث را در خدمت یحیی بن سعد انصاری و عمرو بن ابی عمر فرا گرفت. اندرابی خود، یکی از نقّادان علم حدیث بود.

اندراب، نام دو ناحیه است. یکی ناحیه ای که در منتهی الیه درّه بلخاب قرار گرفته و دیگر ناحیه ای که در درّه پنجشیر واقع شده است. عبدالعزیز اندرابی ظاهرا در این ناحیه

قدم به عالم هستی نهاد.

علمای تخارستان او را اندرابی تخارستانی و از مفاخر ترکستان دانسته اند. امام احمد بن حنبل، ابن معین و ابو داود (صاحب سنن ابن داود) از او روایت نقل کرده اند.

اندرابی سرانجام در سال ۱۸۶ ه . جهان فانی را بدرود گفت(۱).

۳۳۵. عبدالقادر بلخی

سیّد عبدالقادر بلخی یکی از چهره های برجسته علم و دانش است. او از جمله شاگردان حکیم و فقیه شیخ الرئیس قاجار می باشد. او گزیده ای از اشعارش را گردآوری کرده و کنوز العارفین نامیده و به استاد خود شیخ الرئیس قاجار تقدیم کرده است.کتاب مذکور در سال ۱۳۳۳ ه . تألیف شده است و دارای ۴۷ برگ است. او قادر بلخی تخلص می کرد و یک نسخه از کتاب کنوز العارفین در کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران، بخش نسخ خطی، به شماره ۶۴۸۵ موجود می باشد(۲).

۱- دایره المعارف آریانا، ج ۲، ص ۴۷.

۲- فهرست نسخه های خطی کتابخانه مرکزی و مرکز اسناد دانشگاه تهران، ج ۱۶، ص ۲۷۵.

۳۳۶. عبدالقادر بن گدای بیگ ذرّه

ملّا عبدالقادر ذرّه در روستای خرّم از توابع سمنگان پا به عرصه وجود نهاد و علوم متداول را در زادگاهش فرا گرفت؛ آن گاه به مزار شریف رفت. او طبعی به غایت نیکو داشت و در اقسام نظم از قبیل قصیده، غزل، قطعه، مخمّس و رباعی متبحّر بود. ذرّه در سال ۱۳۲۷ ه . جهان فانی را بدرود گفت. ابیات ذیل از اوست(۱):

در انتظار روی تو اشکم چکیدنی است

این هجر جانْ گداز تو را دیده، دیدنی است

گر این بود گرانی بار فراق تو

حاجت به شبهه نیست که قدّم خمیدنی است

از دوش بر زمین بنهم بار حادثات

زیرا که حادثات زمین را کشیدنی است

بی پرده رفت دختر از سوی بزم غیر

ذرّه یقین که پرده عفّت دریدنی است

* * *

از کجا ای بت من تازه و تر می آیی

همچو گل، همنفس باد سحر می آیی

گر نداری سر صید دل عشاق حزین

از چه دامن زده بر طرف کمر می آیی

۳۳۷. عبدالقدوس قدسی

عبدالقدوس از شعرای قرن ۱۱ ه . در سرزمین بلخ بود و در ایام حکومت سبحان قلی خان می زیست. او در شعر و شاعری اقتدار کامل داشت و از تاریخ ادبیات سرزمینش

۱- دایره المعارف آریانا، ج ۳، ص ۶۱۴.

آگاه بود. رباعی زیر را در فتح محمود بیگ گفته است(۱):

محمود آتالیق که شاه یگانه است

در ساعتی سعید، به مُلکی ملیک شد

در یک یورش دو فتح به یمنش خدای داد

تاریخ آن دو فتح به محمود بیگ شد

۳۳۸. عبدالقیّوم خُلمی شیخ

عبـدالقیّوم خُلمی شـیخ در سال ۱۲۶۴ ه . در خلم از توابع بلـخ و سـمنگان به عـالم هسـتی قـدم نهـاد. وی علـوم متـداول را در زادگـاهش فرا گرفت و در همـان جا به تـدریس پرداخت. شـیخ آثاری منظوم از خود بر جای نهاده و سه مثنوی به نامهای درّه الشهزاد،

قیامنامه، و تنبیه المراثی از اوست. او در سال ۱۳۳۶ ه . به لقای حق پیوست. این رباعی از اوست(۲):

ای فضایل پیشه پُر آب و رنگ

علم حاصل کُن مشو ملای جنگ

آنچه می آید زقول و فعل تو

از شنیدن دیگران دارند ننگ

۳۳۹. عبدالکریم بن عاقب بلخی

عبـدالکریم بن عـاقب بن محمّـد بن خواجه بن محمّـد رضـا بلخی بولاقی از علمای نامـدار به شـمار می رود. وی در بلـخ تولد یافت، در دوران کودکی به همراه خانواده اش به

هندوسـتان مهاجرت کرد و تحصـیلاتش را در آن جا به پایان رسانیـد، او کتاب بیان واقع را در ذکر حالات، نادر افشار، محمّد شاه و احمد شاه تألیف کرد. در آغاز کتاب این بیت را

می خوانیم:

الهی محفل آرا کن به ذکر خود بیانم را

تجلی شعله گردان در سخن شمع زبانم را

۱- دایره المعارف آریانا، ج ۳، ص ۵۵۳.

۲- دایره المعارف آریانا، ج ۳، ص ۶۲۱.

کتاب بیان واقع دارای دو مقدمه و پنج باب است: باب اول، در ذکر عروج و خروج نادرشاه و آمدن او به سمت هندوستان؛ باب دوم، در ذکر رفتن نادرشاه به توران، خراسان، مازندران تا ورود به دارالسلطنه قزوین؛ باب سوم، در بیان سوانح و وقایعی که

مصنف در سفر دریا تا رسیدن به عراق عرب و مراجعت به هند سپس پیاده شدن در بندر بنگال با چشم مشاهده کرده است؛ باب چهارم، در ذکر بعضی از وقایع از ابتدای ورود به بندر بنگال تا رفتن نزد محمّد شاه پادشاه هند؛ و باب پنجم با دو مقدمه در ذکر وقایعی که در ایّام سلطنت احمد شاه پادشاه هند اتفاق افتاده است.

برخی از محققان نام مصنف کتاب را خواجه عبدالرحیم کشمیری نقل کرده اند و این قول ناتمام است. یک نسخه از کتاب بیان واقع در کتابخانه آصفیه به شماره ۱۳۱۷ در بخش تاریخ موجود است؛ کتاب مذکور ناقص می باشد و دارای ۷۵ ورق است که تا باب پنجم بیشتر در آن درج نشده است.

خلاصه این کتاب به نام واقعات خواجه عبدالکریم در هند به چاپ رسیده است(۱).

۳۴۰. عبدالکریم بن محمود بلخی بولاقی

عبدالکریم بن محمود معروف به عبدالرحیم بلخی بولاقی کشمیری در روستای بولاقِ بلخ قدم به عرصه وجود نهاد و تحصیلاتش را در بلخ به پایان رسانید. او سپس به

هند مهاجرت و در کشمیر سکونت اختیار کرد.

نادر افشار به هند لشکرکشی کرد. عبدالکریم بولاقی به دست سپاهیان نادرشاه گرفتار و به ایران آورده شد؛ سپس در قزوین آزاد گشت. پس از آزادی، عازم مکّه معظمه شد و کتاب بیان الواقع را در طی این سفر به رشته تحریر درآورد. کتاب مذکور،

سفرنامه ای است که در دو بخش تدوین شده است: بخش اول زمان گرفتاری عبدالکریم بولاقی به دست سپاهیان نادر افشار و مسیر اسارتش را دربرمی گیرد که چنین است: دهلی، بسالکوت، ملتان چناب، جهلم، راولپندی، حسن ابدال، اتک کابل، سند ولارکانه،

۱- فهرست مشروح کتابخانه آصفیه، ج ۱، ص ۱۵۹.

عمرکوت و قندهار، هرات، بلخ، بخارا، سمرقند و رادود، چارجوی خوارزم و کلات، خیوق آباد، ابیورد، مشهد، استرآباد، مازندران و قزوین. بخش دوم دربردارنده سفر او از

قزوین به مکّه و بازگشت به دهلی از راه همدان و سپس سفر به بغداد، کاظمین، کرخ، کربلا، ذالکفل بنی، حله، نجف، مقبره دانیال، جرجیس، موصل، خصایص اسرار عرب، بلده عرفه، شهر نمرود، قلعه ماردین، حلب، دمشق تا مدینه، مسجد بنی امیه، مقبره زکریا، مکّه، بندر منی از بندرهای یمن، سیلان، بندر پهلچری، بندر چینیان، بندر بالسیر،

هولکی، عظیم آباد و شاه جهان آباد است. این کتاب در سال ۱۱۹۳ه . به پایان رسیده است(۱).

از این عارف نامدار، کتاب دیگری نیز به نام رساله عرفانی به یادگار مانده است. این کتاب در نظم و نثر است با کلمه درویش آغاز می شود. او نخست تفسیر استعاذه و بسمله و سوره فاتحه را بیان کرد و سپس به همان روش به سیر و سلوک پرداخت و از اشعار شعرای نامداری چون سعدی، مولوی، عطار، جواجه بهاءالدین بابافغانی، خواجه عبداللّه انصاری و امیر حسین غوری یاری جست و برای اثبات مطالبش گواه آورد. او

عقیده داشت که کلید قرآن کریم، بسم اللّه است.

نسخه ای از این کتاب در کتابخانه گنج بخش اسلام آباد به شماره ۴۶۴۷ موجود است(۲).

۳۴۱. عبدالکریم بن میرزکی بدخشانی

او از رجال نامی بدخشان است و تألیفاتی دارد که از آن جمله می توان بهار بدخشان را نام برد. این کتاب، تذکره الشعرایی است که به ترتیب حروف تهجی در سال ۱۳۰۲ه . نوشته شده است.

۱- فهرست مشترک پاکستان، ج ۱۰، ص ۵۸، ۵۱۴.

۲- فهرست مشترک پاکستان، ج ۳، ص ۱۴۹۲.

نسخه ای از این کتاب در کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران موجود است(۱).

۳۴۲. عبد اللّه امانی

ملاّ عبـد اللّه امانی در بلـخ متولد شد و در آن شـهر نیز نشو و نما کرد. وی پس از فرا گرفتن علوم ادبی به شـعر و شاعری روی آورد و در این فن صـاحب نظر شـد. او اشـعار فراوانی دارد. ربـاعی زیر را در سال ۱۰۴۱ه . درباره فتـح بلخ به دست علیمردان خان سروده است(۲):

چون شاه جهان زبلخ شد تاج رستان

جستم تاریخ فتح بلخ از وجدان

پیدا شده تاریخ زنام سردار

یعنی تاریخ شه علیمردان خان

۳۴۳. عبد اللّه بلخی

عبد اللّه بلخی از علما و مشایخ سلسله نقشبندیه است. وی زادگاهش را به قصد هند ترک گفت و به خدمت شیخ عبد اللّه بن محمود نقشبندی رسید و از ارادتمندان وی گردید. نیز به حجاز سفر کرد و به زیارت حرمین شریفین مشرف شد، و مدت ۱۷ سال در جوار حرمین شریفین اقامت گزید. سپس به هندوستان بازگشت و از هند به کشمیر رفت و در آن دیار سکنا گزید. او به هدایت مردم پرداخت و بسیاری از مردم به او پیوستند.

سه نفر از خواجه گان معروف نقشبندیه، نظیر خواجه محمّد اعظم، نویسنده تاریخ اعظمیه و خواجه بابانور، و خواجه بهاءالدین نویسـنده کتاب نقشـبندیه، خرقه خلافت را از دست وی دریافت کرده انـد. او بیشترِ عمرش را در سـیر و سـیاحت گذرانید و به خدمت

۱- نشریه کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران، ج ۱۶، ص ۲۹۷.

۲- تذکره نصرآبادی، ج ۳، ص ۴۸۳.

مشایخ عرب و عجم و شام و عراق رسید و از آنها کسب فیض کرد و سرانجام در سال ۱۱۳۹ه . در شهر کشمیر درگذشت(۱).

۳۴۴. عبد اللّه بن احمد بن محمّد بن سنان بلخی

ابو محمّد عبد اللّه بن احمد بن محمّد بن سنان بلخی، از محدّثان برجسته بلخ به شمار می رفت. وی روایات خود را از طریق استادش ابو عثمان سعید بن محمّد بن نصر ماهانی و دیگران نقل می کرده است. نیز شاگردش ابو اسحاق ابراهیم بن احمد بن ابراهیم مستملی از وی روایاتی نقل کرده است(۲).

۳۴۵. عبد اللّه بن احمد بن محمود کعبی بلخی

ابوالقاسم عبد اللّه بلخی کعبی در سال ۲۷۳ه . در بلخ دیده به جهان گشود. وی از جمله بزرگان و متکلّمان مشهور و نیز رئیس طایفه معتزله بود و این فرقه از معتزلیها را

«کعبیه» می گویند، او در علم کلام ید طولایی داشت و همان طور که از نامش پیداست، به

بنی کعب منسوب است. وی در بلخ تولد یافته و به همین مناسبت به بلخ نسبت داده شده و می دانیم که بلخ یکی از شهرهای خراسان قدیم و یا خراسان بزرگ بوده است(۳).

کعبی بلخی در قرن سوم هجری می زیسته و میان او و ابن قبّه رازی مباحثات و مناظرات کتبی در مسائل امامت صورت گرفته است(۴).

کعبی بلخی در علم کلام، سخنان جالبی دارد و از متکلّمان مشهور زمان خود به شمار

۱- خزینه الاصفیاء، ص ۶۶۱.

۲- الاکمال، ج ۴، ص ۴۵۲.

۳- الکنی و الالقاب، ج ۳، ص ۱۰۰؛ الفرق بین الفرق، ص ۱۷۵-۱۸۱؛ طبقات المعتزله، ابن مرتضی، ص ۸۸.

۴- خدمات متقابل اسلام و ایران، ص ۷۰۲.

می رفته است(۱). محمّد زکریای رازی در موضوع لذت، رساله ای نوشته بود و کعبی بر ردّ این رساله مطالبی نوشت و این مناظره چند مرتبه تکرار شد(۲).

کعبی بلخی ظاهرا کتابی در طعن اخباریها دارد و در آن اخباریها را مردود شمرده است. مورّخانی مانند ابن ندیم، خطیب، اصطخری و ابوالحسن خیّاط گفته اند که کعبی بلخی در زمان اقامت خود در بغداد، وزیر علی بن عیسی بن جراح بوده و پس از مدتی بغداد را به قصد زادگاهش بلخ ترک گفته و تا پایان عمر در بلخ زندگی کرده است. به نقل

از المستغفر، کعبی بلخی در سال ۳۱۹ه . درگذشته است(۳).

بعضی از مورّخان گمان کرده اند که کعبی بلخی از نوادگان یزدگرد پادشاه ساسانی بوده است و در این صورت جای تعجب است که یک فرسخ راه را صد فرسخ به حساب آورده اند!

ابن خلکان گفته است: کعبی بلخی در سال ۳۱۹ه . حیات داشته و دارای مقالات زیادی بوده است(۴).

روزی مردی سوفسطایی به مجلس کعبی بلخی درآمد و از پندارگرایی می گفت و معتقد بود که همه چیز خیالی است. بلخی برخاست و قاطر مرد سوفسطایی را پنهان کرد و به مجلس بازگشت. ساعتی بعد، مرد سوفسطایی بدون این که قانع شده باشد، برخاست که برود، چون قاطر را نیافت به نزد بلخی بازگشت و از او مرکب خود را جویا شد. کعبی گفت: شاید در محل دیگری جا گذاشته باشی و یا شاید سواره نیامده ای و نیز شاید در وَهْم و خیال به سر می بری. سوفسطایی به خود آمد و از عقیده اش بازگشت(۵).

ابوالقاسم کعبی از رجال قرن سوم است و کتابی در تاریخ به نام مفاخر خراسان دارد(۶). وی علاوه بر کتاب مذکور، کتاب دیگری در علم جغرافیا دارد که دقیقا نام آن

۱- خراسان بزرگ، ص ۱۰۷.

۲- حجت حق ابو علی سینا، ص ۴۷۴.

۳- لسان المیزان، ج ۳، ص ۲۵۵.

۴- وفیات الاعیان، ج ۳، ص ۴۵.

۵- تاریخ تمدن اسلامی در قرن چهارم هجری، ج ۱، ص ۱۳۳؛ طبقات المعتزله، ص ۸۹؛ فرق و طبقات المعتزله، ص ۹۴.

۶- مجله کاوه، سال دوم، ش ۱، ص ۱۳.

مشخص نیست و ظاهرا برخی از مورّخان نام کتاب او را البلدان ضبط کرده اند(۱).

ابن ابی الحدید گفته است: من بسیاری از قسمتهای خطبه شقشقیه را در کتابهای ابوالقاسم کعبی بلخی که خود را امام بغداد و رئیس فرقه معتزله می داند، دیده ام. این

عالم جلیل القدر در زمان خلافت المقتدر عباسی بین سالهای ۲۹۵-۳۲۲، پیش از این که سیّد رضی متولد شود، می زیسته است(۲).

سمعانی می گوید: ابوالقاسم عبداللّه کعبی بلخی درباره قبادیان بلخ اظهار داشته که قبادیان برای کشاورزی بهترین سرزمین است و هیچ جایی را مانند قبادیان از نظر درختکاری و کشاورزی ندیده ام(۳).

خطیب بغدادی نیز وی را از متکلّمان مشهور معتزله می داند و می گوید: او مدتی ساکن بغداد بود و در علم کلام، کتابهای فراوانی تألیف کرد و پس از انتشار کتابهایش در

بغداد به وطن خود بازگشت و در بلخ ساکن شد(۴).

کعبی در کلام، صاحب نظر بود و در این باره مقالات فراوانی ارائه داد.

مؤلف هدیه العارفین به تألیفات کعبی چنین اشاره کرده است: ادب الجدل، اوایل الادله فی اصول الدین، تجرید الجدل، تحفه الوزراء، تفسیر القرآن، التهذیب فی الجدل، عنوان المسائل، قبول الاخبار فی معرفه الرّجال، الاسماء و الاحکام، الامامه،

محاسن آل طاهر المسترشد فی الامامه، مفاخر خراسان، المقالات، تفسیر الکبیر.

صفدی می گوید: ابوالقاسم بلخی دارای تألیفاتی است که مورد تأیید تمام علمای حکمت و کلام بود. وی با بسیاری از دانشمندان معاصرش به بحث و مناظره می نشست. دانش او در میان علمای عراق شناخته شده تر از خراسان بود. بسیاری از فضلا با او مراوده داشتند و از وی کسب فیض می کردند(۵).

ذهبی می گوید: کعبی در دیوان انشای بعضی از امیران کار می کرد که از آن جمله احمد بن سهل حاکم نیشابور بود. وقتی که این حاکم به خیانت محکوم شد و از نیشابور

۱- تاریخ تمدن اسلامی در قرن چهارم هجری، ج ۲، ص ۹.
۲- شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید، ج ۱، ص ۲۰۵.
۳- الانساب، سمعانی، ج ۱۱، ص ۱۲۲.
۴- تاریخ بغداد، ج ۹، ص ۳۸۴.

۵- الوافی بالوفیات، ج ۱۷، ص ۲۵.

گریخت، کعبی را به جای او دستگیر کردند و برای مدتی به زندان انداختند تا این که علی بن عیسی او را نجات داد. وی سپس به بغداد رفت(۱).

یاقوت حموی می نویسد: زمانی که بلخ به دست احمد بن سهل بن هاشم مروزی فتح شد، او ابوالقاسم بلخی را به وزارت منصوب کرد، و ابو زید را به عنوان منشی او برگزید.

او به کعبی ماهیانه، هزار درهم حقوق پرداخت می کرد و به ابو زید پانصد درهم می داد؛

ابوالقاسم بلخی صد درهم از حقوق خود را به حقوق ابو زید افزود(۲).

زمانی که ابو زید کتاب السیاسه را نوشت، بین او و کعبی دوستی برقرار شد، ابوالقاسم بلخی گفت: خداوند تمام سیاست را در یک آیه جمع کرده است(۳).

«یاۤاَیُّهَا الَّذینَ امَنُوا اِذَا لَقیتُمْ فِئَهً فَاص ثْبُتُوا وَاذْکُرُوا اللّه َ کَثیرًا لَعَلَّکُمْ تُفْلِحُونَ * وَاَطیعُوا اللّه َ وَرَسُولَهُ وَلاَ تَنَازَعُوا فَتَفْشَلُوا وَتَذْهَبَ ریحُکُمْ وَاصْبِرُوا اِنَّ اللّه َ مَعَ الصَّابِرینَ»(۴).

ای کسانی که ایمان آورده اید، هرگاه با فوجی از سپاه دشمن روبه رو شدید، پایداری

کنید و خدا را پیوسته یاد آرید، باشد تا پیروز گردید و همه با روح وحدت ایمانی، پیرو فرمان خدا و رسولش باشید و هرگز راه اختلاف و تنازع نپویید که بر اثر تفرقه سُست و ضعیف می شوید و قدرت و عظمت شما نابود خواهد شد، بلکه یکدل و پایدار و صبور باشید که خداوند همیشه با صابران است.

ابوالقاسم کعبی، شاگرد ابوالحسن خیّاط بود. وی به عقاید و نظریات استادش احترام می گذاشت و به او وابستگی شدیدی داشت(۵).

سمعانی برای ابوالقاسم بلخی کعبی، تبار عربی درست کرده است و او را به پنج قبیله عرب نسبت داده است(۶).

نجم الدین عمر بن محمّد نسفی، سمعانی و ذهبی می نویسند: ابوالقاسم بلخی کعبی

۱- سیر اعلام النبلاء، ج ۱۴، ص ۳۱۳.

۲- معجم الادباء، ج ۳، ص ۷۶.

۳- الوافی بالوفیات، ج ۱۷، ص ۲۶.

۴- انفال / ۴۵-۴۶.

۵- الوافی بالوفیات، ج ۱۷، ص ۲۷.

۶- الانساب، سمعانی، ج ۱۱، ص ۱۲۲.

در روزگار حکومت ابو عثمان سعید بن ابراهیم وارد نسف شد. حاکم نسف با اعضای دولت خود، مقدم او را گرامی داشت، نیز محمّد بن طالب حافظ با یارانش با این که از او

خشنود نبود از ابوالقاسم بلخی استقبال کرد. در این میان، فقط ابو یعلی عبدالمؤمن بن

خلف به دیدار وی نرفت. مدتی گذشت. روزی کعبی به دوستانش گفت: ما به دیدار ابویعلی می رویم و حق او را ادا می کنیم. کعبی با جمعی از یارانش وارد مسجد ابو یعلی

شد و به او سلام کرد، ولی وی پاسخ نداد و از جا بلند نشد. نیز کلمه ای با وی حرف نزد،

چون عقیده داشت که کعبی کافر است. در نتیجه، ابوالقاسم بلخی کعبی خجالت زده مجلس و مسجد ابویعلی را ترک گفت(۱).

سمعانی از ابوالعباس مستغفری نقل می کند که ابوالقاسم بلخی کعبی وارد نسف شد و در رباط جَوالِق (جَوْبَقْ) اقامت گزید و کرسی تدریس حدیث نهاد. محمّد بن زکریا بن

حسین نسفی از جمله شاگردان اوست و از طریق کعبی روایاتی را نقل کرده است(۲).

نجم الدین عمر نسفی می گوید: حکمایی از فرقه های مختلف در نسف بودند و با وی به مناظره و مباحثه برخاستند، مانند علی بن قدامه نجار که با کعبی مناظره کرد و بر او

پیروز شد و به فارسی جمله توهین آمیز توأم با شوخی گفت(۳).

ابن عماد می گوید: ابوالقاسم بلخی از حکمای صاحب نام و صاحب نظر در علم کلام و پیشوای فرقه کعبیه معتزلیه است(۴).

ابوالقاسم بلخی گفت: اقلِّ جوهر فرد، چهارتاست، مانند مثلث که چهارم آن، فوق آن است(۵). قاضی عبدالجبار می نویسد: ابوالقاسم بلخی می گفت: ما می دانیم نیاز به وجود امام از امور عقلی است که امامیه عقیده دارند، پس بر مردم واجب است که امام را تعیین

کنند، اگر چه از طرف خدا منصوب نشده باشد، به سبب این که مصلحت جامعه در آن

۱- القند فی ذکر علماء سمرقند، ص ۳۳۴؛ الانساب، سمعانی، ج ۱۱، ص ۱۲۳؛ تاریخ الاسلام، ذهبی، حوادث سالهای ۳۱۱- ۳۲۰ه .، ص ۵۸۴.

۲- الانساب، سمعانی، ج ۱۱، ص ۱۲۲.

۳- القند فی ذکر علماء سمرقند، ص ۳۳۴.

۴- شذرات الذهب، ج ۴، ص ۹۳.

۵- محصل و نقد المحصل، ص ۶۴-۱۲۴.

است(۱). ابوالقاسم بلخی می گوید: اجتماع ضدّین، محال است(۲).

ابن اسفندیار، از سیّد امام ابوطالب روایت می کند: ابوالقاسم بلخی دبیر و کاتب محمّد بن زید بن اسماعیل بن حسن بن زید بن حسن بن علی بن ابی طالب علیه السلام بود. وی در

بلاغت و فضل و کمال مشهور است. بلخی گفت: من چندین پادشاه را خدمت کردم و بسیاری از بلغای جهان را ملاقات کردم که در پیش من مانند موم بودند، و الاّ این محمّد بن زید هر وقت که املا می گفت، می پنداشتم محمّد رسول اللّه صلی الله علیه و آله است که ادای

وحی می کند(۳).

امام یحیی بن حسین معروف به الهادی الی الحق که از امامان زیدیه به شمار می رود، از شاگردان ابوالقاسم بلخی بود و علم کلام را در خدمت او فرا گرفت(۴).

قاضی عبدالجبار می گوید: محمّد بن زید و ابوالقاسم بلخی و ناصر الحق هر کدام، یگانه روزگار خود به شمار می رفتند و با هم مراوده داشتند(۵).

ابوالحسن علی بن محمّد خَشّابی، از جمله شاگردان ابوالقاسم بلخی به شمار می رفت

که وقتی وارد بغداد شد، عده ای از علما در محافل و مجالس خود، می گفتند غلام ابوالقاسم بلخی آمده است. مردم از فصاحت بیان و صراحت لهجه و زیبایی کلام خشّابی در تعجب بودند. از او پرسیدند که نظر مردم خراسان به ویژه بلخ درباره ابوالقاسم بلخی

چیست؟ خشّابی گفت: عده ای کعبی را از بزرگان اولیا می دانند و می گویند: وی هیچ گاه

عقیده اش را مخفی نمی کرد، و بسیاری از نیکان اهل بلخ، انتظار قدوم او را می کِشند، و برخی دیگر از صلحای بلخ، وی را متهم به زندقه می کنند و کافر می دانند(۶).

قاضی عبدالجبار گفت: من به نزد ابوعلی، اسمی از ابوالقاسم بلخی کعبی بردم، وی گفت: او بر استادش ابوالحسن خیّاط ترجیح دارد و اعلم است، و بسیاری از شاگردان

۱- شرح الاصول الخمسه، ص ۷۵۸.

۲- المغنی، ج ۴، ص ۳۱۸.

۳- تاریخ طبرستان، ج ۱، ص ۹۴.

۴- فرق و طبقات المعتزله، ص ۹۷.

۵- فرق و طبقات المعتزله، ص ۹۷؛ تاریخ بغداد، ج ۹، ص ۳۸۴.

۶- الوافی بالوفیات، ج ۱۷، ص ۲۶.

ابوهاشم از کعبی نیز استفاده کرده اند(۱).

قاضی عبدالجبار می گوید: ابوالقاسم بلخی، مردی با سخاوت و جوانمرد و بلند همت بود و ثبات قلب داشت و علمای معاصرش او را در محافل و مجالس بیش از حد احترام می کردند(۲).

ابوالقاسم بلخی: به موضوع انتفای مباح در کتب اصول فقه اشکال کرده است که آن مشهور به شبهه کعبیه است(۳).

خطیب بغدادی می نویسد: قاضی ابو عبد اللّه صَیْمَری، از ابو عبید اللّه محمّد بن عمران مرزبانی نقل کرده و گفته است: بین ما و بلخی، دوستی دیرینه ای بود، هرگاه بلخی وارد بغداد می شد، با عده ای از دوستانش به دیدن پدرم می آمد و وقتی او به زادگاهش بازگشت، هرگز نامه های ما قطع نشد و دوستی ما ادامه داشت(۴).

علاّمه زاهدی می نویسد: ابوالقاسم کعبی در باب مخصِّصِ متّصل و منفصل قایل به تفصیل است و می گوید: اگر به مخصّص متصل مانند استثنا، صفت غایت و بدلِ بعض، تخصیص بخورد در باقی حجّت است و چنانچه به مخصِّص منفصل تخصیص بخورد از ظهور ساقط می شود و در باقی، حُجت نیست(۵).

علامه زاهدی می نویسد: در توقف یکی از ضدّین بر دیگری و یا عکس آن، پنج قول بیان شده است. یکی از این اقوال پنجگانه که قول دوم باشد، مربوط به ابوالقاسم بلخی کعبی است که می گوید: عدم احد الضّدین توقف بر وجود دیگری دارد، مانند ترک حرام [شرب خمر، زنا و قمار] توقف بر فعل یکی از اضداد خاصّه دارد، مانند [غذا خوردن و خوابیدن] پس فعل ضد واجب است و نَه مباح(۶). علاّمه زاهدی، در ذیل شرح حال ابن قبّه می نویسد: ابو جعفر محمّد بن عبدالرحمان بن قبه رازی از قدمای متکلمان و از پیشینیان

معتزله و شاگرد ابوالقاسم بلخی کعبی بود، او به مذهب امامیّه روی آورد و در اثبات

۱- فرق و طبقات المعتزله، ص ۹۰-۹۳.

۲- فرق و طبقات المعتزله، ص ۹۴-۹۵.

۳- معالم الاصول، ص ۷۶.

۴- تاریخ بغداد، ج ۹، ص ۳۸۴؛ فرق و طبقات المعتزله، ص ۹۷.

۵- خودآموز کفایه، ج ۱، ص ۵۳۰.

۶- خودآموز کفایه، ج ۱، ص ۳۳۶-۳۴۳.

حقّانیت ولایت ائمه، کتابهایی را تألیف کرد که از آن جمله کتاب الانصاف فی الامامه او مشهور است. نیز مناظره هایش با ابوالقاسم بلخی معروف است(۱).

آقا بزرگ طهرانی، در آن جا که می نویسد: «سوسنگردی، شاگرد ابو سهل نوبختی، کتاب الانصاف ابن قبه را برای ابوالقاسم نصر بن صباح بلخی برد(۲)»، دچار اشتباه شده است. بلکه آن کتاب را برای ابوالقاسم کعبی برد.

نجاشی می نویسد: او کتاب الانصاف فی الامامه ابن قبه را به نام المسترشد نقض کرد و ابن قبه بر نقض استادش ابوالقاسم بلخی کتاب المستثبت را نوشت(۳).

رهبر معظم انقلاب، حضرت آیت اللّه خامنه ای، در دیدار با علما و طلّاب حوزه علمیه مشهد در سال ۱۳۷۶ش. مطلبی را تحت عنوان شیوه علمای سلف، این گونه بیان فرمودند: ابوالحسین [محمدبن بُشر حمدونی] سوسنگردی [که از شاگردان ابو سهل نوبختی بود] می گوید: مضیت الی القاسم البلخی بعد زیاره الرضا علیه السلام بطوس؛ در یک سفر بعد از این که در مشهد، حضرت رضا را زیارت کردم، به بلخ رفتم و ابوالقاسم بلخی را در آن جا ملاقات کردم. فَسَلّمتُ علیه و کان عارفا بی؛ با هم رفیق و آشنا بودیم، و معی کتاب أبی جعفر محمد بن قبه محمّد بن عبدالرحمان؛ ابن قبه معروف که در مباحث الفاظ، یک حرفی از ایشان معروف است، ابن قبه، متکلم شیعی معروف - می گوید کتابی

از ابن قبه - در امامت در دست من بود که بر ابوالقاسم بلخی وارد شدم، و المعروف بالانصاف؛ که اسم آن کتاب، کتاب الانصاف بود. فوقف علیه؛ ابوالقاسم بلخی این کتاب را دید - در مسأله امامت - و نقضه؛ آن کتاب را نقض کرد و ردّی بر آن کتاب نوشت، و نقضه بالمسترشد فی الامامه؛ کتابی به نام المسترشد نوشت. در همین چند روزی که در بلخ مهمان او بودم، این کتاب را نوشت. فعُدتُ الی الرّی؛ من کتاب او را گرفتم و به ری

رفتم، فدفعت الکتاب الی ابن قبه؛ کتاب ابوالقاسم بلخی را - که ردّ کتاب ابن قبه بود - به ابن قبه دادم و گفتم این کتاب را فلان کس، در ردّ کتاب شما نوشته است، بفرمایید. فنقضه بالمستثبت فی الامامه؛ کتابی در ردّ کتاب ابوالقاسم بلخی، یعنی در دفاع از کتاب

۱- خودآموز کفایه، ج ۲، ص ۵۵.

۲- الذریعه، ج ۲، ص ۳۳۴.

۳- رجال نجاشی، ص ۲۶۵.

خودش نوشت - به نام المستثبت - فَحَمَلْتُهُ الی ابی القاسم؛ کتاب ابن قبه را از ری برداشتم و دوباره به بلخ آمدم. او دوباره کتاب ابن قبه را برای ابوالقاسم بلخی برد و به او داد. نقضه بنقض المستثبت؛ او دوباره ردّی بر کتاب ابن قبه نوشت و این حرف او را رد کرد - آن حرف این را رد کرد، باز او حرف این را رد کرد، باز این حرف آن را رد کرد -

فعدتُ الی الرّی؛ دوباره کتاب ردّ کتاب او را برداشتم و به ری آمدم، فوجدتُ أبا جعفر

قدمات - رحمه اللّه -؛ آمدم و دیدم که ابن قبه از دنیا رفته است(۱). ماتریدی می نویسد:

ابوالقاسم بلخی، میان صفات ذات و صفات افعال فرق قائل است. وی می گوید: صفات ذات نظیر علم و حیات و قدرت خداوند قابل تغیر نمی باشد و زیاده و نقصان ندارد، امّا

صفات افعال مانند رحمت و رزق و کلام قابل زیاده و نقصان می باشد(۲).

همچنین بلخی می گوید: بصیر و یا سمیع بودن خداوند به معنی آن است که خداوند عالِم به مسموعات و مُبَصّرات است، نه این که خدا دارای گوش و یا چشم باشد، او معتقد است که سمع و بَصَر در انسان وسیله ادراک است و نَه خود ادراک و ادراک عمل قلب و یا مغز است، به همین دلیل امکان دارد که شخصی در حضور انسان طبل بزند و یا برقصد، ولی شخصی دیگر آن را درک نکند، به این سبب که قوّه قلبی و یا مغزی او مختل شده باشد(۳).

محمّد باقر میرداماد می نویسد: ابوالقاسم بلخی عقیده داشت که جوهر فرد و یا اجزاء لایتجزّی ممکن است که مشابه و یا مخالف باشد و این برخلاف مکتب بصریّون است، زیرا اینها جواهر فرد را از یک جنس می دانند، و درباره این که آیا اختلاف اجسام و تشابه آنها ناشی از اختلاف و تشابه خود اجزا است؟ ابوالقاسم بلخی می گوید: اختلاف و تشابه به کیفیت ترکیب اجزا با یکدیگر و یا به اختلاف و تشابه اعراض برمی گردد(۴).

ابن طاووس می گوید: تفسیر جامع علم القرآن، از ابوالقاسم بلخی، ۳۲ جلد است. و می گوید: ابوالقاسم بلخی معتقد است که قرآن در زمان خود پیامبر صلی الله علیه و آله جمع آوری شده

است، بدین لحاظ حجت و اصل دین و دعوت اسلام است، و چگونه می توان باور

۱- بایستگیهای حوزه از نگاه رهبری، ص ۴۹-۵۰.

۲- کتاب التوحید، ص ۴۹.

۳- کتاب التوحید، ص ۵۰.

۴- شرح القبسات، ص ۶۰۱.

داشت که خودِ آن حضرت آن را جمع نکرده و إعراب و ترتیب سُور و آیات آن را خود تعیین نفرموده باشد. وی قول آنهایی را که می گویند قرآن در زمان خلافت خلفای ثلاثه جمع آوری شده است، قبول ندارد(۱).

یاقوت حموی عقیده دارد، تفسیر قرآن ابوالقاسم بلخی کعبی به کتاب نظم القرآن ابوزید الحاق شده است. همچنین احتمال دیگری هست و آن، این که کعبی نیز کتابی به نام نظم القرآن داشته که آن را در هم ادغام کرده اند(۲).

فهرست نویسانی چون کحاله و صفدی می نویسند: التفسیر الکبیر ابوالقاسم، ۱۲ جلد است(۳). ابن ندیم و حاجی خلیفه، تنها از کتاب تفسیر القرآن ابوالقاسم بلخی نام برده اند و به تعداد جلدهای آن اشاره ندارند(۴).

طبرسی در تفسیر مجمع البیان، به چند نکته از تفسیر جامع علم القرآن ابوالقاسم

بلخی اشاره کرده است، که به طور خلاصه چنین است:

بعضی از محققان گفته اند که لازم نیست پاداش همیشه در مقابل عمل باشد؛ بلکه ممکن است روی تفضّل و لطف الهی بدون سبق عمل باشد. بنابراین، خلقت آدم در بهشت برای همیشه مانعی ندارد. امّا این معنا مورد قبول ابوالقاسم بلخی نیست. او در

ذیل تفسیر آیه ۳۵ از سوره بقره، «وَ قُلْنا یا آدَمُ اسْکُنْ أَنْتَ وَ زَوْجُکَ الْجَنَّةَ» می گوید: اسکان آدم و حوّا در بهشت موجب سؤال می شود که آیا آنها مکلّف و موظّف به تکالیف الهی بودند یا نَه؟ اگر مکلّف و موظّف بوده اند، چاره ای جز وجود جهان دیگر نیست تا

وعد و وعید بدان و امید و بیم از آن ضامن اجرای دستورها و وظایف باشد، و اگر مکلّف به دستورهای الهی نبوده اند، معنایش این است که خداوند آنها را بی فایده آفریده بوده، و این محال است(۵).

ابوالقاسم بلخی در ذیل تفسیر آیه ۵۵ سوره بقره، «وَ إِذْ قُلْتُمْ یا مُوسی لَنْ نُؤْمِنَ لَکَ حَتّی نَرَی اللّهَ جَهْرَةً»؛ به خاطر آورید وقتی را که گفتید ای موسی ما به تو ایمان

۱- سعد السعود، ص ۱۹۲.

۲- معجم الادباء، ج ۳، ص ۷۷-۸۴.

۳- معجم المؤلفین، ج ۶، ص ۳۱؛ الوافی بالوفیات، ج ۱۷، ص ۲۵.

۴- الفهرست، ص ۵۹؛ کشف الظنون، ج ۱، ص ۴۴۱.

۵- تفسیر مجمع البیان، ج ۱، ص ۸۶.

نمی آوریم تا این که خدا را آشکار ببینیم، می گوید: خدا را نمی توان دید، زیرا در این آیه دو مسأله مورد مذمت قرار گرفته است: ۱- انکار کردن بنی اسرائیل، پیامبران الهی را ۲- درخواست دیدن خدا و این مسأله دوم، زشت و بدتر از اولی است(۱).

نیز شیخ طوسی در تفسیر التبیان از تفسیر جامع علم القرآن ابوالقاسم بلخی بهره زیادی برده است، از جمله این که، بلخی در تفسیر کلمه یُضِلّهُ می گوید: معنی آن گمراه

نیست، بلکه فاسق است(۲).

ابوالقاسم بلخی در ضمن نقل روایتی از ابن عباس می گوید: معنای حروف مقطعه قرآن را غیر از پیامبر صلی الله علیه و آله کس دیگری نمی داند(۳).

ابوالقاسم بلخی می گوید: جمله اِلی حین، در آیه ۲۳ از سوره اعراف، تا روز قیامت، معنی می شود(۴).

مؤلف النقد السدید می نویسد: ابو احمد، پدر سیّد رضی گفت: من خطبه شقشقیه را از میان تألیفات ابوالقاسم بلخی، پیشوای معتزله بغداد پیدا کردم و این ایام مقارن با

حکومت المقتدر باللّه عباسی بود. همچنین ابو جعفر بن قبه که از متکلمان امامیه و از

شاگردان ابوالقاسم بلخی بود، خطبه شقشقیه را از استادش در کتاب الانصاف نقل کرده

است؛ پس قبل از این که سیّد رضی به دنیا بیاید، خطبه شقشقیه از طریق ابوالقاسم بلخی نقل شده بود(۵).

ابن ابی الحدید می گوید: من بسیاری از مطالب خطبه شقشقیه را از لابه لای کتابهای ابوالقاسم بلخی به دست آورده ام، و بخشی از این خطبه را در کتاب الانصاف ابن قبه جُستم(۶).

قاضی عبدالجبار می گوید: ابوالقاسم بلخی بیش از ۳۳ جلد کتاب تألیف کرده است(۷).

۱- تفسیر مجمع البیان، ج ۱، ص ۱۱۵.
۲- التبیان، ج ۴، ص ۲۶۷.
۳- التبیان، ج ۴، ص ۳۴۰.
۴- التبیان، ج ۴، ص ۳۷۶.
۵- النقد السدید، ج ۱، ص ۳۱۳.
۶- شرح نهج البلاغه، ابن أبی الحدید، ج ۱، ص ۱۵۸-۱۵۹.
۷- فرق و طبقات المعتزله، ص ۹۵.

ابن ندیم ۹ جلد، ذهبی ۸ جلد، صفدی ۱۵ جلد، حاجی خلیفه ۶ جلد و بغدادی ۱۴ جلد از کتابهای بلخی را نام برده اند. ۷ جلد از کتابهای ابوالقاسم بلخی نیز در فهرست

کتابهای رازی آمده است(۱).

کحاله می نویسد: أوائل الأدله فی اصول الدین و کتاب قبول الأخبار و معرفه الرجال ابوالقاسم بلخی در کتابخانه خدیو مصر موجود است(۲).

صفدی در پاورقی الوافی می نویسد: نام کتابهای محاسن خراسان و محاسن آل

طاهر ابوالقاسم بلخی کعبی تنها در مقدمه فؤاد سید صفحه ۵۳ نقل شده و در فهرست مخطوطات و جاهای دیگر دیده نشده است(۳).

نجاشی می گوید: ابوالقاسم علی بن احمد کوفی، تحقیق ما ألّفه البلخی من المقالات را که احتمال می رود شرحی بر مقالات بلخی کعبی باشد، نوشته است. وی کتاب دیگری نیز در شرح المقالات کعبی دارد به نام الاصول فی تحقیق المقالات(۴).

ابن عساکر می گوید: ابوالحسن الأشعری، کتاب نقض تأویل الأدله علی البلخی فی اصول المعتزله و نیز اشکالات بر کتاب عیون المسائل و الجوابات و المقالات کعبی را

نوشته است(۵).

شیخ مفید گفت: ابوالقاسم بلخی کعبی، حکایتی را در کتاب الغرر از ابوالحسن خیّاط که استادش بوده است، در باب وعید نقل می کند و به استناد آن، او را نیکو می شمرد(۶).

کتاب الانتقاد و التحذیر، حاوی ایرادها و اشکالهایی است که رازی بر بزرگان معتزله چون جاحظ و ابوالقاسم بلخی وارد کرده است(۷).

از عناوین دو کتاب نقض نقض البلخی للعلم الالهی و فی نقض کتاب البلخی لکتاب

۱– الفهرست، ص ۵۹، ۲۲۹؛ کشف الظنون، ج ۱، ص ۲۰۰؛ هدیه العارفین، ج ۱، ص ۴۴۴؛ سیر اعلام النبلاء، ج ۱۴، ص ۳۱۳؛ الوافی بالوفیات، ج ۱۷، ص ۲۶؛ فهرست کتابهای رازی، ص ۵۱–۵۴؛ مؤلفات و مصنّفات رازی، ص ۲۲۱–۲۲۲.

۲– معجم المؤلفین، ج ۶، ص ۳۱.

۳– الوافی بالوفیات، ج ۱۷، ص ۲۶.

۴– رجال نجاشی، ص ۱۸۸–۱۸۹؛ الذریعه، ج ۲، ص ۱۷۴.

۵- تبیین کذب المفتری، ص ۱۳۰.

۶- الفصول المختاره، ص ۴۰.

۷- فهرست کتابهای رازی، ص ۱۳۷.

العلم الالـهی و الرّد علیه، برمی آیـد که ابوالقـاسم بلخی، نقضـی بر کتـاب علم الهی رازی نوشـته است که باز رازی آنها را رد کرده است(۱).

ابوالقاسم بلخی یکی از متکلمان عصـر خود بود و عقایـد ویژه ای در مبحث علم کلام داشت. او ایرادها و انتقادهای فراوانی بر محمّـد بـن زکریـای رازی وارد می کرد، ولی به طـور دقیـق معلـوم نیست که انتقادهـای وی در چه مقـوله ای از حکمت بـوده است؟ که رازی آنها را جواب داده است(۲).

تألیفات ابوالقاسم بلخی کعبی:

۱- تفسیر جامع علم القرآن (۳۲ج) ۲- تفسیر قرآن ۳- التفسیر الکبیر (۱۲ج) ۴- المقالات ۵- الغُرر ۶- الاستدلال بالشاهد علی الغائب ۷- الجدل ۸- السـنّه و الجماعه ۹- کتـاب فی الرّد علی متنبئ بخراسان ۱۰- کتـاب فی النّقض علی الرّازی ۱۱- الفلسفه الإلهیه ۱۲- مفاخر خراسان ۱۳- محاسن آل طاهر ۱۴- عیون المسائل و الجوابات (۹ج) ۱۵- أوائل الأدله فی اصول الدین ۱۶- جواب المسترشـد فی الإمامه ۱۷- الاسـماء و الاحکام ۱۸- النقض علی المجـبره ۱۹- أدب الجـدل ۲۰- نقض کتـاب ابی علی جبائی فی الإراده ۲۱- الفتـاوی الوارده من جرجان و العراق ۲۲- الانتقاد للعلم الالهی علی محمّـد بن زکریاء ۲۳- تحفه الوزراء ۲۴- تجرید الجدل ۲۵- التهذیب فی الجدل ۲۶- کتاب الامامه ۲۷- المسترشد فی الامامه ۲۸- کتاب نقض نقض البلخی للعلم الإلهی

۲۹- کتاب أجوبه ابی القاسم الکعبی ۳۰- کتاب الی ابی القاسم البلخی فی الزیاده علی جوابه و علی الجواب هـذا الجواب ۳۱- کتاب الرّد علی ابی القاسم البلخی فی نقضه المقاله الثانیه فی العلم الإلهی ۳۲- کتاب قبول الأخبار و معرفه الرجال ۳۳- ما جری بینه و بین ابی القاسم الکعبی فی الزّمان ۳۴- فی الإنتقاد و التحذیر ۳۵- کتاب العروض (این کتاب حاوی اشکالات بر خلیل بن احمد نحوی است) ۳۶- فی ایضاح غلط المنتقـد علیه فی العلم الالهی (این کتاب شایـد همان کتاب الرّد علی ابوالقاسم البلخی فی نقضه المقاله الثانیه فی العلم الالهی باشد که به دو نام به ثبت رسیده است).

۱- مؤلفات و مصنفات رازی، ص ۲۲۲.

۲- مؤلفات و مصنفات رازی، ص ۲۲۲.

۳۴۶. عبداللّه بن حسین بن علی بن ابان بلخی صفّار

ابوالقاسم عبد اللّه بن حسـین بن علی بن ابان بلخی صفّار، از مشاهیر علمای بلخ است. وی به بغداد رفت و در محله سکّه نعیمیه شهرک منصور ساکن شد و در آن شـهر به تدریس علم حدیث پرداخت. او روایاتش را از طرق عبدالاعلی بن حماد النرسی و سوّار بن عبد اللّه قاضی نقل کرده است. نیز محدّثانی چون ابوالحسین بن منادی، عمر بن

بشران السُکری و ابو حفص بن زیّات و علی بن عمر حربی، روایاتی را از طریق او نقل کرده اند(۱).

عمر بن بُشـران می گویـد: ابوالقـاسم عبـد اللّه بن حسـین بلخی در حفـظ روایات امین و در نقل آنها ثقه است. او در ماه رجب سال ۳۰۷ه . درگذشت(۲).

عن ابی القـاسم عبـد اللّه بلخی باسـناده، قـال: قـال رسول اللّه صـلی الله علیه و آله: مـا تَحـِاب رجُلان فِی اللّه ِ، اِلاّ کان أفضـلهُما أشدّهُما حُبا لِصاحبِهِ(۳).

آن حضرت فرمود: برای رضای خدا دوستی بین دو کس وجود ندارد، مگر یکی از

آن دو دیگری را بیشتر دوست بدارد.

۳۴۷. عبد اللّه بن حکیم فاریابی

عبد اللّه بن حکیم فاریابی، از محدّثان بزرگ عصر خود به شمار می رفت. وی زادگاهش را به قصد سمرقند ترک گفت و در آن شـهر سـکنا اختیار کرد و به درخواست علمای آن دیار به تـدریس حدیث پرداخت. او از جمله شاگردان ابو عون حکم بن سنان باهلی بصری بود. وی روایاتش را از طریق او نقل کرده است. نظیر این روایت:

۱- تاریخ بغداد، ج ۹، ص ۴۴۰.

۲- المنتظم، ج ۸، ص ۲۱؛ لسان المیزان، ج ۳، ص ۷۵۵؛ تاریخ الاسلام، ذهبی، حوادث سالهای ۳۰۱-۳۱۰، ص ۲۱۱.

۳- تاریخ بغداد، ج ۹، ص ۴۴۰.

عن عبـد اللّه بن حكيم الفاريـابی قال: حـدّثنا الحكم بن سـنانٍ، عن سَـِدُوسٍ صاحب السابری، عن انس بن مالكٍ قال: اِذا التقَی الخَلائق یوم القیامه، و دخل أهل الجنّه الجنّه،

ودخل أهل النّار النار، نادی مُنادٍ من تحت العرش یا أهلَ العَرصاتِ! تتاركوا مَظالِمَكُم

بینكُم وَ ثوابُكم عَلیَ(۱)؛ روز قیامت مردم همـدیگر را ملاقات می كننـد، در آن روز اهل بهشت وارد بهشت می شوند، و اهل جهنم وارد جهنم می گردنـد، نداكننـده ای از زیر عرش صـدا می كنـد؛ ای اهل عرصات، همدیگر را ببخشـید و از هم راضـی شوید، هر كس همدیگر را ببخشد، پاداش آنها نزد من است، و من به آنها پاداش می دهم.

۳۴۸. عبد اللّه بن حَمْدُویه بغلانی

ابو محمّد عبد اللّه بن حَمْدُویه بغلانی از جمله محدّثان زمان خود به شمار می رفت. وی بلخ را به قصد بغداد ترك گفت و در این شهر به تدریس علم حدیث پرداخت. او روایاتش را از طرق محمود بن آدم مروزی، اسماعیل بن عباس و ابو نُعَیم فضل بن دكین و

دیگر محدّثان نقل می كرد.

برخی از راویان چون محمّد بن مخلد دوری بلخی و احمد بن جعفر بن سلم ختلی روایاتی از طریق او نقل كرده اند(۲).

ابوبكر احمـد اسـماعیلی گفت: من ابو محمّد عبد اللّه بن حَمدُویه بغلانی را در سال ۲۹۶ه . در مكّه میان مسـجد الحرام زیارت كردم. او از محدّثان برجسته خراسان بود، از وی درخواست روایت كردم، او گفت: از مُطهّر بن حكم كرابسی در مرو شنیدم و او از پدرش، و از علی بن حسین بن واقد برایم نقل كرد و گفت: این روایت به دو طریق آمده است: ۱- مطر، ۲- هشام.

از محمّد بن سیرین و از ابوهریره نقل شده است كه او گفت: قال رسول اللّه صلی الله علیه و آله: إنّ للّه

۱- القند فی ذكر علماء سمرقند، ص ۳۰۸.

۲- تاریخ بغداد، ج ۹، ص ۴۴۶؛ معجم البلدان، ج ۱، ص ۵۵۴.

تِسعه و تِسعینَ أسماءً مائه غیر واحد... من احصاها دخل الجنّه(۱)؛ پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: برای

خداوند ۹۹ اسم است، هر که او را به این نامها بخواند دعایش مستجاب و هر که آنها را بشمارد وارد بهشت می شود، «وَلِلّه ِ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنی فَاص دْعُوهُ بِهَا»(۲)؛ برای خدا نامهای

نیکی است، خدا را به آنها بخوانید.

۳۴۹. عبد اللّه بن زیدان بلخی

ابو محمّد عبد اللّه بن زیدان بلخی از محدّثان زمان خود به شمار می رفت. درباره او بیش از این اطلاعات به دست نیامده است، جز یک روایت که از طریق شیخ صدوق رحمه اللّه علیه نقل شده است(۳).

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: روز رستاخیز به جز ما کسی سواره نمی باشد و ما چهار نفر هستیم. عباس بن عبدالمطلب به پا خاست و عرض کرد: یا رسول اللّه آن چهار نفر چه کسانی هستند؟ فرمود: امّا من بر براقی سوارم که صورتش چون انسان است، گونه اش

مانند گونه اسب و یالش از مروارید برشته آویخته، دو گوشش دو زبرجد سبز و دو چشمش مانند زهره که همچون دو ستاره می درخشند و مانند آفتاب پرتو می افکنند. از بالای سینه اش (به جای عرق) مروارید غلطان است، اندامش درهم پیچیده و دست و پایش بلند است، جانش چون جان آدمی سخن را می شنود و می فهمد و از درازگوش بزرگتر و از استر کوچکتر است، عباس عرض کرد: یا رسول اللّه دیگر کیست؟ فرمود: برادرم صالح سوار بر همان شتری که به قدرت خداوند خلق گردید و قومش آن را پی کردند، عباس عرض کرد: یا رسول اللّه دیگر کیست؟

فرمود: عمویم حمزه بن عبدالمطلب شیر خدا و شیر رسول خدا و سالار شهیدان بر شتری که عضباء نام دارد سوار است. عباس عرض کرد: یا رسول اللّه دیگر کیست؟

۱- معجم الشیوخ اسماعیلی، ص ۱۵۵؛ الانساب، سمعانی، ج ۱، ص ۳۷۶.

۲- اعراف / ۱۸۰.

۳- خصال صدوق، ج ۱، باب ۳، ص ۲۲۳؛ الرجال فی تاج العروس، ج ۳، ص ۲۲۰.

فرمود: برادرم علی نیز بر شتری از شتران بهشتی که مهارش از مروارید تر و هودجی از یاقوت سرخ بر آن نهاده شده که چوبهای آن از درّ سفید است سوار است. بر سر علی علیه السلام تاجی از نور و بر تنش دو جامه سبز و به دستش پرچم حمد فریاد می زند: گواهی می دهم بر این که معبودی جز خدای یگانه بی انباز نیست و گواهی می دهم که محمّد صلی الله علیه و آله فرستاده خداست. سپس مردم می گویند: این شخص جز پیغمبر مرسل و یا فرشته مقرب کس دیگری نیست، از اندرون عرش صدایی به گوش می رسد که این شخص نه فرشته مقرب است و نه پیغمبر مرسل و نه فرشته حامل عرش، بلکه او علی بن ابی طالب علیه السلام، وصی رسول پروردگار عالمیان و پیشوای پرهیزکاران و سالار دست و روسفیدان است.

۳۵۰. عبد اللّه بن شَوْذَب بلخی

ابو عبد الرحمان عبد اللّه بن شوذب بلخی، خراسانی به سال ۸۶ه . در شهر بلخ پا به عرصه وجود نهاد. تحصیلات خود را در زادگاهش آغاز نمود و برای تکمیل آن به بلاد اسلامی سفر کرد. مدتی در بصره و واسط به فراگیری علوم متداول از جمله فقه و حدیث پرداخت و به مدارج عالی دست یافت؛ سپس بصره را به مقصد شام و بیت المقدس ترک

گفت، مدت کوتاهی در شام اقامت گزید، آن گاه به رمله رفت و پس از چندی در بیت المقدس رحل اقامت افکند(۱).

وی از جمله محدّثانِ ثقه به شمار می رود. زهد و تقوای او در حدّی بود که کثیر بن ولید گفت: هر وقت به صورت عبد اللّه بن شوذب بلخی نگاه می کردم، به نظرم چون فرشته ای معصوم می آمد(۲).

او روایاتش را از طریق محدّثانی نقل می کند که عبارتند از: إیاس بن معاویه بن قُرَّه المزنی، بَهْز بن حکیم، توبه العنبری، ثابت البُنانی، حسن بصری، أبو الجُوَیْریَه حِطّان بن

۱- تهذیب الکمال، ج ۱۵، ص ۹۶؛ تهذیب التهذیب، ج ۵، ص ۲۲۸؛ الجرح و التعدیل، ج ۵، ص ۸۲.

۲- تهذیب الکمال، ج ۱۵، ص ۹۶؛ المعرفه و التاریخ، ج ۲، ص ۳۷۲.

خُفاف الجَرمی، خالد بن میمون الخراسانی، سعید بن أبی عَرُوبَه، عامر بن عبدالواحد الأحول، عبد اللّه بن القاسم، عقیل بن طَلحه، علی بن زید بن جُدعان، أبو هارون عماره بن جُوَین العَبدی، غالب القطّان، أبو سهل کثیر بن زیاد البُرسانی، مالک بن دینار، محمّد بن حُجاده، محمّد بن سیرین، محمّد بن عمرو بن عَلقمه، مَطَرٍ الورّاق، مکحول الشّامی، أبو نَضره المنذر بن مالک بن قُطَعه العبدی، أبو التَیّاح یزید بن حُمَید الضُّبَعی، أبو المُهَزِّم یزید بن سفیان و أبو غالب شاگرد أبو أمامه(۱).

محدّثانی که از طریق عبداللّه بن شوذب روایاتی را نقل کرده اند عبارتند از: ابراهیم بن ادهم بلخی، أبو إسحاق ابراهیم بن محمّد الفزاری، ایوب بن سُوَید الرَّملی، سَلَمه بن

عَیّار، ضَمْرَه بن رَبیعه، عبد اللّه بن مبارک، عَفّان بن مسلم الخَفّان الحَلبی، عیس بن یونس، کثیر بن ولید الرَّملی، محمّد بن کثیر المِصِّیحی و ولید بن مَزْیَد العُذْریُّ البَیْرُوتی(۲).

سفیان گفت: ابو عبدالرحمان عبد اللّه بن شوذب بلخی از ثقات بزرگان ماست(۳).

ابو زرعه دمشقی می گوید: از احمد بن حنبل سؤال کردم، که نظر شما درباره عبد اللّه بن شوذب بلخی چیست؟ گفت: من در عقاید و آرای او اشکالی نمی بینم و سپس اضافه کرد: من جز خیر در او چیز دیگری سراغ ندارم(۴).

ابن معین و ابن عمار و نسّایی، ابو حاتم، ابن حبّان، ابن شاهین و بسیاری دیگر از علما او را ثقه می دانند(۵).

تنها ابن محمّد بن حَزم به مخالفت برخاسته، او را مجهول می داند، ولی دلیلی برای اثبات ادعایش اقامه نکرده است(۶).

احمد بن حنبل می گوید: ابو عبدالرحمان عبد اللّه بن شوذب، از مردم بلخ است. او وارد بصره شد و در این شهر اقامت گزید. سپس به شام رفت(۷).

۱- تهذیب الکمال، ج ۱۵، ص ۹۴.
۲- تهذیب الکمال، ج ۱۵، ص ۹۵.
۳- تهذیب الکمال، ج ۱۵، ص ۹۶.
۴- تاریخ مدینه دمشق، ج ۹، ص ۲۲۸.
۵- تاریخ مدینه دمشق، ج ۹، ص ۲۲۸.
۶- تاریخ مدینه دمشق، ج ۹، ص ۲۲۸؛ میزان الاعتدال، ج ۲، ص ۴۴۰.
۷- تهذیب التهذیب، ج ۵، ص ۲۲۸.

ابو محمّـد عبـدالرحمان حنظلی رازی می گویـد: عبد اللّه بن شوذب خراسانی در طبقه هفتم روات قرار دارد، ساکن شـهر رمله بود و کتابی را در باب غفلت نوشت(۱). ابن حبّان

می گوید: عبد اللّه بن شوذب در اصل از مردم بصره است، به شام رفت و در آن شهر اقامت گزید(۲).

ابو عبدالرحمان عبد اللّه بن شوذب بلخی گفت: من به خانه عارف بزرگ حسن بصـری رفتم، در خانه او چیزی وجود نداشت، نه فرش، نه وسایل زندگی، نه بالشت و نه تخت و تنها کهنه حصیری بود که بر روی آن می نشست(۳).

عبـد اللّه بن شوذب می گویـد: مردی به خـدمت ابن سـیرین آمد و گفت: من شـما را غیبت کرده ام، مرا ببخشـید، ابن سـیرین گفت: دوست ندارم آنچه را که خدا حرام کرده است من آن را حلال کنم(۴).

عبد اللّه بن شوذب گفت: من روز تشییع جنازه عبد اللّه بن طاووس به سال ۱۰۶ه . در مکّه حضور داشتم(۵). نیز به سال ۱۰۶ه . در مدینه در تشییع جنازه سالم شرکت داشتم(۶). ابو عبدالرحمان عبد اللّه بن شوذب بلخی گفت: زمانی که من وارد فلسطین شدم مردی را

ملاقـات کردم، گفت: ای ابـو عبـدالرحمان زنـدگی ات از کجـا تـأمین می شـود؟ گفتم پسـرانم در این بـازار کـار می کننـد و روزگار می گذرانم، گفت: چرا کلید گنج بیت المال را به دست

نمی آوری؟ گفتم: این کار برای من محال و مکروه است، گفت: ای خارجی، ای حروری(۷).

عبـد اللّـه بـن قـاسم از جمله اساتیـد عبـد اللّه بن شـوذب بلخی است و ابن شـوذب از طریـق وی روایـات فراوانی را نقـل کرده است(۸).

ابن شاهین می گوید: عبد اللّه بن شوذب بلخی از ثقات مشایخ ماست، وی مردی

۱- المراسیل، ص ۱۰۱؛ تقریب التهذیب، ج ۱، ص ۴۰۰.

۲- الثقات، ج ۷، ص ۱۰.

۳- المعرفه و التاریخ، ج ۲، ص ۴۸.

۴- المعرفه و التاریخ، ج ۲، ص ۶۲.

۵- تاریخ أبو زرعه، ص ۷۸.

۶- تاریخ أبو زرعه، ص ۷۹، ۲۲۵.

۷- المعرفه و التاریخ، ج ۲، ص ۳۸۸.

۸- الثقات، ج ۸، ص ۳۳۷.

درستکار، راستگو و عابد بود و در طبقه هفتم از محدّثان قرار دارد(۱). عبد اللّه بن شوذب مدتی را در واسط ساکن بود. ابو زرعه در سال ۱۳۹ه . در این شهر از او حدیث فرا گرفته

است(۲).

سعید مقبری گفته است: عبد اللّه بن شوذب و محمّد بن شوذب از علمای بلخ هستند(۳).

خزرجی می گوید: عبد اللّه بن شوذب بلخی، روایاتش را از طریق حسن بصری، محمّد بن سیرین و مکحول نقل کرده است(۴).

ابن عساکر و ابن اثیر می گویند: به اعتقاد عبداللّه بن شوذب، خضر نبی علیه السلام از مردم فارس و الیاس نبی علیه السلام از بنی اسرائیل بود، این دو پیامبر در هر سال در یک فصل با هم ملاقات می کردند(۵).

بخاری می گوید: در باب زیارت روایاتی از عبد اللّه بن شوذب نقل شده است(۶).

ابو عبدالرحمان عبد اللّه بن شوذب بلخی گفته است: محمّد بن سیرین زنی عرب

گرفت، عربها دوست نداشتند که عجم ها زن عرب بگیرند، لذا، ابن عون این مسأله را به بلال بن ابی برده حاکم بصره رسانید، او محمّد بن سیرین را شلاق زد و او را مجبور کرد

که زنش را طلاق دهد(۷).

عبد اللّه بن شوذب می گوید: من از ایاس بن معاویه شنیدم که می گفت: مردم عیب خود را نمی شناسند، در حالی که من عیب خود را بیان می کنم، ولی مردم مرا پر حرف می خوانند، لذا من در محفلی نمی نشینم که بر آن غلبه نداشته باشم(۸).

ابن عماد، او را به وفور دانش ستوده می گوید: وی کثیر العلم و جلیل القدر بود(۹).

۱- تاریخ اسماء الثقات، ابی شاهین، ص ۱۸۷.

۲- الارشاد، ص ۱۷۱، ۲۳۶، ۲۵۴.

۳- فضایل بلخ، ص ۷۰.

۴- خلاصه الکمال، ص ۱۷۰.

۵- الکامل فی التاریخ، ج ۱، ص ۱۶۰؛ تاریخ مدینه دمشق، ج ۹، ص ۲۰۸.

۶- الادب المفرد، ج ۱، ص ۱۰۷.

۷- المعرفه و التاریخ، ج ۲، ص ۶۳.

٨- المعرفه و التاريخ، ج ٢، ص ٩۶.

٩- شذرات الذهب، ج ٢، ص ٢۵۴.

عبـد اللّه بن شوذب گفته است: من به سال ۱۰۶ه . در تشـییع جنازه ابن طاووس شرکت داشتم. صدای مردم را می شنیدم که با صدای بلند می گفتند: ای ابو عبدالرحمان خدا تو را رحمت کند که چهل حج به جا آورده ای(۱).

درباره وفات ابو عبـدالرحمان عبـد اللّه بن شوذب بلخی نیز اختلاف نظر وجود دارد. بعضـی از مورّخان می گوینـد: او در سال ۱۵۶ه . به سنّ ۷۰ سالگی جهان را بدرود گفت و برخی دیگر تاریخ وفات او را سال ۱۵۷ه . ثبت کرده اند(۲).

عبد اللّه بن عمر می گوید: برای رسول خدا صلی الله علیه و آله اموال و غنایمی رسید. آن حضرت به بلال فرمود: برو سه مرتبه اعلان کن و بگو، برای پیـامبر صـلی الله علیه و آله اموال و غنایمی رسـیده است، برویـد سـهم تان را دریافت کنیـد. مردم همه آمدند، پیامبر صـلی الله علیه و آله آن اموال را تقسـیم کردند. مردی به حضور آن حضرت شرفیاب شد، دید یک طناب پشمی باقی مانده است، عرض کرد، یا رسول اللّه سـهم من چه شد؟ پیامبر صـلی الله علیه و آله فرمودند: آیا صدای بلال را نشـنیدی؟ گفت: شـنیدم، فرمود: برای چه نیامدی؟ عذر خواست، آن حضـرت فرمود: در روز قیامت در حالی حاضـر می شوی که چیزی را از تو قبول نمی کنند(۳).

عن عبد اللّه بن شوذب البلخی باسناده قال: قال عیسی بن مریم علیه السلام: جَودَهُ الثّیاب من

خِیلاءِ القلب(۴)؛ لباس نو پوشیدن باعث تکبر در قلب می گردد.

عن ابی عبـدالرحمان عبـد اللّه بن شـوذب البلخی باسـناده، عن ابن عمر قـال: قـال رسول اللّه صـلی الله علیه و آله: من زار قـبری وجبت له شفاعتی(۵)؛ هر که قبر مرا زیارت کند، بر من واجب است که او را روز قیامت شفاعت کنم.

عن عبد اللّه بن شوذب باسـناده قال: قال رسول اللّه صـلی الله علیه و آله: و ما بین قبری و منبری تُرعه من تُرِع الجنّه(۶)؛ حضرت فرمود: بین قبر و منبرم روضه ای است از روضه های بهشت.

عن عبد اللّه بن شوذب باسناده قال: قال ابو رجاء: یوما بایعت علیا بیمنی هذه فما

ص:۸۰

۱- حلیه الاولیاء، ج ۶، ص ۱۳۰.
۲- تهذیب التهذیب، ج ۵، ص ۲۲۸؛ تهذیب الکمال، ج ۱۵، ص ۹۶؛ شذرات الذهب، ج ۲، ص ۲۵۴.
۳- تهذیب الکمال، ج ۱۵، ص ۹۷.
۴- حلیه الاولیاء، ج ۶، ص ۱۳۰.
۵- الکنی و الالقاب، ج ۲، ص ۶۴.
۶- منتهی الادب، ج ۱، ص ۱۲۵.

وفَيْتُ لَهُ، فقال له أيوب: فعسى أن يكونَ خيرا يا أبا رجاء(۱)؛ ابو رجاء گفت: من روزی با این دست راستم با علی علیه السلام بیعت کردم، ولی به آن بیعت وفادار نبودم، ایوب به او گفت: ای ابورجاء امید است خداوند با تو به نیکی رفتار کند.

عن عبداللّه بن شوذب، عن توبه العنبری، عن سالم عن أبیه قال: قال رسول اللّه صلی الله علیه و آله اللّهمّ بارك لَنا فی مُدِّنا وصاعِنا(۲). فرمود: خداوندا، به مد و صاع ما برکت عنایت فرما. مد و صاع هر دو یک وزن و پیمانه است.

۳۵۱. عبد اللّه بن طاهر بلخی

امام ابوالقاسم عبد اللّه بن طاهر بن محمّد بلخی اسفراینی، معروف به ابن شاهپور، مرد بزرگ و از پیشوایان علم فقه و اصول و در این علم صاحب نظر بود. وی در سایر علوم نیز تبحر داشت، و در نظامیه بلخ تدریس می کرد. او ثروت فراوانی داشت و به افراد

زیادی کمک می کرد، وی در ماه جمادی الآخر سال ۴۸۸ه . وفات یافت. عده ای از محققان او را برادر ابو منصور عبدالقاهر بن طاهر تمیمی بغدادی می دانند، و برخی دیگر

چون سمعانی وی را خواهرزاده ابو منصور دانسته اند(۳).

ابو عیسی محمّد بن عیسی ترمذی می گوید: من امام ابوالقاسم بلخی را در بغداد دیدم، وی روایاتی را از طریق محمّد بن عبد اللّه فارسی برایم نقل کرد.

عده ای از محدّثان عقیده دارند، ترمذی در کتاب شمائِل النبی صلی الله علیه و آله از او روایاتی را نقل کرده است، ولی در کتاب مذکور از وی روایاتی دیده نشد(۴).

ابوالحسن غافر فارسی می گوید: وی سبط ابو منصور عبدالقاهر بغدادی است، و او از پدرش و جدش روایت نقل کرده است(۵).

ص:۸۱

۱- تاریخ ابوزرعه، ص ۳۴۳.

۲- تاریخ مدینه دمشق، ج ۱، ص ۱۳۰.

۳- طبقات الشافعیه، اسنوی، ج ۱، ص ۹۷.

۴- مجموعه مقالات حدیث پژوهی، دفتر ۸، شرح حال و منهج محدّثان، ج ۱، ص ۲۵۸، ۲۶۷، ۲۷۸.

۵- تاریخ نیشابور المنتخب من السیاق، ص ۴۵۲.

۳۵۲. عبد اللّه بن طاهر بن فارس تاجر

ابو المظفر عبـد اللّه بن طاهر بن فارس تاجر، معروف به خيّاط، از جمله محـدّثان صاحب نام بلـخ بوده است. ابوالحسن على بن محمّد بن علاّف، معروف به حاجب رواياتى را از طريق وى نقل كرده است(۱).

۳۵۳. عبداللّه بن عبد الرحمان بلخى صوفى

لسان الـدين ابو محمّد عبد اللّه بن عبدالرحمان بلخى صوفى، ساكن مصـر بود، عماد الكاتب در كتاب برق الشامى اين گونه او را معرفى مى كند: اللسان الصوفى البلخى، شيخ

من أهل بلخى، قد عاين العقد و الفَسخ، و لا لبس العَفار و المَرخ، و جاور بغداد و الكرخ،

و خلف وَراءَهُ إلى المشـيب الشَـرح، و طالمـا نصب الفَنّح و أصـاب الفَرْخ، و هو طريف ظريف، عفيف نظيف، ثقيل خفيف، لا يأكل وحده و لو أنه رغيف؛ و ذكر كلاما طويلاً من

هذا يصف ضيافته(۲).

۳۵۴. عبد اللّه بن عبيد بلخى

خواجه عبـد اللّه بن عبيـد بلخى از عرفاى بلـخ بود. اين مرد بزرگ توفيق يافت كه هجـده بار به زيارت بيت اللّه الحرام مشـرف شود. آخرين مسافرت عبيد در سال ۱۱۳۰ ه . انجام

گرفت و پس از بازگشت به وطن به سبب جوّ ناسالم و اغتشاش داخلى به هندوستان رفت. مدتى در كشمير اقامت كرد؛ امّا در سال ۱۱۳۷ ه . به بحرين رفت. در سال ۱۱۳۹ ه . پس از دو سال اقامت در بحرين به مدينه منوّره مشرّف شد و در شهر رسول

۱- الانساب، سمعانى، ج ۴، ص ۴؛ ج ۹، ص ۴۱۷.

۲- مجمع الآداب فى معجم الالقاب، ج ۴، ص ۲۹۴.

خدا صلی الله علیه و آله رحل اقامت افکند و در همان سال جهان را بدرود گفت. عبید بلخی در ادبیات عرب و فارسی صاحب نظر بود و به هر دو زبان شعر می سرود. غزل زیر از اوست(۱):

زهر گلی که وزد بوی او به شامه من

زشامه دور نسازم که شد شمامه من

به سوزن مژه از تار اشک، درزی دهر

مگر زروز ازل بخیه زد به جامه من

هر آن گلی که نه بوی نگار من دارد

زشامه دور نمایم که شد غمامه من

زچار موجه طوفان نوح با کم نیست

چو باد شرطه شود قائد سلاله من

به کشتیی که خدا ناخدای اوست عبید

رسد به کعبه مقصود حج عامه من

۳۵۵. عبد اللّه بن علی بن بحر بحری بلخی

عبد اللّه بن علی بلخی یکی از علمای بزرگ سرزمین بلخ بود. ابو محمّد حسن بن احمد بحری وی را از علمای برجسته بلخ دانسته و گفته است که او در بلخ نیز وفات یافته

است(۲).

ابوبکر عبد اللّه بن علی بلخی، بنا به نقل مؤلف الرجال فی تاج العروس، تبار

عرب دارد(۳).

۳۵۶. عبد اللّه بن عمر بن محمّد بن ظریف بلخی

ابوالقاسم عبد اللّه بن عمر بن محمّد بن حسین بن علی بن محمّد بلخی فقیه، معروف به ابن ظریف، یا ظریفی است. او بلخ را به قصد زیارت بیت اللّه الحرام ترک گفت. او پس

از اتمام فریضه حج وارد بغداد شد و در این شهر به تدریس حدیث پرداخت. وی

۱- دایره المعارف آریانا، ج ۳، ص ۵۵۹.

۲- المشتبه، ج ۱، ص ۵۳.

۳- الرجال فی تاج العروس، ج ۳، ص ۹۷؛ تاج العروس، ج ۶، ص ۵۹.

روایـاتش را از طریق ابوالحسن علی بن احمـد بن علی الاسـلامی نقـل می کرد. برخی از علما گمان کرده انـد که دار قطنی از شاگردان او بوده است. ابن ماکولا، این قول را درست

نمی داند. عمر بن علی دمشـقی حافظ و فرزندش ابو حیاه محمّد بن عبد اللّه بن عمر بن ظریف واعظ از جمله شاگردان او بوده و از وی روایاتی را نقل کرده انـد. پسـرش ابو حیاه محمّد بن عبد اللّه از عمر بن محمّد بسـطامی نقل می کند، و می گوید: من ابو سعد سمعانی

و پـدرش را دیـدم، آنها گفتند: ما عبد اللّه بن عمر ظریفی بلخی را در سال ۵۴۶ ه . در بخش غربی شـهر بغداد زیارت کردیم. سرانجام او در ماه صفر سال ۵۹۶ ه . وفات کرد(۱).

۳۵۷. عبد اللّه بن عمر بن میمون بن رماح بلخی

ابو محمّـد عبـد اللّه بن عمر بن میمون بن رمـاح بلخی، معروف به ابن رمـاح یکی از علمـای بزرگ بلـخ به شـمار می رود. وی مـدتی در نیشـابور امر قضاوت را به عهـده داشت. سـرانجام، او در سال ۱۹۷ ه . در شـهر نیشـابور درگـذشت و در همان جا به خاک سپرده شد(۲).

زمـانی که مـأمون حـاکم عباسـی مرو را مرکز حکومت خود قرار داد، در طی فرمانی به حاکم بلـخ دسـتور داد خلف بن ایوب بلخی، یوسف بن واقد بلخی و ابو محمّد عبد اللّه بن

رماح بلخی را به مرو نزد او اعزام کنـد. حاکم بلخ آن سه نفر را به مرو گسـیل داشت. نگهبان قصرِ مأمون از کیفیت حال آنها سؤال کرد، خلف بن ایوب را دید که پوستین و کفش پاره ای پوشـیده است. او را گذاشت، و یوسف و ابن رماح را به حضور مأمون برد. مأمون به حاجب گفت: من به تو دستور داده بودم که هر سه نفر را حاضر کنی، پس نفر سوم کجاست؟

حاجب کیفیت حال او و پوستین و کفش پاره اش را به مأمون گزارش داد، مأمون فرمان داد تا او را با همان وضع وارد مجلس کند. وقتی که خلف بن ایوب وارد مجلس مأمون

۱- الاکمال، ج ۵، ص ۲۷۸؛ المشتبه، ج ۲، ص ۴۱۹؛ توضیح المشتبه، ج ۶، ص ۲۴.

۲- فضایل بلخ، ص ۱۶۲.

شد، او را با همان حال در کنار خود نشانید. سپس، مأمون رو به آنها کرد و از مناقب و

فضایل قضاوت و قضات عادل و حکام نیک سخن گفت و ابتدا به یوسف بن واقد پیشنهاد کرد تا تصدی قضاوت بلخ را بپذیرد؛ ولی آن مرد بزرگ پیشنهاد مأمون را نپذیرفت و با عذر پیری و ناتوانی جسمانی از قبول این سمت خودداری کرد. بعد از آن رو به خلف کرد و از او خواست تا پست قضاوت بلخ را قبول کند. خلف گفت: من مرد صالحی نیستم و سزاوار نیست که مرا به قضاوت منصوب داری. مأمون از این سخن خاموش شد و چشمهایش پر از اشک گردید. وقتی مأمون از این دو مرد بزرگ ناامید شد، با خود گفت اگر این منصب را به سومی پیشنهاد کنم او نیز آن را رَد خواهد کرد؛ بنابراین

رو به ابن رماح کرد و گفت: عمامه و طیلسان سیاه بپوش. ابن رماح گفت: من سزاوار این مقام نیستم تا عمامه سیاه بر سر گذارم و طیلسان سیاه بر تن کنم؛ زیرا جوان هستم و جوان نباید به مقام قضاوت منصوب شود. مأمون گفت: من هم جوان هستم و این دولت نیز جوان است و دستور داد تا لباس قضاوت بر تن او بپوشانند.

برخی از دوستان خلف بن ایوب به او اعتراض کردند و گفتند: تو حامی ابن رماح گشته ای؟ خلف در جواب آنها گفت: اگر او را از بغداد تا بلخ بر گردن خود سواره بیاورم

هنوز یک حق او را ادا نکرده ام. از ابن رماح روایات فراوانی نقل شده است(۱).

ذهبی می نویسد: عبد اللّه بن عمر بن میمون بن رَماح بلخی از محدّثان برجسته بلخ بود، وی روایاتش را از طریق مالک، حماد بن زید، مُعتمِر بن سلیمان و از راویان دیگر

نقل کرده است. نیز راویانی چون، اسحاق بن راهویه و الذُهلی، ابراهیم بن ابی طالب، جعفر بن محمّد بن سوّار و محمّد بن عبدالوهاب روایاتی را از او نقل کرده اند. او همچنین

می افزاید که ابن رماح مردی دیندار و با ایمان بود. ذُهلی او را ثقه می دانست. وی در ماه ذی القعده سال ۲۳۴ ه . وفات کرد(۲).

عبد اللّه بن عمر بن رماح گفت: بر امام مالک وارد شدم گفتم: ای ابا عبد اللّه، آن چه که

در نماز است یا واجب یا مستحب و یا نافله است، آن گاه مالک گفت: این حرف زنادقه

۱- فضایل بلخ، ص ۱۶۲.

۲- سیر اعلام النبلاء، ج ۱، ص ۱۲.

است و این مطلب را خارج کنید(۱).

ابو حاتم محمّد بن حبّان، می نویسد: عبد اللّه بن عمر بن میمون بن رماح بلخی، استاد عباس بن ضحاک بلخی است، وی از ابن رماح روایت دارد. محمّد بن شاذلی هاشمی نیز از ابن رماح روایت نقل کرده است. روایتی که عباس بن ضحاک بلخی با ۵ واسطه از طریق او از رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل کرده مورد اعتراض برخی از علمای حدیث واقع شده است. به ویژه بعضی از آنها او را از جعل کنندگان حدیث می دانند(۲).

ابن حجر، این اتهام را وارد دانسته و می گوید: ابن رماح بیشترِ روایاتش را از طریق ابومعاویه و به این اسناد نقل کرده است، پس بر آن روایات اعتماد نیست(۳). ابو حاتم رازی، بدون هیچ گونه اعتراضی می گوید: عبد اللّه بن عمر بلخی از سَلَم بن سلیمان روایاتی را نقل کرده است، و نیز محدّثانی نظیر ابو منصور یحیی بن احمد بن زیاد هروی

و ابو غانم یونس بن نافع قاضی مرو، از وی روایاتی را نقل کرده اند(۴).

ابو حاتم تمیمی بستی می گوید: عبد اللّه بن عمر بن میمون بن رماح سعدی بلخی قاضی نیشابور، از مالك، وكیع و از بعضی علمای عراق روایاتی را نقل کرده است.

حسین بن ادریس انصاری و عبد اللّه بن محمّد ازدی روایاتی را از طریق او نقل کرده اند و می گویند: او مستقیم الحدیث بوده و روایاتش را از محدّثان ثقه نقل می کرده است. گویا او متهم بوده است که به مذهب مرجئه اعتقاد دارد(۵). حاکم می گوید: عمر بن رماح قاضی شهر نیشابور بود و اگر چه او از مردم بلخ محسوب می شد، فرزندش عبد اللّه در نیشابور

به دنیا آمده است، و او نیشابوری می باشد(۶).

ابن عُدی می گوید: عبد اللّه بن عمر خراسانی شیخ مجهول خوانده می شد و از لیث بن سعد روایات مُنكری را نقل کرده است(۷). ابن جوزی، نیز او را شیخ مجهول خوانده است

۱- سیر اعلام النبلاء، ج ۸، ص ۱۱۳.

۲- المجروحین، ج ۲، ص ۱۹۱.

۳- لسان المیزان، ج ۳، ص ۶۸۹.

۴- الجرح و التعدیل، ج ۵، ص ۱۱۱.

۵- الثقات، ج ۸، ص ۳۵۷.

۶- تاریخ نیشابور، ص ۱۶.

۷- الکامل فی الضعفاء، ج ۵، ص ۴۲۹.

و روایاتش را قابل اعتماد نمی داند(۱).

۳۵۸. عبد اللّه بن عمرو بن ابی سعد بن عبدالرحمان

ابن بُشر بن هلال انصاری ورّاق بلخی

ابو محمّد عبد اللّه بن عمرو بن ابی سعد بن عبدالرحمان بن بُشر بن هلال انصاری ورّاق بلخی از علمای اخباری بود. وی در سال ۱۹۷ ه . در بلخ پا به عرصه وجود نهاد.

ابو مزاحم خاقانی می گوید: ابو محمّد عبد اللّه بن ابی سعد گفت: من در سال ۱۹۷ ه . به دنیا آمده ام؛ عباس بن عباس جوهری می گوید: از ابو محمّد عبد اللّه بن ابی سعد سؤال

کردم، اسود بن عامر در چه زمانی وفات کرده است، وی گفت که او در سال ۲۰۶ ه . درگذشت. من در آن زمان ده ساله بودم. این مرد بزرگ تحصیلاتش را در بلخ به پایان رسانید و در حالی که از مشاهیر علمای عصر خود بود، برای کسب دانش بیشتر زادگاهش را به قصد بغداد ترک گفت. او در آن شهر سکنا اختیار کرد، به تدریس حدیث پرداخت، سرانجام در ماه جمادی الآخر سال ۲۷۴ ه . به سنّ ۷۷ سالگی، در شهر سامرا

جهان را بدرود گفت و در جانب شرقی شهر واسط به خاک سپرده شد.

او مرد خوش بیان و مؤدبی بود. عده ای از مورّخان عقیده دارند وی از علمای اخباری به شمار می آید و در طریق نقل روایات ثقه است. وی روایاتش را از طرق محدّثانی چون حسین بن محمّد مروزی، معاویه بن عمرو، عُفان بن مسلم، سلیمان بن حرب، سریج بن نعمان، هُود بن خلیفه، سعید بن سلیمان، عبد اللّه بن صالح عِجْلی، سلیمان بن داود هاشمی، علی بن جَعْد، عبید اللّه بن محمّد عیشی و دیگران نقل کرده است. نیز محدّثانی همچون عبد اللّه بن أبی الدنیا، عبد اللّه بن محمّد بغوی، محمّد بن خلف بن مرزبان، و عبید اللّه بن عبدالرحمان سُکری، ابو مزاحم خاقانی، محمّد بن عبد اللّه مستعینی، حسین بن قاسم کوکبی، حسین بن اسماعیل محاملی و ابو عمرو بن سماک روایاتی را از طریق ابو محمّد عبد اللّه بن عمرو بن أبی سعد بن عبدالرحمان

۱- الضعفاء و المتروکین، ج ۲، ص ۱۳۳؛ میزان الاعتدال، ج ۲، ص ۳۵۸.

انصاری ورّاق بلخی نقل کرده اند(۱).

۳۵۹. عبد اللّه بن فارس بن محمّد بن علی بلخی عُمری

ابو ظُهَیْر عبد اللّه بن فارس بلخی عُمری، از بزرگان مشایخ بلخ بود. وی بلخ را به قصد

نیشابور ترک گفت و در مدتی که در این شهر سکنا گزید به تدریس حدیث پرداخت. وی همچنین از شاگردان ابو عبد اللّه محمّد بن اسماعیل بخاری، عبدالصمد بن فضل بلخی و معمر بن محمّد عوفی بلخی به شمار می رفت. او روایاتش را از طریق عبدالصمد بن فضل بلخی و معمر بن محمّد عوفی بلخی نقل می کرد(۲).

ذهبی می گوید: ابو ظُهیر آخرین شاگرد امام بخاری در این دنیا بود که از وی روایت نقل می کرد. نیز ذهبی از ابو عبد اللّه حاکم نیشابور این گونه نقل می کند که گفته بود:

ابو ظهیر اجازه نامه ای برای نقل روایات برای من نوشته و در آن یادآوری کرده بود، که من از ابو عبد اللّه محمّد بن اسماعیل بخاری روایات زیادی را شنیده ام. ذهبی او را از احفاد

عمر بن خطاب می داند(۳).

ذهبی می گوید: ابو ظُهیر بلخی، در ماه مبارک رمضان سال ۳۴۶ ه . در شهر ری جهان را بدرود گفت(۴).

ابن حجر می گوید: من در این که ابو ظهیر بلخی، از امام بخاری روایت شنیده باشد تردید دارم(۵).

ابو ظهیر عبد اللّه بن فارس بلخی عمری، از جمله اساتید ابو عبدالرحمان سُلّمی و ابوعبد اللّه محمد بن عبد اللّه حاکم نیشابوری بوده و به آنها اجازه نقل روایت داده است(۶).

۱- تاریخ بغداد، ج ۱۰، ص ۲۵؛ الانساب، سمعانی، ج ۱، ص ۱۳۲؛ سیر اعلام النبلاء، ج ۶، ص ۲۷۲.

۲- لسان المیزان، ج ۴، ص ۹۴.

۳- تاریخ الاسلام، ذهبی، حوادث سالهای ۳۳۱-۳۴۰ ه .، ص ۳۵۲؛ توضیح المشتبه، ج ۶، ص ۵۳.

۴- تاریخ الاسلام، ذهبی، حوادث سالهای ۳۳۱-۳۴۰ ه .، ص ۳۵۲.

۵- لسان المیزان، ج ۴، ص ۹۴.

۶- المشتبه، ج ۱، ص ۴۲۶؛ لسان المیزان، ج ۴، ص ۹۴؛ تاریخ نیشابور، ص ۶۸، ۹۱.

۳۶۰. عبد اللّه بن قتیبه بن سعید بغلانی

ابو قتیبه عبـد اللّه بن قتیبه بغلانی از محدّثان صاحب نام عصر خود به شـمار می رفت. ابو عبـد اللّه حاکم محمّد بن عبـد اللّه نیشابوری، در تاریخ نیشابور او را در شمار روات خراسان آورده است(۱).

۳۶۱. عبد اللّه بن محمّد (معروف به پرورده بلخی)

ابو محمّد عبد اللّه بن محمّد معروف به پرورده بلخی، یکی از معاریف و ادبای صاحب نام بلخ در خراسان بزرگ به شـمار می رفت. این مرد ادیب از شاعران دولت آل سبکتکین بود و از تاریخ زندگی او بیش از این اطلاعی در دست نیست. ابیاتی از وی در ذیل آمده است(۲):

گر بر کشم این فرو شده پای از گل

هرگز ندهم به هیچ نامردم دل

بی خوابی را بدیده بر بستم

و از دیدن خواب بی هوده رستم

لؤلؤ داری میان یاقوت اندر

ای زنده کنی مرده تابوت اندر

۳۶۲. عبد اللّه بن محمّد بلخی

عبد اللّه بن محمّد بلخی یکی از علمای برجسته بلخ بود. او وطنش بلخ را به قصد سیر و سیاحت ترک گفت و به اندلس رفت و در سال ۵۷۰ ه . در آن شهر دیده از جهان فرو بست. این مرد فاضل تألیفاتی دارد که از جمله کتاب المن بالامامه علی المستضعفین را

۱- تاریخ نیشابور، ص ۴۸.

۲- لباب الالباب، ج ۲، ص ۴۶؛ دایره المعارف آریانا، ج ۳، ص ۴۵۸.

می توان نام برد(۱).

۳۶۳. عبد اللّه بن محمّد بن السّلام بلخی

عبد اللّه بن محمّد بلخی از محدّثان مشهور زمان خود بود. او زادگاهش را به قصد بغداد ترک گفت و در آن شهر سکونت گزید و همانند سایر محدّثین به تدریس علم حدیث پرداخت. تاریخ وفات و یا ولادت این مرد عالم معلوم نیست(۲).

۳۶۴. عبد اللّه بن محمّد بن داود واعظ بلخی

صفی الدین ابوبکر عبد اللّه بن محمّد بن داود واعظ بلخی، به سال ۵۱۳ه . در شهر دارالاجتهاد بلخ به دنیا آمد. ابو عبد اللّه حسینی مترجم کتاب فضایل بلخ در مقدمه خود

این گونه نقل کرده است: نصرخان حاکم بلخ در سال ۵۲۳ه . وفات یافته است، صفی الدین واعظ بلخی در این زمان ده ساله بوده است(۳).

واعظ بلخی گفته است: در بین سالهای ۵۷۰-۶۱۰ه . و در مدت چهل سال ۲۶ نفر از حکمرانان بلخ را دیدم که به سبب ظلم و تعدی از بین رفتند(۴).

صفی الدین واعظ از جمله شاگردان شیخ الاسلام ابوبکر محمّد بن احمد زاهد بلخی [متوفی ۵۸۴ه .] بود و از او روایات فراوانی را یادداشت کرده است.

صفی الدین واعظ به شهرهای خراسان بزرگ مسافرتهای زیادی کرد. او برای زیارت قبر ابوبکر ورّاق به شهر ترمذ رفت و در این شهر کتابهای ورّاق را مطالعه کرد، به سال

۵۸۲ه . به بخارا سفر کرد و به زیارت مزار ابوحفص کبیر نایل گشت، سپس از این محل

۱- معجم المؤلفین، ج ۶، ص ۱۱۳.

۲- تاریخ بغداد، ج ۱، ص ۱۱۸.

۳- مقدمه فضایل بلخ.

۴- مقدمه فضایل بلخ.

عازم جوزجان شد و در بین راه در شهر فاریاب مرقد محدّث بزرگ اسلام ابو سلیمان جوزجانی را زیارت کرد، در جوزجان به سوی مشهد یحیی بن زید شتافت و او را نیز زیارت کرد. او در راه بازگشت به بلخ در واشگرد به زیارت ابو عبدالرحمان حاتم اصم بلخی شتافت و در سال ۵۸۸ه . به بلاد ماوراءالنهر رفت که در سفری به شهر کولاب توانست به زیارت عارف بزرگ شقیق بن ابراهیم بلخی نایل شود. صفی الدین واعظ یک بار دیگر نیز قبر شقیق را زیارت کرد(۱).

صفی الدین ابوبکر عبد اللّه بن محمّد واعظ بلخی که تاریخ وفات او معلوم نیست یکی از مورّخان توانا به شمار می رود. وی نویسنده کتاب فضایل بلخ است که در سال ۶۱۰ه . آن را به اتمام رسانید. کتاب مذکور که به زبان عربی نوشته شده از اوصاف شهر بلخ، تاریخ بنای آن، نهرها و درختان و میوه ها و باغها و گلها و نیز مساجد، مدارس، عمران و آبادی شهر و علما، شیوخ، شاهان و وفور جمعیت و فراوانی نعمت، وسایل زندگی، آرامش و امنیّت گفت و گو کرده است. این کتاب در سال ۶۷۶ه . توسط عبداللّه بن محمّد بن قاسم حسینی بلخی به فارسی ترجمه شد(۲). این کار به تشویق فخر الدین ابوبکر

عبد اللّه بن ابی فرید انجام گرفت که به نام این شخص ترجمه و به وی اهدا شده است.

در کتاب فضایل بلخ از عبد اللّه عمر نقل شده که در ناحیه مشرق شهری است که به آن بلخ می گویند و آن شهر جبّاران و متکبران است و آن دومین شهر دنیاست که پیش از آن شهری نبوده مگر شهر آدم علیه السلام که آن را در سرزمین هند بنا کرد و نام آن شهر اوق است و پس از آن شهر بلخ است که آن را قابیل کُشنده هابیل بنا نهاد. مرقد و مشهد هابیل

در شهر بلخ است. آن موضع میدان گشتاسب خوانده می شود. اگر شرف و بزرگی آن تربت پاک نبود، بر آن شهر عذاب الهی نازل می شد و لکن خداوند عذاب را از آن شهر به برکت روضه پاک هابیل اولین شهید تاریخ دفع می گرداند.

حسن بصری نقل کرده که تربت پاک پیامبر خدا ایوب صابر علیه السلام در میدان گشتاسب

است. روایت دیگری در این کتاب نقل شده که حضرت ابراهیم خلیل الرحمان از شهر بلخ گذشت و به موضعی رسید که آن را «اسپرس» می گفتند. اسپرس در زبان قدیم به

۱- مقدمه فضایل بلخ.

۲- ترکستان نامه، ج ۱، ص ۱۰۲.

میدان اسب دوانی می گفته اند که میدان آن شهر است. فرشته ای همراه حضرت ابراهیم به عنوان موکّل زمین و به نام «صلصایل» بوده که در بعضی از روایات «صرصربایل» ذکر شده است. حضرت خلیل الرحمان از آن فرشته پرسید: این چه جایی است؟... آن فرشته گفت: یا خلیل اللّه فرود آی که این بقعه ای مبارک است و در این جا پیامبری از پیامبران

خدا مدفون می باشد. حضرت ابراهیم فرود آمد؛ وقت نماز بامداد بود؛ دو رکعت نماز بامداد را به جای آورد و چون سلام داد، سر به سوی پروردگار بلند کرد و مشغول دعا شد و چنین گفت: بارخدایا، جویهای این شهر را پر آب دار و درختانت آن را پر میوه و پربار گردان و به علمای این شهر برکت عطا فرما. روایت دیگری را از عبد اللّه عمر نقل

کرده اند و آن این است: در سرزمین خراسان در شهر بلخ تلّی است که آن را تل گشتاسب گویند و بر آن روضه پیامبری است که در روز محشر از این امت با وی هفتاد هزار شهید جمع می شود.

از رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت شده است که حضرت فرمود: ایوب صابر علیه السلام بر تلّ گشتاسب آسوده است و بر هر دروازه آن هفتاد هزار فرشته هستند که استغفار و تکبیر و تمجید و تهلیل می کنند و ثواب آن را به اهل بلخ می بخشند.

حماد بلخی روایت می کند که در شهر بلخ، مدفن پیامبری است که خداوند به واسطه وجود این مرقد بلاها را از آن شهر دفع می فرماید.

متوکّل بن حمران چنین گفته است: در روستای باشت بلخ، مدفن پیامبری وجود دارد. عمر بن هارون بلخی روایت می کند که من به قصد تحصیل علم از بلخ بیرون آمدم. در کشتی نشستم و به جانب بصره حرکت کردم تا به جزیره ای رسیدم. در آن جا جمعی ساکن بودند. مردی از آن جمع از من پرسید: از کدام شهر می آیی؟... گفتم: از بلخ. گفت:

میدان گشتاسب را می دانی؟ گفتم نه. آن مرد گفت: حق تعالی را پیامبری است که بین تلّین مدفون است(۱).

شیخ الاسلام صفی الدین واعظ بلخی، در کتاب فضایل بلخ نقل کرده است که عموم

مردم به هفده نفر فخر می کردند؛ زیرا آنها در روزگار خودشان بی بدیل بودند. چهار نفر

آنها در علم تفسیر و علم قرائت مشهور بودند: ۱- عطاء بن عبد اللّه بن میسره جوزجانی

۱- مجله آریانا، سال ۸، ش ۱۱، ص ۴.

معروف به عطای خراسانی ۲- ضحاک بن مزاحم بلخی ۳- مقاتل بن حیان بلخی ۴- مقاتل بن سلیمان بلخی.

چهار نفر در علم قضاوت و عدالت و امانت و دیانت معروف بودند: ۱- متوکل بن حمران بلخی ۲- عمر بن میمون الرماح بلخی ۳- عبد اللّه رماح بلخی ۴- قاضی القضات ابو مطیع بلخی.

چهار نفر از زهّاد بودند: ۱- ابو سفیان کثیر بن زیاد ۲- صاحب الجیش ابراهیم بن ادهم بلخی ۳- وسیم بن جمیل بغلانی ۴- یعقوب قاری جوزجانی. و از اهل لغت و نحو و ادبیات، سعید بن مسعد اخفش بلخی.

همچنین از معبّران از این سه نفر نام برده شده است: ۱- مفضع معبر ۲- هیثم معبر ۳- یزید بن نعیم معبر.

و از اطبا، یوحنّا بن ماسویه بوده است. از وزرا آل برمک و از ملوک آل سامان. سامان یکی از روستاهای بلخی بوده است و اسد سامانی مؤسّس سلسله سامانیّه از این محل می باشد(۱).

۳۶۵. عبد اللّه بن محمّد بن سَلْم بن حبیب فریابی

الامام المحدّث العابد الثقه، ابو محمّد عبد اللّه بن محمّد بن سَلْم بن حبیب فریابی مقدسی در روستای فریاب از توابع بلخ زاده شد. این عالم جلیل القدر از محدّثان جهان اسلام بوده است و تاریخ تولد و وفات او معلوم نیست(۲).

ذهبی می گوید: فریابی روایاتش را از طریق محدّثانی چون، محمّد بن رُمح، حرمله بن یحیی، هشام بن عمّار، عبدالرحمان بن ابراهیم دُحَیْما، عبد اللّه بن ذکوان، و محمّد بن وزیر دمشقی نقل کرده است. همچنین محدّثانی نظیر ابو حاتم بن حبّان، حسن بن رشیق، ابو احمد بن عدی، ابوبکر بن مقری، یوسف میانجی و ابوالقاسم سلیمان بن احمد بن

۱- تاریخ سنی ملوک الارض و الانبیاء، ص ۱۵۰.

۲- الانساب، سمعانی، ج ۱۰، ص ۲۰۷.

ایوب طبرانی از طریق او روایاتی را نقل کرده اند(۱).

ابن عُدی گفته است: من از ابو محمّد عبد اللّه بن محمّد فریابی شنیدم که می گفت: من وارد مصر شدم، به خدمت حرمله بن یحیی رسیدم، از او روایاتی را یادداشت کردم و کتاب عمرو بن حارث و کتاب الفوائد یونس بن یزید را بر او خواندم. آن گاه به محضر احمد بن صالح رسیدم و از وی درخواست روایت کردم. امّا او تقاضایم را رد کرد، من کتاب یونس را در حضورش پاره کردم. بعد پشیمان شدم و با خود گفتم کاش آن را پاره نکرده بودم، اگر چه وی راضی نمی شد که به درخواستم پاسخ مثبت دهد و برایم نقل روایت کند. سپس گفتم: به خداوند پناه می برم از آن اخلاق بد، ابو سعید بن یونس راست

می گفت، آن جا که گفت: اگر خدشه ای به عدالت او وارد شود آفتی جز کبر نداشت که گناهی بزرگ است(۲).

ابو حاتم گفته است: او مردی ثقه است. ابوبکر بن مُقری که از شاگردان او به شمار

می رود می گوید: ابو محمّد عبد اللّه بن محمّد فریابی، مردی صالح و دیندار بود و در سال ۳۱۰ه . وفات یافته است(۳).

ذهبی می گوید: از وی یک سفرنامه، به نام الرحله، به جا مانده است(۴).

طبرانی در کتاب معجم الصغیر اسم جدّ او را مسلم آورده است(۵).

عن عبد اللّه بن محمّد بن مسلم (سَلْم) فریابی باسناده عن عبد اللّه بن مسعود، عن رسول اللّه صلی الله علیه و آله قال: خداوند به دو نفر از بندگانش خطاب می کند، من به شما مال و اولاد فراوانی دادم، و به یکی از آن دو می فرماید: ای فلان فرزند فلانی، او پاسخ می دهد بله

ای پروردگار من، و خداوند می فرماید: آیا من به تو مال و اولاد بسیاری نداده ام؟ جواب

می دهد پروردگارا چنین است، خطاب می شود با آن اموال چه کردی؟ می گوید: آن اموال را برای فرزندانم گذاشته ام می ترسیدم که آنها بعد از من فقیر شوند، خداوند عالم می فرماید: اگر تو به من اعتماد می داشتی من امور آنها را کفایت می کردم و تو کم

۱- سیر اعلام النبلاء، ج ۱۴، ص ۳۰۶؛ تاریخ الاسلام، ذهبی، حوادث سالهای ۳۱۱-۳۲۰ه .، ص ۶۳۰.
۲- سیر اعلام النبلاء، ج ۱۲، ص ۱۷۳.
۳- سیر اعلام النبلاء، ج ۱۴، ص ۳۰۶.
۴- تاریخ الاسلام، ذهبی، حوادث سالهای ۳۱۱-۳۲۰، ص ۶۳۰.
۵- معجم الصغیر، ج ۱، ص ۲۱۵.

می خندیدی و زیاد گریه می کردی. حال که به من اعتماد نکردی و به حال آنها ترسیدی، تو هم به نزد آنها برو. خداوند عالم به آن دیگری خطاب می کند و می فرماید: ای فلان فرزند فلانی، آن بنده پاسخ می دهد: بله پروردگار من، و خداوند می فرماید: آیا من به تو مال و اولاد زیادی نداده ام؟ بنده می گوید: پروردگارا چنین است. خداوند می فرماید: با

آنها چه کردی؟ می گوید: آن اموال را در راه طاعت تو صرف کردم؛ ای خدای من، من به تو اعتماد داشتم که بعد از من روزی فرزندانم را نیز می رسانی و تو نیکو عادل هستی. خداوند عالم می فرماید: اگر تو می دانستی در چه جا و در چه موقعیتی هستی زیاد خنده می کردی و کم می گریستی. حال که تو به من اعتماد کردی به نزد آنان برو و در نعیم ابدی

باشید.

۳۶۶. عبد اللّه بن محمّد بن سلیمان بلخی

جمال الدین عبد اللّه بلخی از مفسّران معروف بلخ بود. این عالم جلیل القدر در نیمه شعبان سال ۶۱۱ه . در قدس شریف قدم به عالم هستی نهاد. او در قدس نشو و نما کرد و تحصیلات خود را در همان جا به پایان رسانید و سرانجام در ماه محرم سال ۶۹۸ه . در قدس شریف جهان را بدرود گفت. جمال الدین عبد اللّه بلخی مدت کوتاهی برای تکمیل تحصیلات خود به الازهر مصر رفت و در قاهره اقامت گزید. از این مرد بزرگ تفسیری بر قرآن کریم به نام تفسیر الکبیر به جا مانده که خلاصه ای از پنجاه تفسیر دیگر است(۱).

۳۶۷. عبد اللّه بن محمّد بن سوره بن محمّد بن ابراهیم بلخی

ابو محمّد عبد اللّه بن محمّد بن سوره بن محمّد بن ابراهیم بلخی، معروف به مَتّ، یکی از علما و محدّثان نامی بلخ بود. وی مانند اغلب علما زادگاهش را به مقصد بغداد

۱- الاعلام، ج ۴، ص ۲۷۰؛ البدایه و النهایه، ج ۹، ص ۲۴۶؛ معجم المؤلفین، ج ۶، ص ۱۲۱.

ترک گفت و با اقامت در آن شهر به تدریس علم حدیث پرداخت. خطیب بغدادی او را ثقه می داند. او از شاگردان مکی بن ابراهیم بلخی و قاضی عصام بن یوسف بلخی به شمار می رفت. وی نیز روایاتش را از طریق مکی بن ابراهیم بلخی، علی بن محمّد حنظلی، عبدالصمد بن حسان مرورودی، ابراهیم بن شمّاس سمرقندی و قاضی عصام بن یوسف بلخی نقل می کرد. نیز برخی از محدّثان صاحب نام چون، ابوبکر بن ابی الدنیا، موسی بن هارون الحمال، محمّد بن مخلد العطار روایاتی را از طریق او نقل کرده اند. خطیب این روایت را به سلسله اسناد از او نقل می کند، قال رسول اللّه صلی الله علیه و آله: سجدتا السهو

فی الصّلاه تجزیان من کل زیاده و نقصان. فرمود: سجده فراموش شده، کمی و زیادی هر نماز را جبران می کند.

ابو محمّد عبد اللّه بن سوره، در ماه جمادی الآخر سال ۲۵۸ه . وفات یافته است(۱).

۳۶۸. عبد اللّه بن محمّد بن صالح بن نافع صَیْدَلانی بلخی

عبد اللّه بن محمّد بن صالح بن نافع صیدلانی از مشاهیر علمای بلخ بود. او در علم طب نیز تبحر داشت و داروخانه ای تأسیس کرد که به همین سبب به صیدلانی معروف شد. او بلخ را به قصد سمرقند ترک گفت و در آن شهر اقامت گزید، وی در آن جا به خدمت محمّد بن فضل بلخی می رسید و از او روایاتی را یادداشت می کرد. رجال شناسان طریق وی را بدین گونه نقل کرده اند، عن عبد اللّه بن محمّد بن صالح بن نافع صیدلانی بلخی قال: حدّثنا محمّد بن الفضل البلخی بسمرقند قال: حدّثنا قُتیبه بن سعید

بغلانی بإسناده، عن أنسٍ قال: أن النبیّ صلی الله علیه و آله لم یُدَّخِر شیئا لِغَدٍ(۲)؛ انس گفت: رسول

خدا صلی الله علیه و آله برای فردا چیزی را ذخیره نمی کرد.

ذهبی او را در شمار اساتید محمّد بن فضل بن عباس بلخی واعظ آورده است(۳).

ص:۹۶

۱- تاریخ بغداد، ج ۱۰، ص ۸۰؛ الاکمال، ج ۳، ص ۱۲۴؛ ج ۴، ص ۳۹۶؛ تهذیب الکمال، ج ۲، ص ۱۰۵؛ تاریخ الاسلام، ذهبی، حوادث سالهای ۲۵۱-۲۶۰ ه .، ص ۱۸۶.

۲- القند فی ذکر علماء سمرقند، ص ۳۲۲.

۳- سیر اعلام النبلاء، ج ۱۴، ص ۵۲۵.

۳۶۹. عبد اللّه بن محمّد بن عبدالصمد جوزجانی

ابو محمّد عبد اللّه بن محمّد بن عبدالصـمد بن موسـی جوزجانی، از محدّثان بزرگ جوزجان و بلخ به شمار می رود. راویان و محـدّثان از طریق وی روایـات فراوانی نقـل کرده انـد، به ویژه امام المحـدث الفقیه حسـین بن مسـعود بغوی متوفی ۵۱۶ه . در کتاب شرح السنّه از او روایاتی متعدد در موضوعات مختلف نقل کرده است(۱).

ابو محمّـد عبـد اللّه جوزجـانی به طریقی از انس بن مالك نقل می کنـد. وی می گویـد: رسول خـدا صـلی الله علیه و آله برای ادای عمره قضا داخل مکه شد، عبد اللّه بن رواحه در حضور پیامبر صلی الله علیه و آله این ابیات را می خواند(۲):

خلّوا بَنی الکُفّارِ عن سبیلهِ

اَلیومَ نَضرِبکُم عَلی تَنزیلهِ

ضَربا یُنزیلُ الهام عن مَقیلهِ

و یُدهِلُ الخلیلَ عن خَلیلهِ

در آن هنگام، عمر بن خطاب، رو به عبـد اللّه بن رواحه کرد و گفت: ای پسـر رواحه در حضور پیامبر و در حرم خدا، تو شـعر می گویی؟

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: ای عمر او را رها کن، که اشعار او ذهنها را به درك تاریخ مکّه سرعت می بخشد(۳).

ابو محمّـد عبـد اللّه جوزجانی به طریقی از عایشه نقل می کنـد. وی می گویـد: رسول خدا صـلی الله علیه و آله برای حسان بن ثابت، در مسـجد منبری می گـذاشت، او بر آن منبر می ایسـتاد و فضایل رسول خـدا صـلی الله علیه و آله را برای مردم نقل می کرد و از حق پیامبر صلی الله علیه و آله و حریم رسالت دفاع می نمود(۴).

ابو محمّد عبد اللّه جوزجانی با سـند خود نقل می کند: رختخواب پیامبر صـلی الله علیه و آله عبارت از تُشکی بود که آن را از لیف خرما پر کرده بودند و حضرت بر روی آن می خوابید(۵).

۱- شرح السنّه، ج ۱، ص ۸۳.

۲- شرح السنّه، ج ۱۲، ص ۳۷۴.

۳- شرح السنّه، ج ۱۲، ص ۳۷۴.

۴- شرح السنّه، ج ۱۲، ص ۳۷۷.

۵- شرح السنّه، ج ۱۲، ص ۵۲.

ابو محمّـد عبـد اللّه جوزجانی با سـندی از انس بن مالك نقل می کنـد: پیامبر صـلی الله علیه و آله برای پادشاهان ایران، روم و حبشه نـامه نوشت. اصـحاب عرض کردنـد، آنها نامه بـدون مُهر را نمی پذیرنـد. آن گاه حضـرت فرمان داد مُهری ساختنـد که حلقه آن نقره و نقش بر آن محمّد

رسول اللّه بود(۱).

ابو محمّـد عبـد اللّه جوزجانی به طریقی از انس بن مالك نقل می کنـد که گفته است: انگشتر رسول خدا صـلی الله علیه و آله دارای سه سطر بود: محمّد، رسول و اللّه (۲).

ابو محمّد عبد اللّه بن جوزجانی با سـندی از ابو عثمان نَهْدِی نقل می کند، رسول خدا صـلی الله علیه و آلهفرمود: اگر کسی به شما گُلی هدیه کرد، آن را برنگردانید، به جهت این که آن از نشانه های بهشت است و از بهشت بیرون آمده است(۳).

ابو محمّد عبد اللّه جوزجانی با سـند خود از عایشه نقل می کند: محمّد و اهل بیت محمّد صلی الله علیه و آله دو روز پشت سر هم نان جوی سیر نخوردند، در همین حال رسول خدا صلی الله علیه و آله درگذشت(۴).

اگر کسی جویای روایت از این محدّث باشد، به تمام جلدهای شرح السنّه مراجعه

کند.

۳۷۰. عبد اللّه بن محمّد بن عبد اللّه جوزجانی

خطیب بغـدادی، عبـد اللّه بن محمّـد بن عبـد اللّه جوزجانی را در شـمار محـدّثانی آورده است که محمّد بن حسـین بن عمران روایتی از طریق او نقل کرده است(۵).

قال أبو محمّد عبد اللّه بن محمّد بن عبد اللّه الجوزجانی بها [الجوزجان]: سـمعت محمّد بن عبد اللّه بن جُلَيْس يقول سمعت ابو عثمان بكر بن محمّد المازنی، يقول سمعت

۱- شرح السّنه، ج ۱۲، ص ۶۱.
۲- شرح السنّه، ج ۱۲، ص ۶۴.
۳- شرح السنّه، ج ۱۲، ص ۸۷.
۴- شرح السنّه، ج ۱۴، ص ۲۷۳.
۵- تاریخ بغداد، ج ۲، ص ۲۴۴.

سیبویه، یقول سمعت الخلیل بن احمد العروضی، یقول ذرّ الهمدانی، یقول سمعت الحارث العُکلی، یقول سمعت علی بن ابی طالب علیه السلام یقول سمعت النبی صلی الله علیه و آله یقول: اهل المعروف فی الدنیا هم اهل المعروف فی الآخره، و اهل المنکر فی الدنیا هم اهل المنکر

فی الآخره؛ آنان که در دنیا کار نیک انجام می دهند، در آخر به نتیجه اعمال نیک خود می رسند، و کسانی که در دنیا بدی می کنند و دست به کارهای ناشایست می زنند به طور قطع در آخرت به کیفر اعمال زشت خود می رسند.

۳۷۱. عبد اللّه بن محمّد بن علی بلخی

ابوبکر عبد اللّه بن محمّد بلخی، از مشاهیر و معارف محدّثان بلخ بود و در حفظ روایات، یگانه روزگار خود به شمار می رفت. وی برای جمع آوری احادیث مسافرتهای زیادی نمود و در این راه رنجهای بسیاری تحمل کرد و در علم حدیث و رجال به پایه ای رسید که نظیرش در خراسان وجود نداشت، روایت زیر از اوست:

عن عبد اللّه بن محمّد بلخی باسناده، عن ابوهریره قال: قال رسول اللّه صلی الله علیه و آله: الدنیا سِجْنُ المؤمن و جنّهُ الکافر؛ فرمود: دنیا زندان مؤمن، و بهشت کافر است.

ابو اسحاق مستملی، روایات زیادی درباره علوم مختلف از وی نقل کرده است(۱). مؤلف تاریخ ملّازاده وی را چنین ستوده است: الامامُ العالم الزاهد و المجاهد ابوبکر عبد اللّه بن محمّد بلخی از زاهدترین ائمه وقت خود بود، هر روز به غذای اندک اکتفا

می کرد و هیچ کس را با او یارای مجاهدت نبود.

خواجه عبد اللّه بندمونی در کتاب کشف الآثار نقل کرده است که روزی ابوبکر عبد اللّه بلخی مرا گفت: سی سال است آرزوی انگور دارم که آن را بر تاک ببینم. یکی از

مریدان گفت: من یک باغ انگور دارم آن را به شما بخشیدم. ابوبکر عبد اللّه بلخی گفت:

دیگر از خداوند شرم دارم که در راه مراد نفس قدم بردارم. سرانجام این مرد بزرگ در سال ۳۳۳ه . در شهر بخارا جهان را بدرود گفت و در تلّ میانه، کنار راه بخارا به خاک

۱- فضایل بلخ، ص ۲۹۵.

سپرده شد و آن تل به تل خواجه ابوبکر معروف است. از او دو اثر به نامهای کتاب جامع

و المسند باقی مانده است(۱).

بنا به گفته کتاب اللباب ابوبکر عبد اللّه بلخی طرخانی از جمله علمایی به شمار

می رفت که در اکثر علوم، مانند ادبیات، طب، علم الحدیث، الدرایه و فقه مجتهد بود و بسیاری از علما و شیوخ بخارا از او روایت نقل کرده اند(۲). ابوبکر عبد اللّه بلخی از جمله شاگردان محدّث بزرگ ابو اسحاق ابراهیم بن یوسف ماکیانی بوده و از او روایاتی را نقل

کرده است(۳).

۳۷۲. عبد اللّه بن محمّد بن علی بن جعفر بلخی

ابو علی عبد اللّه بن محمّد بن علی بن جعفر بن میمون بن زبیر بلخی، از مورّخان، محدّثان و حافظان بلخ بود. وی در زادگاهش به فراگیری دانش پرداخت. او علوم فقه و حدیث را در خدمت قُتیبه بن سعید بغلانی، ابراهیم بن یوسف فقیه ماکیانی بلخی، علی بن حُجر، هَدیه بن عبدالوهّاب، یحیی بن موسی خُت و محمّد بن یحیی ذَهْلی آموخت و از بزرگان دیگر نیز استفاده برد(۴).

ابو حامد بن شرقی نیشابوری و بسیاری دیگر از محدّثان خراسان از طریق وی روایاتی را نقل کرده اند. حافظ ابو علی از بلخ به بغداد هجرت کرد. او در آن شهر کرسی

تدریس نهاد و عدّه زیادی از محدّثان عراق چون محمّد بن مخلد دوری بلخی، عبدالباقی بن قانع، ابوبکر شافعی، محمّد بن عمر بن جُعانی و دیگران روایاتی را از طریق او نقل کرده اند(۵).

خطیب بغدادی او را ستوده می گوید: وی روایات فراوانی را از حفظ داشت و در

۱- تاریخ ملّازاده، ص ۵۴.

۲- اللباب، ج ۲، ص ۸۵.

۳- تهذیب الکمال، ج ۲، ص ۲۵۲.

۴- تاریخ بغداد، ج ۱۰، ص ۹۳؛ سیر اعلام النبلاء، ج ۱۳، ص ۵۲۹؛ تذکره الحفاظ، ج ۲، ص ۶۹۰.

۵- تاریخ بغداد، ج ۱۰، ص ۹۳؛ سیر اعلام النبلاء، ج ۱۳، ص ۵۲۹؛ تذکره الحفاظ، ج ۲، ص ۶۹۰.

صحت و حفظ روایات بسیار دقّت می کرد. به همین سبب، وی ابو علی را در شمار ثقات رجال حدیث آورده است(۱).

احمد بن خضر شافعی می گوید: پس از آن که ابو علی عبد اللّه بلخی وارد نیشابور شده بود، علما و بزرگان نیشابور از بحث و مناظره های او به ستوه آمدند. ابو علی عبد اللّه بلخی با فقیه عصر، جعفر بن احمد بن نصر، در باب مسأله حج بحث می کرد و ابو علی بدون وقفه روایات فراوانی را در این باب از محدّثان برجسته نقل می کرد. جعفر بن احمد

گفت: تو این روایات را از تیمی و انس نقل می کنی؟ وی گفت: ان رسول اللّه صلی الله علیه و آله لبّی

بحجهٍ و عمره؛ رسول خدا صلی الله علیه و آله در هنگام حج واجب و عمره تلبیه می گفت. جعفر بن

ابوبکر محمّد بن عمر بن محمّد بن سلم تیمی جُعانی قاضی شهر موصل بود و یکی از مشهورترین حفاظ عصر خود به شمار می رفت. او به مذهب تشیع گرویده بود، از همین روی علمای اهل سنّت روایات او را ضعیف می دانند(۲).

احمد بن خضر شامی از این فرمایش تعجب کرد(۳).

جعفر بن احمد بن نصر از یحیی بن حبیب و او از معتمر و وی از پدرش نقل می کند: ابو علی عبد اللّه بن محمّد بلخی در بین سالهای ۲۹۴-۲۹۵ه . به دست قرامطه به شهادت رسید(۴).

ابو علی عبد اللّه بلخی می گوید: امام محمّد بن ادریس شافعی از نزدیکان محمّد بن زبیده (محمّد امین) بود. روزی محمّد امین به شافعی گفت: برای تصدی مقام قاضی القضاه بغداد به دنبال شخصی با کفایت هستم، امام شافعی قدری سکوت کرد و آن گاه با صدای بلند گفت: پیدا کردم، امین گفت: آن چه کسی است؟ شافعی گفت: احمد بن حنبل. امین گفت: با وی صحبت کن. امام شافعی این پیشنهاد را به امام احمد بن حنبل نمود. امام احمد بن حنبل در پاسخ وی گفت: مرا فراموش کن و به دنبال کسی دیگر بگرد. شافعی روی پیشنهاد خود پافشاری کرد، امام احمد او را تهدید کرد اگر عذرش را

۱- تاریخ بغداد، ج ۱۰، ص ۹۳.
۲- اللباب، ج ۱، ص ۲۸۲.
۳- تذکره الحفاظ، ج ۲، ص ۶۹۰.
۴- سیر اعلام النبلاء، ج ۱۳، ص ۵۳۰.

قبول نکند از شهر خارج شده به جای دیگری می رود(۱).

ابو علی عبـد اللّه بلخی گفت: من از مکی بن ابراهیم بلخی شـنیدم که می گفت: روزی ما نزد عبـد اللّه بن عون نشسـته بودیم، حرف از بلال بن ابی برده به میان آمد. همه او را لعنت کردند، به سبب این که وی شخص ظالمی بود، و ابن عون در این میان ساکت بود. به او گفتیم که او در حق شما ظلم کرده ولی شما ساکت هستید؟ ابن عون گفت: این دو جمله را در روز قیامت از میان نامه عملم خارج می کنند و آن این است لا إله الا اللّه و لعن اللّه فلانا(۲).

ذهبی، در تاریـخ الاسـلام این گونه می نویسـد: ابو علی عبد اللّه بلخی، پس از اتمام فریضه حج به یمن رفت و در این محل به روز هَبِیْر توسط قرامطه به شهادت رسید.

حاکم

می گوید: او به سال ۲۹۵ه . در شهر بلخ وفات یافت و در آن جا به خاک سپرده شد(۳).

ابن جوزی در المنتظم و ابن عماد در شـذرات الذهب نیز می نویسـند: ابو علی عبد اللّه بلخی به سال ۲۹۵ه . در شهر بلخ جهان را بدرود گفت و در این شهر دفن شد(۴).

تألیفات ابو علی عبد اللّه بن محمّد بلخی عبارتند از: ۱- کتاب التاریخ ۲- کتاب العلل

فی الحدیث(۵).

۳۷۳. عبد اللّه بن محمّد بن علی بن طرخان بن جیّاش طرخانی بلخی

ابوبکر عبـد اللّه بن محمّد بن علی بن طرخان بن جیّاش طرخانی بلخی، از جمله دانشـمندان صاحب نام بود که برای گردآوری حدیث به سـفرهای سـخت و طاقت فرسا پرداخت. وی موفق به جمع آوری حدیث شد و محضر تعدادی از مشایخ امام بخاری را

۱- سیر اعلام النبلاء، ج ۱۱، ص ۲۲۴.
۲- سیر اعلام النبلاء، ج ۶، ص ۳۶۹؛ تهذیب الکمال، ج ۴، ص ۲۷۱.
۳- تاریخ الاسلام، ذهبی، حوادث سالهای ۲۹۱-۳۰۰ه . ص ۱۸۲.
۴- المنتظم، ج ۷، ص ۳۹۲؛ شذرات الذهب، ج ۳، ص ۴۰۱.
۵- هدیه العارفین، ج ۱، ص ۴۴۲؛ معجم المؤلفین، ج ۶، ص ۱۳۲ و نیز برای آگـاهی بیشتر ر.ك: الأعلام، زرکلی، ج ۴، ص ۱۱۸؛ المنتظم، ج ۷، ص ۳۹۲؛ طبقات الحفاظ، ص ۲۹۹؛ طبقات علماءالحدیث، ج ۲، ص ۴۰۹.

درک کرد و از آنها بهره علمی برد(۱).

سمعانی می گوید: ابوبکر عبد اللّه بن محمّد طرخانی برای شناخت علم حدیث و درایه و رجال به خدمت استادان فن رسید و این علوم را آموخت تا خود در این زمینه ها صاحب نظر شد. نیز پدرش محمّد بن علی طرخانی یک محدّث و عالم بود(۲).

به گفته سمعانی، ابوبکر عبد اللّه بن محمّد طرخانی، از شاگردان ابو اسحاق ابراهیم بن احمد بن ابراهیم بن داود حافظ مستملی بلخی بود. وی مردی عالم و دانشمندی فاضل بود، او از شرح حال محدّثان و تاریخ و مردم بلخ شناخت خوبی داشت(۳).

ابوبکر عبد اللّه بن محمّد بن علی بن طرخان بن جیّاش طرخانی بلخی از جمله اساتید ابومنصور حمد بن محمّد بن مرادس بوزجانی است. وی علم حدیث شناسی را در خدمت این استاد فرا گرفت(۴).

۳۷۴. عبد اللّه بن محمّد بن فضل بلخی

ابو احمد عبد اللّه بن محمّد بن فضل بلخی، از محدّثان صاحب نام عصر خود به شمار می رفت. این مرد بزرگ ساکن شهر سمرقند بود، و در این شهر کرسی تدریس حدیث داشت. سمعانی او را در شمار اُستادان ابوطیب مطهر بن محمّد خاقانی بغوی آورده و می گوید: خاقانی از طریق او روایاتی را نقل کرده است(۵).

عن عبد اللّه بن محمّد قال: حدّثنا أبی أبو عبد اللّه محمّد بن الفضل قال: حدّثنا قتیبه بن سعید قال: حدّثنا إبن لَهیعه عن الحارث بن یزید، عن علی بن رَباحٍ، عن عبد اللّه بن

۱- اللباب، ج ۲، ص ۲۷۹.

۲- الانساب، سمعانی، ج ۹، ص ۶۳.

۳- الانساب، سمعانی، ج ۲، ص ۳۵۶.

۴- الانساب، سمعانی، ج ۲، ص ۳۵۶؛ معجم البلدان، ج ۱، ص ۵۰۷؛ اللباب، ج ۱، ص ۱۸۶.

۵- الانساب، سمعانی، ج ۵، ص ۲۰.

عمرو بن العاص، عن مُعاذ بن جبلٍ قال: عهـد إلينا رسول اللّه صـلى الله عليه و آله فی خمسٍ من فعل منهُنّ کان ضامنا علی اللّه: من عـاد مریضا، أو خرج مع جنازهٍ، أو خرج غازیا فی سبیل اللّه تعالی، أو دخل علی إمامه یریـد بـذلک تعزیره و توقیره، أو قعد فی بیته لیُسلم النّاس منهُ أو یسلِمُ(۱).

معاذ بن جبل گفت: پیامبر صـلی الله علیه و آله در پنج مورد از ما پیمان گرفت و فرمود: اگر شـما به آنها عمل کردید، من شما را در پیشـگاه خداوند عالم ضـمانت می کنم: کسـی که بیماری را عیادت کند؛ کسی که به تشییع جنازه ای برود؛ کسی که به قصـد جهاد در راه خـدا از خانه خارج شود؛ کسـی که به فرمان رهبرش باشـد و چنانچه از وی خطایی سـر زند امام حق داشـته باشد که او را مجازات کند، یا او را ببخشد و احترامش نماید؛ کسـی که در خانه خود بنشـیند و مردم از شر او در امان باشند یا خود در امان باشد.

۳۷۵. عبد اللّه بن محمّد بن قاسم حسینی بلخی

عبد اللّه حسینی بلخی از مترجمان قرن هفتم هجری بود که ترجمه کتاب فضایل بلخ از اوست. وی نام خود را در ابتدای کتاب به همین نحو آورده است و گویا از خاندان

نقبای بلخ بوده که نسبش به عبید اللّه الاعرج سبط علی بن حسـین علیه السـلام می رسد و از دیرباز در بلخ سـکونت و سـمت نقابت سادات را داشـته انـد. وی به درخواست یاران مـدتی در اندیشه تألیف کتابی در فضایل بلخ بود تا از حُسن اتفاق، کتابی در همین باب تألیف شیخ

الاسلام صفی الدین واعظ بلخی به دست او افتاد. صفی الدین واعظ بلخی مورّخ و محدّث قرن ششم و آغاز قرن هفتم بود.

صفی الدین واعظ بلخی کتاب خود را در غُرّه رمضان سال ۶۱۰ه . تألیف کرد و چون عبد اللّه حسینی بلخی اثر گرانبهای او را درباره فضایل بلخ به دست آورد. آن را به تشویق

حاکم بلـخ ابوبکر عبـد اللّه بن ابی فرید بلخی به فارسـی ترجمه و به نام او کرد. تاریخ پایان کتابت آن در غرّه ذی القعده سال ۶۷۶ه . در قصبه کفشگران بلخ بود. در این کتاب،

۱- القند فی ذکر علماء سمرقند، ص ۳۱۷.

نخست خلاصه ای از تاریخ آمده و سپس فضایل و شمایل بلخ در آن ذکر شده است. فصل سوم که شامل بقیه کتاب است به ذکر حالات و مقامات هفتاد تن از علما و مشایخ آن شهر پرداخته است و این خود بزرگترین فایده کتاب فضایل بلخ به شمار می آید. قابل ذکر است که از متن عربی این کتاب فعلاً اطلاعی در دست نیست و ترجمه فارسی آن نیز بسیار روان، سلیس و پخته است. این کتاب تاکنون یک بار به چاپ رسیده است و در بازار کمیاب است(۱).

۳۷۶. عبد اللّه بن محمّد بن یوسف بن واقد فریابی

ابو عمرو عبد اللّه بن محمّد بن یوسف بن واقد بن عثمان فریابی، از محدّثان صاحب نام بلخ به شمار می رفت(۲). وی از جمله اساتید ابوالحسن جعفر بن محمّد بن مستفاضی فریابی است(۳).

ابو غسان عبد اللّه بن محمّد بن یوسف بن حجاج عَبْدی از مشایخ ابن عُدی است. او از طریق عبد اللّه بن محمّد بن یوسف روایاتی را نقل کرده است. ابن عُدی این عبد اللّه را مجهول می داند و روایاتش را در شمار مناکر آورده است(۴).

عن عبد اللّه بن محمّد بن یوسف باسناده عن ابن عباس قال: قال ابن عباس: مَن قادَ مکفوفا اربعینَ ذِراعا اَدخلَهُ اللّه ُالجنّه(۵).

ابن عباس گفت: هر که نابینایی را چهل قدم راهنمایی کند، خدای تعالی وی را وارد بهشت گرداند.

ص:۱۰۵

۱- تاریخ ادبیات ایران، ج ۳، ب ۲، ص ۱۲۰۸؛ مقدمه فضایل بلخ.

۲- الانساب، سمعانی، ج ۴، ص ۲۰۷.

۳- الرجال فی تاج العروس، ج ۴، ص ۷۹؛ الانساب، سمعانی، ج ۱۰، ص ۲۰۷.

۴- لسان المیزان، ج ۴، ص ۱۵۱.

۵- لسان المیزان، ج ۴، ص ۱۵۰؛ المعجم البلدان، ج ۲، ص ۵۴۵.

۳۷۷. عبد اللّه بن محمّد قل بلخی

عبد اللّه بن محمّد قل بلخی، در مکّه معظّمه متولد شد، ولی متأسفانه محل تحصیل، تاریخ تولد و وفات او معلوم نیست. وی در علم نحو و ادبیات عرب تبحر یافت و در زمینه علم نحو کتابی به نام التحفه الوفیه لجل الفاظ الاجرومیه تألیف کرد. او این کتاب را بسیار محقّقانه نوشت و یک نسخه خطی از آن در بخش کتب خطی کتابخانه آستان قدس رضوی به شماره عمومی ۶۲۶۴، موجود است. کتاب مذکور در سال ۱۰۱۲ه . تألیف شده است(۱).

۳۷۸. عبد اللّه بن معمر بن عمرکی بلخی

ابوبکر عبد اللّه بلخی، یکی از محدّثان مشهور بلخ به شمار می رفت. وی در سال ۳۱۷ه . به زیارت بیت اللّه الحرام مشرف شد؛ بعد از انجام مناسک به بغداد رفت و در آن

شهر به تدریس حدیث پرداخت. او روایاتش را از طریق عبدالصمد بن فضل بلخی و اسماعیل بن بشر بلخی نقل می کرد. و افرادی همچون أبو لؤلؤ وراق، دار قطنی، ابن شاهین، یوسف قواس و ابن ثلاج از طریق وی روایاتی را نقل کرده اند(۲).

۳۷۹. عبد اللّه بن موسی سلامی بلخی

عبد اللّه بن موسی سلامی بلخی از محدّثان امامیه به شمار می رود. او ساکن شهر بلخ بود و از متن روایت چنین دریافت می شود که آن مرد بزرگ برای گردآوری حدیث به

۱- فهرست کتب خطی کتابخانه مرکزی آستان قدس رضوی، ج ۱۲، ص ۳۹.

۲- تاریخ بغداد، ج ۱۰، ص ۱۸۰.

سرزمینهای دور دست از آن جمله به دیلم مسافرت کرده است. وی در این شهر از احمد بن شجاع المؤدب روایتی را نقل می کند، عبد اللّه بن موسی سلامی بلخی، قال: حدثنا احمد بن شجاع المؤدب ببلد الدیلم قال: سمعت الفضل به الجراح الکوفی، قال: سمعت الفضل بن علی الکوفی، یحکی عن أبیه، قال: حدثنی خادم الصادق جعفر بن محمّد علیه السلام انه کان له علیه السلام دعوات یدعو بهن فی عقیب کل صلاه مفروضه، فقلت له یابن رسول اللّه، علّمنی دعواتک هذه التی تدعو بها، فقال علیه السلام: إذا صلّیت الظُّهر، فقل باللّه ِاعتَصَمْتُ و باللّه أثِقُ، و علیه أتوکّلُ، عشر مرّاتٍ، ثمّ قل اللّهمّ اِن عظُمَت ذنوبی فأنتَ أعظمُ و إن کَبُر تفریطی فأنت أکبرُ، و اِن دام بُخلی فأنت أجود، أللّهُمّ إغفرلی عظیم ذنوبی، بعظیم عفوِک، و کبیر تفریطی بظاهر کرمِکَ، واقمَعْ بُخلی بفضل جودکَ، أللّهمّ ما بنا من نعمهٍ

فمنک لا اله الاّ أنت استغفرُکَ و أتوبُ اِلَیک(۱).

از جعفر بن محمّد صادق علیه السلام دعاهایی نقل شده است که آن بزرگوار در تعقیبات نمازهای واجب می خواند. خادم آن حضرت به ایشان چنین عرض می کند: ای پسر رسول خدا، دعاهایی را که می خوانی به من بیاموز. آن حضرت می فرماید: وقتی نماز ظهر را خواندی در تعقیب نماز بگو: تنها به خدا پناه می برم و به او چنگ می زنم، فقط به او اعتماد دارم و تنها به او توکل می کنم؛ و این را ده مرتبه بخوان و آن گاه بگو، خداوندا!

اگر گناهانم بزرگ است، تو بزرگتری، اگر کوتاهی و تقصیرم بزرگ است، تو بزرگتری و اگر بخل و تنگ چشمی ام پیوسته است، تو بخشنده تری، خدایا! گناهان بزرگم را به عفو و

گذشت عظیمت گذاشته ام، و کوتاهی بزرگ مرا به کرم خود آشکارا بیامرز و بخلم را با فزونی بخشش خود برکن. خدایا! هر نعمتی که داریم از توست، معبودی جز تو نیست، از تو طلب آمرزش نموده و به سوی تو توبه می کنم.

۳۸۰. عبد اللّه بن میرک بلخی

سیّد عبد اللّه میرک از علما و شعرای بلخ در قرن ۱۱ه . و هم عصر محمدخان امام

ص:۱۰۷

۱- فلاح السائل، ص ۱۷۷.

قلی خان بود. وی منصب قضاوت شهر بلخ را برعهده داشت. پس از مدتی شهر بلخ را برای همیشه ترک گفت و ساکن اصفهان شد که مورد احترام شاه عباس قرار گرفت. وی دارای تقوا و صلاح بود. میرک بلخی معاصر صائب تبریزی نیز بود و صائب در جواب غزلهای مشکل میرک بلخی اشعاری سروده است. میرک بلخی که از شهرت خاصی برخوردار بود ممدوح اکثر شعرای عصر خود قرار گرفت. وی چهل سال در اصفهان زندگی کرد و سرانجام در سال ۱۰۶۱ه . به ملاقات حق شتافت و در اصفهان به خاک سپرده شد.

در تذکره نصرآبادی آمده است: ملّا میرک بلخی توفیق یافت مذهب شیعه امامیه را

اختیار کند. این مرد فاضل در اکثر علوم به ویژه در ادبیات عرب مثل صرف و نحو بی نظیر بود. در تذکره القبور آمده است که وی در عصر سلطنت شاه عباس می زیست و همیشه مورد تفقد و توجه شاه بود. او در کمال تقدس و پرهیزگاری بود.

محمّد طاهر نصرآبادی در تذکره خود می نویسد: وقتی که به خدمت سیّد میرک بلخی می رسیدم از او بهره علمی می بردم. او در اواخر عمر به وسواس مبتلا شد؛ مثلاً روزی چند بار غسل می کرد و از قضای روزگار یکی از دفعات برای غسل کردن در حوض آبی که فوق العاده سرد بود فرو رفت و این عمل سبب شد که از شدت سرما دار فانی را وداع گوید. ابیات ذیل از میرک بلخی است(۱).

نه دیده قطره خون از جگر برآورده

به دیدن تو دل از دیده سر برآورده

به دور دیده نه مژگان بود که خار غمت

به پا خلیده و از دیده سر برآورده

زقد و چشم تو حیران صُنع بی چونم

که چون زسرو تو، بادام تر برآورده

پی نثار سگت میرکی زدیده و دل

هزار دانه لعل و گهر برآورده

* * *

دلا حریص مباش و به داده قانع شو

که هر چه رفت قلم، بیش و کم نخواهد داد

بیا و تجربه از سنگ آسیا بر گیر

که آن دو سنگ دو سنگ اند فرق چون اُفتاد

ص:۱۰۸

۱- تذکره القبور، ص ۵۱۴؛ صبح گلشن، ص ۴۸۴؛ تذکره نصرآبادی، ص ۱۶۵؛ دایره المعارف آریانا، ج ۳، ص ۵۴۸.

یکیست سنگ زیر، روز و شب همی گردد

برای دانه شب و روز می کند فریاد

مدام در دهنش رزق و سیر می نشود

همه ز حرص بدادست چون کند استاد

۳۸۱. عبد اللّه منشی بلخی سلطانی

درویش عبد اللّه منشی بلخی سلطانی، یکی از رجال برجسته بلخ است. او از خطّاطان بزرگ دوره تیموریان بوده است و تألیفاتی همچون رساله ترسّل نیز دارد. وی این رساله را به خط شکسته در سال ۹۱۷ه . تألیف کرده است. یک نسخه از این رساله در کتابخانه

دانشگاه تهران به شماره ۳۴۱۸ موجود است(۱).

وی از منشیان صاحب نام سلطان ابو سعید و سلطان حسین بایقرا بوده است(۲).

۳۸۲. عبدالمتعال بن طالب انصاری ظفری

ابو محمّد بن عبدالمتعال انصاری ظفری از چهره های درخشان علم و دانش بلخ به شمار می رفت. وی از بلخ به بغداد مهاجرت کرد و در آن شهر سکونت گزید.

ابن معین، ابو محمّد عبدالمتعال انصاری را از محدّثان ثقه می داند. یعقوب بن شیبه از این مرد بزرگ تمجید کرده و گفته است که هارون بن معروف و عبدالمتعال بن طالب دو مرد عالم و محدّث ثقه بوده اند. احمد بن محمّد بن عبدالحمید جعفی نیز او را ستوده و از بندگان صالح خدا دانسته است.

۱- دانشوران خراسان، ص ۳۶۹.

۲- فهرست میکروفیلم کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران، ج ۲، ص ۱۳۷.

ابن حبّان در کتاب ثقات گفته که عبدالمتعال انصاری در سال ۲۴۶ه . این جهان را بدرود گفت(۱).

۳۸۳. عبدالمطلب بن فضل بن عبدالمطلب هاشمی بلخی

ابو هاشم افتخار الدین بلخی عبدالمطلب بن فضل هاشمی بلخی در سال ۵۳۹ه . در شهر بلخ پا به عرصه وجود نهاد. او علم فقه را در ماوراءالنهر و علم حدیث را در سمرقند

فرا گرفت، به طوری که در کوتاه مدت از فقهای بزرگ حنفی و صاحب فتوا شد. وی از

علم مناظره بهره کافی داشت و مناظرات زیادی انجام داد. این فاضل بزرگ سرانجام در ماه جمادی الآخر سال ۶۱۶ه . در شهر حلب دیده از جهان فرو بست. از او تألیفاتی بر جای مانده است، همچون کتاب شرح الجامع الکبیر که در واقع شرح جامع الکبیر شیبانی است که در فروع فقه حنفی نوشته شده است. شرح الجامع الکبیر چند مجلد است(۲). در الاعلام آمده است: ابو هاشم افتخار الدین عبدالمطلب بن فضل بلخی، از اولاد عبد اللّه بن عباس است که در سال ۵۳۹ه . در بلخ متولد شد و در شهر حلب از دنیا

رفت. وی از فقهای بزرگ حنفی بود و ریاست و پیشوایی حنفیهای حلب را به عهده داشت و کتاب جامع الکبیر شیبانی را در چند جلد شرح کرد(۳).

۳۸۴. عبد المطلب بن مجد بلخی

سیّد عمید الدین عبدالمطلب بن مجد الدین ابو الفوارس محمّد بن حسن بن

۱- الثقات، ج ۸، ص ۴۲۵؛ تهذیب التهذیب، ج ۶، ص ۳۷۹؛ تهذیب الکمال، ج ۱۸، ص ۲۶۷؛ الکاشف، ج ۲، ص ۲۰۶؛ میزان الاعتدال، ج ۲، ص ۵۰۰؛ التاریخ الکبیر، ج ۶، ص ۱۳۵؛ لسان المیزان، ج ۸، ص ۵۱۸؛ الجرح والتعدیل، ج ۶، ص ۶۸؛ تاریخ بغداد، ج ۱۱، ص ۱۳۴.

۲- معجم المؤلفین، ج ۶، ص ۱۷۵.

۳- الاعلام، ج ۴، ص ۲۹۸؛ الجواهر المضیه، ج ۲، ص ۴۶۷؛ سیر اعلام النبلاء، ج ۲۲، ص ۹۹.

ابوالحسن علی بن محمّد بن احمد بن علی بن یحیی بن حسن بن جعفر حجه بن عبید اللّه الاعرج بن حسین الاصغر بن امام زین العابدین علیه السلام از علمای قرن هشتم است.

امام علی بن یحیی بن حسن بن جعفر حجه فرزندانی داشت که از میان آنها می توان حسن بن محمّد معمر بن احمد زایر بن علی بن یحیی نسّابه را نام برد. این جماعت در حایر زندگی می کردند. از حسن دو پسر به جا ماند. یکی ابو محمّد ابراهیم و دیگری ابوالحسن علی که از ابو محمّد ابراهیم کسی باقی نمانده است. و امّا ابوالحسن علی از

بلخ به حایر هجرت کرد و اعقابش در عراق به چند تیره تقسیم شدند: اول بنو عکه که از تیره یحیی بن حمزه بن علی است؛ دوم علوان که آنها از علوان بن فضایل بن حسن بن ابومنصور حسن نقیب حایر به شمار می رفتند؛ سوم بنو فوارس است که از تیره معد بن علی بن معد بن علی الرغاوی بن ناصر بن فوارس بودند؛ چهارم بنو عیلان که آنها نیز از

علی بن فوارس بن ناصر بن فوارس منشعب می شوند و پنجم بنو الاعرج که آنها از تیره

علی بن سالم بن برکات بن ابوالعز محمّد بن ابو منصور حسن نقیب حایر به شمار می روند.

فخر الدین علی بن محمّد بن احمد بن علی بن یحیی نسّابه مردی عالم، شاعر و ادیب بود. فرزندان او نیز همچون سیّد جلیل القدر و عالم زاهد مجدالدین ابوالفوارس سیّد محمّد بلخی و سیّد نسّابه فاضل جمال الدین احمد بن احمد بن فخرالدین علی از فضلا به شمار می رفتند. جمال الدین احمد بن فخرالدین علی پسری به نام ابو طیب محمّد داشت که به روم مهاجرت کرد و در آن بلاد سکونت نمود.

امّا سیّد مجدالدین ابوالفوارس سیّد محمّد بلخی بن فخرالدین علی، هفت فرزند داشت که مادر پسر بزرگش و نیز مادر پسر کوچکش هر دو کنیز بوده اند. یکی از این دو فرزند پسر نداشت و از دیگری به علت مهاجرت به بلاد مختلف اطلاعی در دست نیست.

مجدالدین ابوالفوارس سیّد محمّد بلخی از شاگردان برجسته علامه حلّی بود و به همین سبب شیخ سدید الدین یوسف بن علی بن مطهّر حلّی دخترش را به عقد شاگرد خود سیّد محمّد بلخی درآورد؛ ثمره این ازدواج فرزندانی به شرح زیر بودند: ۱- جلال الدین علی نقیب ۲- مولانا سیّد علامه عمید الدین عبدالمطلب ۳- فاضل علامه

ضیاء الدین عبد اللّه ۴- فاضل علامه نظام الدین عبدالحمید که در میان آنها مولانا علامه

عمید الدین عبدالمطلب، قدوه السادات عراق بود(۱). سیّد عمید الدین عبدالمطلب بن مجد الدین ابوالفوارس سیّد محمّد بن حسن بن ابوالحسن علی بلخی حلّی متوفی به سال ۷۵۴ه . کتاب مناسخات المیراث را در سال ۷۲۱ه . به عنوان تکمله ای بر مناسخات

خواجه نصیرالدین طوسی متوفی به سال ۶۷۲ه . نوشت. مبحث مناسخات المیراث خواجه نصیرالدین ضمن کتاب الفرائض النصیریه آمده و چون این بحث کامل نبود،

علامه سیّد عمید الدین عبدالمطلب بلخی حلّی رساله حاضر را نوشت که در آخر این کتاب تقریظ استاد و دایی بزرگوار او علامه حلّی متوفی به سال ۷۲۶ه . دیده می شود.

علامه حلّی در این تقریظ، علامه سیّد عمید الدین بلخی را بسیار ستوده است که این

خود نشانگر عظمت شأن و مقام علمی آن سیّد جلیل القدر است. اصل تقریظ علامه حلی از این قرار است:

احسنت ایها الولد العزیز السعید الحسیب و النسیب المعظم الفقیه المدقق عمید الدین جعلت فداک فیما اودعته فی هذه الاوراق الداله علی التمیز عن الاقران و التبریز علی اکثر

اشخاص نوع الانسان فلقد آتیت فیها بالمعانی اللطیفه و المسایل الشریفه. احسن اللّه الیک و افاض نعمه علیک و لا استبعاد فی ذلک منک و انت من نسل شجره النبوّه وفّقک اللّه لکل

خیر و دفع عنک کل ضمیر بمنه و کرمه و جوده کتب حسن بن مطهر حامدا مُصلّیا مستغفرا.

یک نسخه خطی از کتاب مذکور در کتابخانه مسجد گوهرشاد مشهد مقدس به شماره ۱۳۹۳ موجود است؛ عنوان کتاب اصول الفقه ذکر شده است. کتاب منیه اللبیب فی شرح التهذیب نیز از تألیفات این مرد بزرگ است. سرانجام فرزندی از فرزندان ام البلاد بلخ در سرزمینی دور از وطن در ماه رجب سال ۷۴۰ه . دعوت حق را لبیک گفت؛ آن عالم عامل مولانا علامه سیّد عیمد الدین عبدالمطلب حسینی بلخی حلّی است؛ عاش سعیدا و مات سعیدا(۲).

۱- عمده الطالب، ص ۳۳۳؛ سر سلسله علویه، ص ۷۲.

۲- فهرست نسخه های خطی کتابخانه مسجد گوهرشاد، ج ۴، ص ۱۹۷۸.

۳۸۵. عبدالمعین بن احمد بن ابوالفتح بلخی

عبدالمعین بن احمد بن ابوالفتح بلخی، معروف به ابن بکاء از رجال برجسته بلخ بود. او وطنش را به قصد زیارت بیت اللّه الحرام ترک کرد که پس از اتمام مناسک حج به مدینه

منوّره وارد شد و در مدینه کنار روضه رسول خدا صلی الله علیه و آله سکونت گزید؛ او به سال ۱۰۴۰ه . در این شهر مقدس جهان را بدرود گفت(۱).

تألیفات او از این قرار است: الطراز الاسمی فی علم المعمّاء که این کتاب شرح کتاب کنزالاسماء، قطب الدین علی مکی است؛ کتاب رساله المعماء که ابن بکاء آن را در سال

۹۹۳ه . به پایان رسانیده است(۲).

مؤلف معجم، کتاب غوانی الاشواق فی معانی العشاق را نیز در زمره آثار عبدالمعین بلخی نام برده است(۳).

۳۸۶. عبد الملک بن بدر بلخی

قاضی عبدالملک بن بدر بلخی قاضی شهر بلخ، یکی از چهره های علمی قرن هشت در سرزمین بلخ بود. او در علوم ریاضی، نجوم و هیئت صاحب نظر بود. این مرد بزرگ کتاب تذکره النصریه خواجه نصیرالدین طوسی را در سال ۸۳۳ه . با توضیحات مختصر شرح و تفسیر کرد. یک نسخه خطی از این شرح هم اکنون در کتابخانه مرکزی آستان قدس رضوی به شماره ۵۵۶۹ موجود است. موضوع کتاب در علم ریاضی و نجوم است(۴).

۱- هدیه العارفین، ج ۶، ص ۴۶۷.

۲- کشف الظنون، ج ۲، ص ۱۵۱۳؛ ایضاح المکنون، ج ۱، ص ۵۶۹؛ هدیه العارفین، ج ۱، ص ۶۲۳.

۳- معجم المؤلفین، ج ۶، ص ۱۷۸.

۴- فهرست الفبایی کتب خطی کتابخانه آستان قدس رضوی، ص ۱۵۱؛ توضیح التذکره خطی؛ فهرست کتب خطی کتابخانه مرکزی آستان قدس رضوی، ج ۱۰، ص ۳۷؛ ج ۱۸، ص ۴۴.

۳۸۷. عبدالملک بن خالد خُلْمی

عبدالملك بن خالد خُلْمی از جمله روات بلخ به شمار می رود. او از طریق سَلَم بن حذیم روایاتی را نقل کرده است. معتمر بن سلیمان از او روایت دارد. سمعانی می گوید: نمی دانم چگونه او را به عراق یا جای دیگر نسبت داده اند(۱).

۳۸۸. عبدالملک بن خالد قندوزی

ابوالحارث عبدالملك قندوزی در چهاردرّه قندوز به دنیا آمد. وی به حسن حال و نیکی گفتار در میان اقران مشهور بود و در زهد و تقوا اشتهار داشت. وی کمتر به زرق و

برق دنیا توجه می کرد و غالبا در گوشه ای مشغول تدریس حدیث بود و روایاتش را از طریق سالم بن خدیم نقل می کرد. تاریخ وفات و یا تولد او دقیقا معلوم نیست(۲).

۳۸۹. عبد الملک بن محمّد بن عبدالرحمان حَبْتر بلخی

عبد الملك بن محمّد بن عبدالرحمان حَبْتر بلخی، مردی عالم و محدّث بود. علی بن عمر حافظ گفته است: حَبْتر از بزرگان بغداد است. نام او عبدالملك بن محمّد بلخی و لقبش حَبْتر است. ابوالحسن دار قطنی می گوید: عبدالملك بن عبدالرحمان بلخی لقبش حَبْتر است(۳).

وی روایاتش را از طریق سفیان بن عُیینه، اسماعیل بن علیه، ابا بدر شجاع بن ولید،

۱- الانساب، سمعانی، ج ۵، ص ۱۸۰.

۲- دایره المعارف آریانا، ج ۱، ص ۹۳۷.

۳- تاریخ بغداد، ج ۱۰، ص ۴۲۴.

حسین بن علی جُعْفی و عبدالرزاق بن هُمام نقل کرده است. محدّثانی چون حسین و قاسم فرزندان اسماعیل محاملی، محمّد بن مُخلد عطار، احمد بن محمّد بن اسماعیل سوطی و دیگران نیز از او روایاتی را نقل کرده اند. روایت زیر از او نقل شده است: عن

عبدالملک بن محمّد حَبْتر بلخی قال: حدثنا عبدالرّزاق، أخبرنا معمر عن أیوب عن نافع،

عن ابن عمر قال: قال رسول اللّه صلی الله علیه و آله المؤمن یأکل فی معی واحد، والکافر یأکل فی سبعه أمعا(۱).

حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود: مؤمن فقط از راه حلال می خورد، امّا کافر از راههای مختلف؛ حلال و حرام برایش فرقی ندارد.

۳۹۰. عبدالملک نصیرای قندوزی

ابو نصر عبدالملک نصیرا در قندوز پا به عرصه وجود نهاد. برخی از مورّخان نصیرا را بدخشانی می دانند. احتمال دارد که نصیرا مدتی در بدخشان ساکن بوده است و این نمی تواند دلیلی بر بدخشان بودن او بوده باشد.

ابو نصر نصیرا در شعر و شاعری تسلّط کامل داشت و دیوانی دارد که شامل قصاید، غزلیات، مثنویات و رباعیات است. او در اشعارش بیشتر از سبک قُدما پیروی می کرده، مثلاً در این بیت از قصیده فرخی سیستانی تقلید کرده است(۲):

چو ابر بهاری و باد خزانی

شد از دست من روزگار جوانی

نه آزاده گوش از سرود مغنّی

نه رَشتم زجام نبیذ مغانی

به یاد جوانی کنون نوحه دارم

دریغا جوانی دریغا جوانی

* * *

در گردش فلک دل خود سخت کرده ایم

این دانه را شکستگی از آسیاب نیست

۱- تاریخ بغداد، ج ۱۰، ص ۴۲۴.

۲- دایره المعارف آریانا، ج ۳، ص ۵۵۷.

۳۹۱. عبدالمؤمن بن یوسف بن فاخر بلخی

صفی الـدین ابـو المفـاخر عبـدالمؤمن بلخی معروف بـه ارمـوی در ارومیـه سـکونت داشـته اسـت. وی از ریاضـی دانهـا و نیز ازموسیقی دانهای مشهور قرن هفتم بود که در حدود سال ۶۱۳ در بلخ تولد یافت و در سال ۶۹۳ه . دار فانی را وداع گفت.

او زادگاهش را به مقصد بغداد ترک کرد و در طول اقامت خود در بغداد به دربار مستعصم خلیفه عبّاسی راه یافت، وی سپس در خدمت عطاملک جوینی و شـرف الدین هارون اعتبار فراوانی کسب کرد. او در عهد عطاملک و شرف الدین هارون دیوان انشای بغداد را اداره می کرد و با آنها مصاحب بود؛ لیکن بعد از مرگ عطاملک و قتل

شمس الـدین صاحب دیوان روزگار از او برگشت و گرفتار وام و تنگـدستی شـد، آخر کار برای سـیصد دینار وام در بغداد به زنـدان افتاد و در سال ۶۹۳ه . در زنـدان بغداد درگذشت. او در فقه، ادب، خط، انشا، علوم ریاضـی و موسـیقی مهارت فراوانی کسب کرده بود و از افراد اسـتثنایی زمان خود به شـمار می رفت؛ مخصوصا در موسیقی و علم هیئت شهرت فراوانی داشت. از آثار او می توان کتابهای زیر را نام برد: کتاب ایقاع در

موسیقی که از فارسی به ترکی و عربی ترجمه شده است. و کتاب الرساله الشرقیه فی

النِسَب التألیفیه که از امّهات کتب موسیقی به شمار آمده و به نام شرف الدین هارون تألیف شده است.

کارادور خلاصه ای از این کتاب را در مجله آسیایی (J.A) با توضیحات کافی به زبان فرانسه ترجمه کرده و به چاپ رسانیده است. دیگر کتابی است در موسـیقی ادوار که آن را پیش از فتح بغداد به دست هلاکو در عهد خلافت المسـتعصم نوشت. این کتاب چند بار به فارسـی ترجمه و شـرح شده است؛ از آن جمله شـرح یحیی بن احمد کاشـی موسیقی دان معاصر شاه شیخ ابو اسـحاق اینجو است که به سال ۷۲۱–۷۵۸ه . به دسـتور شاه مذکور به فارسـی ترجمه شده است. شـرح دیگری به قلم عبدالقادر عیسی مراغی به نام زبده الادوار وجود دارد که مطالب آن از کتاب موسیقی صفی الدین بلخی ارموی

ص:۱۱۶

انتخاب گردیده است(۱). ظاهرا یک نسخه خطی کتاب موسیقی در اختیار سیّد محمّد مشکوه استاد دانشگاه است(۲).

۳۹۲. عبدالواحد بن ابوالقاسم بلخی

عبدالواحد بن ابوالقاسم بلخی، در عهد خود بین اقرانش امتیاز خاصی داشت. او

علاوه بر اصول و فروع فقه اسلامی در رشته های متداول عصر خود صاحب نظر بود. دانشجویان علوم عقلی و نقلی از درس او بهره مند می شدند. این مرد عالم در سال ۴۶۳ه . وفات کرده است ولی مدت عمر و محل دفن وی معلوم نیست.

او دارای تألیفات متعددی نیز بوده است که متأسفانه امروز آن آثار دیگر در دسترس نیست. بنا بر نقل مؤلف فقهای بلخ، حاجی خلیفه صاحب کشف الظنون از کتاب روضه او نام برده است و می گوید: کتاب مذکور حاوی یک هزار حدیث صحیح، یک هزار حدیث غریب، یک هزار حکایت و یک هزار بیت است(۳).

۳۹۳. عبدالواحد بن محمّد بن احمد بن مَسرور بلخی

امام حافظ، محدّث، رحّال، ابوالفتح عبدالواحد بن محمّد بلخی، معروف به ابن مسرور، از مفاخر علما و محدّثان بلخ است. وی برای گردآوری حدیث بلخ را ترک گفت و به شهرهای بغداد و شام مسافرت کرد؛ از آن جا به مصر رفت و مدت کوتاهی در آن سرزمین اقامت گزید و در آن جا تألیفات زیادی از خود به یادگار گذاشت، ولی کسی از

۱- تاریخ ادبیات ایران، ج ۳، ص ۲۷۱.

۲- مجله سخن، سال ۱، ش ۲، ص ۱۱۰؛ فوات الوفیات، ج ۲، ص ۱۸؛ فهرست کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران، ج ۳، ص ۱۰.

۳- فقهای بلخ، ص ۴۵.

کتابهای او نامی نبرده است. او در مصر کرسی تدریس حدیث داشت و روایاتش را از طریق محدّثانی چون حسین بن محمّد مطبقی، سلیمان بن زبّان، ابو سعید بن یونس، ابو سَنْدی و ابو عمر محمّد بن یوسف کِنْدی نقل می کرد، نیز راویانی چون حافظ عبدالغنی، عمر بن خضر شمانینی، احمد بن عمر بن قُدید و دیگران از طریق او روایاتی را نقل کرده اند(۱).

مؤلف اللباب و الانساب می گوید: ابوالفتح بن مسرور بلخی از جمله شاگردان ابو بکر احمد بن محمّد بن جعفر بن احمد بن خلیع بغدادی، ابوذر محمّد بن احمد بن

عبدالرحمان بن اسحاق الزُهَیری، ابوالحسن محمّد بن سلیمان بن منصور بن عبد اللّه الغُنْدلی، ابو عبد اللّه احمد بن جعفر بن عبدربه بن حسان برقی کاتب و ابوبکر احمد بن حُجر بن حسن بن مؤمل اخباری است. وی از این استادان نیز روایاتی را نقل کرده است(۲).

ابوالفتح عبدالواحد بن محمّد بن احمد بن مسرور بلخی جُنْدی در ماه ذوالحجه سال ۳۷۸ه . وفات یافته است(۳).

۳۹۴. عبدالواحد بن محمّد بن مسعود بلخی

عبدالواحد بن محمّد بن مسعود بلخی، از محدّثان صاحب نام بلخ به شمار می رود. خطیب بغدادی او را در شمار شاگردان ابو سعید بن یونس آورده و می گوید: وی روایاتی از استادش نقل کرده است، نیز محمّد بن عبدالرحمان بن محمّد ازدی از او روایت دارد(۴).

۱- سیر اعلام النبلاء، ج ۱۶، ص ۴۲۲، ۵۱۶؛ فتح المنان بمقدمه لسان المیزان، ص ۳۶۵؛ طبقات علماء الحدیث، ج ۳، ص ۱۹۸؛ شذرات الذهب، ج ۳، ص ۹۲؛ تذکره الحفاظ، ج ۳، ص ۱۰۰۵؛ طبقات الحفاظ، ج ۱، ص ۳۹۸؛ العبر، ج ۳، ص ۷؛ دایره المعارف آریانا، ج ۱، ص ۸۸۵.
۲- اللباب، ج ۱، ص ۴۵۷؛ ج ۲، ص ۸۳؛ الانساب، سمعانی، ج ۵، ص ۱۸۷؛ و نیز ر.ک: الانساب، ج ۶، ص ۳۵۴؛ اللباب، ج ۲، ص ۳۹۱؛ تاریخ بغداد، ج ۱۲، ص ۷۶؛ لسان المیزان، ج ۵، ص ۸۶؛ تاریخ مدینه دمشق، ج ۵، ص ۴۲۴؛ تاریخ بغداد، ج ۵، ص ۶۶؛ المشتبه، ج ۱، ص ۱۸۱؛ توضیح المشتبه، ج ۲، ص ۴۷۱.
۳- شذرات الذهب، ج ۳، ص ۹۲.
۴- مُوضّح اوهام الجمع و التفریق، ج ۱، ص ۶۶.

۳۹۵. عبدالواحد بن محمّد جوزجانی

ابو عبیـد عبدالواحـد جوزجـانی، در جوزجـان پا به عرصه وجود نهاد و در آن محل نشو و نما کرد. وی بسـیاری از علوم را در زادگاهش در محضر استادان فن فرا گرفت و از آن جا

که علاقه ای مفرط به تحصیل حکمت داشت برای به دست آوردن این گنج گرانبها، زادگاه خود را ترک گفت و به شهرهای مختلف کوچ کرد تـا به اسـتادان صـاحب نـام بپیونـدد و بتوانـد به خواسـته هـایش دست یابـد. او سـرانجام در سال ۴۰۳ه‍ . در شهرستان دهستان گرگان به خدمت شیخ الرئیس ابوعلی سینا رسید و به بزرگترین سعادت خود دست

یافت؛ وی از چشـمه زلال حکمت شـیخ بهره جست و تا آخر عمر مصاحب شیخ الرئیس بود و از شیخ جدا نشد. زمانی که آن حکیم در همدان و اصفهان متصدی امور مملکت و وزارت بود، ابو عبید جوزجانی به تنظیم و جمع آوری تألیفات و تصنیفات اسـتادش پرداخت. علاءالدوله امور رصدخانه ای را به شیخ الرئیس واگذار کرد و شیخ بنا به اطمینان و وثوقی که به جوزجانی داشت این کار را برعهده او گذاشت(۱).

به نقل مؤلف مطرح الانظار فی التراجم الاطباء الاعصار، ابو عبیـد جوزجانی، شـرح حال و چگونگی زنـدگی شـیخ را به رشـته تحریر درآورده است. وی سرانجام به سال ۴۳۸ه‍ . در همدان دعوت حق را اجابت کرد و این جهان فانی را برای همیشه بدرود گفت(۲).

صـاحب اعیـان الشیعه می گویـد: ابو عبیـد عبدالواحـد جوزجـانی، شاگرد ابوعلی سـینا و از علمای بزرگ شـیعه در قرن پنجم هجری از خطه پر افتخار جوزجان بوده و در همدان به سال ۴۳۸ه‍ . وفات یافته است(۳).

جوزجـانی بعـد از رحلت شـیخ ابو علی سـینا نتوانست جای خالی اسـتاد را تحمّل کنـد، به زادگاهش جوزجان مراجعت کرد و پس از ده سال در شهر جوزجان جهان فانی را

ص:۱۱۹

۱- طبقات اعلام الشیعه در قرن ۵، ص ۱۱، ۱۱۰.

۲- نامه دانشوران ناصری، ج ۵، ص ۲۹۳؛ معجم المؤلفین، ج ۶، ص ۲۰۷.

۳- اعیان الشیعه، ج ۶، ص ۷۰-۷۶.

وداع گفت(۱).

ابو عبید عبدالواحد جوزجانی از علما و دانشمندان قرن پنجم هجری بود که در فلسفه، حکمت، طب، ریاضی و دیگر فنون و علوم بصیرت کافی داشت؛ چرا که از جمله شاگردان نامی و نیز از ندیمان مخصوص بوعلی به شمار می رفت. او بود که شیخ را به تألیف کتاب شفا واداشت و به درخواست او بخشی از علوم ریاضی و مشکلات قانون را به آخر کتاب نجات و رساله علائیّه الحاق کرد و خود به شرح رساله حیّ بن یقظان پرداخت. ابو عبید جوزجانی مدت ۲۵ سال در خدمت شیخ بود(۲).

حکیم ابو عبید جوزجانی فقیه از شاگردان صاحب نام شیخ الرئیس بود. علاوه بر رابطه استاد و شاگردی بین آن دو، رابطه عاطفی دو همشهری در سرزمین غربت نیز در بین آنها وجود داشته است. او کتاب الحیوان را به فارسی نوشت که گویا یک نسخه آن در کتابخانه نظامیه نیشابور وجود داشته است(۳).

هندسه رساله ای است از تألیفات ابو عبید جوزجانی. او این کتاب را قبل از این که به خدمت شیخ الرئیس ابوعلی سینا برسد، تألیف کرده است(۴). آقا بزرگ تهرانی، می گوید: این رساله هندسه شرح فارسی است بر اصول اقلیدس(۵).

جوزجانی از فقها و حکمای نامدار جهان اسلام به شمار می رود. این دانشمند بزرگ تألیفاتی دارد که از آن جمله می توان تفسیر مشکلات القانون و شرح رساله حیّ بن یقظان را نام برد(۶).

در تاریخ ادبیات ایران آمده است که ابو عبید جوزجانی در سال ۴۰۳ه . در «دهستان» از توابع جرجان به خدمت شیخ رسید و تا پایان حیات آن استاد در خدمتش بود. بعد از وفات استادش بسیاری از کتابهای شیخ را که ناتمام مانده بود تکمیل کرد که از

۱- دایره المعارف آریانا، ج ۲، ص ۱۴.

۲- روضات الجنات، ج ۳، ص ۵۵۸.

۳- تتمه صوان الحکمه، ص ۹۳.

۴- فهرست نسخه های خطی فارسی، ج ۱، ص ۲۰۱.

۵- الذریعه، ج ۲۵، ص ۲۴۷؛ سیر در کتابخانه های هند و پاکستان، ص ۲۹۷-۳۰۹؛ دانشوران خراسان، ص ۲۶۳؛ تاریخ علوم عقلی، ص ۲۸۷؛ دائره المعارف بزرگ اسلامی، ج ۵، ص ۷۰۰.

۶- معجم المؤلفین، ج ۶، ص ۲۰۷.

جمله می توان بخشی از ریاضیات کتاب نجات و بخشی دیگر از ریاضی و موسیقی

دانشنامه علائی را نام برد(۱).

حکیم ابو عبید جوزجانی، از ریاضی دانهای مشهور قرن ۵ه . بود و کتابی در ریاضی دارد به نام خلاصه ترکیب الافلاک که در آن از اقسام علوم ریاضی و هندسی بحث شده است. هم اکنون نسخه خطی این کتاب در کتابخانه آستان قدس رضوی، تحت شماره ۵۵۹۳ موجود است.

جوزجانی می گوید: ابو علی سینا برایم گفت: من کتاب الحاصل و المحصول را که در

فلسفه است در ۲۰ جلد و کتاب البرّ و الاثم را که در اخلاق برای همسایه خود ابوبکر

برقی خوارزمی در بخارا نوشته ام(۲).

۳۹۶. عبدالواحد بن نیاز محمّد بلخی مزاری

عبدالواحد بن نیاز محمّد بلخی مزاری، از جمله ادیبان و لغت شناسان عصر خود به شمار می رفت. وی کتاب خلاصه اللغات و تفسیر المشکلات را در ۲۸ رمضان

۱۲۳۶ه . در شهر بخارا تألیف کرده است. هم اکنون یک نسخه از این کتاب در کتابخانه انستیتوی علوم تاجیکستان به شماره ۳۴۵ موجود است(۳).

۳۹۷. عبدالواحد صدر صریر

قاضی عبدالواحد صدر صریر به سال ۱۲۲۴ه . در بلخ قدم به عرصه وجود نهاد. او

۱- تاریخ ادبیات ایران، ج ۱، ص ۳۱۸.

۲- الذریعه، ج ۶، ص ۲۳۲.

۳- فهرست نسخ خطی انستیتوی خطی تاجیکستان، ج ۱، ص ۸۶.

پس از پایان دوره مقدماتی برای تکمیل علوم عازم بخارا شد و در آن جا تحصیلات خود را تکمیل کرد. قاضی صدر صریر در علم فقه و فلسفه و عرفان اشراف کامل داشت و فضل و کمالش باعث شد که در ماوراءالنهر از موقعیت خوبی برخوردار شود. او مردی پارسا و کریم الطبع و با سخاوت بود. وی در نظم و نثر مهارتی خاص داشت و از خود آثار خوبی به یادگار گذاشت. وی سرانجام به سال ۱۳۰۳ه . در ماوراءالنهر وفات یافت(۱). مؤلف کتاب فقهای بلخ می گوید: قاضی عبدالواحد خرّمی بلخی در روستای خرّم از توابع بلخ دیده به جهان گشود. این عالم فاضل کتابی را در اعتقادات به نام اثبات واجب

تألیف کرده است(۲).

۳۹۸. عبدالواسع بن میر کمال بن میر حنّان بن میر سمیع انصاری

عبدالواسع بن میر کمال انصاری از علما و خطبای برجسته شهر مزار شریف به شمار می رفت. وی در سال ۱۲۵۶ش. در شهر مزار شریف قدم به عرصه جهان نهاد. او علوم متداول عصر خود را نزد پدرش ملا میر کمال امام و خطیب مسجد جامع روضه مبارک فرا گرفت، پس از پایان تحصیلات به عرفان و تصوف روی آورد و به سلسله طریقت سیّد طوره خان معروف به میر غیلانی دست ارادت داد. در سال ۱۲۸۶ش. پدرش از دنیا رفت و او به جای پدر کرسی خطابه مسجد جامع روضه مبارک را عهده دار شد، مدت ۴۵ سال در این سنگر تبلیغ و ارشاد حضور داشت که با کمال تقوا و پرهیزگاری این وظیفه بزرگ را به عهده داشت و به امام روضه شهرت یافت.

سرانجام این عالم فاضل در سال ۱۳۳۱ه .ش. به سنّ ۷۵ سالگی جهان را بدرود گفت و اکنون قبر وی سمت شرق روضه مبارک است(۳).

۱- دایره المعارف آریانا، ج ۳، ص ۶۰۶.

۲- فقهای بلخ، ص ۵۱.

۳- مجله آریانا، سال ۸، شماره ۱۲، ص ۲۳، برگرفته از آنچه بر روی سنگ قبر وی نوشته شده است.

۳۹۹. عبدالوهاب بن ابی الحسن احمد بن محمّد بن اسحاق خیاط دهاسی

ابو نصر عبدالوهاب دهاسی بلخی، از فقهای برجسته بلخ به شمار می رفت. او روایاتش را از ابوبکر بن ابی صالح بغدادی، و ابو اسحاق ابراهیم بن احمد مستملی بلخی

و ابوالقاسم احمد بن محمّد بن محمّد بن عبد اللّه خلیلی نقل کرده است، نیز ابو محمّد

عبدالعزیز بن محمّد بن محمّد نخشبی حافظ و دیگران از او روایاتی را نقل کرده اند.

ابو نصر عبدالوهاب فقیه دهاسی از فقهای صاحب نام شافعی است. روش تحقیق او

در فقه و اصول همان روش ابن فورک بلخی بوده است. محدّثان روایاتی را که از طریق او نقل شده است صحیح می دانند. احتمال می رود که وی شغل دیوانی داشته سپس آن را رها کرده و به کسب علم و فضل روی آورده است. این مرد بزرگ در مسجدی که امامت آن را به عهده داشت حدیث تدریس می کرد و دانشمندان و علما از محضر او بهره می بردند(۱).

۴۰۰. عبدالوهّاب بن عبد ربّه بلخی

عبدالوهّاب بن عبد ربّه بلخی، از روات عصر خود به شمار می رفت. وی از شاگردان سفیان ثوری بود و روایاتش را از طریق وی نقل کرده است. عُبید اللّه بن حُمید به نقل از

امام بخاری می گوید که شعبی، دستوای و ابان از جمله شاگردان عبدالوهاب بلخی بودند، و از طریق وی روایاتی را نقل کرده اند. إبن حبّان، عبدالوهاب بلخی را در شمار

ثقات آورده است(۲).

ص:۱۲۳

۱- الانساب، سمعانی، ج ۵، ص ۴۱۹؛ اللباب، ج ۱، ص ۵۱۸.

۲- معجم المصنّفین، ج ۲، ص ۷۳؛ تاریخ افغانستان بعد از اسلام، ص ۸۰۰.

۴۰۱. عبدالوهّاب بن محمّد بن محمّد بن عثمان بلخی

فتح الدین عبدالوهاب بن محمّد بلخی حنفی، در یک خانواده دانشمند و روحانی، در نیمه ربیع الاول سال ۶۳۸ه . در شهر حلب چشم به جهان گشود و در ۱۷ رجب سال ۷۲۰ه . در مدرسه اشرفیه خارج شهر قاهره زندگی را بدرود گفت. وی با وجود سنّ زیاد از هوش سرشاری برخوردار و حاضر ذهن بود. پدر عبدالوهاب بلخی از فقهای بزرگ حنفیه به شمار می رفت و او علوم فقه و اصول به ویژه کتاب صحیح مسلم را خدمت پدر

فرا گرفت، و بخشهایی از فقه و اصول را در محضر جزء بن نجید بن عبد آموخت، وی در بسیاری از علوم و فنون صاحب نظر بود، مؤلف الدُّررُ الکامِنَه می گوید: فتح الدین عبدالوّهاب بلخی دارای فضیلت و کمال بود. او در اواخر عمر از شام به مصر رفت که در خارج شهر قاهره ساکن مدرسه اشرفیه شد و در همین مدرسه درگذشت(۱).

محیی الدین ابو محمّد عبدالقادر بن محمّد قریشی حنفی می گوید: من علم حدیث و رجال را در محضر فتح الدین عبدالوهاب بلخی فرا گرفتم. او روایات خود را از پدرش و معدودی از آنها را از امام ابو حنفیه نقل می کرد(۲).

۴۰۲. عبید اللّه بن ابی بکر بن ابی سعید بلخی

ابوالقاسم عبید اللّه بن ابی بکر بن ابی سعید بلخی، یکی از فضلای بلخ بود. او در سال ۲۷۰ه . به رحمت پروردگار پیوست. وی شاگردان زیادی پرورش داد که از جمله آنها می توان از ابو جعفر محمّد بن عبد اللّه بلخی که او را ابو حنیفه کوچک می خواندند و

۱- الدّرر الکامنه، ج ۲، ص ۴۳۱.

۲- الجواهر المضیه، ج ۱، ص ۲۰؛ ج ۲، ص ۴۸۶.

ابوالقاسم یونس بن طاهر نصیری نام برد.

شیخ الاسلام ابوالقاسم یونس بن طاهر نصیری می گوید: من ابوالقاسم عبید اللّه بلخی را به خواب دیدم و گفتم: خداوند با تو چه کرد؟ گفت: مرا بیامرزید. فقیه ابو جعفر محمّد بن عبد اللّه بلخی گفته است: اگر من پیوسته ملازم رکاب او بودم نمی توانستم حتّی

یک حق از حقوقی را که او بر گردن من داشت ادا نمایم؛ عدّه ای از علما ابوالقاسم عبید اللّه بلخی را از جمله راویان دانسته و از طریق وی روایاتی را نقل کرده اند، مانند این روایت، قال رسول اللّه صلی الله علیه و آله: افضل الصیام بعد رمضان، شهر اللّه المحرّم(۱)؛ برترین ماهها

برای روزه گرفتن بعد از ماه رمضان، ماه محرم است.

۴۰۳. عبید اللّه بن احمد بن عبد اللّه، معروف به ابن بلخی

ابوالقاسم عبید اللّه بن احمد بن عبد اللّه، معروف به ابن بلخی، مردی عالم و محدّث بود. تحصیلاتش را در بلخ به پایان رسانید، او زادگاه خود را به قصد بغداد ترک گفت، و

در آن شهر ساکن شد، و بنا به درخواست علمای بغداد به تدریس علم حدیث پرداخت.

او روایاتش را از طریق اسماعیل ترمذی، ابومسلم کجی، موسی بن هارون، محمّد بن ایوب رازی، حسن بن عباس بن ابی مهران رازی، و ابراهیم بن ابی طالب نیشابوری نقل کرده است، نیز محدثانی مانند دار قطنی و عده ای از متقدمان از او روایاتی را نقل کرده اند. ابوالحسن دار قطنی، ابوالقاسم عبید اللّه بن احمد بلخی را ثقه می داند.

ابوالحسن بن رزقویه می گوید: ابن بلخی روز دوشنبه ۱۹ رمضان سال ۳۴۶ه . در بغداد وفات یافت و در خیابان المنصور به خاک سپرده شد. خطیب بغدادی می گوید: او مردی صالح بود(۲).

۱- فضایل بلخ، ص ۳۱۰؛ تیسیر الوصول، ج ۳، ص ۳۱۴.

۲- تاریخ بغداد، ج ۱۰، ص ۲۵۵؛ و نیز ر.ک: العلل الوارده، ج ۱، ص ۲۱۰.

۴۰۴. عبید اللّه بن احمد فقیه

ابوالقاسم عبید اللّه بن احمد فقیه، از فقها و محدّثان برجسته امامیه در شهر بلخ بود. ابو جعفر محمّد بن علی بابویه قمی معروف به شیخ صدوق رحمه اللّه علیه می گوید: آن مرد بزرگ در شهر بلخ به من اجازه نقل حدیث داد(۱).

واعظ بلخی می نویسد: نام وی عبید اللّه و کنیه اش ابوالقاسم است. او در ماه صفر

سال ۳۷۰ه . به جوار رحمت حق پیوست و در هنگام وفات ۵۶ بهار از عمرش می گذشت. امّا مؤلف فضایل بلخ می گوید: نام ابوالقاسم بن ابی بکر بن ابی سعید ناتمام می باشد و به احتمال قوی نام کامل او ابوالقاسم عبید اللّه بن احمد بن ابی بکر بن ابی

سعید فقیه است. شیخ الاسلام ابوالقاسم یونس بن طاهر نصیری که خود نیز از علمای امامیه بود می گوید: من ابوالقاسم عبید اللّه را در خواب دیدم و گفتم خدا با تو چه کرد؟ گفت: مرا بیامرزید(۲).

فقیه ابو جعفر محمّد بن علی قمی صدوق گفت: اگر من مداومت و ملازمت در رکابداری او را نیز می کردم یک حق از حقوق او را ادا نمی کردم(۳).

آیت اللّه خویی می گوید: ابوالقاسم عبید اللّه بن احمد فقیه از مشایخ شیخ صدوق است و در شهر بلخ برای شیخ روایت نقل کرده است(۴).

مرحوم آیت اللّه خویی اگر چه در جلد ۱۱ معجم او را عبد اللّه نقل کرده است ولی در جلد ۱۲ معجم نام وی را عبید اللّه آورده و می گوید: در برخی از نسخ تصغیر آورده شده و عبد اللّه، عبید اللّه شده است(۵).

مرحوم شیخ صدوق(ره) در کتاب خصال ۵ روایت از طریق ابوالقاسم عبید اللّه بن

۱- معانی الاخبار، ص ۵۲؛ من لایحضره الفقیه، ج ۱، ص ۲۷؛ بحارالانوار، ج ۱، ص ۳۷.

۲- فضایل بلخ، ص ۳۱۰.

۳- فضایل بلخ، ص ۳۱۱.

۴- معجم رجال الحدیث، ج ۱۱، ص ۱۱۳.

۵- معجم رجال الحدیث، ج ۱۲، ص ۷۳.

احمد فقیه نقل کرده است و این گونه می گوید: اخبرنی ابوالقاسم عبید اللّه بن احمد الفقیه

فیما أجازه لی ببلخ قال...(۱).

ابوالقاسم عبید اللّه فقیه به سند خود از عایشه این گونه نقل کرده است که عایشه گفت: دو نماز را رسول خدا صلی الله علیه و آله ترک نکرد، نه در آشکار و نه دور از چشم مردم، یکی از آن دو دو رکعت بعد از نماز عصر، و آن دیگری دو رکعت نماز پیش از صبح است(۲).

ابوالقاسم عبید اللّه بن احمد فقیه به اسناد خود از عایشه نقل کرده است که عایشه

گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله نزد من بود و پس از نماز عصر دو رکعت نماز می خواند. حضرت فرمود: کسی که صبح و شام نماز بخواند به بهشت خواهد رفت. مراد آن حضرت بعد از نماز صبح و عصر می باشد(۳).

ابوالقاسم عبید اللّه بن احمد فقیه با سند خودش از ابو سعید خدری می نویسد: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: ثواب نماز جماعت ۲۵ مرتبه از نماز فرادی بیشتر است. پدرم در رساله ای که برای من نوشته بود فرموده است: نماز مردی که به جماعت می خواند از نماز مردی که به تنهایی می خواند ۲۵ مرتبه در بهشت برتری دارد(۴).

۴۰۵. عبید اللّه بن محمّد بلخی

عبید اللّه بن محمّد بن عبدالرحمان بن مخلد الدهّان بلخی اهل بلخ و از محدّثان آن دیار بود که در نیشابور ساکن شد و ابو عبد اللّه حاکم نیشابوری او را در شمار محدّثان

نیشابور ذکر کرده است(۵). بیش از این اطلاعی درباره او در دست نیست.

۱- خصال، ج ۱، ص ۸۰، باب ۲.

۲- خصال، ج ۱، ص ۶۹، باب ۲، ح ۱۰۵؛ تیسیر الوصول، ج ۳، ص ۳۱۴؛ فضایل بلخ، ص ۳۱۱؛ صحیح مسلم، ج ۱، ص ۵۷۲، ح ۳۰۰.

۳- ترجمه خصال، ج ۱، ص ۱۰۴، باب ۲، ح ۹۴.

۴- خصال، ج ۲، ص ۵۲۱، باب ۲۰، ح ۱۰؛ ترجمه خصال، ج ۲، ص ۲۹۸، باب ۲۰، ح ۷.

۵- تاریخ نیشابور، ص ۹۲.

۴۰۶. عبید اللّه بن محمّد بلخی تاجر

ابوالحسن عبیـد اللّه بن محمّـد بلخی تـاجر حافظ، از محـدّثان صاحب نام عصـر خود به شـمار می رفت. سـیره نویسان و رجال شناسان درباره زندگی نامه او چیزی ننوشته اند، ولی ابو عبد اللّه حاکم نیشابوری و بیهقی روایاتی را از طریق او نقل کرده اند.

احمد بن حسین بیهقی می گوید: من ابوالحسن عبید اللّه بلخی تاجر را در بغداد دیدم،

او این روایت را به سـندی از معاذ بن جبل نقل کرد که معاذ گفت: من از رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیدم که می گفت: کسی که قرآن را با صدای بلند بخواند به آن شخصی ماند که صدقه را در حضور مردم داده باشد، و کسی که قرآن را آهسته بخواند مانند آن است که صدقه را پنهانی به فقرا داده اسـت(۱). حاکم نیشابوری سه روایت از او که یکی در باب صـلاه، دوم دربـاره سـوره جن و سوم در بـاب شـهادت است نقـل کرده اسـت(۲). بیهقی در سـنن الکـبری، کنیـه او را ابوالحسـین آورده است(۳).

۴۰۷. عبید اللّه بن محمّد بن ابی قصر سجستانی

ابوالقاسم عبید اللّه بن محمّد بن احمد بن عبید اللّه بن ابی قصر سجستانی قصری، از جمله محدّثان بزرگ به شمار می رفت. او در سیسـتان قـدم به عرصه وجود نهاد، ولی زادگاهش را برای همیشه به مقصـد ام البلاد بلـخ ترک گفت و در آن شـهر سـکنا اختیار کرد.

او همچنین مرد صالـح و جلیل القـدری بود که خاص و عام به وی احترام می گذاشـتند. وی سـخنران کم نظیری بود و کرسـی خطابت بلخ را به عهده داشت.

۱- شعب الایمان، ج ۲، ص ۳۸۴.

۲- المستدرک علی الصحیحین، ج ۱، ص ۴۷۰؛ ج ۲، ص ۵۴۷؛ ج ۴، ص ۱۱۱.

۳- سنن الکبری، ج ۳، ص ۱۰۶.

آن عالم فرزانه روایاتش را از طریق محدّثانی چون ابوالقاسم عبدالرحمان بن محمّد بن حامد سابادی، ابو الحسین احمد بن حمدان بن یوسف سجستانی، ابو نصر احمد بن محمّد بن ابی شداد، ابوبکر بن ابی صالح بغدادی، ابوالحسین محمّد بن موسی بزّار بغدادی و دیگران نقل کرده است. در یک سفر این مرد جلیل القدر از راه بصره عازم

زیارت بیت اللّه الحرام شد که پس از انجام اعمال حج در راه بازگشت به بغداد رفت و در

این شهر مدتی به املای حدیث پرداخت.

راویانی چون عبدالرحمان بن عبید اللّه سجستانی، ابو محمّد بن عبدالعزیز بن محمّد بن محمّد نخشبی حافظ و برخی دیگر روایاتی از او نقل کرده اند. نخشبی در کتاب

معجم الشیوخ گفته است که ابوالقاسم عبید اللّه سجستانی ساکن بلخ بود و تحصیلاتش را در آن شهر به پایان رسانید. وی به سفر حج رفت که در بازگشت به بغداد رفت و به خدمت ابوالحسین بن مظفر حافظ رسید و مسند الشافعی را در محضر او فرا گرفت.

طحاوی و مزنی می گویند: وی از محدّثان بلخی روایت ندارد ولی در محافل و منابر و در لابلای سخنرانیهایش روایاتی را از برخی محدّثان بلخ نقل کرده است. نیز طحاوی و مزنی می گویند: در مسافرت به بلخ ما همراه ابوالقاسم عبید اللّه سجستانی بودیم. وی

مردی متواضع بود و ما را بیش از حد احترام می کرد. سرانجام وی در بلخ به سال ۴۳۲ه .

درگذشت. بنابر نقل برخی از محققان وی به دست ترکمانان غز اسیر شد، دست و پای او را بسته بودند و او وصیت کرد اگر من در این حال مُردم در همین حال مرا دفن کنید، زیرا

من دوست دارم خدا را بدین حال ملاقات کنم و شکایت این قوم را در دادگاه عدل الهی عرضه نمایم. پس از شهادت او را بدان حال دفن کردند(۱).

۴۰۸. عبید اللّه بن محمّد بن احمد بن سهل بلخی

ابوبکر عبید اللّه بن محمّد بلخی سمرقندی از نوادگان دانشمند معروف احمد بن سهل بلخی است. او به سمرقند رفت، در این شهر اقامت گزید و به فراگیری علوم

۱- الانساب، سمعانی، ج ۱۰، ص ۴۴۳؛ ج ۲، ص ۲۰۵.

پرداخت.

ادریسی می گوید: من از فرزندش محمّد بن عبید اللّه شنیدم که می گفت: پدرم جز فرغانه، به جای دیگری سفر نکرده و جز از مَسعده بن أسمع قُباوی و سایر مشایخ ساکن سمرقند چیزی یادداشت نکرده است. مَسعده بن أسمع بن مَسعده بن مبارک بن زید بن احمد فرغانی قباوی، در قبا که از شهرهای بزرگ فرغانه است، اقامت داشت. او در اواخر عمر به سمرقند رفت و به تدریس علوم پرداخت؛ ابوبکر عبید اللّه بلخی از شاگردان او بود. بلخی مطلبی را از فُضیل نقل می کند که گفت: من در میان مسجد الحرام

مشغول نماز بودم، جوانی در نزدیکی من نماز می خواند، ولی مانند نماز جوانان، نماز خود را سلام داد. به او گفتم: بنده خدا، آیا می دانی در برابر چه کسی ایستاده ای؟ و با چه کسی سخن می گویی؟ جوان گفت: اگر همت تو و نماز تو این باشد که بدانی در محضر چه کسی هستی و با کی حرف می زنی، و تعهدی در فهم و درک نماز نداشته باشی آن چه نمازی است. فضیل با شنیدن این حرف به سختی گریست(۱).

۴۰۹. عبید اللّه بن محمّد بن محمّد زاهد بلخی

ابوالقاسم عبید اللّه بن محمّد بن محمّد بن حامد زاهد بلخی، دانشمند بلخی، ساکن نیشابور بوده و از همین روی ابو عبد اللّه حاکم نیشابوری او را در شمار محدّثان نیشابور

آورده است(۲). درباره او بیش از این اطلاعاتی در دست نیست.

۴۱۰. عبید اللّه بن محمّد هارون فریابی

ابوالحسن عبید اللّه بن محمّد بن هارون فریابی مقدسی، از محدّثان عصر خود به شمار

۱- القندفی ذکر علماء سمرقند، ص ۴۶۰.

۲- تاریخ نیشابور، ص ۹۳.

می رفت. وی بیشتر روایاتش را از طریق سُـفیان بن عُیینه نقل کرده است. احمد بن سیّار از شاگردان او بوده و روایاتی را نیز از فریابی نقل کرده است(۱).

سمعانی نام او را عبد اللّه ثبت کرده و نیز او را در شـمار راویان بزرگ فریاب آورده است(۲)، و همچنین او را از جمله اساتید بقّار رَمْلی دانسته و می گوید: بقّار، از وی روایاتی نقل کرده است(۳).

ذهبی می گوید: عبید اللّه بن محمّد فریابی، از شاگردان عبید اللّه بن عمر قواریری است(۴).

ابو نُعَیم اصفهانی او را تنها در سند یک روایت، عبید اللّه بن محمّد بن هارون فریابی آورده، و در صفحات بعد به فریابی اکتفا کرده است. این روایت از طریق اوست: عبیـد اللّه بن محمّـد بن هارون فریابی باسـناده، عن النبی صـلی الله علیه و آله قال: اُنزِل القرآن علی سبعه أحرفٍ(۵).

حضرت فرمود: قرآن کریم بر هفت عنوان نازل شده است.

۴۱۱. عتاب بن محمّد بن شوذب بلخی

عتاب بن محمّد بن شوذب بلخی، از محدّثان مشـهور بلخ به شـمار می رفت. وی روایاتش را از طریق اسـماعیل بن ابی خالد و کعب بن عبدالرحمان روایت می کرد. علما او

را مورد اعتماد و مستقیم الحدیث می دانند. امّا قتیبه بن سعید بغلانی و سعید بن جناح

بخاری زاهد از او روایاتی را نقل کرده اند(۶).

۱- الثقات، ج ۸، ص ۴۰۶.

۲- الانساب، ج ۱۰، ص ۲۰۷.

۳- الانساب، ج ۲، ص ۲۷۹.

۴- الکاشف، ج ۲، ص ۲۳۱.

۵- تاریخ اصبهان، ج ۱، ص ۲۵۶، ۳۳۵، ۴۴۱.

۶- الثقات، ج ۷، ص ۲۹۵؛ التاریخ الکبیر، ج ۷، ص ۵۶؛ و نیز ر.ک: معجم المصـنّفین، ج ۲، ص ۷۳؛ تاریخ افغانستان بعد از اسلام، ص ۸۰۰.

۴۱۲. عتیق بن محمّد بن عبدالرّزاق ماخوانی

ابوبکر عتیق بن محمّـد بن عبـدالرّزاق مـاخوانی، در یـک خانواده روحانی و بیت العلم در روسـتای ماخوان از توابع مرو به دنیا آمد. او تحصـیلات خود را در مرو و شـهرهای تابعه به پایان برد. برای تکمیل آن به بلخ رفت و در آن شـهر سکنا اختیار کرد. سرانجام

وی در ماه جمادی الآخر سال ۵۴۵ه . جهان را بدرود گفت.

سمعـانی می گویـد: بیـن خـانواده مـا و او خویشاونـدی سـببی وجـود داشت. وی روایـات خـود را از طریـق پـدرش محمّـد بن عبدالرزاق روایت می کرد، سمعانی همچنین می افزاید: من بخشی از علوم حدیث را در خدمت او فرا گرفته ام(۱).

۴۱۳. عثمان بن احمد بن ابی الفضل اشفورقانی

ابو عمرو عثمان اشـفورقانی معروف به نال بان یا نعلبند(۲)، از فضـلا و پیشوایان علم و دانش و نیز فردی خوش سـیرت بود. او امامت مسجد جامع شبرغان را به عهده داشت.

عدّه ای از بزرگان نظیر ابو جعفر محمّد بن عبدالرحمان بن ابی قصـر خطیب سـنجری، ابو جعفر محمّد بن حسین سمنگانی فقیه و ابو جعفر محمّد بن محمّد بن حسن شرابی از وی روایت نقل کرده اند. ابو سعد می گوید: ابو عمرو عثمان اشفورقانی پس از پایان تحصـیلات از بلخ به اشـفورقان بازگشت و مشـغول تدریس شد و من از وی بهره بردم. وی در سال ۴۷۱ه . در اشفورقان قدم به عالم هستی نهاد و در سال ۵۴۹ه . در همان شهر به رحمت حق پیوست(۳).

۱- الانساب، سمعانی، ج ۱۲، ص ۱۰؛ طبقات الشافعیه الکبری، ج ۷، ص ۲۰۸؛ التحبیر فی المعجم الکبیر، ج ۱، ص ۶۱۰.

۲- التحبیر فی المعجم الکبیر، ج ۱، ص ۵۴۴.

۳- الانساب، سمعانی، ج ۱، ص ۲۶۸؛ معجم البلدان، ج ۱، ص ۲۳۵.

۴۱۴. عثمان بن احمد بن محمّد خلیلی خُلمی

ابو عمرو عثمان بن احمد بن محمّد خلیلی خُلمی، معروف به خطیب خُلم از دانشمندان فاضل و فقیه صاحب رأی و عالم به علم مناظره بود. وی مدتی منصب

خطابت بلخ را به عهده داشت، و آن گاه مقام شیخ الاسلامی این شهر را به دست آورد. او فقه را در محضر امام ابوبکر محمّد بن احمد بن علی قزّاز آموخت، نیز علم حدیث را در خدمت آن عالم و عالمان دیگر چون ابوبکر محمّد بن عبدالملک ماسکانی، قاضی ابوسعید خلیل بن احمد سجزی و ابو مظفر منصور بن احمد بن محمّد بسطامی فرا گرفت. او از تمام استادانش اجازه نقل روایت دریافت کرد، این عالم فرزانه در ماه ذی القعده سال ۵۲۹ه . در شهر بلخ جهان را بدرود گفت(۱).

ابن نجّار می گوید: کنیه عثمان بن احمد خلیلی خلمی ابوالموفق است. این عالم عارف به سال ۵۲۶ه . بلخ را به قصد زیارت بیت اللّه الحرام ترک گفت، پس از انجام اعمال حج به شهر بغداد وارد شد و مدت کوتاهی در این شهر به تدریس حدیث پرداخت. این روایت از اوست: عن عثمان بن احمد خلیلی باسناده عن عبد اللّه بن عباس قال: قال رسول اللّه صلی الله علیه و آله: من ولی من امور المسلمین شیئا فحسُنتْ سیرتُهُ، رزق الهَیبَه فی قلوبهم، و اِذا بسط یده لهم، بالمعروف رزق المحبه منهم، و اذا وَفَرَ علیهم اموالهم، وَفَرَ اللّه علیه ماله، و اِذا انصف الضعیف من القَوی، قوَی اللّه سلطانه، و اذا عدل فیهم مدَّ فی عُمرِهِ(۲).

حضرت فرمود: هر کسی امور مسلمانان را در دست گرفت، و رفتار نیکو داشت محبت و بزرگواری او در دلهای مردم زیاد می گردد. اگر انسان دست و دل بازی بود و به مردم کمک کرد، حشمت و شوکت او در نظر آنها جلوه می کند. اگر در دوران حکومت او وضع اقتصادی مردم خوب و مال و اموال آنها زیاد گشت، خداوند نیز به مال وی برکت

۱- التجبیر فی المعجم الکبیر، ج ۱، ص ۵۴۵؛ الانساب، سمعانی، ج ۵، ص ۱۸۰؛ الجواهر المضیه، ج ۲، ص ۵۱۶.

۲- ذیل تاریخ بغداد، ج ۱۷، ص ۱۹۶.

می دهد و آن را زیاد می گرداند، اگر طرفدار مستضعفان بود و در برابر زورمندان ایستاد،

خداوند هم پایه های قدرت او را محکم و قوی می گرداند، اگر به عدالت با جامعه رفتار کرد خدای متعال به او طول عمر عنایت می کند.

۴۱۵. عثمان بن سعید بن احمد بن نوح فریابی

عثمان بن سعید فریابی از راویان صاحب نام بلخ به شمار می رفت. او برای گردآوری حدیث به شهرهای مختلف اسلامی سفر کرد و از علما و محدّثان آن سرزمینها حدیث آموخت و یادداشت کرد. وی سرانجام در شهر بغداد ساکن شد و به تدریس حدیث پرداخت. او روایاتش را از طریق محمّد بن تمیم سعدی نقل کرده است. برخی از رجال شناسان عقیده دارند که محمّد بن تمیم سعدی از ثقات نمی باشد و روایات او مورد اعتماد نیست(۱).

۴۱۶. عثمان بن عطاء بن عبد اللّه خراسانی مقدسی

ابو مسعود عثمان بن عطاء خراسانی مقدسی در سرزمین بلخ تولد و پرورش یافت. وی به بلاد اسلامی سفر می کرد و از محضر علما و محدّثان حدیث می شنید و آن را یادداشت می نمود تا سرانجام در قدس شریف ساکن شد.

او یکی از محدّثان نامی به شمار می رفت، با این حال برخی از علمای علم رجال از جمله ابراهیم بن یعقوب جوزجانی، اقوال او را رد کرده و گفته اند اقوال ابو مسعود عثمان

مقدسی ضعیف است و عده ای دیگر او را مورد اعتماد و ثقه دانسته اند. ابو حاتم رازی گفته است: من از حسین رحیما سؤال کردم که نظر شما درباره روایات ابو مسعود مقدسی چیست؟ در جوابم گفت: روایات مقدسی بدون اشکال است. عرض کردم که

۱- ذیل تاریخ بغداد، ج ۱۷، ص ۲۰۶؛ لسان المیزان، ج ۴، ص ۶۰۹.

تعدادی از علمای معاصر ایشان اقوال او را رد کرده و ضعیف شمرده اند. در پاسخ گفت: کدام حدیث از ابو مسعود مقدسی ضعیف است؟

بر عکس قول او بسیار هم نیکوست. ابو حاتم رازی در ادامه نقل می کند: من بار دوم روایتی از مقدسی را برای رحیما نوشتم. او که مرد رجال شناسی بود، جواب داد: بدون شک این حدیث قابل اعتماد است و هیچ گونه خدشه ای هم بر آن وارد نیست، حمزه

روایت کرده است که ابو مسعود عثمان خراسانی مقدسی در سال ۸۸ه . قدم به جهان هستی نهاده و به سال ۱۵۵ه . دعوت حق را لبیک گفته است(۱).

دو روایت زیر را از ابو مسعود عثمان بن عطاء خراسانی مقدسی برای نمونه و اطلاع خوانندگان می آورم.

ابو مسعود عثمان بن عطاء خراسانی، به اسناد خود از رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت می کند

که آن حضرت فرمود: مؤمن نیست کسی که به خاطر ترس از مال و جانش درِ خانه اش را به روی همسایه خود ببندد، نیز ایمان ندارد کسی که همسایه اش از شرّ او در امان نباشد و فرمود: آیا می دانید حقّ همسایه بر همسایه چیست؟

حقّ همسایه آن است که اگر از شما کمک خواست او را یاری کنید، اگر وامی خواست به وی وام دهید، اگر تهی دست شد به وی کمک کنید، اگر بیمار شد به عیادتش بروید، اگر موفقیتی کسب کرد به او تبریک و تهنیت بگویید، اگر به وی مصیبتی وارد شد به او تسلیت بگویید، چنانچه از دنیا رفت وی را تشییع کنید، دیوار خانه تان را بالاتر از خانه همسایه نسازید تا فضای خانه اش را از بین نبرید، مگر با اجازه و رضایت او باشد،

از ایجاد کوچک ترین سر و صدا که موجب آزار او شود بپرهیزید، اگر میوه ای خریدید قدری از آن را به همسایه هدیه کنید، چنانچه مقدورتان نمی باشد آن را مخفیانه به خانه

ببرید، و فرزندتان میوه را به دور از دید فرزند همسایه مصرف کند تا موجب دل تنگی و اذیت او نشود؛ بار دوم فرمود: آیا می دانید حقّ همسایه چیست؟

حضرت فرمود: سوگند به کسی که جانم در دست اوست و آنچه را انجام می دهید چیزی جز اندکی از حقوق همسایه نیست. خدا رحمت کند کسی را که حقوق همسایه را

۱- تهذیب التهذیب، ج ۷، ص ۱۳۸؛ تهذیب الکمال، ج ۱۹، ص ۴۴۱؛ لسان المیزان، ج ۸، ص ۵۵۰؛ سیر اعلام النبلاء، ج ۵، ص ۸۳، ۱۵۹؛ ج ۱، ص ۸۰؛ ج ۴، ص ۱۹.

رعایت کند. عرض شد یا رسول اللّه شما پیوسته به رعایت حقوق همسایه سفارش می کنید، به گونه ای که ما گمان کرده ایم همسایه از همسایه ارث می برد؛ آن گاه حضرت

فرمود: همسایگان سه دسته انـد: دسـته اول، همسایه ای است که سه حق بر گردن همسایه دارد. و آن همسایه ای است که هم مسلمان و هم از خویشاوندان شماست. برای او سه حق است: حقّ همسایگی، حقّ مسلمان بودن و حقّ خویشاوندی. دسته دوم، همسایه ای

است که دو حق به گردن همسـایه دارد. و آن همسـایه مسـلمان است که دو حق بر گردن همسـایه دارد: حق همسـایگی و حق مسلمان بودن. دسته سوم، همسایه غیر مسلمان است که تنها یک حق بر گردن همسایه دارد و آن حقّ همسایگی است(۱).

ابو مسـعود عثمان بن عطاء خراسانی به اسـناد خود از پیامبر صـلی الله علیه و آله نقل می کند که آن حضـرت فرمود: رجب ماه بزرگی است که در آن حسنات بندگان زیاد می شود. اگر کسی یک روز از این ماه را روزه بگیرد مثل آن است که تمام سال را روزه گرفته است. اگر کسی

هفـت روز آن را روزه بگیرد هفت در جهنم به روی او بسـته می شـود. کسـی که هشت روز در این مـاه روزه بگیرد هشت در بهشت به رویش باز می گردد. اگر کسی ده روز در این ماه

روزه بگیرد خداوند از هیچ عمل او نمی پرسد جز این که به او پاداش می دهد. و کسـی که در این ماه پانزده روز روزه بگیرد نـدا کننـده ای در آسـمان فریاد می زنـد و می گویـد: ای بنـده خـدا، خداونـد آنچه را که قبلًا انجام داده ای بخشـیده است، و عملت را از سر بگیر. در ماه

رجب خداونـد به حضـرت نوح و پیروانش فرمان داد تا سوار کشتی شوند. نوح و یارانش برای سپاسـگزاری از خداوند در این مـاه روزه گرفتنـد و کشتی نوح شـش مـاه بر روی آب سـرگردان بود تـا این که در روز عـاشورا بر کوه جودی اسـتقرار یافت. خداوند توبه آدم را

در مـاه رجب قبـول کرد، همچنـان که تـوبه قـوم یونس پیـامبر علیه السـلام را در مـاه رجب پـذیرفت. در مـاه رجب دریـا برای حضرت موسی شکافته شد و حضرت ابراهیم و حضرت عیسی علیهماالسلامدر ماه رجب به دنیا آمده اند(۲).

۱- الکامل فی الضـعفاء الرجال، ج ۵، ص ۱۷۱؛ التاریـخ الکبیر، ج ۶، ص ۲۴۴؛ تاریخ الاسـلام، ذهبی، حوادث سالهای ۱۴۱-۱۶۰ ه.، ص ۵۲۱.

۲- میزان الاعتـدال، ج ۳، ص ۴۹؛ الجرح والتعـدیل، ج ۶، ص ۱۶۲؛ المجروحیـن، ج ۲، ص ۱۰۰؛ الضـعفاء الکبیر، ج ۳، ص ۲۱۰.

۴۱۷. عثمان بن عمر بن علی بن ابی بکر بن شیرزاد ثعالبی

ادیب دانشـمند ابو سعید عثمان بن عمر ثعالبی، غزنوی مُقری، به سال ۴۵۰ه . در شـهر غزنه چشم به جهان گشود. او تحصیلات خود را در این شـهر آغاز کرد و برای تکمیل آن راهی بلخ شد و در این شهر سکنا گُزید. ثعالبی ادیبی فاضل، قاریی با ورع و با

علم نحو و ادبیـات عرب آشـنایی داشت وماننـد هر عـالم دیگر نیک رفتار بود. او از مردان با حیا و ساکت به شـمار می رفت، گویا روحیه انزواطلبی داشت و به دنبال درس و بحث خود بود. تجویـد قرآن کریم و ادبیات عرب را تـدریس می کرد و مردم نیز از او بهره می برد‌نـد. از جمله اسـتادان بلخی او می توان از ابوالقـاسم احمـد بن محمّـد بن محمّـد خلیلی زیـادی نام برد که کتاب شمایل النبی ابو عیسی ترمذی و کتاب مسند هیثم بن کُلَیب را در محضر او فرا گرفت. از استادان صاحب نام غزنه او می توان به ابو عمرو عثمان بن مسـدد بن احمـد بن محمّـد دربندی اشاره کرد و از آنها اجازه نقل روایت داشت. او در سال ۵۳۶ ه در شهر بلخ وفات یافت و در مقبره قضات در دروازه بهار بلخ به خاک سپرده شد(۱).

۴۱۸. عثمان بن عمر بن علی شلگری بلخی

ابو سعید عثمان بن عمر شلگری یکی از علمای بزرگ بلخ بود که در سال ۵۳۶ه . دنیای فانی را وداع کرد. وی در داخل مقبره نوبهار پایین تر از مصلّی سـمت راست به خاک سپرده شد. شـلگری در علوم مختلف به غایت متبحّر بود، به ویژه در علم نحو، لغت، قرائت و نیز روایت، تفسیر و حدیث مهارت داشت و به کتاب خداوند یعنی قرآن مباهات می کرد.

۱- التحبیر فی المعجم الکبیر، ج ۱، ص ۵۴۸.

از ابو سعید عثمان بن عمر شلگری به اسناد خودش از پیامبر نقل می شود که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: دین اسلام دین موعظه و نصیحت است. سؤال کردند: برای چه کسی؟ حضرت فرمود: برای آن کسی که اطاعت از خدا و پیامبر صلی الله علیه و آله و ائمه اسلام و عامه مؤمنان

(اجتماع و جامعه) کند. مسلمان نباید از نصیحت کردن دریغ کند(۱)

۴۱۹. عثمان بن محمّد بلخی شریک

ابو عمرو عثمان بن محمّد بن احمد بن محمّد بن جعفر بلخی، معروف به شریک، از محدثان صاحب نام حنفی بلخ به شمار می رود. او در بلخ قدم به عرصه جهان نهاد، و از دوران کودکی در این شهر به تحصیل در رشته های مختلف علوم پرداخت، و طولی نکشید که در فقه، اصول، فلسفه، کلام، حدیث و تفسیر صاحب نظر شد.

ابو عمرو بلخی از نظر سجایای اخلاقی در میان معاصران خود ممتاز بود. وی از دانشمندان خیراندیش و نیکوگفتار به شمار می رفت و در تمام دوران عمر پر برکت خود به تدریس علوم گوناگون پرداخت. او از کسی مزد دریافت نمی کرد و در جواب پیشنهاد برخی از دوستان خود برای گرفتن مزد می گفت: خداوند، به انسان مزد و پاداش دهد و نه بندگانش؛ فرا گرفتن علوم و آموزش آن به دیگران باید در گروی رضایت پروردگار باشد، در غیر این صورت آن علم در استاد و شاگرد تأثیر معنوی نخواهد داشت، و آموزگار و دانش آموز از آن علم بهره نخواهند برد؛ زیرا اگر چه آنها الفاظ را فرا می گیرند ولی معنا به حال خود باقی است.

ابو عمرو بلخی سهم بزرگی در گسترش فرهنگ اسلامی داشت، و از واعظان مشهور عصر خود بود. هزاران نفر پای گفتار او می نشستند و به سخنان او گوش فرا می دادند. بسیاری از علما و محدّثان از او احادیثی را یادداشت می کردند که به احتمال بسیار قوی

کتاب احادیث قدسی معراجیه نتیجه آن سخنرانیها باشد.

ابو عمرو عثمان بن محمّد بلخی شریک به خدمت بسیاری از محدّثان صاحب نام

۱- فضایل بلخ، ص ۳۵۴.

رسید و از آنها علم حدیث را فرا گرفت، چنان که از آنان اجازه نقل روایت نیز دریافت کرد. وی عمر پر برکت و طولانی داشت و حتی در کهنسالی دست از تحقیق و پژوهش

برنداشت. او در سال ۵۲۴ه . امامت جماعت مسجد جامع بلخ را به عهده داشت و در این مسجد تدریس می کرد. سرانجام در ماه جمادی الاولی سال ۵۳۷ه . درگذشت.(۱).

ذهبی به نقل از سمعانی می نویسد که ابو عمرو عثمان بن محمّد بلخی شریک از کتاب الموطا از طریق عبدالوهاب بن احمد حدیثی و زاهر بن احمد سرخسی روایاتی را نقل کرده است، نیز از تفسیر ابولیث سمرقندی روایاتی را از طریق ابو علی وخشی و تمیم بن زرعه نقل کرده است. ابو عمرو بلخی شریک از مفسران دیگر نیز روایاتی دارد. از این دانشمند فقید آثاری به یادگار مانده است که عبارتند از: ۱- کتاب تنبیه الغافلین

۲- شرح الآثار ۳- کتاب حدیث قدسی معراجیه ۴- اسرار الوحی.

کتاب شرح الآثار وی شرحی است بر کتاب معانی الآثار ابو جعفر احمد بن محمّد بن سلامه طحاوی. بلخی این کتاب را از طریق ابوالمظفر منصور بن احمد بسطامی بلخی و ابو محمّد عبدالرحمان بن محمّد عدل و دیگران نقل کرده است(۲). همچنین از کتاب حدیث قدسی معراجیه او یک نسخه خطی نفیس در مجموعه اربعین به شماره ۱۹۰۳ در کتابخانه مرکزی آستان قدس رضوی نگهداری می شود(۳)، نیز یک نسخه خطی نفیس از کتاب اسرار الوحی در کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران موجود است(۴). استادان ابو عمرو عثمان بن محمّد بن احمد بلخی شریک اینها بودند: ۱- پدر او یعنی محمّد بن احمد بن محمّد بن جعفر بلخی ۲- ابراهیم بن محمّد بن سلیمان ورّاق ۳- حافظ ابو علی حسن بن علی بن محمّد وخشی بلخی ۴- ابوبکر محمّد بن عبدالملك بن علی ماسکانی ۵- ابو سعید خلیل بن احمد سجزی ۶- ابو ابراهیم اسماعیل بن عثمان بن محمّد مُقری بلخی امام مسجد جامع بلخ ۷- قاضی ابوالمظفر منصور بن احمد بسطامی بلخی ۸- ابو محمّد عبدالرحمان بن محمّد عدل ۹- ابوالفضل محمّد بن عمرو بن مهران خطیب ترمذی ۱۰- عبدالوهاب بن احمد حدیثی ۱۱- زاهر بن احمد سرخسی ۱۲- تمیم بن زرعه

۱- مجمع فی معجم الالقاب، ج ۲، ص ۲۹۹؛ سیر اعلام النبلاء، ج ۲۰، ص ۱۶۶.
۲- التحبیر فی المعجم الکبیر، ج ۱، ص ۵۵۲.
۳- فهرست کتب خطی کتابخانه مرکزی آستان قدس رضوی، ج ۵، ص ۱۹.
۴- فهرست میکروفیلمهای کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران، ص ۵۱۷.

و دیگران(۱).

علامه مجلسی روایات کتاب حدیث قدسی معراجیه را با دو سند یکی از طریق ابو عبداللّه محمّد بن علی بلخی و دیگر از طریق ابو عمرو عثمان بن محمّد بلخی نقل کرده است(۲).

۴۲۰. عثمان بن محمّد جوزجانی

ابو عمر منهاج السّراج عثمان بن محمّد جوزجانی در حدود سال ۵۸۹ه . در دارالسلطنه فیروزکوه غور قدم به جهان هستی نهاد. مادر او با ملکه ماه ملک دختر غیاث الدین امیر فیروزکوه خواهر رضاعی بود و با هم در یک مکتب خانه درس می خواندند و با یکدیگر مأنوس بودند؛ بنابراین منهاج السراج جوزجانی دوران طفولیّت خود را در قصر سلطان غیاث الدین سپری کرد. ملکه او را در حجره خود جا داد و تا سه سالگی از مراحم او برخوردار بود.

منهاج السراج جوزجانی می گوید: آن ملکه جهان این ضعیف را در حجره پادشاهی راه داد و مانند فرزندانش در پرورش شاهانه کوتاهی نکرد و شب و روز در ایّام کودکی در حرم او بودم و تحت نظر او تربیت یافتم. آن شاهزاده مناقب فراوان دیگری نیز دارد.

منهاج السراج جوزجانی در ۷ سالگی برای حفظ قرآن به حضور امام علی غزنوی معلّم می رفت که این آغاز تحصیلات او بود و همین زمینه کسب دانش و معارف را برای او فراهم کرد. منهاج السراج جوزجانی می گوید: من ۷ ساله بودم که معلم حکایتی را درباره خروج مغول تعریف کرد و آن حکایت در طبقه ۲۳ کتاب طبقات ناصری نقل شده است. وی در ۷ سالگی قرآن را حفظ کرد و حفظ قرآن در سرمایه علمی او دخالت تام داشت. تا ۱۸ سالگی مقارن سال ۶۰۷ه . بنا به گفته خودش در سرای سلطان فیروزکوه اقامت داشت و بعد از آن تا سال ۶۱۱ه . که ۲۲ سال از بهار عمرش می گذشت نیز در

۱- التحبیر فی المعجم الکبیر، ج ۱، ص ۵۵۲.

۲- بحارالانوار، ج ۷۷، ص ۳۰.

فیروزکوه بود. در این سالها او در خدمت امیر علی چاوشی درس می خواند و در سالهای

۶۱۳-۶۱۲ تحصیلاتش را به پایان رسانید. وی در سال ۶۱۳ه . نخستین سفر خود را آغاز کرد و به سیستان رفت. در همین سفر بود که با امام رشید الدین عبدالمجید در سیستان ملاقات کرد و از وجود این استاد بزرگ بهره گرفت. او خود می گوید: در همان سال در سیستان به دربار یمین الدین بهرام شاه شرفیاب شدم. این سفر ۷ ماه به طول انجامید و او پس از این مدت به خراسان بازگشت در سال ۶۱۷ه . به قلعه تولک برای دیدار خویشاوندان مادری اش مسافرت کرد. در آن دوران حملات مغول در اطراف حصار تولک جریان داشت و جوزجانی در میان مبارزان تولک جهاد می کرد. وی در سال ۶۱۸ه . که ۲۹ سال داشت به سوی ولایات شرقی غور، گیزو و تمران سفر کرد و در این سفر بود که با یکی از دختران خویشاوند خود ازدواج کرد.

جوزجانی در سنین نوجوانی به شعر و شاعری روی آورد. او طبعی روان داشت و اشعاری نغز می سرود. خود می گوید: من به گیزو و تمران برای ازدواج رفته بودم. حاکم آن ولایت ناصرالدین ابوبکر پسر ملک سیف الدین سوری بود که مورد احترام وی قرار گرفتم، آثار مروّت در او مشاهده کردم و در عهد این داعی با دختر یکی از بزرگان خویشاوند خود ازدواج کردم. ناگفته پیداست این ازدواج در سفر دوم او اتفاق افتاده است. وی در همین سال از تمران به طرف غور حرکت کرد؛ به قلعه سنگ آمد و در آن جا از ملک تاج الدین خبر وقوع حوادثی را شنید که در قلعه تولک اتفاق افتاده بود. بنابراین،

در همان محل اقامت موقّت اختیار کرد. او در این سفر با خانواده اش از تمران تا تولک از راه سنگه عبور کرد که حدود سه سال طول کشید و بالاخره در سال ۶۲۰ه . وارد تولک شد.

جوزجانی مدت ۴ سال در کنار مردم تولک و به اتفاق اقوامش در جهاد با مغولان شرکت داشت. وی به سال ۶۲۱ه . در یک سفر سیاسی به قهستان و قاین رفت، در آن جا به حضور فرمانده قهستان شهاب الدین منصور ابوالفتح رسید و او را در علم پروری و دانش دوستی ستود. او در حین مراجعت از راه شهر تون و قاین به تولک بازگشت.

جوزجانی در سال ۶۲۲ه . در قلعه خیسار (قیصار) غور به خدمت ملک رکن الدین محمّد بن عثمان مرغنی رسید و به دستور او برای بار دوم به قهستان سفر کرد و از راه

خایار، فراه، قلعه گاه سیستان و حصار کره، طبس، مؤمن آباد و قاین به قهستان رسید و

فرمانده قهستان ابوالفتح شهاب منصور را ملاقات کرد. در این سفر، وی با حکمرانان ناحیه قهستان درباره حفظ و امنیت راههای تجارتی مذاکره کرد. او همچنین با قاضی وحید الدین پوشنگی ملاقات کرد و از او روایاتی شنید. منهاج السراج جوزجانی در سفر سیستان به حضور ملک تاج الدین ینالتکین پادشاه سیستان رسید و با او پیمان مودّت و دوستی امضا کرد. ولی در سفر بعدی وقتی به حضور تاج الدین رسید، ملک از او درخواست کرد که به قهستان سفر کند و او چون می خواست به هند برود. از این سفر سرباز زد. تاج الدین او را در قلعه سپهبد سیستان زندانی کرد و مدت ۴۳ روز در زندان به

سر برد.

منهاج السراج جوزجانی به سال ۶۲۴ه . از غزنه و درّه گومل حرکت کرد، وارد دریای سند شد و از راه سند در ۲۶ جمادی الاول به اوچه رسید، ولی بر اثر جنگ بین ناصر الدین قباچه و شمس الدین التمش مدتی در آن محل اقامت گزید. در همین سال، در ماه ذی الحجه، مدیریت مدرسه پیروزی به جوزجانی واگذار شد و نیز منصب قضاوت لشکر علاءالدین بهرام بن ناصر الدین قباچه به او تفویض شد. ولی این مأموریت دیری نپایید، زیرا در ۲۷ جمادی الآخر سال ۶۲۵ه . حکومت ناصر الدین قباچه از هم پاشید. جوزجانی در ۱۶ صفر سال ۶۲۵ه . به دهلی رفت و در جشن پیروزی شرکت کرد و این جشن به مناسبت عهدنامه و پرچمی که از طرف المنتصر باللّه خلیفه عباسی برای التمش فرستاده بود برگزار شد. منهاج السراج جوزجانی تا سال ۶۲۹ه . در دهلی ماند، در همین سال از دهلی به قلعه کالپور رفت و در آن قلعه به خدمت ناصرالدین التمش رسید. و به عنوان خطیب دربار انتخاب شد و در هفته سه روز برای اعضای دولت و مسؤولان موعظه می کرد، بالاخص در ماه مبارک رمضان هر روز کرسی سخنرانی می گذاشت و ده روز در ماه ذی الحجه و محرّم نیز مجلس سخنرانی برگزار می شد. در مدت ۱۱ ماه در آن قلعه ۹۵ سخنرانی کرد. در روز عید اضحی این فاضل به دستور سلطان خطبه عید و نماز عید را خواند. وی در ۲۶ صفر سال ۶۳۰ه . به عنوان مسؤول قضاوت، و خطابت، امامت و مفتی احتساب کل امور شرعی انتخاب شد و مدت ۶ سال این مناصب را به عهده داشت. در اول ماه شعبان ۶۳۵ه . با اجازه مجدالامرا ضیاءالدین

جنیدی به دهلی رفت و چند صندوق کتابهایی را که همراه داشت به مهاون رسانید.

منهاج السراج جوزجانی تا سال ۶۳۷ه . مدیریت مدرسه ناصریه دهلی را به عهده داشت و در سال ۶۳۹ه . از طرف بهرام شاه به دریافت پاداش نایل شد. در این سال عده ای از اوباش که با دریافت مبالغی توسط دشمنان اجیر شده بودند، قصد کشتن این دانشمند را کردند؛ ولی این توطئه نافرجام ماند. در روز جمعه هفتم ذی القعده سال ۶۳۹ه . در مسجد جامع بعد از نماز صبح آن عدّه بر او حمله کردند و محافظانش با آنها درگیر شدند و او از این توطئه نافرجام جان سالم به در برد. در ۱۳ ماه ذی القعده بهرام شاه کشته شد. علاءالدین محمّد بن فیروز شاه بر تخت سلطنت نشست و از منهاج السراج جوزجانی خواست که از پست قضاوت کناره گیرد. او بنابر درخواست شاه از مقام خود استعفا داد و مدت ۲۶ روز معاونت کار قاضی را انجام می داد. پس از این مدت قاضی عماد الدین اشفورقانی را به جای او مقرر نمودند. منهاج السراج جوزجانی در نهم ماه رجب سال ۶۴۰ه . با خانواده اش دهلی را ترک کرد و در هفتم ذی الحجه به لکهنوتی رسید و مدتی در آن شهر سکونت اختیار کرد. در سال ۶۴۱ه . صمصام الدین فرغانی به حضور جوزجانی رسید و قضایای جنگ قلعه بهادر را برایش نقل کرد. در سال ۶۴۲ه . جنگ بین طغان خان و تمرخان درگرفت که با میانجی گری او این جنگ در یازدهم ماه ذی القعده ۶۴۲ه . پایان یافت. بین دو سلطان مقاوله نامه و عهدنامه امضا شد و طغان خان

قصد بازگشت به دهلی را کرد.

مهاج السراج جوزجانی نیز در ۱۴ صفر سال ۶۴۳ه . به دهلی بازگشت و مدیریّت مدرسه ناصریه و تولیت اوقاف دهلی به او واگذار شد. وی به دربار علاءالدین مسعود راه

یافت و منصب قضاوت کالپور و کرسی خطابت مسجد جامع که از مهمترین مناصب شرعی آن زمان به شمار می رفت، به او واگذار شد. سلطان علاءالدین مسعود در ۲۳ محرّم سال ۶۴۴ه . زندانی شد که در زندان جان سپرد و به جای او ناصر الدین محمّد بن الشمس الدین التمش بر تخت سلطنت نشست.

منهاج السراج جوزجانی در مراسم تاجگذاری ناصرالدین محمّد شرکت کرد و در آخر سال ۶۴۴ه . از طرف پادشاه مذکور به او انعام داده شد.

منهاج السراج جوزجانی کتاب ناصری نامه را در سال ۶۴۵ه . تألیف کرد. این کتاب

منظومه ای است که جنگها و مبارزات ناصرالدین محمّد را به نظم بیان کرده است. وی تا

سال ۶۴۷ه . در شهر دهلی ماند و در ماه شعبان همان سال بود که نامه ای از خواهرش که در خراسان بود دریافت کرد. با خواندن این نامه تحت تأثیر قرار گرفت و با کمک ناصرالدین محمّد چهل برده و صد خروار بار به عنوان هدیه برای خواهرش آماده کرد و در ۲۹ ذی الحجه سال ۶۴۷ه . از دهلی عازم خراسان شد؛ ولی در مولتان ماند و اموال خواهرش را از این شهر به خراسان فرستاد. جوزجانی مدّت ۲ ماه در شهر مولتان ماند و بالاخره در ۲۲ جمادی الاول سال ۶۴۸ه . به دهلی بازگشت. جوزجانی در مدت اقامتش در مولتان، رشید الدین حکیم بلخی را که از خراسان برای تجارت به هند آمده بود ملاقات کرد. او با مرگ قاضی جلال الدین کاشانی، در دهم جمادی الاول سال ۶۴۹ه . به سمت قاضی القضات کل هندوستان منصوب شد و در سال ۶۵۰ه . از سوی سلطان دهلی به او هدایایی داده شد. در این سال سلطان دهلی به اوچه و مولتان لشکرکشی کرد. جوزجانی در دهلی ماند و برای بدرقه موکب سلطنت تا کتهیل آمد و باز به دهلی برگشت؛ ولی در سال ۶۵۱ه . با کم شدن قدرت آلغ خان وی مورد بی مهری حسودان واقع شد، از سمت قاضی القضات هندوستان خلع گردید و مدت ۶ ماه در دهلی اقامت گزید. او در این مدت خانه نشین شد و مورد اذیّت و آزار مخالفان قرار گرفت و حتی اجازه مسجد رفتن را نداشت. در سال ۶۵۲ه . حزب عماد الدین ریحان مغلوب شد و آلغ خان در حزب دیگری قرار گرفت. در ماه ذی القعده سال ۶۵۲ه . از طرف سلطان مأمور شد که او و آلغ خان را آشتی دهد. جوزجانی با آلغ خان به حضور سلطان رسید و بیعت وفاداری گرفته شد و آلغ خان دو مرتبه به قدرت خود بازگشت.

منهاج السراج جوزجانی در بیستم ربیع الاول سال ۶۵۲ه . به لقب صدر جهانی نایل آمد. این خردمند برای سومین بار به سمت قاضی القضات کل هند منصوب شد و آلغ خان به دهلی بازگشت و جوزجانی را از ندیمان خاص خود گردانید. وی در ربیع الاول سال ۶۵۸ه . کتاب طبقات ناصری را به پایان رسانید.

سرانجام ابو عمر منهاج السراج عثمان بن محمّد جوزجانی به سن ۸۲ سالگی به سال ۶۷۳ه . در شهر لاهور جهان را بدرود گفت. وی در طول زندگانی اش محسود دیگران بود؛ از همین روی درباره محل دفن او تاکنون اطلاعی به دست نیامده است.

محمّد بن عثمان، پدر منهاج السراج جوزجانی در سال ۵۹۰ه .به دربار غیاث الدین

راه یافت و فرزندش منهاج السراج از خاندانی صاحب نام به وجود آمد. اجدادش سالها در دربار سلاطین آل محمود و آل شنسب در غور، غزنه و لاهور مراتب بلند علمی و سیاسی داشتند. همچنین اجداد مادری اش از دودمان بزرگ علمی و سیاسی به شمار می رفتند و رجال آن خاندان در دربار غور از احترام خاصی برخوردار بودند(۱).

۴۲۱. عثمان بن منصور بن عبد الکریم طرازی

ابو عمرو عثمان بن منصور طرازی، از عالمان صاحب نام ماوراءالنهر بود. وی برای تکمیل علوم و کسب فیض از دانشمندان بلخ وارد این شهر شد و در آن جا سکنا گزید. ابوسعد از محمّد بن فضل مارشکی طوسی نقل می کند که ابو عمرو عثمان بن منصور طرازی به نیشابور آمد و مدتی در این شهر به تدریس علم حدیث پرداخت. او مردی بزرگ و جلیل القدر و نیز عالمی مدقق و صاحب نظر در فن مناظره بود. او همچنین در فنّ

خطابه و وعظ سبک خاص خود را داشت. این دانشمند فاضل برای زیارت بیت اللّه الحرام به مکّه معظمه مشرف شد و پس از اتمام فریضه حج به بغداد رفت. وی در این سفر بسیاری از بزرگان و ائمه دین را ملاقات کرد و از آنها حدیث شنید. او از این سفر به بلخ بازگشت و در سال ۵۲۴ه . در این شهر درگذشت(۲).

۴۲۲. عجیبی جوزجانی

عجیبی جوزجانی از اعجوبه های روزگار بود. لطایف الفاظ او چون سحر بابلی

۱- طبقات ناصری، ص ۲۳۲؛ مشاهیر و بزرگان شرق و غرب، ج ۱، ص ۳۱۱؛ ترکستان نامه، ج ۱، ص ۱۱۲.

۲- الجواهر المضیه، ج ۲، ص ۵۲۳.

دلربایی می کرد و چون نسیم سحر جان افزا بود. این قصیده حاکی از طبع روان اوست(۱).

چون شمع روز روشن زایوان آسمان

ناگه در او فتاد به دریای قیروان

دوشن زمین و فرق هوا را زقیر و مشک

سحر سپهر گوژ ردا کرده طیلسان

آورد پای مهر چو در دامن زمین

بگرفت دست ماه گریبان آسمان

گردون چو تاج کسری بر معجزات حسن

از دُرّ و لعل چتر سکندر بر او نشان

یا همچو شکل صرح مُمرّد به پیش چشم

بر روی او فشانده همه گنج شایگان

زهره چو گوی سیمین بر چرخ و در برش

دنبال برج عقرب مانند صولجان

بهرام تافت از فلک پنجمین همی

چونان که دیده سرخ کند شرزه ژیان

برجیس چون شمامه کافور پُرْ عبیر

کیوان چو در بنفشه ستان برگ ارغوان

پروین چو وقت پویه گرانتر کنی رکاب

جوزا چوگاه حمله سبکتر کنی عنان

گردان بنات نعش چو مرغی که سرنگون

ناگه به سوی آبخور آید زآشیان

اندر شبی چنان که غضنفر شدی دلیر

و اندر شبی چنان که دلاور شدی جُبان

من روی سوی راه نهاده به فال سعد

امید خود بریده زپیوند و خانمان

۴۲۳. عزت اللّه بن طوره خان بن خواجه مزاری

عزت اللّه خواجه مزاری، در شهر مزار شریف تولّد یافت. او برای تحصیلات عالیه عازم بخارا شد که پس از آموختن علم طب و حکمت به وطن خویش بازگشت و به تدریس علوم اشتغال ورزید. او به سبب اغتشاشات زمان اسحاق خان ناگزیر در شیرآباد پار دریا اقامت گزید تا این که در سال ۱۳۲۲ه . وفات یافت. عزت اللّه مزاری در شعر و

ادب مهارت خاصی داشت. این ابیات از این شاعر شیرین سخن است(۲):

ص:۱۴۶

۱- لباب الالباب، ص ۴۹۲.

۲- دایره المعارف آریانا، ج ۳، ص ۶۱۳.

در شب هجران به یاد عارض آن تند خو

موج محمل بر تن من نیش حسرت می زند

شمع سان از بس به حال خویش کردم گریه سر

هر حُباب اشک ازان جوش ندامت می زند

عزت مادر بخارا با بخاری کرد خوی

پشت پا بر مسند اقبال و عزت می زند

۴۲۴. عصام بن حسین بن حسین سمرقندی

ابو عون عصام بن حسین بن حسین سمرقندی در شهر سمرقند پا به عرصه وجود نهاد. او برای کسب دانش به بلخ و جوزجان هجرت کرد که پس از تکمیل علوم و فراگیری دانش در شهر جوزجان سکنا اختیار کرد. از احفاد و اعقاب او در این شهر به جا مانده اند.

ابو عون عصام سمرقندی روایاتش را از طریق یزید بن هارون واسطی نقل می کرد، نیز دارمی از او روایاتی را نقل کرده است. او مردی شاعرپیشه بود و روحیه ای لطیف داشت که در وصف سمرقند و نواحی آن اشعار زیادی سروده است. این روایت از طریق او نقل شده است. عن ابی عون عصام بن حسین باسناده، عن عبدالرحمن بن شِبْلٍ قال: قال رسول اللّه صلی الله علیه و آله: يُسلم الرّاكب على الرّاجل و الرّاجل على القاعد(۱).

حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود: سواره بر پیاده، و پیاده بر نشسته سلام کند.

ابن حبّان می گوید: ابو عون عصام بن حسین، از جریر بن عیسی بن یونس روایت دارد. این محدّث عالی قدر برای گردآوری حدیث زحمات زیادی را متحمل شد و تلاش فراوان کرد. او عمری طولانی داشت و محاسن و سرش را خضاب می کرد(۲).

۱- القند فی ذکر علماء سمرقند، ص ۶۲۳.

۲- الثقات، ج ۸، ص ۵۲۰.

۴۲۵. عصام بن حفص بن سوّار بلخی

ابو هاشم عصام بن حفص بن سوّار بلخی بغدادی از مشاهیر محدّثان و قبه الاسلام بلخ به شمار می رفت که علوم متداول به ویژه علم حدیث را در این شهر تدریس می نمود.

او روایاتش را از طُرق محمّد بن زیاد جزری و ابو داود سلیمان بن عمرو حنفی کوفی نقل می کرد. نیز بسیاری از محدّثان بلخ از او روایاتی را نقل کرده اند که از آن جمله بکر بن محمّد بن بکر بن عطاء بلخی، حسن بن علاء بن قاسم بلخی و یحیی بن حسن بلخی هستند. نمونه ای از این روایات به شرح زیر است: عن ابی هاشم عصام بن حفص بلخی باسناده، عن حذیفه بن الیمان عن النبی صلی الله علیه و آله قال: اکتبوا العلم قبل ذهاب العلماء و إنما ذهاب العلم بموت العلماء.

حضرت فرمود: علم را قبل از فوت دانشمندان یادداشت کنید، زیرا چراغ دانش با مرگ علما خاموش می شود.

این مرد عالم مدتی در بغداد به سر برد و از همین روی برخی از محققان او را بغدادی خوانده اند. ولی تاریخ ولادت و یا وفات او معلوم نیست(۱)

۴۲۶. عصام بن یوسف بن میمون بلخی

ابو عصمه عصام بن یوسف بلخی یکی از مفاخر علمای بلخ بود. وی در سال ۲۱۵ه . به سنّ ۸۴ سالگی درگذشت و در گورستان اختصاصی دروازه نوبهار دفن شد.

نقل شده است روزی شدّاد بن حکیم بلخی که از فقهای بلخ به شمار می رفت، به او نامه نوشت و مردی صالح امّا فقیر و عیال وار را به او معرّفی کرد و یادآور شد که هر

احسانی در حقّ او کنی به موقع باشد. عصام دستور داد تا کیسه ای زر بیاورند. در آن کیسه

چهار هزار درهم بود و او همه را به آن مرد داد و گفت: سلام مرا به شدّاد برسان و بگو

۱- ذیل تاریخ بغداد، ج ۲، ص ۲۶۰.

شاهدی از شما نیکوتر از کجا پیدا کنم، هر کسی را که تو گواه باشی واجب است به او احسان شود.

وسیم بن جمیل بغلانی می گوید: عصام بلخی روزی ده هزار درهم به مردمان صالح فقیر می داد و تا آن زمان ۱۰۸ برده آزاد کرده بود. او ملک خالصی داشت که درآمد آن

سالانه به هفتصد هزار دینار می رسید و او این عایدی را، به خصوص در زمان قحطی و گرسنگی، در اختیار مستحقان می گذاشت.

نقل شده است که طلحه از جنگ کابل بازگشت، وقتی به بلخ رسید لشکرش را در خانه های مردم جای می داد و صاحبان خانه را بیرون می کرد. مردم نزد عصام بلخی آمدند و از ظلم و جنایات طلحه شکایت کردند. عصام، طلحه را خواست، او را نصیحت کرد ولی او اجابت نکرد و تهدید کرد که از سرهای مردم مناره ها می سازم. عصام در روز

جمعه بر سجاده نشست، دو رکعت نماز خواند، به دعا و نیایش پرداخت، اشکهایش سرازیر شد و گفت: ای خدای عادل شرّ این ظالم را از سر مردم کوتاه کن و هنوز شب نرسیده بود که خبر آوردند طلحه به مرگ مفاجات مرده است. عدّه ای بر در خانه اش گریه می کردند و می گفتند: ای کشته عصام. و آن عالم بزرگ مستجاب الدعوه بود. شعبی گفته است: عصام هزار و هفتصد دعا را از حفظ داشت و من نافع تر و مؤثرتر از آنها نیافته ام(۱).

عصام بن یوسف بلخی از محدّثان برجسته شهر بلخ به شمار می رفت. او روایاتش را از سفیان ثوری و شُعبه نقل می کرد(۲).

ابن حجر می گوید: ابن عُدی، ابن حبّان و ابن سعد، عصام بن یوسف بلخی را از جمله ضعفا شمرده اند. خلیلی او را ثقه می داند. ابن حبّان می گوید: عصام از عبد اللّه بن مبارک روایت کرده است. وی در هنگام رکوع و برداشتن سر از سجده دست هایش را بالا می برد. او همچنین یادآور می شود چه بسا وی در نقل روایت دچار خطا شده است(۳).

از ابو محمّد قریشی نقل می شود که عصام گفت: در مجلس تعزیه شرکت داشتم و در

۱- فضایل بلخ، ص ۱۹۶.

۲- الکامل فی ضعفاء الرجال، ج ۵، ص ۳۷۱؛ الطبقات الکبری، ج ۷، ص ۳۷۹؛ لسان المیزان، ج ۴، ص ۶۵۸.

۳- الثقات، ج ۸، ص ۵۲۱؛ الطبقات ابن خیّاط، ص ۶۰۳.

این مجلس چهار نفر از شاگردان ابو حنیفه حضور داشتند، نظیر قاضی ابو یوسف، عافیه بن یزید بن قیس اودعی کوفی، زفر بن هُذیل عنبری و محمّد بن عمر آخری. آنها در

ضمن بحث خود می گفتند: حرام است کار آنهایی که به گفته ما استناد می کنند، بدون این

که بدانند ما آن مطلب را از کجا گفته ایم(۱).

سمعانی و ابن اثیر؛ تاریخ وفات عصام را سال ۲۱۰ه . می دانند(۲). خلیلی می گوید:

بخاری در کتاب تاریخ الکبیر و کتاب صحیح از عصام بلخی نامی نبرده و روایتی نقل نکرده است و رأی کوفین را قبول ندارد(۳).

از آثار عصام بن یوسف بلخی می توان کتاب مختصر فی الفقه را نام برد(۴).

احمد بن محمّد بن حنبل یک روایت از طریق عصام بلخی نقل کرده است(۵).

خلیلی می گوید: برخی از رجال شناسان محمّد بن عبد بن عامر سمرقندی را از شاگردان عصام بلخی می دانند، در حالی که محمّد بن عبد سمرقندی عصام را درک نکرده و او را ندیده است(۶).

ذهبی در تاریخ الاسلام، محمّد بن عبد بن عامر سمرقندی را در شمار شاگردان عصام بن یوسف بلخی آورده است(۷).

۴۲۷. عصمت اللّه بن میر عبداللّه کشوری

میر عصمت اللّه کشوری، یکی از شعرای بلندآوازه بلخ به شمار می رفت. او در قرن

۱- الجواهر المضیه، ج ۲، ص ۵۲۷.
۲- الانساب، ج ۲، ص ۳۰۴؛ اللباب، ج ۱، ص ۱۷۲.
۳- الارشاد، ج ۳، ص ۹۳۷؛ میزان الاعتدال، ج ۳، ص ۶۷.
۴- معجم المؤلفین، ج ۶، ص ۲۸۲؛ هدیه العارفین، ج ۱، ص ۶۶۳؛ شوارق النصوص، ج ۱، ص ۲۴۰؛ الجرح و التعدیل، ج ۷، ص ۲۶.
۵- الجامع فی العلل و معرفه الرجال، ج ۱، ص ۶۲.
۶- الارشاد، ج ۳، ص ۹۸۳؛ ج ۱، ص ۳۶۲.
۷- تاریخ الاسلام، ذهبی، حوادث سالهای ۲۱۱-۲۲۰ ه .، ص ۲۹۵ و نیز ر.ک: المجروحین، ج ۲، ص ۱۶۱؛ الفوائد البهیّه، ص ۱۱۶؛ اعلام اخیار، ش ۱۱۲؛ الطبقات السنیّه، ش ۱۴۲۷؛ مشایخ بلخ من الحنفیه، ج ۱، ص ۶۳.

۵۱۳ه . می زیست. وی در روستای دهدادی از حومه مزار شریف تولّد یافت. او مردی صوفی مشرب و سالك طریقت بود و در کمال فقر و بیچارگی به سر می برد. وی در سال ۲۵۷ه . وفات یافت و از او دیوانی در نهایت سلامت و سادگی باقی مانده است. این بیت از اوست(۱):

لا ابالی را چه می پرسی زتقوا زاهدا

های و هو باشد طریق عاشقی مستانه را

۴۲۸. عصمه بن عاصم سکلکندی

ابو علی عصمه بن عاصم سکلکندی در سکلکند از نواحی بلخ قدم به عالم هستی نهاد. سکلکند نام دو ناحیه است: ناحیه ای بزرگ در حومه تخارستان و ناحیه ای کوچك در بلخ. او از علما و حفّاظ عصر خود بود و زادگاهش را به مقصد مصر ترک کرد و در آن سرزمین ساکن شد؛ ولی تاریخ مراجعت او معلوم نیست(۲). ابو علی عصمه بن عاصم، در مصر از ابن ابی مریم و عبد اللّه بن صالح درس حدیث شناسی را فرا گرفت(۳).

۴۲۹. عصمه بن عثمان جوزجانی

ابو محمّد عصمه بن عثمان جوزجانی از محدّثان برجسته جوزجان است. وی از ابو اسامه روایت نقل کرده و احمد بن سیار نیز از او روایاتی را نقل کرده است. او اهل

خیر را دوست می داشت و در نظام زندگی روش نیکویی داشت(۴).

۱- دایره المعارف آریانا، ج ۳، ص ۵۷۸.

۲- اللباب، ج ۱، ص ۴۴۳؛ معجم البلدان، ج ۳، ص ۲۶۱.

۳- الانساب، سمعانی، ج ۳، ص ۲۶۹.

۴- الثقات، ج ۸، ص ۵۱۹.

۴۳۰. عطاء بن عبد اللّه بن مَیسره بلخی خراسانی

ابو عثمان عطاء بن عبد اللّه بن میسره بلخی خراسانی از مشاهیر فقهای تابعین است. وی به سال ۵۰ه . در شهر بلخ قدم به عرصه وجود نهاد. مُهَلَّب بن ابی حفره حاکم خراسان، او و خانواده اش را به بردگی برد و آنها ساکن شام شدند. از نوه اش عبد اللّه بن عثمان بن عطا پرسیدند، جدّ شما اهل کجاست؟ گفت: ما اهل بلخ هستیم. جدمان را مهلب به بردگی به شام آورد و ساکن شام شدیم(۱).

برادرش سلیمان بن عبد اللّه بن میسره بلخی گفته است: ما اصالتا از جوزجان هستیم و از این دیار به بلخ رفتیم(۲).

عطاء بن عبد اللّه بلخی روایات فراوانی از صحابه و تابعینی چون عبد اللّه بن عباس و عبد اللّه بن عمر، ابو هریره، ابو امامه و عقبه بن عامر نقل کرده است. او در میان محدّثان از شهرت خاصی برخوردار بود. امام بخاری می گوید: درباره اسم و کنیه عطاء بن عبد اللّه

بلخی خراسانی اختلاف نظر وجود دارد؛ عده ای او را عطاء بن عبد اللّه، برخی عطاء بن

میسره و بعضی عطاء بن ابی مسلم نقل کرده اند. نیز عده ای نام او را ابو ایوب، ابو محمّد،

ابو صالح و ابو عثمان نوشته اند. آنچه مسلم است آن که کنیه او ابو عثمان است.

در مورد زادگاه وی نیز اختلاف نظر وجود دارد. ابو داود سجستانی او را اهل جرجان می داند. محمّد بن اسماعیل بخاری، ابو عیسی ترمذی و ابن حبّان او را اهل بلخ و بلخی

می دانند. محمّد بن عبد اللّه بن محمّد بن سعید سرخسی او را از اهل سمرقند ذکر کرده

است. همچنان که قبلاً بیان شد واعظ بلخی در فضایل بلخ او را اهل جوزجان می داند. عده ای از بصریان او را اهل بصره نقل کرده اند و می گویند او به خراسان رفت، پس از مدتی به عراق بازگشت و بدین علت لقب خراسانی را کسب کرد(۳).

ذهبی می گوید: عطاء بن عبد اللّه بلخی محدّث و واعظ برجسته ای بود. اکثر محدّثان

۱- موضح اوهام الجمع و التفریق، ج ۱، ص ۱۵۱.

۲- فضایل بلخ، ص ۸۳.

۳- فضایل بلخ، ص ۸۳؛ المجروحین، ج ۲، ص ۱۳۰؛ سیر اعلام النبلاء، ج ۶، ص ۱۴۱؛ تهذیب الکمال، ج ۲۰، ص ۱۰۶؛ لسان المیزان، ج ۸، ص ۵۵۸؛ الطبقات الکبری، ج ۷، ص ۳۶۹.

او را ثقه می دانند. تعدادی از محدّثان نیز او را در شمار ضعفا آورده اند(۱).

وی از بندگان خوب خداوند بود. عثمان بن عطا می گوید: پدرم علمش را به دیگران

می آموخت و با فقرا می نشست و آنها را نصیحت می کرد. اکثر محققان رجال شناس تاریخ وفات او را سال ۱۳۵ه . می دانند و می گویند وی در شهر اریحا درگذشت، بدنش را به شهر قدس حمل کردند و در این شهر به خاک سپرده شد(۲).

عُتبه بن حکم می گوید: ما عده ای از جوانان در حضور عطاء بن میسره نشسته بودیم که او گفت: بچه ها علم را خوب بیاموزید و خوب بنویسید. اگر از شما کسی باشد که خوب ننویسد یا کاغذ نداشته باشد، من به او کاغذ می دهم و او را کمک می کنم(۳).

عطاء بلخی می گوید: حاجت خواستن از جوانان آسان تر از پیرمردان است، مگر شما در داستان یوسف و برادرانش ندیده اید که آن حضرت به آنها گفت: امروز ملامت و توبیخی بر شما نیست، خداوند شما را می بخشد و او ارحم الراحمین است(۴).

پدرش یعقوب نیز در جواب فرزندان گفت: به زودی برای شما از پروردگارم آمرزش می طلبم که او غفور و رحیم است(۵).

عطاء بلخی می گوید: اگر در جامعه ۵ گناه رواج یافت باید انتظار ۵ پیامد را داشت: اگر رباخواری در جامعه رواج یافت مردم از حادثه زلزله در امان نیستند؛ اگر عده ای ظالم

حکومت را در دست گرفتند باران نمی بارد؛ اگر زنا در جامعه شایع شد عمرها کوتاه و مرگ و میرها زیاد می گردد؛ اگر مردم از پرداخت زکات سر باز زنند حیوانات هلاک می شوند؛ اگر به حقوق اهل ذمه تجاوز شود، حوادث ناخوش آیند روزگار را در پی دارد(۶).

عطاء بلخی به سندی از عبد اللّه بن عمر نقل می کند که مردی به محضر رسول خدا صلی الله علیه و آله مشرف شد و عرض کرد: یا رسول اللّه اسلام چیست؟

۱- سیر اعلام النبلاء، ج ۶، ص ۱۴۱.

۲- تاریخ ابو زرعه، ص ۸۷؛ شرح السنه، ج ۲، ص ۳۵؛ تاریخ التراث العربی، ج ۱، ص ۵۵.

۳- القندفی ذکر علماء سمرقند، ص ۵۸۰.

۴- یوسف / ۹۲.

۵- یوسف / ۹۸.

۶- حلیه الاولیاء، ج ۶، ص ۱۹۶.

فرمود: نماز را به پا دار، زکات بده و حج خانه خدا را به جا بیار. آن مرد عرض کرد اگر اینها را انجام دادم مسلمان هستم؟ فرمود: بلی. عرض کرد: ایمان چیست؟ فرمود: اعتقاد به خدا و فرشتگان، کتابهای آسمانی، رسالت پیامبران، روز قیامت و عالم پس از مرگ،

بهشت و جهنم، تقدیرات خداوند و به تمام خیر و شر. عرض کرد: اگر من به اینها اعتقاد داشتم ایمان دارم؟ فرمود: بلی. عرض کرد: احسان چیست؟ فرمود: انجام کاری برای خدا باشد، مثل این که او را می بینی، ولی شما او را نمی بینید، او شما را می بیند، عرض

کرد اگر این کار را انجام دادم، خوب کاری کرده ام؟ فرمود: بلی(۱).

عطاء بلخی، روایتی را در باب جهاد از عبد اللّه بن عباس نقل می کند که من از رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیدم که می گفت: در بازار سرگرم خرید و فروش و معامله اجناس و حیوانات هستید و جهاد را ترک کرده اید، خداوند خواری و ذلتی را بر شما مسلط می کند که آن ذلت و خواری از شما جدا نمی شود تا این که به دین خدا باز گردید و به احکام آن عمل کنید(۲).

عطاء بلخی به سندی از عبد اللّه بن عباس نقل می کند که از رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیده ام که می گفت: سه چشم بر آتش جهنم حرام است: چشمی که از ترس خداوند گریه کند؛ چشمی که از محارم خداوند بازداشته شود؛ چشمی که در راه خدا و برای حفظ و حراست از حریم دین خدا تا صبح بیدار بماند(۳).

از عطاء بن عبد اللّه بلخی، آثار و تألیفاتی به جا مانده است که از جمله آنها می توان به تفسیر فی علوم القرآن اشاره کرد. او این کتاب را در سال ۱۲۶ه . شروع کرد و به سال ۱۳۲ه . به اتمام رسانید. نیز کتاب الناسخ و المنسوخ از اوست(۴).

عبد الرحمان بن یزید بن جابر می گوید: ما هر زمان به خدمت عطاء بلخی خراسانی می رفتیم، او را در حال قرائت قرآن می دیدیم و نماز شب او هرگز ترک نشد.

۱- حلیه الاولیاء، ج ۶، ص ۲۰۷.

۲- حلیه الاولیاء، ج ۶، ص ۲۰۹.

۳- حلیه الاولیاء، ج ۶، ص ۲۰۹.

۴- تاریخ التراث العربی، ج ۱، ص ۵۶؛ معجم المؤلفین، ج ۶، ص ۲۸۳؛ کشف الظنون، ج ۱، ص ۴۵۳.

۴۳۱. عطاء بن سایب بن زید بلخی

ابو مره عطـاء بن سایب بلخی از مشاهیر و معاریف علمای متقـدم بوده و محمّـد بن جعفر ورّاق جویباری او را در صـدر علمای بلخی ذکر کرده است. پدرش سایب فردی متمکن بود و سه پسر داشت به نامهای عبد اللّه، سایب و عطا. درباره عطا نقل کرده اند که حضـرت امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب علیه السـلام دست خود را بر سر عطا کشیده و برای او دعای خیر فرموده است. عطا در غزوه اهواز شـرکت جست و فتـح سیسـتان و زابلسـتان را مشاهـده کرد. پس از مـدتی او را به عنوان حاکم بلخ منسوب کردنـد. شایـد این سـمت از طرف عثمـان به او داده شـده است. او در دوران حکومت خود در بلـخ پلی سـاخت که به پل عطا مشهور شد، وی اول کسی از یاران علی علیه السلام است که وارد بلخ شد(۱).

ابو مره عطاء بلخی دارای پنـج پسـر بود به نامهای مره، عمر، محمّـد، صالح و ابوبکر. وفاتش بر اثر شـیوع طاعون اتفاق افتاد که در آن سال عده زیادی از مردم هلاک شدند. او

را در بلخ دفن کردند؛ ولی مزارش معلوم نیست.

نصـر بن یسار بن جنـدع و پدرش یسار بن جندع در خدمت عطا بودند و گفته اند که یک دست او در جنگ صـفین قطع شد؛ چرا که در کنار علی بن ابی طالب علیه السلام جهاد می کرد.

این روایت از عطـاء بن سـایب نقل شـده است: عطاء بن سایب، عن نافع، عن عمر قال: قال رسول اللّه صـلی الله علیه و آله: اهل المعروف فی الـدّنیا اهـل المعروف فی الاـخره، و اهل المنکر فی الـدنیا اهل المنکر فی الاخره؛ رسول خـدا صـلی الله علیه و آله فرمود: اهل معارف در دنیا اهل معارف در آخرت است و اهل منکر در دنیا همان اهل منکر در آخرت می باشد.

درباره سخاوت، مروت و فتوّت از عطاء بن سایب مطالب فراوان نقل شده است.

زیاد بن اعجم قصیده ای در مدح عطا سروده است که مطلعش این است:

انّ عطا ساد اهل زمانه

صمیمهم والآخرین المواليا

ابو مره عطاء بلخی زیاده از ده هزار درهم و لباس فاخر برای زیاد بن اعجم فرستاد و

ص:۱۵۵

۱- مشایخ بلخ من الحنفیه، ج ۱، ص ۵۰.

عذرخواهی کرد و گفت: بیش از این نداشتم؛ این قدر بدان که جامه را برای خود دوخته

بودم(۱).

۴۳۲. عطاء بن علی بن محمّد جوزجانی

عطاء بن علی جوزجانی از فقهای صاحب نام عصر خود به شمار می رفت، آن مرد دانشمند بر کتاب الفقه الاکبر شرح نوشته است و این شرح را قبل از سال ۶۷۸ه . تألیف کرده است(۲).

۴۳۳. عطار بلخی

عطار بلخی از شعرای بلندآوازه زبان فارسی در قرن یازدهم هجری است. او در شهر بلخ دکان عطاری داشت و به همین مناسبت به عطار شهرت یافت، این رباعی از اوست(۳):

صاحب نظری کجاست تا در نگرد

صد یوسف مصر در دل پیرهنت

۴۳۴. عفّان بن مَخْلَد بلخی

ابو عثمان عفان بن مَخْلَد بلخی، یکی از محدّثان عصر خویش به شمار می رفت، او بلخ را به قصد بغداد ترک کرد، در آن شهر اقامت گزید و به تدریس حدیث اشتغال ورزید. ابو عثمان بلخی مدّت ۲۶ سال در بغداد و جزیره درس حدیث گفت.

۱- فضایل بلخ، ص ۷۱، ر.ک: مشایخ بلخ من الحنفیه، ج ۱، ص ۵۰.
۲- تاریخ نگارشهای عربی، ج ۱، ص ۵۷۷؛ تاریخ التراث العربی، ج ۳، ص ۴۲.
۳- دایره المعارف آریانا، ج ۳، ص ۵۵۷.

وی در سال ۲۲۶ه . هنگام تشرّف به بیت اللّه الحرام در بین راه، بیمار شد و به سوی

دارالبقا شتافت. این روایت از او نقل شده است(۱):

ابو عثمان عفان بن مخلد بلخی قال: حدثنا و کیع، قال: حدثنا ابوالاشهب عن قتاده. قال: قال لقمان لِاِءبْنِه: یا بُنیّ اعتزل الشّر کما یعتزلک فانّ الشّرَ للشر خلق.

لقمان به فرزندش گفت: ای فرزندم از شـر دوری کن، همچنان که از تو دوری می کند. شر، شرارت آفرین است (شر، شر می آورد).

۴۳۵. علی بلخی

علی بلخی از فلاسـفه عصـر خویش بود و ابو بکر محمّـد بن زکریّای رازی افتخار شاگردی آن مرد بزرگ را داشت. به نقل از محمّد بن اسحاق ندیم وی از مردم بلخ بود، به

سرزمینهای دور و نزدیک مسافرت کرد و علوم قدیم و فلسـفه را نیکو آموخت. شاگردش رازی گفته است: من کتابهای بلخی را به قلم خودش که در فنون و علوم مختلف به رشته تحریر درآورده بود، دیده ام ولی کسی به این کتابها دسترسی پیدا نکرد؛ در عین حال ممکن است کتابهای او در خراسان موجود باشد(۲).

۴۳۶. علی بن ابی عمرو صیدلانی بلخی

ابوالحسن علی بن ابی عمرو صـیدلانی بلخی از راویان برجسـته بلخ بود. وی به نیشابور رفت و ساکن این شـهر شد. او از جمله استادان ابو حامد احمد بن محمّد بن ابراهیم مولقابادی بود و مولقابادی از او روایاتی را نقل کرده است(۳).

۱- تاریخ بغداد، ج ۱۲، ص ۲۷۸؛ تاریخ الاسلام، ذهبی، حوادث سالهای ۲۲۱-۲۳۰ه .، ص ۲۷۸.

۲- عیون الانباء، ص ۱۴۵؛ الفهرست، ص ۴۶۹.

۳- تاریخ نیشابور، المنتخب من السیاق، ص ۹۸.

۴۳۷. علی بن احمد بلخی

نورالـدین ابوالقـاسم علی بن احمـد بلخی از فضـلای زمـان خود به شـمار می رفت. او تألیفـاتی دارد که از آن جمله می توان، کتـاب المـدخل فی علم النجوم را نـام برد. بلخی این کتاب را به نام فخرالملك ابوالحسن وزیری در شـصت باب نوشـته است. دیگر کتاب سرّالاسـرار فی حقیقه التّیسـیر است که در علم ریاضـی تألیف گردیده ونسـخه خطی این کتاب در کتابخانه آستان قدس رضوی به شماره ۵۵۵۹ موجود است.

ابوالقـاسم بلخی کتـاب خـود را از عربی بـه فارسـی نیز ترجمـه کرد. از ترجمه فارسـی این کتـاب دو نسـخه یکی در کتابخـانه ایاصوفیا در ترکیه، و دیگری در موزه بریتانیا موجود است. از اصل نسـخه خطی آن کتاب فیلم تهیه شده که یک حلقه فیلم در بخش میکروفیلم کتابخانه مرکزی دانشـگاه تهران موجود اسـت(۱). یـک نسـخه از کتاب المـدخل فی علم النجوم در کتابخانه خدیویّه مصر موجود می باشد(۲). ابوالقاسم علی بن احمد بلخی تألیفات زیادی از خود به یادگار گذاشـته است که عبارتند از مطالع الافق، سرالاسرار و عیون النکت فی التّیسیر والاستمرار، رساله فی النجوم، المدخل فی علم النجوم و کتاب التحقیق(۳).

۴۳۸. علی بن احمد بن عباس بلخی

علی بن احمـد بلخی فردی محقّق و محـدّث در خطه پر افتخار بلـخ به شـمار می رفت. او پس از مدتی از بلخ به بغداد عزیمت کرد و در آن شـهر اقامت گزید و به تدریس حدیث مشغول شد. علی بن احمد روایاتش را از محدّثان مختلف مانند عباس بن زیاد بلخی و

۱- فهرست میکروفیلمهای کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران، ج ۱، ص ۳۸۰.

۲- هدیه العارفین، ج ۴، ص ۴۵۵؛ ایضاح المکنون، ج ۴، ص ۲۸۱، ۴۵۵.

۳- نشریه کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران، ج ۱، ص ۲۰۹ و نیز ج ۹، ص ۲۰۵، ۲۳۵.

احمد بن محمّد بن سهل بلخی نقل کرده است و تعدادی از فقها و محدّثان و علما نیز از

او روایت نقل کرده اند(۱).

۴۳۹. علی بن احمد بن علی بن محمّد سجزی

علی بن احمد بن علی بن محمّد سجزی، معروف به اسلامی، از مشاهیر علمای بلخ است که به احتمال بسیار زیاد جدش از سجستان به بلخ هجرت کرده است. سمعانی می گوید: او یکی از فقهای برجسته حنفی در شهر بلخ بود، عمر طولانی و پربرکتی داشت، از محدّثان صاحب نام بود و روایات زیادی از وی نقل شده است. نیز او مرد پاک دامن و پرهیزگاری به شمار می رفت و برخورد نیکو و صادقانه ای با مردم داشت. وی روایاتش را از طریق محدّثانی، مانند پدرش احمد بن علی سجزی، ابو سعد منصور بن اسحاق بن محمّد خزرجی حافظ، ابو علی حسن بن محمّد وخشی بلخی، ابو عثمان سعید بن ابی سعید عیار و دیگران نقل کرده است. در کتاب جامع الصحیح، روایاتی از ابو علی اسماعیل بن محمّد کَشّانی، فَرَبَری، بخاری و نیز از ابو عثمان بن سعید عیار از طریق او نقل شده است. در سنن ابی داود نیز روایاتی به طریق وی از ابو علی وخشی نقل شده است.

سرانجام وی در شب ۱۵ ذی الحجه سال ۵۲۸ه . در شهر بلخ درگذشت(۲).

۴۴۰. علی بن احمد بن محمّد بلخی (معروف به قَودَر)

ابوالحسن علی بن احمد بن محمّد بلخی معروف به قَودَر، از بزرگان عصر خود بود، محدّثان از او احادیثی را نقل کرده اند. ابن حجر به نقل از خلیلی می گوید: روایات او

۱- تاریخ بغداد، ج ۱۱، ص ۳۱۹.

۲- الجواهر المضیه، ج ۱، ص ۵۳۷؛ الطبقات السنیه، ش ۱۴۴۲؛ التحبیر فی المعجم الکبیر، ج ۱، ص ۵۶۱.

مورد قبول نیست و او را به جعل حدیث و دروغ متهم می کند(۱).

خلیلی می گوید: او روایاتش را از طریق عیسی بن احمد، محمّد بن فضل و دیگران نقل کرده است. وی ثقه می باشد و راویانی چون، ابو علی حسن بن عیسی بن ماسَرجِس نیشابوری و ابوزرعه احمد بن حسین رازی روایاتی را از او نقل کرده اند. احمد بن محمّد بن حسین حافظ او را ستوده است و می گوید: علی قودر بلخی در سال ۳۳۰ه . وفات یافت(۲).

خلیلی در کتاب ارشاد، باب سرخس می نویسد: علی بن محمّد معروف به قوذان، در بلخ روایات مناکیر نقل کرده است. از این مطلب برمی آید که وی اصالتا از مردم سرخس است و ساکن بلخ بوده است(۳).

۴۴۱. علی بن احمد بن محمّد بن اسحاق بن ابراهیم ترکانی بخاری

ابوالحسن علی بن احمد ترکانی بخاری، از مشاهیر علما و محدّثان بخارا به شمار می رفت. وی مدتی در شهر نسف ساکن شد و برای گردآوری حدیث به بسیاری از شهرهای ماوراءالنهر سفر کرد و در اواخر عمر ساکن بلخ شد. او در سال ۳۴۰ه . در شهر بخارا تولد یافت. این مرد فاضل در سال ۴۰۹ه . در شهر بلخ جهان را بدرود گفت و در گورستان این شهر به خاک سپرده شد.

ابوالعباس جعفر بن محمّد مستغفری و ابو علی حسن بن علی وخشی بلخی حافظ از شاگردان او بودند. ابوالحسن علی بن احمد ترکانی روایاتش را از طریق خلف بن محمّد خیّام، محمّد بن موسی رازی و ابوبکر بن سعد که از جمله اساتید امام بخاری به شمار می رفتند نقل کرده است.

عن ابی علی وخشی بلخی قال: حدّثنا ابوالحسن علی بن احمد ترکانی بخاری

۱- لسان المیزان، ج ۴، ص ۷۲۲؛ نزهه الالباب فی الالقاب، ص ۵۹.

۲- الارشاد، ج ۳، ص ۹۵۱-۹۵۲؛ لسان المیزان، ج ۴، ص ۷۲۲.

۳- الارشاد، ج ۳، ص ۹۵۲؛ الالباب فی الالقاب، ص ۵۹.

باسناده، أتت النبی صلی الله علیه و آله، إمرأهً فقالت: إبنی کان بطنی وعاءً لَهُ، و حجری حواءً لهُ، وثدیی

سقاءً له، و یزعم أبوه أنّه أحقُّ به مِنی، فقال رسول اللّه صلی الله علیه و آله: أنتِ أحقُّ به ما لم تَتَزَوجی(۱).

ابو علی وخشی بلخی می گوید: ابوالحسن علی بن احمد ترکانی به سند خویش روایت می کند که روزی زنی خدمت پیامبر صلی الله علیه و آله مشرف شد، عرض کرد یا رسول اللّه شکمم ظرفی است برای فرزندم و دامنم آسایشگاه و شیرم سیراب کننده اوست. پدرش گمان می کند برای حضانت او از من سزاوارتر است. پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: تو بر حضانت فرزندت صاحب حق تر هستی، تا زمانی که شوهر نکرده باشی.

۴۴۲. علی بن احمد بن محمّد بن جعفر بن سعید سمنگانی

ابوالحسن علی بن احمد بن محمّد سمنگانی، از محدّثان برجسته عصر خود بود. او روایاتش را از طریق ابوالقاسم عبدالسلام بن عبدالعزیز بن خلف نصیبی، ابوالفرج عمر بن عبد اللّه بن جعفر صوفی و ابو نصر محمّد بن عبدالجلیل فقیه نقل کرده است. نصر

مقدسی و عبدالسلام نیز روایاتی را از او نقل کرده اند(۲).

۴۴۳. علی بن احمد بن محمّد بن حسن خزاعی بلخی

ابوالقاسم علی بن احمد بن محمّد بن حسن خزاعی بلخی از محدّثان صاحب نام عصر خود به شمار می رفت و او در ماه رجب سال ۴۲۶ه . در بلخ قدم به عرصه وجود نهاد، تحصیلاتش را در همان جا به پایان رسانید و در بسیاری از علوم صاحب نظر شد.

ابوالقاسم علی خزاعی به شهرهای ماوراء النهر چون بخارا، سمرقند و نسف سفر

۱- اللباب، ج ۱، ص ۱۴۶؛ و نیز ر.ك: القند فی ذکر علماء سمرقند، ص ۵۳۶؛ الانساب، ج ۱، ص ۴۵۸؛ تاریخ الاسلام، ذهبی، حوادث سالهای ۴۰۱-۴۲۰ه .، ص ۱۹۱.

۲- معجم البلدان، ج ۳، ص ۲۸۶.

کرد. به ویژه، در شهر بخارا به خدمت استاد علم حدیث هُیثم بن کُلیب شاشی رسید و

کتابهای حدیثی چون مُسند هُیثم، الشمایل النبی ترمذی و غریب الحدیث ابن قتیبه را در محضر او فرا گرفت. نیز از محضر استادانی دیگر، مانند پدرش احمد بن محمّد خزاعی، عبد اللّه بن محمّد بن یعقوب بخاری، عبد اللّه بن محمّد بن طرخان بلخی، محمّد بن احمد بن خُنَب، ابو عمرو محمّد بن اسحاق عُصفری، ابو جعفر محمّد بن احمد بن محمّد بن عبد اللّه جمّال و محمّد بن احمد سُلَّمی علوم حدیث را آموخت. ابوالقاسم علی خزاعی خود شاگردانی را در شهرهای بلخ، بخارا و سمرقند و نسف تربیت کرد. آنها و محدّثان زیادی از شهرهای مذکور از وی روایاتی را نقل کرده اند، به ویژه احمد بن محمّد خلیلی دهقان روایاتی را از استادش نقل کرده است.

ابوالقاسم علی خزاعی عمر طولانی داشت و او در اواخر عمر عزلت گزید و به سنّ کهولت بلخ را برای همیشه ترک گفت و در شهر بخارا ساکن گشت. سرانجام وی در ماه صفر سال ۴۱۱ه . در این شهر وفات یافت و در همان جا به خاک سپرده شد. شاگرد همدم و باوفایش احمد بن محمّد خلیلی دهقان تا دم مرگ همراه او بود(۱).

۴۴۴. علی بن احمد بن موسی فارسی بلخی

ابوالحسن علی بن احمد فارسی یکی از معاریف علمای بلخ بود که در ماه ذی الحجه سال ۳۳۵ه . به رحمت حق پیوست. او تا آخر عمر در بلخ ساکن بود. در هر شب از شبهای ماه مبارک رمضان جامه نو می پوشید و نماز می گزارد و صبح آن روز، آن جامه را به یکی از طلّاب می داد و برای طلّاب حقوق ماهیانه معیّن کرده بود. گفته اند او در هر

سال پنجاه هزار دینار همراه با گندم به فقرا می بخشید و در هر سال دو نوبت لباس به

۱- سیر اعلام النبلاء، ج ۱۷، ص ۱۹۹؛ ج ۱۹، ص ۷۴؛ ج ۲۱، ص ۲۰۱-۲۰۲؛ تاریخ مدینه دمشق، ج ۶، ص ۲۲۱؛ الانساب، ج ۱۲، ص ۱۷۳؛ الاکتفاء، ص ۴۱، ۲۰۸، ۲۱۱؛ القند فی ذکر علماء سمرقند، ص ۵۳۶؛ خراسان بزرگ، ص ۱۰۷.

طلّاب می داد.

روزی یکی از طلّاب خدمت ابوالحسن علی فارسی رفت و گفت: جناب استاد، من مال فراوان به دست آورده ام و بر مالم زکات واجب شده و صدقه برای من حرام است. شیخ فارسی ناراحت شد و گفت: اهل علم بهترین مردمان هستند، آیا بر من است که اوساخ مال را به آنها بدهم؟

پناه به خدا می برم، معاذ اللّه ما دفعت الی احد من اهل العلم شیئا من الزکاه قط. وی محدّثی توانا بود و علما از این مرد بزرگ روایات زیادی نقل کرده اند، نمونه ای از آن

روایات این است: عن ابی الحسن علی بن احمد فارسی بلخی، عن مسند ابی سعید خدری، عن رسول اللّه صلی الله علیه و آله اِنّه قال: سیأتی علی امتی زمان تصیر آلهتهم بطونهم و احبابهم لباسهم و اربابهم دراهمهم و محاریبهم نسائهم.

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: زمانی بر امت من بیاید که شکمهای آنها معبودشان باشد؛ همه شکم پرست شوند. محبوب ترین چیز نزد آنها لباسهای آنها باشد و بزرگی آنها درهمهای آنها و فخر آنها زنان آنها باشد.

در روایت دیگر آمده است: ادیانهم دراهمهم؛ عقیده و ایمان آنها درهمهایشان می باشد. عن ابی الحسن علی بن احمد فارسی بلخی عن مسند ابی سعید خدری، عن رسول اللّه صلی الله علیه و آله انّه قال: ان احدکم یسأل یوم القیامه حتی یکون فیما یسأل عنه ان یقال، ما منعک ان تنکر المنکر اذا رأیته فمن لقنه اللّه تعالی حجه قال: یا رب رجوتک و خفت الناس.

حضرت فرمود: از هریک از شما در روز قیامت سؤال می شود که در آن جا چه چیز مانع شد از این که نهی از منکر کنی و نکردی زمانی که آن منکر را دیدی؟

حق تعالی بر این قول دلیل می خواهد. در جواب عرض می کند: پروردگارا، من فهمیدم که خطا کرده ام به تو امید داشتم که مرا ببخشی و نیز از مردم می ترسیدم(۱).

ص:۱۶۳

۱- فضایل بلخ، ص ۲۹۷؛ مشایخ بلخ من الحنفیه، ج ۱، ص ۱۶۱،۹۱،۵۴.

۴۴۵. علی بن جعفر فریابی

علی بن جعفر فریابی در یک خانواده روحانی در شـهر بلـخ پا به عرصه وجود نهاد، پدر او از محدّثان برجسـته دنیای اسـلام به شمار می رفت. وی علوم را در محضـر پدرش و اسـتادان دیگر فرا گرفت و به ویژه در علم فقه و اصول و حدیث صاحب رأی شد(۱).

۴۴۶. علی بن حبیب بلخی

ابوالحسن علی بن حبیب عَلُّوَیْه بلخی، از جمله روات بلـخ به شـمار می رفت و عمری بـا برکت داشت. او روایـاتش را از طریق حمّاد بن سلمه و نوح بن ابی مریم نقل می کرد. نیز

محدّثانی چون دُحَیم بن نوح و علی بن اسماعیل جوهری از او روایاتی را نقل کرده اند.

این مرد بزرگ در سال ۲۳۲ه . به سنّ ۱۱۵ سالگی جهان را بدرود گفت(۲).

ابو حـاتم رازی می گویـد: ابوالحسن علی بن حبیب بلخی روایاتی را از عبـد اللّه بن مبارک و ابو معاذ حکم بن عبـد اللّه بلخی نقل کرده است. وی همچنین گفته است: پدرم در

سال ۲۱۱ه . در شـهر ری در درس حدیث ابوالحسن بلخی شرکت می جست و روایاتی را از طریق او نقل کرده است. از پدرم سؤال شد که نظرش درباره ابوالحسن بلخی چیست؟ که گفت: وی راستگو و ثقه است(۳).

۴۴۷. علی بن حسن بلخی

برهان الدین ابوالحسن علی بن حسن بلخی از فقهای عصر خود به شمار می رفت. وی

ص:۱۶۴

۱- الانساب، ج ۱۰، ص ۲۰۷.

۲- تاریخ الاسلام، ذهبی، حوادث سالهای ۲۳۱-۲۴۰ه .، ص ۲۷۴.

۳- الجرح والتعدیل، ج ۶، ص ۱۸۳.

برای کسب دانش به عراق و شام سفر کرد و در شهر دمشق اقامت گزید. در آن جا به خدمت ابو عبد اللّه محمّد بن یوسف عُقیلی حورانی رسید و به فراگیری فقه و اصول پرداخت که در این علوم تبحر یافت. برهان الدین علی بلخی حنفی از جمله اساتید ابوالمعالی رافع بن عبد اللّه حنفی فایانی است(۱).

۴۴۸. علی بن حسن بلخی فقیه

ابوالحسن علی بن حسن بلخی فقیه از فقهای نامدار عصر خود بود. وی به سرزمینهای اسلامی سفر کرد، به خدمت علما و دانشمندان رسید و کسب فیض کرد. او سرانجام در شهر دمشق اقامت گزید و به خدمت ابو اسحاق ابراهیم بن احمد موصلی فقیه حنفی شرفیاب شد و در محضر او علم فقه را فرا گرفت. این فقیه بزرگ به نیابت از ابو اسحاق موصلی در مدرسه بُصری تدریس می کرد و ضمن سرپرستی مدرسه صادریه دمشق در آن جا نیز درس می گفت(۲).

۴۴۹. علی بن حسن بن ابی الأسود بَلّی

ابوالحسن علی بن حسن بن ابی الاسود بَلّی، معروف به ابن بَلّ، از چهره های علمی و ادبی عصر خود به شمار می رفت. بَل نام یکی از روستاهای بلخ است و ابوالحسن علی بَلّی در این محل قدم به عرصه وجود نهاد. تاریخ تولد او معلوم نیست. ابوالحسن علی بلّی از جمله شاگردان ابوالقاسم علی بن حسین ربعی بود که در محضر او علم حدیث را فرا گرفت. او روایاتی را از طریق استادش نقل کرده است. ابن بَلّی در ماه ذی الحجه سال

۱- معجم البلدان، ج ۴، ص ۱۴۱، ۲۳۴؛ .رک: الجواهر المضیه، ج ۱، ص ۳۵۹؛ الاعلام الاخبار، ص ۷۰؛ فقهای بلخ، ص ۲۱؛ مشایخ بلخ من الحنفیه، ج ۱، ص ۹۵.

۲- تاریخ مدینه دمشق، ج ۶، ص ۲۵۹.

۵۶۹ه . در بلخ درگذشت(۱).

۴۵۰. علی بن حسن بن احمد بلخی

ابوالحسن علی بن حسن بلخی از مشاهیر محدّثان زمان خویش بود. او بلخ را به قصد بغداد ترک گفت، در آن شهر ساکن شد و به تدریس حدیث پرداخت(۲).

۴۵۱. علی بن حسن بن اُحید قطّان بلخی

ابوالحسن علی بن حسن قطان بلخی یکی از محدّثان بلخ بود. او مانند دیگر علمای معاصر خود وطن را به قصد بغداد ترک کرد، در آن شهر اقامت گزید و در همان جا مشغول تدریس حدیث شد.

ابوالحسن علی قطّان بلخی روایاتش را از طریق محدّثان مختلف به ویژه اسحاق بن شبیب بلخی نقل کرده است(۳).

۴۵۲. علی بن حسن بن سهل بلخی

علی بن حسن بن سهل بلخی از مشاهیر محدّثان زمان خود بود. او علم حدیث را در خدمت محمّد بن رافع نیشابوری و یوسف بن عبد اللّه عطار بلخی آموخت. وی از این دو استاد روایت دارد. سیوطی نام پدر او را حسین ضبط کرده و طبرانی در معجم الصغیر از

۱- الاکمال، ج ۱، ص ۵۱۳؛ الانساب، ج ۲، ص ۳۲۶.

۲- تاریخ بغداد، ج ۱۱، ص ۳۸۴.

۳- تاریخ بغداد، ج ۱۱، ص ۳۸۱.

او روایت نقل کرده است(۱).

۴۵۳. علی بن حسن بن عبدالرحمان جرجانی

ابوالحسن علی بن حسن بن عبدالرحمان جرجانی از محدّثان صاحب نام گرگان و استرآباد به شمار می رفت. وی به بلخ هجرت کرد و در آن شهر به تدریس علم حدیث پرداخت. او روایاتش را از طریق ابو موسی عیسی بن ابی راشد نقل می کرد، نیز محدّثانی

چون، ابوالحسن علی بن حسنویه قزوینی ساکن بصره از او روایاتی را نقل کرده است(۲).

۴۵۴. علی بن حسن بن عبید اللّه حسینی بلخی

ابوالحسن علی حسینی بلخی از سادات و علمای بزرگ شیعه اثنی عشریه خطه دانشمندخیز بلخ به شمار می رفت. وی در سخنرانیهایش سیره و رفتار ائمّه اثنی عشر را ترویج و تبلیغ می کرد و همیشه اسامی دوازده امام علیهم السلام را برای فرزندانش می خواند و به آنها می آموخت.

ابوالحسن علی حسینی بلخی از علمای قرن پنجم به شمار می رود و در بلخ می زیسته و از مفاخر آن بلاد بوده است(۳).

۴۵۵. علی بن حسن بن محمّد بن جعفر بلخی

ابوالحسن علی بن حسن بن محمّد بن جعفر بلخی زاهد جعفری به برهان بلخی

۱- المعجم الصغیر، ج ۸، ص ۱۹۹؛ اللآلی المصنوعه، ج ۱، ص ۱۷۶؛ التنزیه، ج ۱، ص ۲۵۱.

۲- تاریخ جرجان، ص ۲۷۱.

۳- طبقات اعلام الشیعه، قرن پنجم، ص ۳۷، ۵۲، ۱۱۸.

معروف است. نسب شریف او به جعفر طیّار بن ابی طالب علیه السلام می رسد، از همین روی او را جعفری خوانده اند. این مرد بزرگ یکی از نادرترین افراد عصر خود بود که سهم بزرگی در نشر علم و فرهنگ در سرزمینهای اسلامی دارد. او از نخستین کسانی است که در مدارس شام چون حلاویه، طرخانیه، خاتونیه، امینیه و صادریه تدریس کرده است. وی بسیاری از علوم را در ماوراءالنهر در خدمت استادانی مانند برهان الدین عبدالعزیز بن عمر بن مازه و ابو معین نسفی فرا گرفت. او به ویژه در علم فقه و اصول صاحب نظر گردید و در مدت کوتاهی از اجلّه فقهای حنفی محسوب شد. آن گاه به شام رفت و در آن شهر به تدریس فقه و اصول پرداخت. وی مورد حسادت کاشانی که از استادان آن جا بود واقع شد. وی حنبلی ها را علیه او تحریک می کرد. این عالم بزرگ در

مدرسه صادریه تدریس می کرد و آن مدرسه به مدرسه بلخیه شهرت یافت. سرانجام او در ماه شعبان سال ۵۴۸ه . در شهر دمشق وفات یافت و در گورستان شهدا واقع در باب الصغیر به خاک سپرده شد(۱).

۴۵۶. علی بن حسین بن ظریف بلخی

ابو منذر علی بلخی از مورّخان و نسّابه های مشهور سرزمین ادب پرور و دانشمندخیز بلخ به حساب می آمد. در مورد شرح حال زندگی این مورّخ بیش از این اطّلاعی در دست نیست(۲).

۱- الجواهر المضیه، ج ۲، ص ۵۶۰؛ الروضتین، ج ۱، ص ۸۹؛ دول الاسلام، ذهبی، ج ۲، ص ۶۴؛ ریحانه الأدب، ج ۱، ص ۲۵۴؛ و نیز ر.ک: العبر، ج ۴، ص ۳۱؛ الفوائد البهیه، ص ۱۲۰؛ الدارس فی تاریخ المدارس، ج ۱، ص ۴۸۱؛ عیون التواریخ، ج ۱۲، ص ۴۷۴؛ طبقات الفقها، ص ۹۴.

۲- عمده الطالب، ص ۴۶.

۴۵۷. علی بن حسین بن فرج خُلمی

ابوالحسن علی بن حسین بن فرج خُلمی معروف به علویه، از محدّثان بلخ به شمار می رود. او روایاتش را از طریق حُمید بن حماد، سفیان بن عُیینه، فضیل بن عیاض، عیسی بن یونس، ابو یوسف، ابراهیم بن ابی یحیی و عمر بن هارون ثقفی نقل می کرد، نیز راویانی چون، ابوالحسین محمّد بن عُبید باهلی و محمود بن عنبر بن نُعیم از او روایاتی را نقل کرده اند. ابوالحسن علی خُلمی با سعدان بن ابی العوجا دوستی و مراوده داشته است

و آن دو در بسیاری از موضوعات علمی بحث و تبادل نظر می کردند(۱).

۴۵۸. علی بن حسین جامی بلخی

ابوالمعالی شیخ الاسلام علی بن حسین جامی بلخی، از زهاد و علمای صاحب نام بلخاب به شمار می رفت. این مرد بزرگ در ۱۷۰ کیلومتری شهر بلخ، ناحیه بلخاب، چشم به جهان گشود. او تحصیلات خود را در زادگاهش بلخاب، جوزجان و بلخ به پایان رسانید، آن گاه برای تکمیل آن به جام سفر کرد. او در این ناحیه مدتی اقامت گزید و به

فراگیری علوم مختلف از جمله عرفان و تصوف پرداخت تا به مدارج عالی و کمالات عرفانی رسید. وی مورد توجه میرزا شاهرخ گرگانی قرار گرفت. شاهرخ او را به حکومت بلخاب منصوب کرد، زیرا او زادگاهش را خوب می شناخت. وی مدتی این سمت را به عهده داشت.

جامی بلخی از دانشمندان عصر خود بود و از او تألیفاتی به یادگار مانده است که از آن جمله می توان کتاب حدیقه الحقیقه را نام برد. کتاب مذکور در دو جلد در علم اخلاق

و عرفان به عربی و فارسی روان تألیف شده است. یک نسخه خطی از این کتاب در

۱- الانساب، ج ۵، ص ۱۸۲.

کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران به شماره ۶۴۳۸ موجود است(۱).

در برخی از نسخ، این کتاب را به محمّد بن مطهر بن احمد جامی نسبت داده اند(۲). عده ای از محققان کتاب حدیقه الحقیقه را به شیخ احمد جامی متوفی ۵۳۶ه . نسبت داده و در اول کتاب نوشته اند: «هذا کتاب حدیقه الحقیقه، مصنفه حضرت شیخ

قطب الدین محمّد بن شیخ شمس الدین مطهر بن شیخ الاسلام ژنده پیل احمد الجامی». این شخص از علمای قرن هفتم است در حالی که کتاب در قرن نهم تألیف شده است. ادعای کسانی که می گویند کتاب از تألیفات شیخ احمد جامی است، با توجه به متن کتاب نادرست به نظر می رسد، زیرا مؤلف از خود روایت نقل نمی کند. امّا کتاب شیخ احمد جامی بحارالحقیقه نام دارد(۳). در موسوعه الصوفیه کتاب شیخ احمد جامی را بحارالحقیقه نقل کرده اند(۴).

بدون تردید کتاب حدیقه الحقیقه از تألیفات علی بن حسین جامی بلخی است که از

دانشمندان و عارفان قرن نهم به شمار می رفته است(۵).

ابو نعیم در کتاب حلیه الاولیاء روایاتی را از طریق علی بن حسین جامی بلخی نقل کرده است(۶).

۴۵۹. علی بن ابی طالب حسینی بلخی

ابوالحسن علی بن ابی طالب بن حسن بن عبید اللّه بن محمّد بن عبید اللّه بن علی بن حسن بن جعفر حجه بن حسین بن عبید اللّه الاعرج بن حسین الاصغر بن زین العابدین

علی بن حسین سبط بن علی بن ابی طالب علیه السلام در شهر بلخ قدم به عرصه جهان نهاد. وی

۱- نسخه های خطی دفتر چهارم، نشریه کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران، ج ۴، ص ۶۷۰.

۲- فهرست میکروفیلمهای کتابخانه دانشگاه تهران، ج ۲، ص ۱۲۲.

۳- فهرست میکروفیلمهای کتابخانه دانشگاه تهران، ج ۲، ص ۱۲۳.

۴- موسوعه الصوفیه، ص ۱۱۸.

۵- حدیقه الحقیقه، ج ۱، ص ۱.

۶- حلیه الاولیاء، ج ۷، ص ۱۴۵.

علوم را در بلخ فرا گرفت و در بسیاری از رشته ها صاحب نظر بود. تاریخ تولد او معلوم

نیست. این سیّد و عالم جلیل القدر از علمای شیعه امامیه است که نسب او با یازده واسطه

به امام زین العابدین علی بن حسین بن علی بن ابی طالب علیه السلام می رسد.

در کتاب سلسله الابریز نقل شده که سمعانی، ابوالحسن علی بن ابی طالب را به علم و دانش و سجایای اخلاقی ستوده است. این مرد بزرگ در ماه رجب سال ۵۰۲ه . جهان را بدرود گفت(۱).

واعظ بلخی او را این گونه توصیف می کند: علی بن ابی طالب از رؤسا و نقبای بلخ بود. مردی متمول، با کرامت و سخاوت بود و با این که وسعت مالی خوبی داشت، قرآن می نوشت و ارتزاق می کرد. یک نسخه از قرآنهای وی در موزه قرآن کتابخانه آستان قدس رضوی موجود است. برخی از محققان این قرآن را از دست نوشته های امیرمؤمنان علی بن ابی طالب علیه السلام می دانند. وی اول شب را می خوابید و آخر شب بیدار بود. با این که چند خدمتگزار داشت، شبها برای وضو و طهارت برمی خاست و کسی را بیدار نمی کرد، وضو می گرفت و مشغول نماز شب می شد. در هر جمعه یک ختم قرآن می کرد. منزلش مرکز تجمع علما و فضلا بود. مدتی ریاست بلخ را به عهده داشت و حقوق همگان را رعایت می کرد طوری که کسی از او ناراضی نبود. نماز جماعت را ترک نمی کرد و به فقرا و مستمندان یاری می رسانید(۲).

مؤلف کتاب الدرجات الرفیعه، ابوالحسن علی بن ابی طالب را ستوده است(۳). مؤلف انوار الربیع، ابوالحسن علی بن ابی طالب بلخی را در شمار شعرای اوایل قرن پنجم آورده

است و می گوید: او به زبان عربی اشعاری نیکو می سرود(۴). باخرزی گفته است: ابوالحسن علی بن ابی طالب بلخی، فرزند برادر شرف السادات ابوالحسن محمّد بن عبید اللّه بن ابی طالب بلخی است. وی در فضل و کمالات بر عمویش برتری داشت(۵).

مؤلف تاریخ مدفونین بلخ می گوید: مزار حضرت شاه ولایت، امیرالمؤمنین علی بن

۱- سلسله الابریز بالسند العزیز، ص ۲۰، ۲۴، ۳۴، ۶۵.

۲- فضایل بلخ، ص ۳۵۷.

۳- الدرجات الرفیعه فی طبقات الشیعه، ص ۴۹۴.

۴- انوار الربیع فی انواع البدیع، ج ۱، ص ۲۸۳.

۵- دمیه القصر، ج ۲، ص ۸۱۷.

ابی طالب علیه السلام در بلخ نمی باشد(۱).

عبدالغفور لاری، انتقال جنازه امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام را به بلخ قبول دارد و به آن اشاره کرده است(۲).

درویش محمّد بلخی گفته است: مزار شاه ولایت علی بن ابی طالب علیه السلام در سال ۱۷۵ه . مقارن حکومت هارون الرشید در نجف اشرف پیدا شد(۳).

دکتر عبدالحی حبیبی، در ضمن معرفی کتاب مجمع الغرایب درویش محمّد بلخی می گوید: بعد از سالهای ۸۸۰ه . در هرات و خراسان شهرت یافت که مزار علی علیه السلام در خواجه خیران بلخ است. شاهان تیموری هرات که با صفویان رقابتی داشتند، برای جلب نظر شیعیان حضرت علی علیه السلام این افسانه را شاخ و برگ دادند و بر آن مزار بنای رفیعی افراشتند. و آنان به این فکر افتادند که کتابهایی را نیز در همین زمینه تألیف کنند. بتدریج این موضوع آن قدر اهمیت پیدا کرد که ام البلاد بلخ رفته رفته به دهکده ای متروک تبدیل

شد، و روستای کوچک خواجه خیران، در حدود سال ۹۰۰ه . به برکت این شایعه به شهر بزرگ مزار شریف مبدل شد. این مطلب با اسناد قدیمی و موثق قابل اثبات نیست، ولی در این اواخر، استاد نور محمّد حافظ کهگدائی کتابی با نام تاریخ مزار شریف تألیف کرده که در سال ۱۳۲۵ش. در کابل چاپ شده است. در این کتاب تمام روایات مربوط به مزار شریف شاه مردان در بلخ گردآوری شده است. هیچ یک از این روایات را نمی توان بر اساس اسناد تاریخی دارای وثوق و اعتبار کلی دانست. تمام کتابهایی که در این باره

یافت می شوند، اگر چنانچه وجود داشته باشند آثاری غیر قابل وثوق هستند؛ از جمله می توان به کتابهای زیر اشاره کرد که همگی پس از قرن ده هجری نوشته شده اند:

۱- بحرالاسرار، تألیف امیر محمود بن ملّا ولی بلخی در بین سالهای ۱۰۴۰-۱۰۴۵ه .

۲- تذکره هفتاد مشایخ بلخ، تألیف محمّد صالح بدوانی، ۱۰۰۳ه .

۳- تاریخ اکابران دین، تألیف عصر امیر نصر اللّه بخارا، ۱۲۴۰ه .

۴- حجه البیضاء، تألیف محمّد مرید محی الدین پیشاوری، چاپ ۱۳۱۹ه . بمبئی.

۱- تاریخ مدفونین بلخ، ص ۶ خطی.

۲- تاریخچه مزار شریف، ص ۲۳.

۳- مجمع الغرایب، ص ۲۱۸ خطی.

۵- عمده المقامات، تألیف حاج فضل اللّه، چاپ لاهور.

۶- عجایب الطبقات، تألیف محمّد طاهر بن ابی القاسم، ۱۰۵۹ه .

۷- مناقب المحبوبین، تألیف نجم الدین چشتی، چاپ لاهور.

۸- سفینه الاولیاء، چاپ ۱۸۸۴م نولکشور.

۹- تاریخ مقیم خانی، تألیف محمّد یوسف منشی در بین سالهای ۱۱۱۴-۱۱۱۹ه .

۱۰- تذکره المشایخ بلخ، تألیف محمّد مؤمن بلخی، در حدود سال ۱۱۱۸ه .

۱۱- مفتاح التواریخ، تألیف تامس ویلیام بیل انگلیسی.

در کتابهای مذکور در بالا نوشته شده است که لوحی از خشت سرخ را از زیرزمین در داخل مرقد آن حضرت یافته اند. چنین نکته ای از نظر تاریخی بی اعتبار است و از صورت ظاهر خط آن معلوم است که جعلی است. بر این لوح این عبارت منقوش است. هذا ولی اللّه علی اسد اللّه.

به هر حال تا جایی که توانستم در کتابهای موثق قدیمی و تواریخ، مسالک و ممالک و اخبار باستانی جستجو کردم چیزی در این مورد نیافتم و هر چه در این مورد وجود دارد پس از ۹۰۰ه . نوشته شده است. به یاد دارم که خاورشناس معروف فرانسوی ماسینیون را به سال ۱۳۲۰ش. در کابل دیدم و از او سؤال کردم، آیا درباه تاریخ مزار شریف کتاب و

مأخذ قدیمی تری را دیده و یا شنیده است؟ وی گفت: کتاب الرحله الهرویه، ابو سعید الهروی که در قرن ۳ هجری تألیف شده است قدیمی ترین مأخذ در این زمینه است و یک نسخه از کتاب مذکور در قاهره موجود می باشد. در این کتاب درباره مزار حضرت علی علیه السلامدر بلخ مطالبی نقل شده است، ولی من آن کتاب را ندیده ام. دکتر حبیبی می گوید: اگر روایت خاورشناس فرانسوی را حمل بر حقیقت کنیم این کتاب قدیمی ترین مأخذی است که در این مورد وجود دارد. باید دید که ابو سعید هروی کیست؟ و در کدام عصر، و یا در کجا زندگی می کرده است؟ آیا کتاب مذکور وثاقت تاریخی دارد یا نه؟(۱)

احتمال زیادی می رود که ابو سعید هروی، همان ابوالحسن علی بن ابوبکر هروی باشد، که به سال ۶۱۱ه . در شهر حلب وفات یافت. او کتابی به نام الاشارات الی معرفه

الزیارات دارد. این کتاب در قاهره و شام به چاپ رسیده است و این جملات در آن وجود

۱- مجله یغما، سال ۹، ش ۸، ص ۳۶۳، آبان ماه ۱۳۳۵.

دارد: ذکر ابن قتیبه، أن امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب دُفِن بقصر الاماره بالکوفه خوفا

من أعدائه، و بناحیه بلخ قریه یُقالها الخیر ظهر بها قبرٌ یزعمونَ، أنّه علی بن ابی طالب ولیس بصحیح؛ ابوالحسن علی هروی، عقیده دارد که مزار امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام در شهر نجف اشرف است، و آن قبری که به علی بن ابی طالب در خواجه خیران بلخ منسوب است مزار ایشان نیست(۱).

(ابوالحسن علی هروی، از جهانگردان اوایل قرن ۶ می باشد. او به شهرهای کشور اسلامی آن روز سفر کرده و زیارات بلاد اسلامی را گردآوری کرده است).

برخی از محققان می گویند: در کتاب مجمع الغرایب این عبارت آمده است، عمارت

آستانه عالیه علویه در بلخ است، آنچه که در متن کتاب وجود دارد این عبارت است، عمارات آستان عالیه در تاریخ ۶۸۰ه . بنا شده است(۲).

نور محمّد حافظ کهگدائی در کتاب خود نقل می کند که هارون الرشید روزی برای شکار به دشت نجف رفته بود، و هنگام شکار در این دشت، پیرمردی موضع مدفن حضرت شاه ولایت را به او گفت(۳).

ابوالاسفار بلخی می گوید: تاریخ ۵۳۰ه . و نیز تاریخ ۸۸۵ه . که مزار شاه اولیا کشف شد، هیچ کدام با تاریخ ۴۶۶ه . و با عصر ابوالحسن علی بن ابی طالب همخوانی ندارد. امّا علت خطا در نام این شخص که در بلخ مدفون است و به علی بن ابی طالب تعبیر شده آن است که کنیه او ابوالحسن، اسم وی علی و نام پدرش ابو طالب است(۴). صاحب اعیان الشیعه او را دارای تألیفاتی می داند و می گوید: کتاب عمده الطالب از جمله آثار اوست. این کتاب به زبان فارسی و درباره انساب سادات است. سیّد تاج الدین بن معیه نسّابه

مشهور، استاد بزرگوار شهید اول، پدرزن ابوالحسن علی بن ابی طالب حسینی بلخی می باشد. ابوالحسن علی بن ابی طالب بلخی نام خود را در کتاب پر ارزش عمده الطالب

که ازتألیفات گرانبهای او می باشد ننوشته است. علت آن که لقب آن سیّد بزرگوار را امیرالمؤمنین گفته اند این است که ابوالحسن علی بن ابی طالب بلخی سمت نقابت و

۱- الاشارات الی معرفه الزیارات، ص ۷۷، چاپ قاهره.

۲- مجمع الغرایب، ص ۴۵.

۳- تاریخ مزار شریف، ص ۳۲.

۴- مزارات شهر بلخ، ص ۷۸.

ولایت علویان منطقه بلخ را برعهده داشت و به همین دلیل لقب امیرالمؤمنین به او نسبت

داده شده و عوام الناس مزار این عالم بزرگوار را با مزار امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام اشتباه کرده اند.

سیّد تاج الدین محمّد بن معیه که از علمای بزرگ امامیّه است، دامادش را مدت دوازده سال به فراگیری فقه، حدیث، حساب، هندسه، ادبیّات و انساب مشغول کرد، ابوالحسن علی بن ابی طالب حسینی بلخی کتابی به فارسی در علم انساب به سبک کتاب عمده الطالب تألیف کرد که حدود ۲۷۶ صفحه دارد و اکنون یک نسخه از آن در کتابخانه خدیویه موجود است(۱). در ناسخ التواریخ و نیز الفصول الفخریّه آمده است که سیّد فاضل ابوالحسن علی بن ابی طالب حسینی بلخی از بزرگان سادات و نقبای بلخ به شمار می آید(۲).

ابو نصر بخاری در کتاب سرسلسله علویّه نقل کرده است که از جعفر حجه بن عبید اللّه دو پسر به جای ماند: حسن و حسین. حسین بن جعفر حجه در شهر بلخ ساکن شد و خداوند به او فرزندانی عنایت کرد که همگی در بلخ ماندند. ایشان از ملوک و نقبای بلخ به شمار می رفتند؛ از جمله سیّد فاضل ابوالحسن علی بن ابی طالب حسینی بلخی خود از نقبای بلخ است؛ یکی از فرزندان او به نام ابو علی عبید اللّه بلخی به هرات

رفت، در آن شهر ساکن شد و در همان جا وفات یافت(۳).

صاحب آن روضه مبارکه مزار شریف، یکی از اولاد احفاد امام چهارم حضرت زین العابدین علی بن حسین علیه السلام است، که از فرمانروایان نواحی بلخ بود و در ضمن نقابت سادات را نیز برعهده داشت(۴).

علامه شعرانی، یکی از علما و عرفای برجسته مصر است. وی راجع به حضرت علی علیه السلام و زیارت سخی شاه اولیا مطلبی دارد؛ او می گوید: عالم برزخ به شکلی است که گویی برای ارواح خلایق حکم دریا را دارد: گاهی انسان لب دریا ماهیی را مشاهده می کند و همین که جایش را عوض کرد، آن ماهی را در جای دیگری می بیند و گمان

۱- اعیان الشیعه، ج ۳، ص ۴۰.

۲- ناسخ التواریخ، ج ۹، ص ۸۹۲؛ الفصول الفخریه، ص ۱۸۰.

۳- سرسلسله علویه، ص ۷۲؛ عمده الطالب، ص ۳۳۱.

۴- اختران تابناک، ج ۱، ص ۵۲۲-۵۶۲.

می کند این همان ماهی اول است که در این جا نیز ظاهر شده است. روح سیّدنا علی کرّم اللّه وجهه، هم مانند این ماهی است که در همه جا حضور دارد، پس می تواند هم در

نجف و هم در بلخ و یا در هر جای دیگر باشد. عارف بزرگ نورالدین عبدالرحمان جامی گفته است:

گویند که مرتضی علی در نجف است

در بلخ برو ببین که بیت الشرف است

جامی نه عدن گوی و نه بین الجبلین

خورشید یکی و نور او هر طرف است

شیخ علی اکبر نهاوندی می گوید: مرقد منوّر حضرت امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام در نجف اشرف زاد اللّه الشرف فوق الشرف بودنش کوُضوح الشمس فی رابعه النهار است و احتمالاً روضه واقع در مزار شریف در نزدیک بلخ که منسوب به حضرت علی علیه السلام است از اولاد و احفاد آن بزرگوار می باشد. ظهور کرامات و خوارق عادات و شفای مریضان و استجابت دعا و وقت إلتجا منافات با ما ذکر ندارد(۱).

درباره علی بن ابی طالب حکایتی را نقل می کنند که مشهور به «روغن لاولا» شده است. آن حکایت چنین است:

در نجف اشرف کتابی در کتابخانه حضرت امیرالمؤمنین علی علیه السلام وجود دارد که در آن مطلب مورد بحث ما بدین گونه نقل شده است: امیر بلخ به بیماری غیر قابل علاجی مبتلا بود. امیر که تمام درها را به روی خود بسته دید، به شاه ولایت علی علیه السلام متوسل شد. شبی آن حضرت را در خواب دید، و از بیماری خود به آن حضرت شکایت کرد. مولای متقیان علی علیه السلام فرمود: درمان تو با روغن لاولا است. امیر از خواب بیدار شد، علما و

دانشمندان را دعوت کرد و از آنها پرسید روغن لاولا چیست؟

آنها اظهار بی اطلاعی کردند، تا این که روزی یکی از علمای شیعه امامیه که از احفاد امام زین العابدین علی بن حسین بن علی بن ابی طالب علیه السلام به حضور امیر رسید. امیر از او پرسید روغن لاولا ـ چیست؟ آن عالم گفت: منظور علی بن ابی طالب علیه السلام روغن زیتون

است. امیر گفت: از کجا می گویی؟ آن عالم در پاسخ چنین گفت: از کتاب خدا که فرمود:

۱- راحه الروح و یا کشتی نجات، ص ۱۴۳؛ همچنین ر.ک: ۲۰ هزار زیارتگاه، ج ۱۷، نسخه خطی؛ کشکول محتشمی، ج ۲،

ص ۴۹۴؛ اسدیه فی انساب علویه، ص ۹۱؛ طرایق الحقایق، ج ۳، ص ۱۰۹؛ حبیب السیر، ج ۴، ص ۷۲؛ منتظم ناصری، ج ۲، ص ۷۸.

«شَجَرَهٍ مُبارَكَهٍ زَيْتُونَهٍ لاَ شَرْقِيَّهٍ وَ لاَ غَرْبِيَّهٍ»(۱).

امیر بلخ با روغن زیتون درمان شد. بدین ترتیب عالم مزبور به دلیل این خدمت از مقربان دربار امیر گشت. بعضی از علمای اهل سنّت از روی حسادت از او به نزد امیر بلخ

شکایت کردند که او از روافض است و به صحابه، به ویژه به معاویه بن ابی سفیان دشنام می دهد. امیر با حضور علما و قضات مجلسی تشکیل داد و رو به عالم شیعه کرد و گفت: عده ای از علما از شما شکایت کرده اند که به اصحاب از جمله به معاویه دشنام می دهید.

آیا شما این حرفها را تأیید می کنید؟

وی گفت: بله، نه تنها به او دشنام می دهم بلکه هر کسی را که قبل از او خود را خلیفه می دانست نیز سب می کنم. نیز به کسی که او جانشین خود کرد دشنام می دهم، همچنین کسی را که او را جانشین گردانید سب می کنم.

در هر حال آن عالم اعتراف کرد و ارتدادش در نزد علما و قضات به اثبات رسید. آنها تقاضای قتل او را کردند، امیر گفت: اجازه دهید او هم برای اثبات مدعای خود بینه و دلیل اقامه کند، و آن گاه حکم قتل او را صادر می کنم. آنها پیشنهاد امیر را قبول کردند و گفتند: آیا برای اثبات حرفهایت دلیلی داری یا نه؟

آن عالم فرزانه گفت: همه شما می دانید که حاتم طایی دختری به نام سفاحه داشت و این دختر پس از مرگ پدر به خدمت پیامبر صلی الله علیه و آله رسید. حضرت به احترام پدرش که با وجود کافر بودن در جود و سخاوت معروف بود، به او لباس، پول و مرکبی سواری داد و به امیرالمؤمنین علی علیه السلام دستور داد او را به طایفه اش برساند. علی علیه السلام او را به شام رسانید. وی به عنوان قدردانی از رسول خدا صلی الله علیه و آله گفت: پیامبر صلی الله علیه و آله به من لباس، نفقه و

مرکب سواری عنایت فرمود و مرا به شام رسانید(۲).

ولی رسول خدا صلی الله علیه و آله بعد از رحلت در میان امت خود دختر گرامی اش حضرت فاطمه زهرا علیهاالسلام را به یادگار گذاشت. آیا درست بود که حق تنها دختر پیامبر صلی الله علیه و آله را غصب کنند؟

و به جای احسان و اکرام فدک را از او بگیرند؟

۱- نور / ۳۵.

۲- تاریخ دمشق، ج ۶۹، ص ۱۹۳؛ فتح الباری، ج ۸، ص ۱۰۲؛ طبقات الکبری، ج ۱، ص ۳۳۲؛ رجال حول الرسول، ص ۳۴۳؛ اسدالغابه، ج ۵، ص ۴۷۶؛ ریاحین الشریعه، ج ۴، ص ۳۳۰.

اهل مجلس منقلب شدند، امیر و تمام حضار گریه کردند؛ آن سیّد عالم و بزرگوار را بی گناه تشخیص دادند و از قتل او صرف نظر کردند. بدین ترتیب آن مرد فاضل در میان آنها عزیز و محترم بود و پس از سه سال از آن واقعه درگذشت. مردم آن عالم جلیل القدر

شیعه را با تجلیل فراوان به خاک سپردند. امیر بلخ بر روی مزارش گنبد و بارگاهی کوچک ساخت که مورد احترام و زیارتگاه خاص و عام شد. نام این شخص علی و نام پدرش ابوطالب بود و بر روی سنگ مزار او نوشتند این جا مزار علی بن ابی طالب است. این همان مزار معروف به سخی شاه اولیا در شهر مزار شریف می باشد که مورد علاقه و احترام مردم آن دیار است. مردم از او کرامات دیده اند، بیماران از آن حرم و بارگاه شفا

می گیرند و سالانه صدها هزار نفر زایر دارد. مؤمنین به آن قبه و بارگاه متوسل می شوند،

صاحب آن حرم را در پیشگاه خداوند کریم و رحیم شفیع قرار می دهند و با حاجات روا شده، به دیار و وطن خود باز می گردند(۱).

۴۶۰. علی بن حسین حسینی بلخایی

شرف الدین ابوالبرکات میر سیّد علی بن جلال الدین حسین حسینی از علمای برجسته امامیه در قرن هشتم هجری بوده است. او به سال ۷۹۰ ه . در بخارا قدم به جهان هستی نهاد و در سنّ جوانی به سیر و سیاحت پرداخت. مدت کوتاهی در کشمیر اقامت گزید، سپس آن جا را به قصد قندهار ترک کرد و پس از گشت و گذار وارد قندهار شد و

چند روزی در آن شهر آسود. آن گاه از شهر قندهار عازم چهل ستون شد. مدتی نیز در آن محل ماند. در آن جا بود که اطلاع یافت پدرش میر سیّد جلال الدین حسین با خانواده اش

از سمرقند به بخارا هجرت کرده است. لذا میر سیّد علی به قصد دیدار پدر و مادر روانه

بخارا شد.

مردم قندهار به پاس زهد و تقوا و کرامات وی در محل اقامت آن سیّد قدمگاهی ساختند و خلایق از دور و نزدیک به زیارت آن محل می آمدند. مردم در آن جا به ویژه در

۱- در محضر حضرت آیت اللّه العظمی بهجت، ص ۱۸۰.

ایام ماه مبارک رمضان و شبهای قدر معتکف می شدند و آن قدمگاه را میله جای باباولی نام نهادند. به هر حال، میر سیّد علی با گرد و غبار سفر وارد بخارا شد و به دنبال منزل

پدر گشت. سراغ پدر را از سیّد سمرقندی گرفت. سیّد سمرقندی او را به خانه خود دعوت و از مهمان عزیزش به گرمی استقبال کرد. صبحگاهان میر سید علی را به منزل پدرش برد. پدر تا نظر به جمال فرزندش کرد، همچون یعقوب، یوسف وار او را در آغوش کشید. سیّد دست پدر را بوسید. آن گاه به نزد مادر عزیزش آمد و با دیدن او خدای را سپاس گفت.

میر سیّد علی با دختر سیّد جمال الدین برکه سمرقندی ازدواج کرد و صاحب فرزندی به نام میر سیّد محمّد شد. دیری نپایید که پدر و مادر و نیز همسر خود را از دست داد و از فقدان آنها به شدّت اندوهناک گردید. تحمل مرگ همسر برای این مرد بزرگ و نیز نگهداری فرزند بسیار دشوار بود و جای خالی آنها را نمی توانست ببیند. از

همین روی تصمیم گرفت که بخارا را برای همیشه ترک کند. دست میر سیّد محمّد را گرفت و از بخارا عازم هرات شد.

مؤلف کتاب سلسله الذهبیه الحسینیه می گوید: ابوالبرکات میر سیّد علی از بخارا به هرات نزد پسرعموهایش رفت و چند صباحی در آن شهر ماند و دارالحکومه هرات را به مقصد بلخاب ترک کرد(۱).

جامی بلخی از دانشمندان عصر خود به شمار می رفت. او تألیفاتی دارد که از آن جمله می توان کتاب حدیقه الحقیقه را نام برد. هم اکنون یک نسخه خطی از کتاب مذکور در

کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران موجود است. عدّه ای از مورّخان آن کتاب را منسوب به شیخ احمد جامی می دانند. جامی بلخی خود از مردم بلخاب بود و از طرف شاهرخ به عنوان حاکم بلخاب انتخاب شد. شرف الدین ابوالبرکات میر سیّد علی در سال ۸۱۰ ه . وارد بلخاب شد. وی از طرف حاکم دانشمند بلخاب و سیّد جلال الدین، خواهرزاده سیّد میر عرب، مورد استقبال قرار گرفت. جامی بلخی املاکی به میر سیّد علی واگذار کرد و با پیشنهاد او، وی با دختر سیّد میر عرب ازدواج کرد و از همسر جلیل القدر خود

صاحب چهار پسر به نامهای میر سیّد حسین، میر سیّد حسن، سیّد عبد اللّه و میر سیّد

۱- سلسله الذهبیه، خطی و بدون صفحه است.

محسن شد.

صاحب کتاب سلسله الذهبیه الحسینیه در ص ۱۷ می نویسد: شرف الدین ابوالبرکات

میر سیّد علی به سال ۸۲۱ ه . به دارالحکومه هرات آمد. در همین سفر بود که میر سیّد علی دختر شاهرخ را به عقد خود درآورد و پس از مدتی به بلخاب رفت. ثمره ازدواج او با دختر شاهرخ فرزندی به نام میر سیّد مراد ماهرو بود.

شرف الدین ابوالبرکات میر سیّد علی با همسرش به سال ۸۵۱ ه . به هرات آمدند. در آن هنگام شاهرخ میرزا روز یکشنبه پنجم ذی الحجه در نزدیک شهر ری وفات یافت. جنازه او را به هرات انتقال دادند. ابوالبرکات میر سیّد علی بر شاهرخ نماز خواند و آن گاه

او را در کنار زوجه اش در مدرسه گوهرشاد بیگم دفن کردند.

میرزا آلغ بیگ به جای پدر بر تخت سلطنت نشست و توجهی خاص به میر سیّد علی داشت. او در بسیاری از امور مملکت خاصه در مورد اخذ مالیات با شرف الدین ابوالبرکات میر سیّد علی مشورت می کرد و نظر او را در این باره جویا می شد.

پس از مراسم تدفین شاهرخ میرزا، این مرد بزرگ با همسرش به بلخاب مراجعه کردند. در همین زمان دختر شاهرخ نیز وفات یافت. قبر او اکنون مورد زیارت عموم است.

بالاخره شرف الدین ابوالبرکات میر سیّد علی در سال ۸۵۳ ه . و در سن ۶۳ سالگی در بلخاب دار فانی را وداع گفت. تربت پاک او مرجع و ملجأ خاص و عام است، عموم مردم روح مطهر وی را وسیله تقرب به خدا قرار می دهند و حوایج شان را از آستان مقدس او دریافت می دارند.

از بزرگان نقل شده است هنگامی که مسجد گوهرشاد مشهد مقدس به اتمام رسید و علمای برجسته اسلام در زمان حکومت شاهرخ برای افتتاح مسجد به مشهد مقدس مشرف شده بودند، اولین کسی که در آن مسجد نماز جماعت را برعهده گرفت، شرف الدین ابوالبرکات میر سیّد علی داماد شاهرخ بود. این موضوع دلالت بر فضل و تقوای آن سیّد بزرگوار دارد(۱).

بنابر نقل مؤلّف کنزالانساب، شرف الدین میر سیّد علی را شاهرخ میرزا به عنوان

۱- تاریخ میر سیّد علی ولی خطی.

نقیب نقبای بلـخ و توابع آن انتخاب کرد. وی از هرات به بلـخ رفت و مدتی در این سـمت باقی بود. پس از وفات شاهرخ، بلخ را به مقصد هند ترک کرد و پس از سیر و سیاحت به بلخ بازگشت ولی تاریخ مراجعت او از این سفر دقیقا معلوم نیست(۱).

شرف الـدین میر سیّد علی پس از بازگشت با هفت نفر از علمای مبارز و فـداکار که از شاگردان آن مرد بزرگ بودنـد، برای تبلیغ و ترویج دین مقدس اسـلام خاصه مکتب امام صادق علیه السلام وارد بلخاب گردیدند و در محله درّه مزار ساکن شدند. آن محـل هم اکنون به ده ملایان مشـهور است. بنابر نوشـته حجه الاسـلام سیّد میر علی احمـد کربلایی سـرپلی، شـرف الـدین ابوالبرکـات میر سیّد علی شـاگردانش را طبق نیـاز محلات به اطراف گسـیل می داشت. ملا شـمس اللّه اعلی را به لرکرد، ملا سـبزپوش را به پَروشـان و دو نفر را به پـایین بلخـاب و سه نفر را به سـوی سـان چـارک فرسـتاد. این فرسـتادگان چـون مربی و مرشدشان بدون ترس مشغول تبلیغ می شدند(۲).

به نقل عده ای از مورخان، ملا شـمس اللّه اعلی از ندیمان و خاصّان شرف الدین ابوالبرکات میر سید علی بوده است. وی تمام وقت در خدمت اسـتاد بود. گزارشـهای روزانه کار وی را ثبت می کرد تا به صورت کتاب قطوری درآمد، متأسفانه این کتاب از بین

رفته یا در کتابخانه ای در یکی از کشورهای جهان نگهداری می شود.

شرف الدین ابوالبرکات میر سیّد علی از سخن سرایان عصر خود بوده و اشعارش را به دو زبان فارسی و عربی می سروده است. از اشعار او مقدار کمی در دسترس است. از

اشعار عربی او این رباعی که حکایت از یک نیایش نامه دارد در دست است:

یا رسول اللّه انظر حالنا

یا حبیب اللّه اسمع قالنا

إنَّنا فی بحر عصیان مغرقون

خُذ یدی سَهْلَنا اشکالنا

خبر فضل و دانش این دانشـمند شـیعی در تمام سـرزمین ترکسـتان انتشار یافت. تعدادی از علمای اهل سـنت از بلخ، جوزجان، فاریاب و بخارا برای مناظره با او وارد بلخاب شدند و شـرف الدین ابوالبرکات میر سید علی به گرمی از آنان استقبال کرد. این عده، چند روزی که در خدمت سیّد بزرگوار بودند، او را مصداق آیه «اِنَّکَ لَعَلی خُلْقٍ

ص:۱۸۱

۱- کنزالانساب، ص ۱۲۵.

۲- نامه میر علی احمد کربلایی.

عَظیم»(۱) یافتند. در هر یک از علوم اسلامی که وارد مناظره و مباحثه شدند خودشان را در

مقابل دریای مَوّاج علوم سیّد مشاهده کردند و مصداق این بیت تحقق یافت:

یکی قطره باران زابری چکید

خجل شد چو پهنای دریا بدید

و آن دانشمندان زهد و تقوای آن سلاله پاک پیامبر صلی الله علیه و آله را دیدند و از او کرامات

خواستند. سیّد قاسم سرپلی معروف به خواجه متوفی قرن ۱۲ه . در این باره قصیده ای سروده است.

درباره مبـدأ هجرت شـرف الدین ابوالبرکات میر سـیّد علی اختلاف اقوال وجود دارد. برخی مبدأ هجرت سـیّد را از کربلا می دانند و برای اثبات ادعای خود به اشعار سیّد احمد معروف به شاه برهنه تمسک می جویند.

بعضـی دیگر از مورّخان و انساب نویسان معتقدند که شرف الدین ابوالبرکات میر سیّد علی از سادات سبزوار است و به دستور شاهرخ از سبزوار به بلخ رفته است(۲). حاج کاظم یزدانی این قول را تقویت کرده و گفته است: در دوران حکومت سربداران در سبزوار شـیعیان، خـاصه سـادات، در آن محـل گرد آمدنـد. پس از سـقوط حکومت سـربداران در سـال ۷۸۸ه . زنـدگی بر شیعیـان و سـادات دشوار شـد. بـدین علت آن سـادات در زمـان حکومت شـاهرخ سـبزوار را ترک کردنـد و به منـاطق مرکزی افغانسـتان به میان علاقه منـدان خاندان رسالت هجرت کردند و مشـغول تبلیغ و ترویج شدند. جناب آقای یزدانی تنها چهار نفر از سادات را اسم برده است(۳). برخی دیگر از علما چون مؤلف کتاب سلسله

الذهبیه الحسـینیه، مبدأ هجرت شـرف الدین ابوالبرکات میر سـیّد علی را از بخارا می دانند و این قول مورد اعتماد است که آن سیّد بزرگوار از بخارا به بلخاب هجرت کرده

است.

عـدّه ای از مورّخـان و سیره نویسـان نظیر آقـای حکمـت و دکـتر محمّـد ریـاض اعتقـاد دارنـد که مبـدأ هجرت شـرف الـدین ابوالبرکات میر سـیّد علی از هنـد می باشـد؛ چون او را از احفاد میر سـید علی همـدانی است. این نیز اصالت نـدارد و بر اساس توهّمات است(۴).

۱- قلم / ۴.

۲- کنز الانساب، ص ۱۲۵.

۳- تاریخ هزاره، ص ۴۹.

۴- مجله یغما، سال ۴، ش ۸، ص ۳۳۷.

درباره شجره نامه میر سیّد علی حسینی چنین می خوانیم:

ابو محمّد میر سیّد علی بن جلال الدین حسین بن قاسم بن عبد اللّه بن ابراهیم بن داود خطیب بن حسین مجتبی بن داود بن عبد اللّه بن اسماعیل بن عبد اللّه بن اسماعیل بن هاشم بن ابی یعلی محمّد بن اسماعیل بن ابی القاسم احمد بن ابی عبد اللّه جعفر بن قاسم

خطیب بن جعفر شاعر بن محمّد اعلم العلماء بن محمّد بن زید شهید بن علی بن حسین بن علی بن ابی طالب علیه السلام.

قابل یادآوری است که بعضی از بزرگان در سلسله انساب ابوالبرکات میر سیّد علی دچار توهّم شده اند و سلسله نسب او را چنین ذکر کرده اند: اسماعیل بن ابی القاسم احمد بن احمد سکین بن جعفر شاعر.

آنچه که ابوالحسن بیهقی در لباب الانساب و عبیدلی در تذکره جامع شجره نقل کرده اند چنین است: ابوالقاسم احمد بن جعفر بن قاسم بن جعفر شاعر بن محمّد بن محمّد بن زید شهید. این جعفر دوم معروف به جعفر جدّه است. وی در سال ۲۰۵ از طرف زید بن حسن حاکم طبرستان به عنوان امام جمعه شهر هرات منصوب شد و در همان جا وفات یافت و در قهندژ آن شهر به خاک سپرده شد(۱).

و امّا درباره شجره نامه میر سیّد علی همدانی آمده است:

ابو محمّد میر سید علی بن شهاب الدین بن محمّد بن علی بن یوسف بن محمّد بن محمّد بن جعفر بن عبد اللّه بن محمّد بن علی بن حسن بن حسین بن علی زین العابدین بن

حسین بن علی بن ابی طالب علیه السلام.

عارف صمدانی حضرت میر سیّد علی ولی حسینی بلخابی، اشعار عارفانه می سرود و دیوانی از وی به یادگار مانده است. اصل این کتاب برای تصحیح نزد استاد حسن زاده لیله کوهی بوده است. استاد لیله کوهی در ضمن معرفی دیوان این عالم جلیل القدر، ابیاتی را از او در فصلنامه بلخاب به چاپ رسانده است که ابیات ذیل نمونه ای از آنهاست(۲):

۱- لباب الانساب، ج ۱، ص ۲۵۱؛ تذکره جامع شجره، ص ۱۷۶.

۲- فصلنامه بلخاب، سال ۳، ص ۱۷.

ما را زذکر دوست به دنیا چه حاجت است

از دوست غیر دوست تمنّا چه حاجتست

دل را به خُلد و کوثر حوران چه حاجت است

خلوت گزیده را به تماشا چه حاجت است

چون کوی دوست هست به صحرا چه حاجت است

آن یار را زحالت ما گر ملال نیست

تحقیق بی شکست که واقف زحال نیست

گاهی که بینمش به تمنّا محال نیست

ارباب حاجتیم و زما این سؤال نیست

در حضرت کریم تمنّا چه حاجت است

تن را زغم نماند به جز استخوان و پوست

اشکم روان بیاد قدس، دم به دم چه جُست

عالم همه مبرهن و پیدا به نزد اوست

جام جهان نماست ضمیر مُنیر دوست

اظهار احتیاج خود آنجا چه حاجت است

داری وظیفه بوسه ای از لعل آن نگار

پیوسته دل به وعده آن یار شاد دار

چون زلف او مباش پریشان و بی قرار

ای عاشق گدا چو لب روح بخش یار

میراندنت وظیفه، تقاضا چه حاجت است

گفتم زعشق یار دلم را قرار نیست

گوید رقیب بر در آن یار نیست

ما را به جز مکان درش غمگسار نیست

ای مدعی برو که مرا با تو کار نیست

احباب حاضرند، به اعدا چه حاجت است

ابیاتی دیگر نیز از این عارف بزرگ در مجله گنجینه به چاپ رسیده است(۱).

ص:۱۸۴

۱- گنجینه، ش ۳۸، ص ۹، اردیبهشت ماه ۱۳۸۳ش.

۴۶۱. علی بن حسین سلککندی

علی بن حسین سلککندی طخارستانی، از برجسته ترین فقهای زمان خود بود، سلککند از توابع بلخ و طخار است. مشاهیری بدین محل منسوب هستند و از آن جمله علی سلککندی است(۱).

۴۶۲. علی بن حمدان بلخی

ابوالحسن علی بن حمدان بلخی از جمله راویانی است که ابن عساکر او را در شمار استادان احمد بن منصور غسانی مالکی، معروف به ابن قُبیس آورده است، بیش از این اطلاعاتی درباره شرح زندگی او به دست نیامده است(۲).

۴۶۳. علی بن دوستی بن احمد بلخی

ابوالحسن علی بن دوستی بلخی، فردی عالم و محدّث بوده و عدّه ای از محدّثان از او روایت نقل کرده اند(۳).

۴۶۴. علی بن عبدالرحمان بن محمّد سمنگانی

ابوالحسن علی بن عبدالرحمان سمنگانی از جمله ائمه دین و از محدّثان کامل بود که

۱- الرجال فی تاج العروس، ج ۳، ص ۲۱۷.

۲- تاریخ مدینه دمشق، ج ۶، ص ۳۱.

۳- تاریخ بغداد، ج ۱۱، ص ۴۲۵؛ تاریخ مدینه دمشق، ج ۶، ص ۲۱۹؛ الاکمال، ج ۳، ص ۳۲۴؛ التبصیر، ج ۲، ص ۵۵۹.

در علوم مختلف تبحّر داشت. وی در حُسن سیرت، کثرت عبادت و تلاوت قرآن بین اقران معروف بود. او علم حدیث را در خدمت استادان مشهوری چون اُبی بن سهل ابیوردی، محمّد بن عبدالعزیز قنطری (سرپلی) و ابو عبد اللّه محمّد بن احمد سُرَّقی(۱) آموخت تا خود در این علم به پایه استادی رسید. او شاگردان بسیاری مانند شامر بن سعید کوفی و اسماعیل بن محمّد بن فضل تمیمی را تربیت کرد که هر یک به نوبه خود از شهرت خاصی برخوردار بودند و از استادشان روایت نقل می کردند. علی سمنگانی در سال ۵۵۲ه . در اصفهان وفات یافته است(۲).

۴۶۵. علی بن سلیمان بلخی

علی بن سلیمان بلخی، از رُوات برجسته عصر خود بود. وی از جمله شاگردان سعید بن عامر ترمذی به شمار می رفت که از استادش روایاتی را نقل کرده است. ابوالحسن علی بن واهِب بلخی از شاگردان او بود و روایاتی را از طریق او نقل می کند(۳).

۴۶۶. علی بن عبد اللّه بلخی خراسانی

ابوالمظفّر علی بن عبد اللّه بلخی خراسانی، از برجسته ترین محدّثان بلخ بود. وی در سال ۴۱۴ه . بلخ را به مقصد نیشابور ترک کرد، در میدان بلادجرد ساکن شد و در این

شهر به تدریس علم حدیث پرداخت. او روایاتش را از طریق ابو احمد خلف بن احمد سجستانی نقل می کرد. تاریخ وفات وی معلوم نیست(۴).

۱- سمعانی او را ابو عبد اللّه بَرْقی نقل کرده است. الانساب، ج ۳، ص ۳۰۷.

۲- دایره المعارف آریانا، ج ۱، ص ۹۹۴؛ معجم البلدان، ج ۳، ص ۲۸۶؛ الانساب، ج ۳، ص ۲۰۷؛ الطبقات الشافعیه، ج ۷، ص ۲۲۶؛ الکامل فی التاریخ، ج ۱۰، ص ۴۳۲.

۳- الثقات، ج ۸، ص ۴۷۲.

۴- تاریخ نیشابور، المنتخب من السیاق، ص ۵۷۷.

۴۶۷. علی بن عمر بن عبد اللّه بن شوذب بلخی

ابوالحسین علی بن عمر بن عبد اللّه بن شوذب بلخی از احفاد محدّث بزرگ عبد اللّه بن شوذب بلخی است. او در یک خانواده روحانی در بلخ پا به عرصه وجود نهاد و تحصیلاتش را در زادگاه خود به پایان رسانید. او در علوم مختلف به ویژه در علم حدیث تبحر یافت، به همین دلیل از محدّثان صاحب نام بلخ به شمار می رفت. مغازلی در کتاب المناقب خود از او روایاتی را نقل کرده است، مانند این روایت: ابوالحسین علی بن عمر بن عبد اللّه بن شوذب بلخی، از پدرش و او از محمّد بن حسین زعفرانی و او از احمد بن یحیی بن عبد الحمید و او از اسرائیل و او از حکم و او از ابو سلیمان و او از

زید بن ارقم روایت می کند که زید گفت: من از جمله کسانی بودم که واقعه غدیر خم را انکار کردم و به علت این که علی کرّم اللّه وجهه در حق ما نفرین کرده بود و خداوند نور چشمم را از من گرفت(۱).

۴۶۸. علی بن فضل بن طاهر بلخی

ابوالحسن علی بن فضل بن طاهر بلخی از محدّثان صاحب نام سرزمین بلخ بود. این مرد بزرگ برای گردآوری احادیث، به بلاد مختلف اسلامی آن روزگار مسافرت کرد. او زادگاهش را برای همیشه ترک کرد، و وارد بغداد شد و در آن شهر اقامت گزید. او بنابر خواهش علما وطلاب به تدریس حدیث پرداخت.

وی بیشتر روایاتش را از طریق محمّد بن فضل، احمد بن سیار مروزی و ابو حاتم

رازی نقل کرده است. عده ای از علمای رجال او را ثقه می دانند و عده ای نیز از او روایاتی

را نقل کرده اند، مانند احمد بن محمّد ابوالفرج صیرفی. دار قطنی و احمد بن ابراهیم بن

شاذان بلخی گفته اند: ابوالحسن علی بن فضل حافظ بلخی در سال ۳۲۳ه . در شهر بغداد

۱- الغدیر، ج ۱، ص ۱۶۹.

جهان فانی را بدرود گفت و با مرگ او ثلمه ای به اسلام وارد شد(۱).

ابن عساکر می گوید: ابوالحسن علی بن فضل بلخی به اسناد خود از هشام بن حسان نقل می کند که روزی زُریق که یکی از ارادتمندان علی بن ابی طالب علیه السلام بود، بر عمر بن عبدالعزیز حاکم اموی وارد شد و او را در حال حفظ قرآن و انجام فرایض یافت، گفت: یا امیرالمؤمنین، من اهل مدینه هستم، قرآن را از حفظ دارم و در انجام فرایض کوتاهی نمی کنم، پس چرا من مقام و منصب دیوانی ندارم؟

عمر بن عبدالعزیز گفت: از کدام طایفه اهل مدینه هستی؟

گفت: از دوستداران بنی هاشم، وی گفت: از دوستان کدام یکی هستی؟

آن مرد گفت: دوستدار مسلمانی از مسلمانان. عمر بن عبدالعزیز ناراحت شد و گفت: ای مرد من از تو سؤال می کنم و تو طفره می روی؟

آن مرد گفت: من از دوستان و موالیان علی بن ابی طالب علیه السلام هستم، در حالی که شما بنی امیه در محافل تان کمتر از علی بن ابی طالب علیه السلام یاد می کنید. عمر بن عبدالعزیز گریه کرد و اشکهایش بر زمین جاری شد. آن گاه گفت: من نیز از موالیان علی بن ابی طالب علیه السلام هستم(۲).

۴۶۹. علی بن قاسم بن عبد اللّه بلخی مُقری

کمال الدین ابو منصور علی بن قاسم بن عبد اللّه بلخی مُقری، از قراء معروف عصر

خود به شمار می رفت، او در این علم صاحب نظر بود(۳).

۱- تاریخ بغداد، ج ۴، ص ۴۰۱؛ تذکره الحفاظ، ج ۳، ص ۸۲؛ سیر اعلام النبلاء، ج ۱۵، ص ۶۹؛ تاریخ الاسلام، ذهبی، حوادث سالهای ۳۲۱-۳۳۰ه .، ص ۱۳۳؛ طبقات الحفاظ، ص ۳۵۶؛ طبقات علماء الحدیث، ج ۳، ص ۶۴؛ المنتظم، ج ۸، ص ۱۵۷؛ تهذیب الکمال، ج ۲، ص ۲۵۲؛ اللباب، ج ۳، ص ۳۴۷؛ الانساب، ج ۱۳، ص ۲۶۰؛ البدایه و النهایه، ج ۱۱، ص ۱۸۳؛ شذرات الذهب، ج ۴، ص ۳۰۰؛ دایره المعارف آریانا، ج ۱، ص ۹۴۳.

۲- الاکتفاء، ص ۲۲۵.

۳- مجمع الآداب فی معجم الألقاب، ج ۴، ص ۲۰۳.

۴۷۰. علی بن مالک بلخی کَهْل

علی بـن مالـک بلخی کَهْـل از محـدّثان نـامی بلـخ بـود. او بـه بسیاری از شـهرهای خراسـان و اصـفهان سـفر کرد، به خـدمت دانشـمندان علوم اسـلامی رسـید و از آنها کسب فیض کرد. وی مدتی در شهر اصفهان اقامت گزید که به تدریس علم حدیث پرداخت و شاگردانی را در این رشته تربیت کرد؛ از جمله شاگردان او احمد بن موسی است.

علی بن مالک بلخی، این روایت را به اسـنادش از رسول خدا صـلی الله علیه و آله نقل کرده اسـت(۱). قال رسول اللّه صلی الله علیه و آله: صَلّتْ المَلائکه علی آدم علیه السلام فکبَّرُوا علیه أربعا و سَلِّمُوا تَسلیمتین.

پیامبر صـلی الله علیه و آله فرمود: فرشـتگان بر جنازه آدم علیه السـلام نماز خواندنـد، چهار تکبیر گفتنـد و دوبار سـلام دادنـد. (اهل سنّت به این روایت عمل کرده اند).

۴۷۱. علی بن مالک بن عبد اللّه بلخی

ابوالحسن علی بن مالک بن عبد اللّه بلخی از محدّثان صاحب نام بلخ بود. او به استرآباد و گرگان سفر کرد، به خدمت علما و محدّثان رسید و از آنها کسب فیض نمود. نیز در طول اقامتش حدیث تدریس می کرد. او روایاتش را از طریق ابو طیب مُقری بغدادی و علی بن عباس و دیگران نقل می کرد. همچنین ابو عبد اللّه مطرفی از او روایاتی

را نقل کرده است(۲).

۴۷۲. علی بن متوکّل بلخی

علی بن متوکل مولی بنی هاشم از محدّثان نامی زمان خود به شمار می رفت. او بیشتر

۱- تاریخ اصبهان، ج ۱، ص ۴۵۰.

۲- تاریخ جرجان، ص ۲۷۷.

روایاتش را از طریق ابو مطیع حکم بن عبد اللّه بلخی نقل کرده است.

حسن بن علی بلخی می گوید: در کتاب پدرم یافتم که به خط خود نوشته بود که ابوحفص عبدی به من اجازه نقل روایت داده است.

علی بن متوکل بلخی قال: حدثنا ابو حفص عبدی عن ثابت عن انس بن مالک قال: قال رسول اللّه صلی الله علیه و آله: من کان ذالسانین فی الدّنیا، جعل اللّه له لسانین من النّار(۱)؛ پیامبر صلی الله علیه و آلهفرمود: انسان اگر در دنیا دو زبان و ریاکار باشد، خداوند برای او دو زبان از آتش قرار می دهد.

۴۷۳. علی بن محمّد انباری

(۲)

ابوالحسن علی بن محمّد انباری [انبیری] در انبار جوزجان و سرپل کنونی تولد یافت. او تحصیلاتش را در جوزجان و بلخ به پایان رسانید و در مدت کوتاهی از اساتید صاحب نام عصر خود به شمار می رفت. وی در علم حکمت و ریاضیات تبحّر داشت و صاحب نظر بود. علم حدیث و حدیث شناسی را در خدمت قاضی ابونصر حسین بن عبد اللّه شیرازی آموخت و موفق به گرفتن کسب اجازه نقل روایت شد. نیز از استادش قاضی ابو نصر شیرازی روایاتی را نقل کرده است(۳).

حکیم عمر بن خیّام از شاگردان ابوالحسن انباری است و کتاب المجسطی را در محضر او فرا گرفت(۴).

ابوالحسن علی بن محمّد انباری به سجستان رفت، مدتی در این ناحیه اقامت گزید و

به املای حدیث پرداخت. علما و بزرگان در مجلس درسش شرکت می کردند، از آن جمله ابو عبد اللّه محمّد بن احمد بن ابی الحجاج دهستانی هروی در خدمت او علم

۱- تاریخ بغداد، ج ۱۲، ص ۱۰۳.

۲- انبار نام سه ناحیه است: ۱- ناحیه ای در غرب فرات در عراق. ۲- ناحیه ای در مرو. ۳- ناحیه ای در جنوب غربی جوزجان که در بعضی از نسخ انبیسر آمده است، برخی از محققان انبار را أنبیر نوشته اند.

۳- اللباب، ج ۱، ص ۶۱؛ الانساب، ج ۱، ص ۳۵۵.

۴- دره الاخبار و لمعه الانوار، ص ۶۱.

حدیث آموخت و روایاتی را از طریق انباری نقل کرده است(۱).

روزی یکی از فقها از ابوالحسن انباری پرسید، چه تدریس می کنی؟

گفت: آیه ای از قرآن کریم را تفسیر می کنم، گفت: آن کدام آیه است؟

گفت: قوله تعالی: «اَفَلَمْ یَنْظُرُوا اِلَی السَّمَاءِ فَوْقَهُمْ کَیْفَ بَنَیْنَاهَا وَ زَیَّنَّاهَا وَ مَا لَهَا مِنْ فُرُوجٍ»(۲)؛ آیا منکران حق، آسمان را بر فراز خود نمی بینند که ما چگونه آن را محکم ساخته ایم؟ و چگونه آن را به وسیله ستارگان زینت بخشیده ایم؟ و هیچ شکاف و ناموزونی در آن وجود ندارد. انباری گفت: می گویم کیفیت و بنای آسمانها چه بوده است.

و از فواید آن می گویم. گفت: منکران حق اگر چه با فصاحت و بلاغت سخن می گویند، ولی هشیار نیستند و دل بیدار ندارند، به علت این که غضب و شهوت بر آنها مسلّط شده است. به هر حال راستی پیشه کن تا درست اندیش باشی، و خوابی که می بینی از اضغاث احلام نباشد تا از دروغ و ریا در امان باشی(۳).

۴۷۴. علی بن محمدان بن محمّد طایقانی بلخی

طایقان یکی از روستاهای بلخ می باشد. ابوالحسن علی بن محمدان طایقانی در این روستا قدم به عالم هستی نهاد. او از مفاخر محدّثان عصر خود بود. این مرد بزرگ در سال ۴۲۳ه . به زیارت بیت اللّه الحرام مشرّف شد و پس از بازگشت به وطن به تدریس علم حدیث پرداخت و علما و طلّاب و عامّه مردم از وجود او استفاده می کردند. حدیث زیر از اوست:

ابوالحسن علی بن محمدان طایقانی قال: حدثنا، ابو صالح شعیب بن ادریس الفقیه - ببلخ - قال: حدثنا ابوالحسن الفارسی قرأت علیه قلت له حدثکم ابو سلیمان محمّد بن

۱- معجم البلدان، ج ۱، ص ۳۰۵؛ تاج العروس، ج ۷، ص ۵۰۲-۵۰۳.

۲- ق / ۶.

۳- دره الاخبار و لمعه الانوار، ص ۶۱؛ تاریخ الحکماء اسلام، ص ۱۰۳؛ تتمه صوان الحکمه، ص ۹۷-۳۲۱؛ مراصد الاطلاع، ج ۱، ص ۴۷-۴۸؛ الاکمال، ج ۱، ص ۱۴۲؛ التوضیح المشتبه، ج ۱، ص ۱۴۱-۱۴۲؛ الرجال فی تاج العروس، ج ۳، ص ۲۳۷.

الفضیل العابد، قال: حدثنا ابو یحیی الحمانی عن الاعمش، عن ابی صالح عن ابی هریره قال:

قال رسول اللّه صلی الله علیه و آله: من نفّس عن مسلم کربه من کرب الدنیا، نفس اللّه عنه کربه من کرب یوم القیامه، او قال کرب الآخره، و من یسّر علی مسلم یسّر اللّه علیه فی الدنیا

والآخره. و من ستر علی مسلم ستر اللّه علیه فی الدنیا والآخره، واللّه فی عون العبد ما کان فی عون اخیه و ما جلس قوم فی بیت من بیوت اللّه یتلون کتاب اللّه و یتدارسونه، بینهم

الاغشیتهم الرحمه، و نزلت علیهم السکینه و خفتهم الملائکه و ذکرهم اللّه فیمن عنده.

و من سلک طریقا یطلب فیه علما سهل اللّه له طریقا الی الجنّه، و من یبطئ به عمله لا یسرع به نسبه(۱)؛ رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: کسی که غمی را در دنیا از مسلمانی بزداید، خداوند غمی از غمهای آخرت را از او برمی دارد و کسی که برای مسلمانی آسانی فراهم کند، خداوند در دنیا و آخرت بر او آسان می گیرد و کسی که عیب مسلمانی را بپوشاند، خداوند در دنیا و آخرت عیوب او را می پوشاند. خداوند مددکار بنده ای است که او نیز به برادرش کمک می رساند و چون گروهی در خانه های خدا بنشینند و تلاوت قرآن کنند و آن را بیاموزند، خداوند آنها را زیر پوشش رحمت خود قرار می دهد و به آنها آرامش می بخشد و فرشتگان پیرامون آنها را فرا می گیرند و خداوند یادآور آنهاست و هر کسی که در طلب علم گام بردارد، خداوند راه بهشت بر او بگشاید و عملش را با علم او دراز گرداند و در هلاکت او تسریع نکند.

۴۷۵. علی بن محمّد بن ابراهیم بن محمّد بن تخویه بلخی، تخوی

ابوالقاسم علی بن محمّد بن ابراهیم بلخی، تخوی از مشاهیر محدّثان بلخ بود. او

روایاتش را با اسنادی از علی بن ابی طالب علیه السلام نقل کرده است(۲).

۱- تاریخ بغداد، ج ۱۲، ص ۱۱۴؛ الانساب، سمعانی، ج ۹، ص ۲۱.

۲- الانساب، سمعانی، ج ۳، ص ۲۵.

۴۷۶. علی بن محمّد بن ابراهیم قندوزی

علی بن محمّد قندوزی از اُدبای برجسته جهان اسلام، از صاحب نظران علم نحو و ادبیّات عرب و مورد احترام همگان بود. او در بین علمای عصر خویش شهرت داشت. وی در اواخر عمر وطنش را به قصد نیشابور ترک کرد و در آن شهر ساکن شد و سرانجام در سال ۴۲۰ه . در همان شهر دعوت حق را لبیک گفت. عدّه ای از مورّخان او را نیشابوری دانسته اند. از تألیفات این عالم گرانمایه کتاب العروض به جای مانده است(۱).

۴۷۷. علی بن محمّد بن احمد بلخی

علی بن محمّد بن احمد بلخی از راویان صاحب نام عصر خود به شمار می رفت. مؤلف کتاب اللآلی المصنوعه از او روایاتی را نقل کرده است. علی بلخی از شاگردان محمّد بن یوسف بن ثابت بوده و از استادش روایت کرده است(۲).

۴۷۸. علی بن محمّد بن احمد بن عیاش بلخی

ابوالحسن علی بن محمّد قاضی بلخی از مشاهیر محدّثان عصر خود بود. او بلخ را به قصد زیارت بیت اللّه الحرام ترک کرد که پس از اتمام فریضه حج در سال ۳۲۲ه . وارد

بغداد شد و در آن شهر مدّت کوتاهی اقامت اختیار کرد. وی بنا به درخواست علما و مردم مشغول تدریس حدیث شد و روایاتش را از طریق علما خاصه از ابو شهاب معمّر بن محمّد صوفی بلخی و از محمّد بن خشتام بن جعده بلخی نقل کرده است.

۱- معجم الادباء، ج ۱۵، ص ۵۷؛ هدیه العارفین، ج ۵، ص ۶۸۷؛ معجم المؤلفین، ج ۷، ص ۱۷۷.

۲- اللآلی المصنوعه، ج ۲، ص ۲۶۸.

عدّه ای از او نقل روایت کرده اند، مانند دارالقطنی و ابن ثلاج.

محمّد بن خشتام بن جعده قاضی بلخی قال: اخبرنا علی بن ابی بکر طرازی قال: اخبرنا ابو حامد احمد بن علی مقره حدّثنا ابوبکر محمّد بن خشتام بن جعفر بلخی قال: حدثنا عباس بن زیاد عن سعید بن سعید خلمی عن سلیمان تیمی عن ابی عثمان نهدی عن سلمان فارسی ان رسول اللّه صلی الله علیه و آله قال: ان اللّه تعالی یعطی المؤمنین جوازا علی الصراط بسم اللّه الرحمن الرحیم هذا کتاب من اللّه العزیز الحکیم لفلان بن فلان ادخلو جنه عالیه و قطوفها دانیه(۱).

۴۷۹. علی بن محمّد بن حسین طایفی ریحانی بلخی

قاضی ابوالحسن علی بن محمّد بن حسین طایفی، ریحانی، بلخی از چهره های برجسته بلخ بود، و تحصیلات خود را در زادگاهش به پایان رسانید و برای تکمیل آن به سمرقند رفت و مدتی در این شهر اقامت گزید. او در غیاب استادش امام ابو علی حسین بن سلمان بن محمّد بلخی تدریس می نمود. وی برای کسب فضایل و دانش بیشتر عازم عراق، حجاز و شام شد. او مدتی در شهر قدس اقامت کرد، سپس به بغداد رفت و در مدرسه خمارتکین مشغول تدریس شد. او همچنین به حلقه درس ابوالمحاسن عبدالواحد بن اسماعیل رویانی حاضر می گشت و از خرمن دانش او بهره می جُست. وی در شام از طریق استاد خود ابوالمحاسن عبدالواحد رویانی روایت نقل می کرد(۲).

۴۸۰. علی بن محمّد بن محمّد بن خلف طایقانی

امام ابوالحسن علی بن محمّد بن محمّد بن خلف بن محمود طایقانی از مشاهیر

۱- تاریخ بغداد، ج ۱۲، ص ۶۷.

۲- القند فی ذکر علماء سمرقند، ص ۵۷۴.

فقهای بلخ بود. وی فقه و اصول را در شهر بلخ آموخت، در این علوم صاحب رأی شد و فتوا می داد. با این حال علما او را در شمار طبقه دوم فقها قرار داده اند. وی به شهر

نیشابور هجرت کرد و در آن جا مشغول تدریس شد. او در سوم شوال سال ۴۰۵ه . وفات یافت و در مقبره حسین به خاک سپرده شد(۱).

ابن اثیر جزری می گوید: امام ابوالحسن علی بن محمّد طایقانی (طایکانی) روایاتش را از شعیب بن ادریس بلخی و ابراهیم بن عبد اللّه بن داود رازی نقل می کرد. نیز ابوبکر

خطیب بغدادی از او روایاتی نقل کرده است(۲).

۴۸۱. علی بن محمّد بن نصر بن عاصم بلخی

ابوالحسن علی بن محمّد بن نصر بن عاصم بلخی از محدّثان نامی بلخ بود. وی پس از فراگیری علوم، به سمرقند رفت و در این شهر به تدریس، به ویژه تدریس علم حدیث، فقه و اصول پرداخت. او از جمله شاگردان محمّد بن فضل فاریابی بود و دانش حدیث شناسی را از او آموخته بود. بلخی در شهر سمرقند روایاتش را از طریق فاریابی نقل می کرد.

عن ابی الحسن علی بن محمّد بلخی قال: حدّثنا محمّد بن الفضل الفاریابی قال: حدثنا محمّد بن الفُضیل عن ابن أبی فُدیک عن ابن أبی مُلیکه، عن الزهری عن عروه بن الزُبیر،

عن أبی هریره ان رسول اللّه صلی الله علیه و آله قال: إنّ اللّه رفیقٌ یُحب الرّفق و یعطی علی الّرفْق ما لا یُعطی علی العُنْفِ(۳)؛ حضرت فرمود: خداوند مهربان است، مهربانی را دوست دارد، به

مهربانان می بخشد و با جبر و زور به کسی عطا نمی کند.

حضرت فرمود: خداوند مداراکننده است، و مدارا کردن را دوست می دارد، و آن چه را که با مدارا می بخشد، با زور و جبر به کسی نمی بخشد.

۱- تاریخ نیشابور المنتخب من السیاق، ص ۵۷۹.

۲- اللباب، ج ۲، ص ۶۸.

۳- القند فی ذکر علماء سمرقند، ص ۵۰۹.

خطیب بغدادی، این روایت را به طریق دیگری نقل کرده است(۱).

۴۸۲. علی بن محمّد منجورانی

(۲)

علی بن محمّد منجورانی (منجوری) در روستای منجوران از توابع بلخ قدم به عرصه وجود نهاد. او تحصیلات خود را از کودکی در مکتب خانه آغاز نمود و در شهر بلخ به پایان رسانید. وی در علوم مختلف تبحر پیدا کرد و از صاحب نظران علم حدیث به شمار می رفت. او روایاتش را از طریق شعبه و ابو جعفر رازی نقل می کرد، نیز محدّثانی چون،

عبدالصمد بن فضل بلخی و ابو حاتم بن حبّان از او روایاتی را نقل کرده اند. این دو شخصیت از ابو شجاع عمر بن ابوالحسن بسطامی بلخی نقل می کنند که استادمان گفت: بر اساس آنچه که من در حاشیه کتاب الاکمال ابن ماکولا خوانده ام محل تولد علی بن محمّد منجورانی در روستای منجوران است. ابوالفضل محمّد بن ناصر حافظ می گوید: لقب علی بن محمّد، منجوری است. ابو اسحاق یعقوب بن یوسف سمرقندی جوهری از شاگردان منجورانی بود؛ وی از استادش روایاتی را نقل کرده است(۳).

یاقوت حموی می گوید: ابو عبد اللّه محمّد بن جعفر ورّاق بلخی در کتاب تاریخ خود وفات او را در ماه ذی القعده سال ۲۱۱ه . می داند(۴).

مؤلف کتاب صفوه الصفوه می نویسد: احمد بن سهل ابو زید بلخی گفت: منجورانی مردی فاضل و یکی از دوستان من بود(۵).

۱- تاریخ بغداد، ج ۶، ص ۱۲۴.

۲- منجوران، منچوران، منجور، از روستاهای اطراف بلخ است، مؤلف تاج العروس می گوید: منجوران و منجور، نام دو محل است، فاصله بلخ تا منجوران دو فرسخ راه است. ولی از محل منجور ذکری به میان نیاورده است. سپس اضافه می کند علی بن محمّد منجوری از منجوران است.

۳- تاج العروس، ج ۷، ص ۵۱۰؛ اللباب، ج ۲، ص ۲۶۱؛ الانساب، ج ۱۲، ص ۴۴۹؛ ج ۱۳، ص ۴۶۱؛ الرجال فی تاج العروس، ج ۳، ص ۲۳۷.

۴- معجم البلدان، ج ۴، ص ۲۴۱.

۵- صفوه الصفوه، ج ۴، ص ۱۷۴؛ الارشاد فی معرفه علماء الحدیث، ج ۳، ص ۹۵۱.

۴۸۳. علی بن محمود بن محمّد رایض بدخشانی

علی بن محمود بن محمّد رایض بدخشانی یکی از دانشمندان اواخر قرن پنجم و اوایل قرن ششم هجری است. او کتاب خالصه الحقایق لما فیه من اسالیب الدقایق ابوالقاسم عماد الدین محمود بن احمد فارابی را تلخیص کرد و نام آن را اخلص الخالصه

لخصه علی سبیل الایجاز و الاختصار گذاشت. محتوای این کتاب شامل اخبار، آثار و کلمات حکمت آمیز بزرگان است. در مورد شرح حال این عالم بزرگ نتوانستم بیش از این اطلاعاتی به دست آورم(۱).

۴۸۴. علی بن یونس بلخی

علی بن یونس بلخی از مشاهیر محدّثان عصر خود به شمار می رفت. او روایاتش را از طریق هشام بن الغاز و ابو غالب صالح بن سعید که از دوستان عمر بن عبدالعزیز بود نقل

کرده است. نیز راویانی چون، فضل بن سهل و یعقوب بن عُبید النهرتیری از علی بن یونس بلخی روایاتی را نقل کرده اند. در مورد احادیث علی بن یونس محدّثان اختلاف نظر دارند. عده ای مانند، ابو حاتم رازی، ابن حبّان، ابن حجر، ذهبی و میر حامد حسین

او را ثقه می دانند، امّا عُقیلی و برخی دیگر می گویند که روایات علی بن یونس قابل اعتماد نیست(۲).

۱- کشف الظنون، ج ۱، ص ۶۹۹؛ معجم المطبوعات العربیه، ج ۱، ص ۵۴۰.

۲- شوارق النصوص، ج ۱، ص ۲۱۶؛ میزان الإعتدال، ج ۳، ص ۱۵۹؛ الضعفاء الکبیر، ج ۳، ص ۲۵۶؛ لسان المیزان،ج ۵، ص ۱۱۳؛ الثقات، ج ۸، ص ۴۵۹؛ الجرح و التعدیل، ج ۶، ص ۲۰۹.

۴۸۵. علی خان بن میر عبدالباقی حشمت بدخشانی

علی خـان حشـمت بـدخشانی، در شـاه جهـان آبـاد که از توابع بـدخشان است دیـده به جهـان گشود. وی در ادبیات نسـبت به اقرانش گوی سـبقت را ربوده بود و به میر محتشم شـهرت یافت. شعر نیکو می سرود و تخلص او حشمت بود. بالاخره در سال ۱۱۶۳ه . پیک اجل در رسـید و او دیـده از جهان فرو بست. از وی دیوانی بر جای مانـده که مشـتمل بر هفت هزار بیت به زبان فارسی است(۱).

۴۸۶. علی عطاء بن علی محمّد عادلی

علی عطاء بن علی محمّد عادلی، یکی از مفاخر علمای امامیّه بلخ بود. وی به سال ۱۲۶۳ش در بندر امیر از توابع بامیان در یک خانواده روحانی دیده به جهان گشود. پدرش از علمای صاحب نام محل به شـمار می رفت که چون اسـتعداد سـرشار فرزندش را مشاهده کرد او را برای فراگیری علم و دانش ترغیب نمود. وی تحصیلات ابتدایی را در خدمت پدر فرا گرفت.

در همین زمان حضـرت آیت اللّه سـیّد حسین عالم به یکه ولنگ هجرت کرد. این طلبه جوان با شرکت در جلسات درس آیت اللّه عالم به تحصـیلات خود ادامه داد. پس از مدتی آیت اللّه عالم به زادگاهش بلخاب بازگشت و از شاگردش دعوت کرد به آن جا بیاید. وی در سن ۱۳ سالگی به همراه پدرش عازم بلخاب شد؛ چنان که خودش می گوید: پدرم مرا

به بلخاب خـدمت آیت اللّه عالم آورد و به او سپرد و خود به وطن بازگشت. از آن جا که پـدرم مردی فقیر بود، قـدرت تأمین هزینه تحصـیل مرا نداشت و مرا بدون هزینه تحصـیل و کمک مالی به امید خدا رها کرد و رفت. من کمر همت بستم و به طور جدی و فعّال تحصیلاتم را شروع کردم. در آن زمان امکانات و چراغی وجود نداشت؛ من شبهای

۱- هدیه العارفین، ج ۵، ص ۷۶۷.

مهتابی در پشت بـام مـدرسه به مطالعه می پرداختم. مسأله فقر یکی از مشـکلات طاقت فرسای من بود. سال اول که به بلخاب وارد شـدم؛ مقـدار چند من جو به دست آوردم و آن را به آسـیاب بردم تا آرد کنم. به سـبب تر بودن جو، آسـیابان آرد خیلی درشتی

به من تحویل داد. وقتی آرد را به مدرسه آوردم، آیت اللّه عالم به هر یک از اهالی اطراف

مدرسه پیشنهاد کرد که نان این سیّد طلبه را پخت کنید، هیچ کس آن را قبول نکرد؛ بالاخره خودم تصمیم گرفتم نان را پخت کنم. لـذا هر روز به صـحرا می رفتم، هیزم می آوردم و در گوشه ای از مدرسه آتش می کردم، سـپس مقداری از آن آرد جو را خمیر کرده در زیر آتش قرار می دادم و خـودم در کنـار آتش مشـغول مطـالعه می شـدم، گـاه اتفـاق می افتـاد که نـانم می سوخت و من متوجه نمی شـدم. بـا این مشـکلات من به تحصـیلات خود ادامه دادم. برای همین، آیت اللّه عـالم توجه خاصـی نسبت به من پیدا کرد و برای تبلیغ و رسیدگی به امور مردم، به هر جا که مسافرت می کرد، مرا نیز همراه خود می برد.

آیت اللّه عالم سخنرانی می کرد و در پایان به من می گفت روضه بخوان و من مصیبت می خواندم.

من ادبیات، معانی و بعضـی از کتب فقهی را در خـدمت وی فرا گرفتم. در این مـدت، دوبار پیاده به یکه ولنگ رفتم. در دفعه اول پـدرم از دنیـا رفته بود و در مرتبه دوم مـادرم را از دست داده بودم. در فن خطابه و منبر از شـهرت خوبی برخوردار شـدم. پس از درگذشت پدر و مادرم به زادگاهم بازگشتم. در آن جا در خدمت حجه الاسلام آقای مقدسی به تحصیلات خود ادامه دادم و کتاب قوانین و شرح لمعه و فصوص الحکم را در محضر او آموختم.

پس از رحلت آن عالم ربانی به خدمت علما و استادان مناطق هزاره جات رسیدم و از خرمن دانش آنها بهره مند شدم. آخرین اسـتادی که از وی اسـتفاده فراوانی بردم، حجه الاسـلام حاج سیّد محمّد حسن معروف به کبرک بود. وی یکی از فقهای عصر خود

به شمار می رفت و دو جلد شرح اللمعه، رسایل، مکاسب و چند کتاب فقهی دیگر را در خدمت این استاد فرا گرفتم.

حجه الاسـلام علی عطا عادلی به زادگاهش بنـدر امیر مراجعت کرد و در حوزه های علمیه منطقه یکّه ولنگ مشـغول تـدریس شد. هم اکنون شاگردانش در حوزه های علمیه

قم، مشـهد و مناطق دیگر وجود دارند و هر کدام مصدر خدمات هسـتند. وی پس از ۷ سال به یکّه ولنگ مراجعت کرد. مردم ترکستان به ویژه بلخاب از او دعوت کردند، ولی با

مخالفت شدید مردم یکّه ولنگ روبرو شدند و کار به مشاجره کشید تا بالاخره مردم با این

دعوت موافقت کردند و آن عالم عارف عازم ترکسـتان شد و در یکی از روسـتاهای بلخاب به نام گلورز سکونت اختیار کرد. وی از این تاریخ به بعد در مدرسه عالمیه دهنه

شرط مشغول تدریس شد و مدت ۳۰ سال سمت استادی این مدرسه را به عهده داشت.

وی در بسـیاری از علوم متـداول تبحّر داشت؛ به ویژه در فقه زبـانزد خـاص و عـام بود و در بیـان احکـام یـد طولایی داشت. از طرف بزرگان سانچارک خاصه حاج سیّد اسحاق وکیل از وی دعوت به عمل آمد که در مدرسه شهمرد تدریس نماید. او این دعوت را قبول کرد و به سانچارک رفت و چنـدین سال در آن مـدرسه مشـغول تـدریس شد و فضـلای زیادی تربیت کرد که فعلاً تعدادی از آنها در حوزه های علمیّه نجف، قم و مشهد حضور دارند.

این عـالم ربّانی و فاضل صَـمَدانی در طول عمر با برکتش هشت بار به زیارت ثامن الائمه مشـرف شـد و چهار مرتبه به زیارت عتبات عالیات و قدس شریف و شام سفر کرد و نیز چند مرتبه به زیارت حرمین شریفین مشرّف شد.

او در اواخر عمر نعمت بینـایی را از دست داد. سـرانجام در سال ۱۳۶۰ش، برای آخرین بار راهی مشـهد مقـدس شد و مدت ۸ سـال در جوار ثـامن الائمه اقامت گزیـد. در سن ۱۰۵ سالگی به تاریـخ هفـدهم آبان ماه ۱۳۶۸ش جهـان را بـدرود گفت و به اجداد طاهرینش پیوست، عاش سعیدا و مات سعیدا(۱).

۴۸۷. علیم اللّه بن عتق بلخی

علیم اللّه بلخی، در سـال ۱۱۰۹ه . دیـده به جهـان گشود و در سال ۱۲۰۲ه . دار فـانی را وداع گفت. این دانشـمند از نظر علمی گوی سبقت را از دیگر معاصرانش ربود و تألیفات

۱- زندگینامه علمای بلخ خطی، ورق ۲۹.

فراوانی از خود به جا گذاشت که می توان به چند اثر او اشاره کرد: ۱- انهار الاسرار، شرح بوستان سعدی ۲- تقدیس الرّحمان عن التّقیّه بالزمان والمکان «فارسی» ۳- زبده الروایات فی الفقه ۴- شرح اخلاق ناصری ۵- نثر الجواهر «فارسی» ۶- نزهه السالکین فی التصوف و السّلوک(۱).

علیم اللّه بن عتق بلخی معروف به جالندهری، مرید ابوالمعالی چشتی کرمانی و خلیفه میر محمّد سعید مشهور به سیّد بهیک بود. او کلمات و ملفوظات پیر خویش را به زبان آورد و ترجمه کرد که به نام تحفه الصالحین به چاپ رسید.

نیز وی کتاب نزهه السالکین را در ۲۵ فصل نوشت: ۱- پیری و مریدی و شروط و آداب آن ۲- نفس و قلب و دیگر لطایف و تهذیب اخلاق ۳- مبادی سلوک ۴- طلب علم و کسب و حرفت ۵- بیان و رجال غیبت ۶- زیارت قبور ۷- دعا و اجابت آن ۸- رؤیای واقعه ۹- انواری که بر سالک نمایان می شود ۱۰- معرفت و توحید ۱۱- یقین و مراتب آن ۱۲- مکاشفه و معاینه و مشاهده ۱۳- حجاب وصل و قرب ۱۴- فنا و بقا ۱۵- حیرت ۱۶- بیرون آمدن سالک از قید زمان و مکان ۱۷- خصال درویشان ۱۸- تجرد و تأهل ۱۹- طعام خوردن و خورانیدن ۲۰- سماع ۲۱- جلسه ذکر ۲۲- چهار و چهارده خانواده ۲۳- ترتیب نوشتن شجره ۲۴- احوال پیر خود ۲۵- وصال پیر خود و فواید اعراس پیران(۲).

او همچنین کتاب نظم الدر و المرجان فی تخلیص سیر سیّد الانس و الجان را به

فارسی ترجمه کرد و نثر الجوهر فی تلخیص سیر ابی طیب و الطاهر نام نهاد(۳).

۴۸۸. عماد الدین بن احمد فاریابی

عماد الدین بن احمد فاریابی، از علمای صاحب نام قرن ۶ به شمار می رود. وی تألیفاتی از خود به یادگار گذاشته است که از آن جمله می توان به کتاب خلاصه الحقایق

۱- هدیه العارفین فی اسماء المؤلفین، ج ۵، ص ۶۶۷.

۲- فهرست مشترک پاکستان، ج ۳، ص ۲۰۶۵.

۳- فهرست مشترک پاکستان، ج ۱۰، ص ۲۸۶.

اشاره کرد. کتاب مذکور به زبان عربی در عرفان نگاشته شده است. تاریخ تألیف آن

حدود ۵۹۷ه . می باشد. یک نسخه از این کتاب در کتابخانه دانشگاه علیگر موجود است(۱).

۴۸۹. عمر بن صبح بن عمران بلخی خراسانی

ابو نُعَیم عمر بن صبح بلخی خراسانی در بلخ تولد یافت. او تحصیلاتش را در زادگاه خود به پایان رسانید و برای تکمیل علوم و کسب دانش بیشتر به شهرهای بخارا، سمرقند، بغداد، شام و حجاز سفر کرد. وی از محضر محدثان و علمای زیادی بهره جُست. و روایاتش را از طریق افراد زیر نقل کرده است: ابان بن ابی عیاش، بکّار بن عبد اللّه، بُکیر بن عبد اللّه، شاگرد مکحول، ثور بن یزید رَحّبی، خالد بن میمون بن رماح، سالم بن غَیلان بن عبد الاعلی ابو فیض بصری، عبدالرحمان بن حرمله، عبدالرحمان بن عمرو اوزاعی، قتاده بن دعامه، محمّد بن ابی عایشه سعدی، مقاتل بن حیان بلخی، یحیی بن ابی کثیر، یزید رقّاشی، یونس بن عُبید و ابو زبیر مکی. همچنین راویانی مانند،

بَشیر بن زادان، حسین بن علوان، علی بن جریر باوردی، علی بن حسن بن نُعیم شامی، عیسی بن موسی غنجار بخاری، غالب بن فرقد اصبهانی، محمّد بن حِمیر سُلَیْحی، محمّد بن یعلی سُلمی زنبور، محمّد بن یوسف اصبهانی، مُخلد بن یزید حرانی، مسلمه بن علی خُشَنی و یزید بن عوف از عمر بن صبح بلخی روایاتی را نقل کرده اند(۲).

محققان و رجال شناسان درباره عمر بن صَبح بلخی اختلاف نظر دارند؛ بعضی او را تصدیق کرده اند و برخی روایات او را رد کرده می گویند او ثقه نیست. اسحاق بن راهویه

می گوید: در خراسان سه نفر ظهور کردند که نظیرشان در دنیا به بدعت گذاری و دروغ گویی وجود ندارد: جهم بن صفوان، عمر بن صبح و مقاتل بن سلیمان بلخی. بخاری در تاریخ الاوسط به نقل از علی بن جریر می گوید که از عمر بن صبح شنیده است که

۱- سیری در کتابخانه های هند و پاکستان، ص ۳۱۲.

۲- تهذیب الکمال، ج ۲۱، ص ۳۹۶؛ خلاصه تهذیب، ج ۲، ص ۱۴۰.

می گفت: من خطبه النبی را جعل کرده ام(۱).

ابو حاتم و ابن عدی او را منکر الحدیث می دانند(۲).

ابن حجر از ابن حبّان نقل می کند: عمر بن صبح روایاتی را جعل کرده و آنها را به علما و محدثان ثقه نسبت داده است، لذا خواندن و نوشتن حدیث او حرام است(۳).

دار قطنی او را متروک الحدیث می داند. احمد بن علی سلیمانی می گوید: عمر بن صبح گفت: من آخر خطبه النبی را جعل کرده ام. نسائی می گوید: عمر بن صبح ثقه نیست(۴).

ابوالحسن علی بن محمّد کنانی می گوید: عمر بن صبح بلخی دروغ گوست و خود به جعل حدیث اعتراف کرده است(۵).

عن عمر بن صبح البلخی باسناده، عن عبد اللّه بن مسعود، عن النبی صلی الله علیه و آله قال: لیوم واحدٍ من العالم الذی یُعلّمُ النّاس الخیر، أفْضَل عند اللّه ِ، و أعْظَمُ أجرا من عِبادهِ العابِدِ ألفَ سَنَهٍ(۶).

حضرت فرمود: اگر انسان یک روز از عمرش را صرف آموزش به مردم کند، آن روز در پیشگاه خداوند عالم بهتر از عبادت هزار ساله عابد و شب زنده دار است.

۴۹۰. عمر بن عبدالکریم ورسکی

علامه بدر الدین عمر بن عبدالکریم ورسکی در بخارا قدم به جهان نهاد. او فراگیری علوم را در زادگاهش آغاز نمود، برای تکمیل آن به بلخ سفر کرد و در این شهر اقامت گزید. بالاخره در سال ۵۹۴ه . او در بلخ جهان را بدرود گفت.

۱- التاریخ الأوسط، ج ۲، ص ۱۵۲.

۲- الجرح و التعدیل، ج ۶، ص ۱۱۶؛ الکامل فی ضعفاء الرجال، ج ۶، ص ۴۷.

۳- تهذیب التهذیب، ج ۳، ص ۲۷۹.

۴- میزان الاعتدال، ج ۶، ص ۱۱۶؛ تقریب التهذیب، ج ۳، ص ۷۶؛ لسان المیزان، ج ۸، ص ۵۹۲.

۵- تنزیه الشریعه، ج ۱، ص ۹۱.

۶- القندفی ذکر علماء سمرقند، ص ۶۸۹؛ اللآلی المصنوعه، ج ۲، ص ۲۸۴.

این مرد عالم از شاگردان شمس الائمه کردَری و ابوالفضل کرمانی بود. قاضی ابوبکر محمّد بن حسین ارسابندی در شمار شاگردان علامه ورسکی بود. وی کتاب امالی خود

را در محضر درس استادش تألیف کرد(۱).

آنچه از تألیفات او باقی مانده شرح الجامع الصغیر است؛ متن اصلی این کتاب از

صدر الشهید است که بدر الدین ورسکی آن را شرح کرده است(۲).

۴۹۱. عمر بن عبدالمؤمن بن یوسف کجواری بلخی

ابو حفص عمر بن عبدالمؤمن بن یوسف کجواری بلخی، شیخ الاسلام شهر بلخ بود. وی همراه مؤلف کتاب هدایه به سال ۵۴۴ه . عازم مکّه معظمه و مدینه منوره شدند و پس از انجام فریضه حج و زیارت مدینه، در مراجعت به شهر همدان رفتند. وی در این سفر از صاحب هدایه بهره های علمی زیادی برد و روایاتی را از او آموخت، امّا در چندین سال بعد در بعضی از مسائل فقهی با صاحب هدایه اختلاف نظر پیدا کرد و درباره آنها با او به مناظره پرداخت، صاحب هدایه می گوید: امام زاهد صفی الدین ابو حفص عمر بن عبدالمؤمن کجواری بلخی درباره اجازه نامه ای که به نجم الدین عمر بن محمّد نسفی داده بود این اشعار را سرود(۳).

أجزتَ لهم رِوايهَ مُستجازی

و مسمُوعی مجموعی بشَرطهِ

فلا تدعوا دُعائی بعد موتی

و کاتبهُ ابو حفص بخطّهِ

۴۹۲. عمر بن عبید بن خضر بن موسی مَسْتینانی

عمر بن عبید بن خضر بن مَستینانی، از محدثان صاحب نام شهر بلخ به شمار می رفت.

۱- الجواهر المضیّه، ج ۲، ص ۶۵۲؛ اعلام الاخیار، ش ۳۸۴؛ الطبقات السنیه، ش ۱۶۳۰؛ کشف الظنون، ج ۱، ص ۵۶۳؛ الفواید البهیّه، ص ۱۴۹.

۲- هدیه العارفین، ج ۵، ص ۷۸۵.

۳- الجواهر المضیّه، ج ۲، ص ۶۵۲.

او برای گردآوری حدیث و کسب فیض از محضر علما و محدّثان به ماوراء النهر سفر کرد و از حضور علمای آن دیار بهره جست. وی سپس در شهر سمرقند اقامت گزید و بنا به گفته صاحب القند در سال ۵۲۰ه . در این شهر حدیث می گفت.

وی از شاگردان ابوالقاسم بن ابو منصور بن ابو طاهر خلیلی بلخی بود و از استادش روایاتی را نقل کرده است، مانند این روایت: عن عمر بن عبید مستینانی قال: اخبرنا ابوالقاسم بن ابو منصور بن ابو طاهر الخلیلی البلخی قال: اخبرنا ابوالقاسم علی بن احمد

قال: اخبرنا الهیثم قال: حدثنا العباس بن محمّد قال: حدثنا احمد بن عبد اللّه قال: حدثنا زائده قال: حدثنا زیاد عن انس، عن النّبی صلی الله علیه و آله قال: ثلاثُ مهلِکاتِ: شحّ مُطاعُ و هویً مُتّبعُ، و إعجابُ المَرءِ بِنَفسِهِ(۱).

حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود: سه صفت است، که انسان را به هلاکت می اندازد: بخل و حرص، پیروی کردن از هوای نفس و خودخواهی و تکبر.

عمر بن عبید بن خضر بلخی مستینانی از معارف محدثان بلخی به شمار می رفت. ابو حفص واعظ از شاگردان مستینانی است و از او روایاتی را نقل کرده است(۲).

۴۹۳. عمر بن علی بن ابوالحسین علی بن ابوبکر بن

احمد بن حفص شیخی طورکی بلخی

عمر بن علی بن ابوالحسین علی شیخی طورکی بلخی، معروف به ادیب، در ماه رجب سال ۴۰۷ه . در محله طورک بلخ دیده به جهان گشود. او تحصیلات خود را در شهر بلخ به پایان رسانید و در بسیاری از علوم به ویژه ادبیات، تبحر یافت و عده زیادی از ادیبان عصر او از محضرش بهره بردند. وی از بزرگان شهر بلخ و مردی صالح و عفیف بود.

وی همچنین روایاتی را از طریق ابوالقاسم محمّد بن احمد ملیکی، و ابو جعفر

۱- القند فی ذکر علماء سمرقند، ص ۴۸۶.

۲- الرجال فی تاج العروس، ج ۳، ص ۲۵۷.

محمّد بن حسین سمنگانی امام مسجد راعوم نقل کرده است. ابو سعد می گوید: وی در سال ۵۴۸ه .ق.، در شهر بلخ وفات کرده است(۱).

۴۹۴. عمر بن علی بن حسین محمود بلخی

ابو سعید عمر بن علی بلخی از خاندان بزرگ محمودیان بلخی طالقانی به شمار می رفت. محمودیان بلخ مدّت زیادی قاضی القضات بلخ بودند و مسند علمی شهر بلخ را بر عهده داشتند؛ از جمله قاضی حسین محمود بلخی قاضی بلخ بود و به علم و عدالت و دیانت شهرت داشت. قاضی حسین دو برادر داشت: یکی به نام حسن و دیگری قاضی القضات بهاءالملّه و الدین حمید الدین ابو سعد عمر محمودی بلخی که در اقالیم عالم در علم کلام شهرتی تمام داشت.

در کتاب مزارات بلخ آمده است قاضی حسن محمودی برادر بزرگ و قاضی حسین محمودی برادر دوم و قاضی عمر محمودی برادر کوچک تر بوده است و هر دو برادر، حسن و حسین، در سال ۵۰۶ه . وفات کرده اند. آنها مقبره خانوادگی داشته اند که در دروازه نوبهار به نام حظیره محمودی معروف بوده است. ابن اثیر می نویسد: خاندان محمودی بلخی به فضل و دانش شهرت داشتند و ابو سعد قاضی حمید الدین عمر بن

علی محمودی بلخی از این خاندان در بلخ قاضی بود.

ظاهرا سمعانی یکی از شاگردان ابو سعید قاضی حمید الدین عمر بلخی بود که او را فردی کثیر العباده و زاهد دانسته است.

در کتاب لسان المیزان (ج ۲، ص ۴۴۶) به نقل از ابو سعد قاضی حمید الدین عمر

محمودی بلخی آمده است که او بر جنازه ابو علی قاضی القضات سیّد حسن وخشی متوفی ۴۷۱ه . نماز خوانده و در تشییع جنازه آن مرد بزرگ شرکت داشته است. در این هنگام از بهار زندگی ابو سعد قاضی حمید الدین عمر محمودی بلخی ۱۴ سال

۱- الانساب، ج ۹، ص ۹۳؛ اللباب، ج ۲، ص ۳۸؛ الاکمال، ج ۴، ص ۴۸۵.

می گذشت(۱).

بعضی از فضلا بر این باورند که ابو سعد قاضی حمید الدین عمر محمودی بلخی معاصر معز الدین محمّد غوری بوده است. استاد عبدالحی حبیبی در دو مقاله ای که در مجله یغما به چاپ رسیده در این باره به تفصیل بحث کرده است که خلاصه آن چنین است: در خاندان محمودی بلخی دو نفر به نام محمود وجود داشته اند: یکی قاضی حمید الدین محمود بلخی و دیگری به نام امام شمس الدین محمود قاضی که بعد از ۵۰ سال تولّد یافت و از عجایب زمان و نادره کیهان بوده و در حدود سال ۶۰۰ه . می زیسته است. امکان دارد که این شمس الدین محمود قاضی بلخی معاصر سلطان معز الدین محمّد بن سام غوری بوده باشد که در مدح او اشعاری سروده است. این ابیات از اوست:

خسرو غازی معز الدین و الدنیا که هست

روز هیجا با همایون رایتش همسر ظفر

بوالمظفّر شهریار شرق کاندر معرکه

گوییا دارد همایی چترش اندر پر ظفر

سلطان محمّد غوری در بین سالهای ۵۶۹ تا ۶۰۲ه . در غور، غزنه و هند حکومت می کرده است و این تاریخ ده سال بعد از وفات قاضی حمید الدین محمود بلخی است. این محال است که قاضی حمید الدین سلطان محمّد غوری را مدح کرده باشد. بنابراین، آن که معاصر سلطان محمّد غوری بوده همان امام شمس الدین محمود بلخی قاضی بلخ می باشد که او را مدح کرده است(۲).

استاد حبیبی شاید دچار اشتباه شده باشد که اسم قاضی حمید الدین را محمود

آورده است و این اسم با اسمی که در اصل نسخه کتاب مقامات حمیدی وجود دارد سازگار نیست. در کتاب مقامات حمیدی نام او چنین آمده است: القاضی الامام حمید الملّه والدین عمر بن محمود محمودی بلخی متوفی به سال ۵۵۹ه . . او قاضی القضات بلخ بوده است(۳).

مؤلّف ریحانه الادب نیز چنین آورده است: قاضی حمید الدین عمر بن محمود بلخی

از مشاهیر فضلا و اعاظم ادبا و اکابر علمای عصر ملکشاه سلجوقی و معاصر شاعر

ص:۲۰۷

۱- مجلّه یغما، سال ۲۲، ش ۹، ج ۲۲، ص ۴۹۹؛ سیر اعلام النبلاء، ج ۱۸، ص ۳۶۷.

۲- مجلّه یغما، سال ۲۲، ش ۱۰، ج ۲۲، ص ۵۵۹؛ الانساب، ج ۱۲، ص ۱۲۵.

۳- مقامات حمیدی؛ سیر اعلام النبلاء، ج ۱۸، ص ۳۶۷؛ و نیز ر.ک: تـذکره الحفاظ، ج ۴، ص ۱۳۰۹؛ الجواهر المضیّه، ج ۲، ص ۶۵۵؛ التحبیر فی المعجم الکبیر، ج ۱، ص ۵۲۴؛ لسان المیزان، ج ۲، ص ۴۴۶.

شیرین سخن انوری بوده است. او مدّت زیادی تصدّی کرسی قضاوت شهر بلخ را به عهده داشت(۱).

دکتر احمد رنجبر می گوید: قاضی حمید الدین عمر بن محمود بلخی را همه می شناسند. او سخنوری صاحب سبک در نظم و نثر فارسی در قرن ششم هجری بوده است. کتاب پر ارزش مقامات حمیدی خود گواه خوبی برای اثبات این قول است. در این کتاب صنایع لفظی به حدّ وفور دیده می شود(۲).

قاضی ابو سعد حمید الدین عمر بن علی محمودی بلخی تصانیف گرانبهایی از خود به جا گذاشته است. تألیفات او بدین قرار است ۱- الاستغاثه الی الاخوان الثلاثه ۲- حنین المستجیر الی حضرت المجیر ۳- روضه الرضا فی مدح ابن الرضا ۴- قدح المغنی فی مدح المعنی ۵- منیه الراجی فی الجواهر التاجی ۶- وسیله العفات الی اکفی الکفات ۷- مقامات حمیدی ۸- کتاب المسند الفقه.

ابوالمعالی احمد بن محمّد بن عثمان مذاری می گوید: من کتاب المسند الفقه ابو سعد

عمر بن علی بن حسین محمودی بلخی را در بغداد خدمت ابو علی بن بناء فرا گرفتم(۳).

کتاب مقامات حمیدی به زبان فارسی تألیف شده است. این کتاب دارای ۲۴ مقامه است و از ممتازترین تألیفات این مرد بزرگ به شمار می رود که بارها در هند و ایران چاپ

شده است. مقامات حمیدی جنبه مناظره دارد و مناظره هایی از قبیل جوانی و پیری،

بهار و پاییز، عشق و دیوانگی و... در آن آمده است. قاضی حمید الدین بلخی یکی از نویسندگان زبردست سرزمین ادب پرور بلخ بود و در سال ۵۵۹ه . وفات یافت(۴).

۴۹۵. عمر بن علی بن سالم بلخی بزّاز

کمال الدین ابوالفضل عمر بن علی بن سالم بلخی بزّاز در بلخ قدم به عرصه وجود

۱- ریحانه الادب، ج ۲، ص ۸۰.
۲- خراسان بزرگ، ص ۱۰۸.
۳- التحبیر فی المعجم الکبیر، ج ۱، ص ۵۲۴.
۴- مشاهیر و بزرگان شرق و غرب، ج ۱، ص ۷۸.

نهاد. او تحصیلاتش را در زادگاه خود آغاز کرد و در مدت کوتاهی علوم متداول روز را در

محضر اساتید فن فرا گرفت، آن گاه برای تکمیل اندوخته هایش به سیر و سیاحت پرداخت، به سرزمین های عرب و عجم سفر کرد، به خدمت دانشمندان آن بلاد رسید و از آنها کسب فیض کرد. وی سرانجام در شهر مراغه سکنا گزید. او مرد بزرگ و عاقلی بود. علما و دانشمندان در محفل درس او شرکت می جستند و وی با اندوخته علمی فراوان و بیان خوشی که داشت برای آنها صحبت می کرد و آنها بهره علمی می بردند. او تا

سال ۶۶۴ه .ق. در این شهر تدریس می کرد و محاضرات او را علما یادداشت می نمودند. روزی مولانا نصیر الدین سعید از سرزمینهایی که او سفر کرده بود پرسش کرد، و او در جواب گفت: سرزمینهایی است پر برکت و مردمان آنجا عالم دوست و غریب نواز و خوش برخورد هستند.

این مرد بزرگ به سنّ هشتاد سالگی در ماه رجب سال ۶۶۶ه . در شهر مراغه درگذشت و در دروازه میدان به خاک سپرده شد(۱).

۴۹۶. عمر بن علی بن غیلان بلخی

فرید الدین عمر بن علی بلخی از حکمای نیمه اول قرن ششم هجری از خطه

حکیم پرور بلخ بود. امام فخر رازی لقب او را فرید الدین غیلانی خوانده است.

بیهقی او را افضل الدین، افضل الحکماء الحضره خوانده و به همین مناسبت او را افضل الدین نیز گفته اند. از رساله حدوث العالم او چنین بر می آید که وی در سال ۵۲۳ه . در نظامیه مرو مشغول تحصیل بوده است. و از گفتار امام فخر رازی در کتاب مناظرات معلوم می شود که فرید الدین غیلانی بلخی قسمتی از عمر خود را در سمرقند گذرانده

است، زیرا امام فخر رازی در سال ۵۸۲ه . در شهر سمرقند به خانه او رفته و از قرار معلوم، گویا رساله ای نیز در ردّ گفتار او نوشته است.

فرید الدین غیلانی بلخی در فلسفه و حکمت شاگرد ابوالعباس لوکری بوده و

۱- معجم الآداب فی معجم الالقاب، ج ۴، ص ۲۱۲.

ابوالعباس لوکری نیز از شاگردان بهمنیار شاگرد حکیم شرق حسین بن عبد اللّه بلخی به شمار می رفته است. بنابراین تعلیم و پرورش ابن غیلان به ابن سینا می رسد.

از تعظیم و تکریمی که بیهقی برای او قایل شده چنین برمی آید که فرید الدین غیلانی بلخی در زمان خود یکی از مشاهیر حکما و از کسانی بوده که استحقاق نام حکیم و فیلسوف را داشته است؛ امّا این مرد فیلسوف با نظریات ابن سینا و به طور کلّی فیلسوفان

مشّایی مخالف بوده چنان که در ردّ بعضی از عقاید آنها کوشیده و رساله ای نیز در این

باره تألیف کرده است.

بیهقی که او را شایسته نام حکیم و فیلسوف می داند، معتقد است او متکلمی بوده که در رساله حدوث العالم راه تعصب پیش گرفته و منکر دین و اعتقاد فلاسفه شده است.

رساله او در دو بخش تحریر یافته است: بخش اول در احتجاج بر اثبات حدوث عالم و نقض کلام ابن سینا و بخش دوم در ابطال شبهات فلاسفه در این باره و مسائل مربوط به

آن. ابن غیلان بلخی مدّعی است که ابن سینا در رساله خود مسائلی را مطرح کرده که خلاف شرع است. او اثبات صانع را ممکن نمی داند؛ مگر بعد از حدوث عالم و بدین سبب کوشیده است تا عقیده ابن سینا و حکمای مشّاء را در اثبات قدیم بودن عالم رد کند.

همچنین نظر ابن سینا درباره این که پیامبران به یاری قوه جبلّی خود به عقل فعّال اتصال می یابند، باطل دانسته و در بطلان آن دلایلی اقامه کرده است. چنان که می دانیم

ابن سینا معجزه را تنها به صورت قوه تصرّف انبیا به یاری عقل فعّال که مدبّر امور فلکی

مادون قمر است، در امور این عالم توجیه می کند و لکن ابن غیلان سخنان شیخ را در این مورد رد می کند. او می گوید: ابن سینا درباره معجزات دیگری که اخبار درباره آنها متواتر

بحث نمی کند، مانند زنده کردن مردگان، معالجه کور و ابرص، اژدها کردن عصا، شق القمر و امثال اینها و این تغافل را نتیجه فساد عقیده آن استاد می داند.

فرید الدین غیلانی بلخی تصوّر می کند که حکما به خدا و روز آخرت ایمان ندارند و از تصدیق رُسُل و انقیاد به شرایع امتناع می ورزند و نیز مانند غزالی اشتغال به علوم

حکما مانند حساب و هندسه، طب، نجوم و مابعد الطبیعه و حتی کلام را وسیله کفر و ضلالت می شناسد و از آن بیم دارد؛

بنابراین از این که شیوع کتب فلاسفه و اقاویل آنان

ص:۲۱۰

در میان مسلمانان به فساد عالم مؤمنین منتهی شود در قطع رشته آن علوم می کوشد.

ابن غیلان هنگامی که به اثبات حدوث عالم می پردازد، این طور می گوید: یبطل بثبوت حدوث العالم معظم ضلالات الفلاسفه و جهالاتهم، از جمله ضلالات الفلاسفه

این گونه استفاده می شود که آنان به قدم عالم معتقد بودند و نیز فلاسفه متقدم اعتقاد داشتند که خدا جز به ذات خود علم ندارد، و متأخرین آنان معتقدند که باری تعالی تنها

بر کلیاتی که جز در اعیان وجود ندارد عالم است و همچنین انکار حشر و نشر و جمیع آنچه انبیا در این باره وعده داده اند از قبیل جنّت و نار، ثواب و عقاب و نیز نزول وحی از طرف خداوند بر فردی از افراد بشر به وسیله ملک مقرّب(۱).

فرید الدین غیلانی کیفیّت مخالفت خود را با ابن سینا این طور شرح می دهد: سبب شروع تحصیلات من در فلسفه آن بود که چون در مدرسه نظامیه مرو در شوال ۵۲۳ه . به تعلیم اشتغال داشتم، هنگام مباحثات فقهی از بعضی کسانی که با من مباحثه می کردند، الفاظ و معانیی می شنیدم که با آنها آشنا نبودم. وقتی درباره آن الفاظ تحقیق کردم، برای

من علم منطق را وصف کردند و گفتند آن بهترین وسیله برای یاری در مباحثه و غلبه بر خصم است؛ در نتیجه بر تحصیل آن حریص شدم. نخست در مرو قسمتی از آن را آموختم، آن گاه در شوال سال دیگر به نیشابور رفتم و آن را تمام کردم. پیش از آن هم علم

حساب را در بلخ آموخته و در استخراج مسائل جبر مهارت حاصل کرده بودم و هندسه

اقلیدس را هم خواندم. از این راهها به تحصیل علم طبیعیات و الهیات مایل شدم و قلب من از مخالفتی که در آنها با معتقدات دینی ام وجود داشت ناراحت بود و دانستم که ابطال آن با علم کلام میسّر است. پس به تعلیم آن مشغول شدم و بیشتر غرض من از آن اطلاع از فساد شبهات فلاسفه در مخالفت با حق بود. در آن علم هم به عقاید ابن سینا برخوردم و از این راه رغبت پیدا کردم که درباره آثار فلاسفه تحقیق کنم و از روی حقیقت

و بصیرت با گفته های آنان معارضه و شبهات آن قوم را نقض کنم و چون خداوند جلّ جلاله از صدق همت و خلوص نیت من در قصدی که داشتم آگاه شد، درهایی را که بر پیشینیان بسته بود، بر من بگشود، تا آن جا که توانستم بر ابن سینا در مسائل خرده گیرم که

۱- تاریخ ادبیات ایران، ج ۲، ص ۲۷۸-۲۸۰.

به خاطر هیچ کس راه نیافته است و آن در بسیاری از مواضع علم منطق بود. پس در این باب رساله ای به نام توطئه للتخطئه تألیف کردم و نیز به تخطئه ابن سینا در مسائل اصول دین همت گماشتم و از آن جمله در این کتاب مسائلی را که مربوط به اثبات حدوث عالم و اثبات شبهه های فلاسفه در این باب است آورده ام(۱).

فرید الدین غیلانی بلخی از متکلّمان بزرگ خراسان بود و در شمار مخالفان شدیداللحن ابو علی سینا بلخی محسوب می شد. وی استاد فرید الدین داماد نیشابوری بوده و خواجه نصیر الدین طوسی نیز شاگرد غیلانی بلخی بوده و کتاب اشارات شیخ الرئیس را نزد او خوانده است(۲). در کتاب تتمه صوان الحکمه آمده است که الامام فرید الدین عمر غیلانی بلخی افضل الحکمای عصر خود بود(۳).

فرید الدین غیلانی بلخی کتابی به نام الرّد علی القانون و یا رساله فی کیفیه الادویه دارد. از این کتاب دو نسخه یکی در کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران و دیگری در کتابخانه مجلس شورای اسلامی موجود است. یک حلقه فیلم از این کتاب توسّط دانشگاه تهیه شده که هم اکنون در بخش میکروفیلمهای کتابخانه مرکزی دانشگاه موجود است(۴).

۴۹۷. عمر بن علی سنجی

عمر بن علی سنجی از راویان بلخ به شمار می رفت. وی از جمله شاگردان ابوالقاسم احمد بن محمّد خلیلی بلخی بود. سنجی از طریق استادش روایاتی را نقل کرده است(۵).

۱- تاریخ ادبیات ایران، ج ۲، ص ۲۸۶.

۲- تاریخ ادبیات ایران، ج ۲، ص ۲۹۴.

۳- تتمه صوان الحکمه، ص ۱۵۶.

۴- فهرست میکروفیلمهای کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران، ج ۱، ص ۳۳۱.

۵- الانساب، ج ۶، ص ۳۶۰.

۴۹۸. عمر بن محمّد بن عبد اللّه بلخی

اجـداد ابو شـجاع عمر بن محمّـد بلخی بسـطامی از مردم بسـطام بودند. وی در ماه ذی الحجه سال ۴۷۵ه . در شـهر بلخ قدم به جهان هستی نهاد. وی تحصـیلات خود را در زادگاهش به پایان رسانید و به مقام والای فقاهت دست یافت. او حافظ قرآن بود و علم حـدیث را به خوبی می دانست. وی در ادبیـات عرب و فارسـی صاحب نظر و نیز در خلق نیکو ممتاز بود و در عین حال امامت شهر بلخ را بر عهده داشت.

برادرش ابوالفتـح بـن محمّـد مردی بزرگ، صـاحب سـیرت و نیز بسـیار عابـد بـود و پیوسـته بـه رفـع عیـوب نفس خـویش می پرداخت. از بلخیـان ماننـد ابـو هریره قلانسـی، ابوالقـاسم خلیلی و ابو اسـحاق اصـفهانی بلخی شـنیده شـده که او مریـد ابو علی وخشی بلخی بوده و از این استاد اجازاتی داشته است. وی در سال ۵۵۱ه . در شهر بلخ جهان را بدرود گفت.

پس از ابو شـجاع، فرزنـدش ابوالقاسم احمـدی به جای پـدر نشـست. وی با مردم بسـطام و نیشابور مکاتبه داشت، و نیز با مردم سایر بلاد ارتباط پیدا کرد و به نامه های آنها پاسخ می داد(۱).

ابو شـجاع ضـیاء الدین عمر بن محمّد بلخی از علمای جلیل القدر و از محدّثان زاهد بود. وی در سال ۵۶۲ه . دار فانی را وداع گفت.

از تألیفات او می توان به چند اثر اشاره کرد: ادب المریض والعائد، لقاطات المعقول

و مزالیق العزل(۲).

ص:۲۱۳

۱- الانساب، سمعانی، چاپ جدید، ج ۱، ص ۳۵۲، حرف بسطامی، ج ۲، ص ۲۳۲؛ اللباب، ج ۱، ص ۴۵۸؛ منتخب السیاق، ص ۵۶۲؛ الرجال فی تاج العروس، ج ۳، ص ۲۷۴؛ تاج العروس، ج ۷، ص ۵۳۰.

۲- هدیه العارفین فی اسماء المؤلفین، ج ۵، ص ۷۸۴.

۴۹۹. عمر بن محمّد خرّم آبادی

امام صـدر الـدین ملك الكلام عمر بن محمّد خرّم آبادی (خرماآبادی) دانشـمندی لطیفه گو بود. او در بلخ زندگی می کرد و علم وکمالش بر سایر صفاتش برتری داشت. عوفی می گوید: من در سمرقند به خدمت او رسیده ام(۱).

۵۰۰. عمر بن مدرک بلخی رازی

ابو حفص قاضـی عمر بن مـدرك بلخی رازی در بلـخ به دنیا آمد. او تحصـیلات خود را در زادگاهش به پایان رسانید. سـپس برای كسب دانش بیشتر به شـهرهای بخارا، سـمرقند، نیشابور، ری، بغداد شام و حجاز سـفر كرد. وی از محضر علما و محدّثان كسب فیض كرد و سرانجام در شهر بغداد ساكن شد و به تدریس علم حدیث پرداخت.

او روایاتش را از طریق مكی بن ابراهیم بلخی، عصام بن یوسف بلخی، عبـد اللّه بن مسـلمه قَعْنی، أبو سـلمه تبوذكی، مسـلم بن ابراهیم، ابو عمر حوضی، عمرو بن مرزوق،

سعیـد بن منصور، عمرو بن عون، احمـد بن یونس و هیثم بن خارجه نقل می كرد، نیز محدّثانی مانند موسـی بن هارون حافظ، محمّـد بن محمّـد باغنـدی، حَبَشُون بن موسـی خلّال، ابوذر قاسم بن داود كاتب، محمّد بن مخلد دوری بلخی، حمزه بن قاسـم هاشمی و ابو علی صفار روایاتی را از طریق عمر بن مدرك بلخی نقل كرده اند، روایت زیر از جمله

آنهاست: عن عمر بن مـدرك قال: حـدثنا مكی بن ابراهیم البلخی، عن موسـی بن عُبیده، عن زید الرقاشـی، عن انس بن مالك عن النبی صـلی الله علیه و آله قال: ما من مؤمن إلاّ و له فی السـماء بابان، بابٌ یَخْرُجُ منه رزقُهُ، و بابٌ یَدْخُلُ فیه كلامُه و عَمَلُهُ، فإذا ماتَ فَقْدان و بَكِیا علیه، و تَلی هذهِ الآیه «فَمَا بَكَتْ عَلَیْهِمُ السَّمَاءُ وَ الْأَرْضُ وَ مَا كَانُوا مُنْظَرِینَ»(۲). ثُمّ ذكر انَّهم لَمْ

۱- جامع الحكایات، ج ۱، ص ۲۹.

۲- دخان / ۲۹.

يَكُونُوا يَعْمَلُونَ على الارضِ عَمَلًا صالِحا، فَتَبْكى عليهم، و لَمْ يَكُنْ يَصْعَدُ الى السّماءِ من كلامِهِم، و لا مرّ عَلَيها كلامُ طَيْبِ و لا عملُ صالح فتفقُدُهم فَتَبْكى عليهم(۱).

از عمر بن مدرک بلخی نقل می شود که پیامبر صلی الله علیه و آله گفت: هیچ مؤمنی نیست، مگر از برای او در آسمان دو در وجود دارد، دری که از آن روزی او خارج می شود، و دری که از آن عمل و کلام داخل می گردد، زمانی که آن مؤمن می میرد، و آن درها در فقدانش گریه می کنند، و این آیه را می خوانند [نه آسمان به حال آنان گریه کرد، و نه زمین، و نه خدا به آنها مهلت داد]، پس آنها در روی زمین عمل صالح انجام نداده اند، سپس برای مؤمن گریه می کند، هیچ گاه از آنها کلامی به سوی آسمان بالا نرفته است، و نه از آنها کلام و نه عمل خوب صادر شده است، پس از روی مهربانی بر آنها گریه می کند.

محققان در مورد قاضی عمر بن مدرک بلخی اختلاف نظر دارند: عده ای او را توثیق کرده اند و برخی مانند، یحیی بن معین او را کذّاب می دانند. مؤلفان المغنی فی الضعفا؛ والضعفا و المتروکین او را توثیق نکرده اند(۲). ابو حفص قاضی عمر بن مدرک بلخی در سال ۲۷۰ه . وفات یافته است(۳).

ابو حاتم می گوید: علی بن حسین بن جُنید گفت: من از یحیی بن معین شنیدم که

می گفت: ابو حفص قاضی عمر بلخی کذّاب است(۴).

۵۰۱. عمر بن مسلم بن سعید بن عمر بن بدر بلخی دمشقی

زین الدین عمر بن مسلم بن سعید بلخی دمشقی در ماه شعبان سال ۷۲۴ ه .ق.، در بلخ پا به عرصه وجود نهاد. او تحصیلات خود را در زادگاهش آغاز نمود و برای تکمیل آن به عراق و حجاز و شام مسافرت کرد و سرانجام در دمشق ساکن شد و به کار تدریس پرداخت. او در دمشق یکی از فقهای برجسته حنفی به شمار می رفت و صاحب فتوا بود.

۱- تاریخ بغداد، ج ۱۱، ص ۲۱۱.

۲- المغنی فی الضعفا، ج ۲، ص ۴۷۳؛ الضعفاء والمتروکین، ج ۲، ص ۲۱۵؛ لسان المیزان، ج ۵، ص ۲۳۵.

۳- الغدیر، ج ۵، ص ۲۴۸.

۴- الجرح و التعدیل، ج ۶، ص ۱۳۶؛ میزان الاعتدال، ج ۳، ص ۲۱۶.

ذهبی در ذیل تذکره الحفاظ می گوید: وی در علم تفسیر تبحّر داشت و متون را حفظ

می کرد، در علم رجال از چیره دستان عصر خود به شمار می رفت. همچنین او محدّثان را خوب می شناخت و مطالبی را که حفظ می کرد، هیچ گاه فراموش نمی نمود.

آثار به جا مانده از او بدین قرار است: الکافی و المقنع فی علوم الحدیث.

مؤلف الدرر الکامنه می گوید: او امر به معروف و نهی از منکر را دوست داشت و در مدرسه ناصریه تدریس می کرد. در چهل سالگی به محضر شرف الدین قاسم خطیب رسید و علم فقه را فرا گرفت زمانی که در مدرسه ناصریه بود برهان الدین ابن جماعه با

او از در مخالفت درآمد و او مجبور شد به مدرسه أتابکیه رود و به تدریس بپردازد. نیز او علم حدیث و حدیث شناسی را در خدمت علاءالدین حجّی آموخت(۱).

این مرد عالم در ماه ذی الحجه سال ۷۹۲ ه . وفات کرده است(۲).

۵۰۲. عمر بن میمون بن بَحْر بن سعد بن رماح بلخی

قاضی ابو علی عمر بن میمون بلخی از مفاخر علمای بلخ است. علما و بزرگان او را در علم تقوا ستوده اند. وی پس از شهادت متوکل بن عمران بلخی به منصب قضاوت شهر بلخ منصوب شد و مدت ۲۰ سال به این کار اشتغال داشت. نقل می شود روزی عمر بن میمون در یکی از محله های شهر منکری را مشاهده کرد، ولی نتوانست آن منکر را دفع کند، پس، از همسایگان کمک خواست امّا کسی او را یاری نکرد، وی سوگند یاد کرد در شهری که مردم او را در دفع قبایح و منکرات یاری ندهند زندگی نکند، از این رو

بلخ را به قصد زیارت مکه معظمه ترک کرد و در جوار خانه حق اقامت گزید.

عمر بن میمون بلخی از زاهدترین افراد زمان خود بود. او مردی صالح و دانشمند بود طوری که همه روز به درس و مباحثه علمی اشتغال داشت. این عالم زاهد معظم با

۱- الدّرر الکامنه، ج ۳، ص ۱۹۴.

۲- ذیل تذکره الحفاظ، ص ۱۶۰، ۳۶۸.

حشمت و با عزت زیست و در ماه رمضان سال ۱۹۱ ه . به جوار رحمت حق پیوست(۱).

قاضی ابو مطیع بلخی می گوید: من کسی را راستگوتر از ابن رماح ندیده ام. روزی از طرف پادشاه وقت امر مهمی صادر شد که قاضی عمر بن میمون را دستگیر کنند، ولی قاضی ابو مطیع با شمشیر آویخته پشت سر او ایستاد تا وی از مجلس قضاوت برخاست. آن گاه ابو مطیع گفت: ما از قاضی عادل چنین حمایت می کنیم.

یحیی بن معین می گوید: عمر بن میمون از معتمدان و ثقات روزگار خود بود. ابو مطیع می گوید: ابن رماح از جانب کابل به ما رسید گویا در شب تاریک مسافران را ماه شب چهارده طلوع کرده است.

عصام بن یوسف بلخی می گوید: ابن رماح با جهم بن صفوان مؤسس فرقه جهمیه در باب بهشت و جهنم و رؤیت خالق به مناظره پرداخت. جهم می گفت: در آخرت دیدار حق جل جلاله برای مؤمنان امکان ندارد. ابن رماح به جهم گفت: آیا مؤمنان داخل بهشت می شوند یا نه؟ گفت: بلی ابن رماح گفت: برای چه وارد بهشت می شوند؟ جهم گفت: به وعده خداوند عالم. ابن رماح گفت: آیا این دیدار خالق و مخلوق و مالك و مملوك است یا نه؟ جهم ساکت شد و تسلیم گردید.

ابن رماح از شاگردان امام ابو حنیفه به شمار می رفت، محمّد بن ابو مطیع می گوید: من

از پدرم شنیدم که می گفت: من خدمت ابو حنیفه بودم، مکی بن ابراهیم بلخی از مسافرت بازگشت. ابو حنیفه گفت: ابن رماح چگونه بود، او را تنها گذاشتی؟ سپس گفت: در همه شهر بلخ مانند او پیدا نمی شود. اگر او پیش ما می بود، نیز مانند نداشت چه رسد

به شهر بلخ. نقل می شود که روزی ابن رماح و ابوحنیفه در مجلسی حضور داشتند و ابو حنیفه گفت: ای ابن رماح تو از ما عاقل تر و داناتر هستی، و زمانی که ابن رماح از جلسه

خارج شد، ابو حنیفه به حاضران گفت: خوشا قومی که او در میان آنها زندگی کند.

یعقوب قاری به عبد اللّه بن علوان حاکم بلخ نوشت، خداوند بر تو منت نهاده به سبب بنده ای از بندگان خاص خود که ناصح امت است و در دین رتبتی بالا دارد، در وی هیچ گونه دغل کاری و فریب وجود ندارد، به فرایض و سنن، عالم و متقن است و آن عمر بن

۱- فضایل بلخ، ص ۱۲۵؛ معجم المصنفین، ج ۲، ص ۷۴؛ نهایه السؤول، ص ۲۶۸؛ الجواهر المضیّه، ج ۲، ص ۶۷۲؛ تقریب التهذیب، ج ۲، ص ۶۹.

میمون بن رماح است وی از معتمدان من است، به علم ورای او عمل کن و از اوامر و نواهی او سرپیچی مکن تا قدم تو از جاده سعادت دور نگردد. محمّد بن ابو مطیع از پدرش نقل می کند که ابن رماح در طول زندگی اش هیچ کلمه ای را از مردم پنهان نداشت، این کار او نه به دلیل میل به خلق و نه به دلیل ترس از پادشاه بود. او آنچه حق بود می گفت

و قدم از راه راست فراتر ننهاد، و برای جیفه دنیا به این و آن رو نیاورد، هرگز کسی او را خندان ندید و سوگند نخورد و عیب کسی را نگفت.

عمر بن میمون از مقاتل بن حیان بلخی بالندی نقل می کند که سیّد عالم فرمود: هر کسی مال حرام به دست آورد و آن را ذخیره کند، در آن مال هیچ برکتی وجود ندارد، اگر صدقه دهد مورد قبول خداوند نمی باشد، اگر بمیرد آن مال خرج راه او به سوی جهنم است(۱).

قاضی ابو علی عمر بن میمون بن بَحْر بن سعد بن رماح بلخی از محدثانی چون، خالد بن میمون، سُهیل بن ابو صالح، ضحاک بن مزاحم بلخی، کثیر بن زیاد بن ابو سهل بُرسانی و مقاتل بن حیان بلخی روایاتی را نقل کرده است. محدّثان مانند احمد بن ابی طیب جرجانی، حسن بن موسی شیب، داود بن عمرو ضَبّی، زید بن حُباب، سُرَیج بن نعمان جوهری، سلم بن سلیمان بلخی و شبابه بن سوّار، عبد اللّه بن ابی امیه فزّاری بلخی،

عبد اللّه بن عمر بن رماح قاضی نیشابور، ابو یحیی عبدالحمید بن عبدالرحمان حِمّانی، عبدالعزیز بن ابی رزمه مروزی، عبدالوهاب بن حبیب فراء، لیث بن مساور بلخی قاضی، محمّد بن عبدالرحمان بن غزوان ضَبّی، یحیی بن آدم، یحیی بن ابی بُکیر کرمانی، یحیی بن حسان تِنیسی، یحیی بن عبدالحمید حِمّانی، یحیی بن یحیی نیشابوری و یونس بن محمّد مؤدب نیز روایاتی از عمر بن میمون بن رماح بلخی نقل کرده اند(۲).

خطیب بغدادی می گوید: وی بیش از ۲۰ سال سمت قضاوت شهر بلخ را به عهده داشت و با مردم خوشرفتاری می کرد، دارای علم و حلم فراوان بود و در آخر عمرش

۱- فضایل بلخ، ص ۱۲۴-۱۲۸؛ تحریر تقریب التهذیب، ج ۳، ص ۸۴؛ الکاشف، ج ۲، ص ۳۱۱؛ خلاصه تهذیب الکمال، ص ۲۴۲.

۲- تاریخ اسماء الثقاب، ص ۱۹۸؛ تهذیب الکمال، ج ۲۱، ص ۵۱۰؛ تاریخ الدوری، ج ۲، ص ۴۲۹؛ الجرح و التعدیل، ج ۶، ص ۱۳۷.

نابینا شد. او عالمی بردبار، زیرک و سریع الانتقال بود(۱).

۵۰۳. عمر بن نصر بلخی

ابو حفص عمر بن نصر بلخی از جمله محدّثان بلخ بود. او روایاتی را از طریق عصام بن یوسف بلخی نقل کرده است، مانند این روایت، عن عمر بن نصر البلخی قال: حدّثنا عصام بن یوسف، عن عبد الحمید بن بهرام، عن شهر بن حوشب، عن عاصم بن ضمره، عن علی بن ابی طالب علیه السلام عن النبی صلی الله علیه و آله قال: تفکّهوا، و عظّموا البِطّیخ فإنّ ماءهُ رَحْمَه، و حُلْوهُ مِنْ حُلْوَهِ الْجَنَّه، مَنْ أكَلَ لُقْمَه مِنَ البِطّیخ كَتَبَ اللّه تَعالی لَهُ سَبْعینَ ألفَ حَسَنَه، و مَحا عَنْهُ سَبْعینَ أَلْفَ سَیئه، و رَفَعَ لَهُ سَبْعینَ أَلْفَ دَرَجه، لَأَنَّهُ أَخْرِجَ مِنَ الجَنَّهِ(۲). فرمود: از خربزه استفاده كنید، و او را گرامی دارید، آب خربزه آب رحمت است، و شیرینی او شیرینی بهشت می باشد، هرگاه كسی لقمه ای از خربزه بخورد، خداوند برای او هفتاد هزار حسنه می نویسد، هفتاد هزار گناه او را نابود می كند، بلند می كند از برای او هفتاد هزار درجه، برای اینكه وی در خارج از بهشت است.

۵۰۴. عمر بن نوح بن خلف بن محمّد بن خصیب بلخی بُنْدار

ابوالقاسم عمر بن نوح بلخی بُندار، به سال ۲۷۷ ه . در شهر بلخ به دنیا آمد. وی علوم مختلف را در بلخ فرا گرفت، سپس زادگاهش را به قصد بغداد ترك گفت و در این شهر سكنا اختیار كرد و به فراگیری علم حدیث پرداخت.

ابوالقاسم عمر بلخی روایاتش را از طریق ابو خلیفه جُمحی، محمّد بن عثمان بن ابو سُوَید ذارع، عمر بن عبدالرحمان، سُلمی، زكریا ساجی، سهل بن احمد واسطی،

۱- تاریخ بغداد، ج ۱۱، ص ۱۸۲؛ تهذیب التهذیب، ج ۴، ص ۳۰۰؛ الانساب، ج ۶، ص ۱۶۱.
۲- القند فی ذكر علماء سمرقند، ص ۷۵.

محمود بن محمّد واسطی، جعفر بن محمّد فریابی، عبد اللّه بن محمّد بن یاسین، محمّد بن طاهر بن ابودَمیک، موسی بن سهل جُونی، محمّد بن صالح بن ذریح، محمّد بن احمد بن خالد بورانی، اسحاق بن خالویه بابسیری نقل می کرد. نیز محدّثانی چون ابوبکر

بَرقانی، ابوالفرج بن سُمَیکه قاضی، علی بن عبدالعزیز طاهری، علی بن احمد رزّاز، بُشری بن عبد اللّه، و محمّد بن عمر بن بکیر بخارا از ابوالقاسم عمر بن نوح بلخی روایاتی

را نقل کرده اند.

برقانی می گوید: من در میان بزرگان عصر خود بعد از ابو علی بن صوّاف، کسی را فاضل تر از ابوالقاسم عمر بن نوح بلخی نیافته ام. برقانی گفت: از عمر بن نوح پرسیدم که شما در چه سالی متولد شده اید؟ گفت: در سال ۲۷۷ ه .. محمّد بن زید علوی گفت: از ابوبکر برقانی پرسیدم که نظر شما راجع به عمر بن نوح بلخی چیست؟ و وی او را در فضل و کمالات و ثقه بودن، با ابو علی بن صوّاف قیاس کرد(۱).

۵۰۵. عمر بن هارون بن یزید بلخی ثقفی

ابو حفص عمر بن هارون بن یزید بلخی، از رجال برجسته بلخ به شمار می رود. او به سال ۱۳۰ ه . و در خانواده ای که از محبان اهل بیت علیهم السلام بودند دیده به جهان گشود. وی تحصیلات خود را در زادگاهش آغاز کرد و در بغداد و کوفه به پایان رسانید. شیخ طوسی می گوید: عمر بن هارون بلخی از اصحاب و یاران امام جعفر صادق علیه السلام بود. او در کوفه به خدمت آن حضرت مشرف شد و کسب فیض نمود، و روایاتی از آن حضرت نقل کرده است(۲).

مامقانی، آیت اللّه خویی و مؤلف نقد الرجال می گوید: عمر بن هارون بلخی از شاگردان امام صادق علیه السلام است و از آن حضرت روایاتی را نقل کرده است(۳).

۱- دایره المعارف الشیعه العامه، ج ۱۳، ص ۴۷۶؛ تاریخ بغداد، ج ۱۱، ص ۲۵۵.
۲- رجال شیخ طوسی، ص ۲۵۳؛ الفهرست شیخ طوسی، ص ۱۴۹؛ معالم العلما، ص ۸۹.
۳- تنقیح المقال، ج ۲، ص ۳۴۸؛ معجم الرجال الحدیث، ج ۱۴، ص ۱۸۴؛ نقد الرجال، ج ۳، ص ۳۶۷.

صاحب مجمع الرجال می گوید: عون بن جریر از شاگردان عمر بن هارون بود. او از

طریق استادش و او از امام صادق علیه السلام روایت کرده است(۱). برای مثال می توان به روایت زیر اشاره کرد:

عن عون بن جریر، عن عمر بن هارون الثقفی، عن ابی عبد اللّه قال: قال امیرالمؤمنین علیه السلام: الجراد ذکّی فَکُلْهُ فأما ماهلک فی البحر فلا تأکله(۲).

حضرت فرمود: میگو حلال است از آن استفاده کنید، اگر میگو در دریا بمیرد حرام است و از آن نخورید.

مؤلف معجم الموحد عقیده دارد عمر بن هارون بلخی، در کوفه به محضر امام صادق علیه السلام رسید(۳).

آیت اللّه خویی عقیده دارد که عون بن جریر از شاگردان عمر بن هارون بلخی است. وی در کتاب الکافی باب الصید الجراد (ج ۶، ص ۲۲۳) و کتاب تهذیب (ج ۹، ص ۲۶۳) باب الصید الجراد روایاتی را از طریق عمر بن هارون نقل کرده است(۴). از علمای امامیه تنها اعلمی است که عمر بن هارون را از علمای اهل سنّت می داند(۵). مؤلف انتقال

المقال، وی را از رجال نامی امامیه دانسته و افزوده که او در کوفه ساکن بوده است(۶).

در رجال برقی آمده است که عمر بن هارون بلخی از شاگردان امام صادق علیه السلام است ولی نام او در بعضی از نسخ خطی به صورت بجلی ضبط شده است و نیز در برخی از کتب رجال او را عمرو بن هارون ذکر کرده اند. قریب به اتفاق محدّثان و رجال شناسان عقیده دارند که اسم او عمر بن هارون بلخی است(۷).

علامه امینی می نویسد: تعجب آور است که اگر چه محدثان و حافظان عمر بن هارون را با صفات کذّاب و خبیث می شناختند، صدها روایت از طریق او نقل کرده اند. ابو سعید

۱- مجمع الرجال، ج ۶، ص ۲۶۷، ۲۹۶؛ مستدرکات علم الرجال الحدیث، ج ۶، ص ۱۱۷.

۲- فروع الکافی، ج ۶، ص ۲۲۳؛ وسایل الشیعه، ج ۱۶، ص ۲۹۷.

۳- المعجم الموحد، ج ۲، ص ۱۵۳، ۱۷۲.

۴- معجم الرجال الحدیث، ج ۱۴، ص ۶۶، ۱۴۲؛ المعین، ج ۳۴۷.

۵- دایره المعارف اعلمی، ج ۱۳، ص ۴۷۷.

۶- انتقال المقال، ص ۲۱۲.

۷- رجال برقی، ص ۳۶.

می گویـد روایـاتی که مردم از عمر بن هـارون نقـل کرده بودنـد به صورت یک کتاب بزرگ درآمـد که تمام آنها را به دور ریختند(۱).

عمر بن هـارون بلخی دو برادر داشت: عبـد اللّه بن هـارون و متوکـل بن هـارون و این متوکـل نیز از شـاگردان امام صادق علیه السـلام بود. فرزند عمیر بن متوکل بن هارون، صحیفه سجادیه را از طریق پدرش نقل کرده است. این محدّث بزرگ مدت ۶۶ سال عمر کرد، در طول این مـدت سـیزده بار به زیارت بیت اللّه الحرام مشـرف شد و چهار هزار ختم قرآن کرد. سـرانجام روز جمعه اول مـاه مبـارک رمضان سال ۱۹۶ ه . در بلـخ جهان را بـدرود گفت و در گورسـتان این شـهر به خاک سپرده شـد. وی مـدتی در بغـداد اقامت داشت و در آن شـهر به تـدریس حدیث پرداخت. او روایات خود را از طریق سـعید بن جبیر، احمد بن حنبل و قتیبه بن سـعید بغلانی نقل می کرد. ابو غسان می گویـد: مادر او زنی دانشـمند و تحصـیل کرده بود، فرزنـد ابو حفص عمر بن هارون بلخی او را در کتاب و جمع آوری روایات کمک می کرد.

وکیع می گویـد: میان عمر بن هارون بلخی و علمای معاصـرش به سـبب گرایش او به مـذهب مرجئه اختلاف و عداوت وجود داشت، در عین حال نمی توان مقام علمی او را انکار کرد؛ زیرا او نسبت به سایر علما به ویژه در علم قرائت اعلم و ممتاز بود و تمام

قاریان قرآن کریم به او رجوع می کردند.

علی بن فضـل بن طاهر بلخی می گویـد: عمر بن هارون در هنگام مرگ ۶۶ سال داشت، ولی مسـلم بن عبدالرحمان سلمی می گوید: او در هنگام مرگ هشتاد سال داشت.

عبـدالرزاق می گوید: او را به سـبب وفور علم و کمال و حفظ احادیث، دریایی از علوم خوانده اند. ابن ابو مطیع می گوید: ابو حفص عمر بن هـارون از مفتیـان مصـیب بـود. او جمعی از تـابعین بزرگ را درک کرد، علم ابن جریـح را از حفـظ داشت، به خدمت هفتصد عالم رسید و از محضر آنها کسب فیض کرد و جامع تمام علوم بود.

ابو یوسف می گوید: هارون بلخی دو پسر داشت به نامهای عبد اللّه و عمر و این دو به قدری فاضل و متشخص بودند، که تمیز این دو برادر از نظر فضل و کمال به غایت مشکل بود و انسان نمی دانست برای کدام یک احترام بیشتری قایل شود؛ ولی روی هم رفته

۱- الغدیر، ج ۵، ص ۲۴۸؛ ج ۹، ص ۳۴۲.

مردم بلخ علاقه بیشتری به عمر بن هارون بلخی داشتند(۱).

ابن عماد می گوید: عمر بن هارون بلخی از علمای بزرگ امامیه است و از امام صادق علیه السلام روایت نقل کرده است. او از محدّثان آگاه و از قاریان ماهر بود(۲).

کحاله می نویسد: عمر بن هارون بلخی از قاریان معروف قرآن کریم بود و در علم حدیث و روایت ید طولایی داشت و در شهر بلخ علم قرائت و حدیث تدریس می کرد(۳).

بنابر نقل تهذیب التهذیب، عمر بن هارون بلخی از محدّثان برجسته بلخ بود. احمد بن حنبل و صالح بن عبد اللّه ترمذی و بخاری گفته اند؛ عمر بن هارون می گوید: هفتاد هزار حدیث مرا به دور افکندند. یحیی بن سعید نسبت به عمر بن هارون بسیار حسادت می کرد. به گفته مسلم بن عبدالرحمان، ابن جریح با مادر عمر بن هارون ازدواج کرد. شاید علت این که یحیی بن سعید به او حسادت می ورزید همین باشد.

قتیبه بن عفان می گوید: عمر بن هارون بلخی از مرجئی یان بلخ بود و در این خطه برای مرجئه کار می کرد. وکیع می گوید: من از ابو رجا قتیبه بن سعید بغلانی شنیدم که می گفت:

عمر بن هارون بلخی گرایش شدیدی به مذهب مرجئه داشت و در عین حال در علم

قرائت صاحب نظر بود. ابن جنید رازی می گوید: من از یحیی بن معین شنیدم که می گفت: عمر بن هارون دروغ گوست، او زمانی به مکه آمد که جعفر بن محمّد باقر علیه السلام از دنیا رفته بود، پس او از امام صادق علیه السلام حدیث نقل نکرده است، او روایاتش را به جعفر بن محمّد علیه السلام نسبت داده است(۴).

خزرجی و ذهبی؛ عمر بن هارون بلخی را از شاگردان امام صادق علیه السلام می دانند(۵).

از عبد اللّه بن مبارک نقل شده است که روایات عمر بن هارون ضعیف است، به دلیل این که وقتی وی به مکه آمد جعفر بن محمّد علیه السلام رحلت کرده بود. ابو سعید اشج با اسنادش نقل می کند که عبد اللّه بن مبارک می گفت: عمر بن هارون بلخی در حدود ۶۰

۱- تاریخ بغداد، ج ۲، ص ۸۲؛ ج ۴، ص ۱۱۳؛ ج ۱۱، ص ۱۸۷.
۲- شذرات الذهب، ج ۱، ص ۳۴۱.
۳- الاعلام، ج ۵، ص ۲۳۰؛ هدیه العارفین، ج ۵، ص ۷۸۰؛ تذکره الحفاظ، ج ۱، ص ۳۱۱.
۴- الجرح والتعدیل، ج ۶، ص ۱۴۰؛ لسان المیزان، ج ۸، ص ۵۹۹؛ تهذیب الکمال، ج ۲۱، ص ۵۲۰؛ تهذیب التهذیب، ج ۴، ص ۳۰۲، چاپ جدید؛ میزان الاعتدال، ج ۳، ص ۲۲۱.

۵- خلاصه تهذیب، ص ۲۴۳؛ الکاشف، ج ۲، ص ۳۱۲.

روایت از امام جعفر بن محمّد الصادق علیه السلام نقل کرده است.

عبـد الرحمان از محمّد بن حمویه بن حسن نقل می کند که وی می گوید: من از ابوطالب احمد بن حمید شـنیدم که احمد بن حنبل می گفت: روایات عمر بن هارون بلخی را بخوانیـد ولی از او روایت نقل نکنیـد، چون او اهل بلـخ است. عبدالرحمان بن مهـدی می گویـد: قول عمر بن هـارون برای من ارزشـی نـدارد. اسـماعیل بن عیاش روایات او را رها کرده است، ابوزرعه می گوید: من از ابراهیم بن موسی پرسیدم چرا شما و علما از عمر بن

هارون روایت نقل نمی کنید؟

گفت: مردم روایات او را به دور انداخته اند(۱).

جوزجانی می گوید: علما به احادیث عمر بن هارون اعتماد نکرده اند. نسائی، صالح بن محمّد، و ابو علی حافظ گفته اند: عمر بن هارون بلخی متروک الحدیث اسـت(۲). امّا با این همه خطیب در تاریـخ بغـداد عمر بن هارون بلخی را از مشاهیر محـدّثان دنیای اسلامی می داند(۳).

اسماعیل پاشا بغدادی می گوید: عمر بن هارون بلخی عالم خراسان کان اماما حافظا و

کتاب اجزاء فی الحدیث از تألیفات اوست(۴).

عمر بن هارون عالم به علم قرائت بود. او از قاریان و محدثان صاحب نام عصـر خود بود و روایاتی فراوان از طریق او نقل شده است(۵).

عن عمر بن هارون البلخی قال: حدثنا شُعبه، عن عمرو بن مُرَّه، عن مُرّه بن شـراحیل، حدّثنا عبد اللّه بن مسعود قال: خطبنا النبیُّ صلی الله علیه و آله بالمزدلفه علی ناقه حمراء مُخَضْرَمه، فقال: أیّ بلد هذا؟

قلنا هذا المشعر الحرام، قال: فأیّ شهر هذا؟

قلنا شهر اللّه الأصم، قال: فأیّ یوم هذا؟

قلنا یوم النحر، قال: صدقتم هذا یوم الحج الأکبر، ألا إنّ دماءکم و اموالکم و

۱- الجرح و التعدیل، ج ۶، ص ۱۴۰-۱۴۱.
۲- تهذیب التهذیب، ج ۷، ص ۵۰۱.
۳- تاریخ بغداد، ج ۱۱، ص ۱۸۷-۱۹۱.

۴- هدیه العارفین، ج ۵، ص ۷۸۰.

۵- الایرانیون و الادب عربی، ج ۱، ص ۶۹؛ غایه النهایه فی طبقات القراء، ج ۱، ص ۵۹۸؛ تنزیه الشریعه، ج ۱، ص ۹۲.

اعراضکم،علیکم حرام کحرمه یومکم هـذا فی شـهرکم هـذا، فی بلدکم هذا، ألا إنّکم قد رأیتمونی و سـمعتم منّی و سـتُسألونَ عنّی، فمن کذّب علیّ متعمدا فلیتبوّء مقعده من النار(۱).

عبـد اللّه بن مسـعود گفت: پیـامبر صـلی الله علیه و آله در مزدلفه بر شـتری سـرخ رنـگ که گوش آن نشـان داشت سوار بود و سخنرانی می کرد که فرمود: ای مردم آیا می دانید که این جا چه سـرزمینی است؟ گفتیم: مشعر الحرام، و این چه ماهی است؟ عرض کردیم: ماه خـدا و ماه سـکوت، فرمود: امروز چه روزی است؟ گفتیم: روز قربانی فرمود: شـما راست می گوییـد، امروز روز حج اکبر است. آگاه باشید که خون، مال و آبروی شما بر یکدیگرتان

حرام است، مثل حرمت همین روز، که شـما در آن روز، ماه و سرزمین هستید، این که شما مرا می بینید، حرفهایم را می شنوید و مطلب را از من به گوش جـان می شـنوید، هر کسـی که مقـام و ولایت علی علیه السـلام را عمـدا انکار کنـد، جایگاهش در آتش خواهد بود.

ابن جوزی می گویـد: عمر بن هـارون بلخی در مظان اتهام است. یحیی بن معین او را دروغ گو و نسائی متروک الحـدیث می دانند. بخاری می گوید: من حدیثی را که از طریق عمر بن هارون نقل شده باشد نمی شناسم(۲).

۵۰۶. عمر کخواری خوارزمی

امام عمر کخواری خطیب شـهر بلخ بود و یکی از مفتیان آن شـهر نیز به شمار می رفت. قاضی ابوبکر محمودی می گوید: این مرد دانشمند شعر نیکو می سرود و تألیفاتی دارد. او به سال ۵۵۹ ه . وفات کرد(۳).

۱- تاریخ اصبهان، ج ۱، ص ۴۳۰؛ تنزیه الشریعه، ج ۲، ص ۱۱۲.

۲- العلل المتناهیه، ج ۲، ص ۶۸۶؛ طبقات علماء الحدیث، ج ۱، ص ۴۹۰؛ الطبقات الکبری، ج ۷، ص ۳۷۴.

۳- الکامل فی التاریخ، ج ۱۱، ص ۳۱۴.

۵۰۷. عمرو بن عُبید بلخی صیدلانی

ابو علی عمرو بن عُبید بلخی صَیْدلانی، در شهر بلخ قدم به عرصه وجود نهاد. او تحصیلات خود را در زادگاهش به پایان رسانید و از محدّثان برجسته و صاحب نام این سرزمین به شمار می رفت. این مرد بزرگ در خوش نامی و زهد و تقوا زیست و سرانجام در ماه ذی القعده سال ۳۲۸ ه . درگذشت امّا برخی از متأخرین مرگ او را در ماه صفر همین سال می دانند. بیش از این درباره زندگی او چیزی به دست نیامده است(۱).

۵۰۸. عمرو بن عبید بن باب بن کیسان بلخی بصری

ابو عثمان عمرو بن عُبَید بن باب بن کیسان بلخی بصری یکی از محدثانی است که آبا و اجداد او بلخی هستند. محققان و رجال شناسان درباره نام جد ابو عثمان عمرو اختلاف

نظر دارند. عده ای نام او را ثوبان و برخی دیگر او را کیسان خوانده اند. نیز در مورد کنیه

عمرو اختلاف نقل وجود دارد به طوری که بعضی او را ابو مروان ثبت کرده اند و شماری دیگر او را ابو عثمان ضبط کرده اند. به احتمال قوی قول ابو عثمان درست تر باشد.

عبدالرحمان بن سمره، باب بن کیسان را در آق رباط که یکی از شهرهای بین بلخ و کابل بود، به اسارت گرفت و او را به بصره فرستاد. وی در بازار برده فروشان به عواده بن

یربوع فروخته شد. باب در این شهر تشکیل خانواده داد و در همان جا ساکن شد. ابو عثمان عمرو بن عُبید در این خانواده بلخی تبار به سال ۸۰ ه . در شهر بصره تولد یافت و به سال ۱۴۴ ه . وفات کرد. او را در مرّان بین راه مکه و بصره به خاک سپردند.

ابو عثمان عمرو بن عُبید در آغاز تحصیلات از جمله شاگردان بصری به شمار می رفت. او مردی پارسا و با تقوا بود. وی علم حدیث را نزد حسن بصری فرا گرفت، امّا پس از مدتی درس حسن بصری را رها کرد و در درس واصل بن عطا حاضر شد. اگر چه

۱- تاریخ الاسلام، ذهبی، حوادث سالهای ۳۳۱ تا ۳۴۰، ص ۹۱.

عمرو بـا واصـل هم سن بودنـد، ولی تفکر واصـل بن عطا تأثیر بسـزایی در عمرو داشت. واصل نیز احترام بسـیار زیادی برای او قائل بود. واصل شوهر خواهر عمرو بود، با جدا شدن عمرو از حسن بصـری، تعداد زیادی از اهل حدیث نیز از او کناره گرفتند و به افکار و عقاید واصل بن عطا گرویدند که این گروه را معتزله خواندند. پس از مدتی عمرو بن عُبید واصل را نیز رها کرد، به دلیـل این که واصـل علاقه شدیـدی به عثمان بن عفان داشت، ولی عمرو ابوبکر را بر علی بن ابی طالب علیه السـلام ترجیح می داد(۱).

ابو عثمان عمرو بن عُبید رابطه ای نزدیک با منصور دوانیقی خلیفه مسـتبد عباسـی داشت و منصور برای او احترام و مقامی قائل بود(۲).

ابن سـعد می گویـد: عمرو بن عبیـد از بردگـان بنی تمیم و از رهبران معتزله بود. احـادیث او قابل اعتماد نیست اگر چه وی در طبقه چهارم از محدّثان قرار دارد(۳).

علمای رجال و حـدیث شـناسان در مورد روایات او اختلاف نظر دارنـد. عـده ای مانند ابن سـعد، یحیی بن معین و نسائی او را متروک الحدیث می دانند. ایوب بن یونس وی را

دروغ گو می پندارد، حمید می گوید: عمرو به عُبید روایاتی را به دروغ به حسن بصری نسبت داده است. ابن حبّان می گوید: عمرو بن عبیـد اهل عبادت بود و در شـمار پارسایان به شـمار می رفت. او از حسن بصـری دوری جُست و عده ای از شاگردان حسن بصـری با وی همراه شدند. لذا آنها را معتزله خواندند. عمرو بن عُبید اصـحاب پیامبر صـلی الله علیه و آله را نیز نکوهش می کرد، به این علت برخی از علما جواب سلام او را نمی دادند.

حماد بن زیـد می گویـد: به ایوب بن یونس گفتم: عمرو بن عبیـد این روایت را از طریق حسن بصـری نقل می کند: عن عمرو بن عُبیـد، عن الحسن البصـری قـال: قال رسول اللّه صـلی الله علیه و آله: اذا رأیتم معاویه علی منبری فاقتلوه. ایوب بن یونس می گویـد: عمرو دروغگوست. یحیی بن معین می گویـد: عمرو بن عُبیـد مـذهب دهری داشت، دهریون عقیده دارند که بهشت و جهنمی وجود نـدارد، حسـاب و کتـابی هم نیست. انسـانماننـد گیـاه خلق شـده است؛ گیاه روزی سبز می شود و روزی دیگر خشک می گردد. ذهبی می گوید: خدا لعنت

۱- شرح نهج البلاغه، ابن أبی الحدید، ج ۱، ص ۳.

۲- تاریخ التراث العربی، ج ۴، ص ۲۰.

۳- الطبقات الکبری، ج ۷، ص ۲۷۳.

کند دهریون را و آنها کافر هستند و آن گاه اضافه می کند و می گوید: عمرو بن عبید از این گروه نیست(۱).

از عبد اللّه بن مبارک و عمرو بن علی سؤال شد، چرا روایات عمرو بن عبید را ترک کرده اید؟

گفتند: او مردم را به مذهب قدریه دعوت می کرد(۲).

ابن خلکان می گوید: عُبید پدر عمرو از معاونان رئیس نظمیه بصره بود. هرگاه مردم عمرو را با پدرش می دیدند، می گفتند این بهترین مردم و آن بدترین مردم است. پدر عمرو می گفت: بلی این ابراهیم خلیل است و من آذر هستم، در پیشانی عمرو اثر سجود دیده می شد(۳).

صالح بن عمرو بن زید می گوید: عمرو بن عُبید داناترین مردم به دنیا و آخرت بود. ابن ابی نجیح می گوید: من هیچ کس را داناتر از عمرو بن عبید ندیدم. جاحظ می گوید: عمرو بن عبید ۴۰ سال نماز صبح را با وضوی نماز مغرب خواند و چهل مرتبه بدون زاد

و توشه پیاده به حج رفت. بسیاری از وقتها دیده می شد شب را با یک رکعت نماز پایان می برد(۴).

سفیان بن عُیینه می گوید: من روزی به دیدار عمرو بن عبید رفتم. وی از من پرسید آیا پدرت تو را از صحبت با من منع نکرده است؟

گفتم: بلی. آن گاه عمرو گفت: من در جوانی از حسن بصری شنیده ام که می گفت: بهترین جوانان بصره عمرو بن عبید است(۵).

قتاده، ابی عَرُوبه و سلام بن مسکین او را توثیق کرده و ا ز او روایاتی را نقل کرده اند(۶). ابن مرتضی می گوید: پدر عمرو از نظمیه بود، جدش به مال فروشی اشتغال داشت و به دروازه مال فروشان بصره دکانی داشت معروف به دکان باب. یعقوب فسوی می گوید:

۱- میزان الاعتدال، ج ۳، ص ۲۶۳؛ تاریخ الاسلام، ذهبی، حوادث سالهای ۱۴۱ تا ۱۶۰ ه .، ص ۲۳۸.
۲- الجرح و التعدیل، ج ۶، ص ۲۴۶.
۳- وفیات الأعیان، ج ۳، ص ۴۶۰.
۴- المعرفه و التاریخ، ج ۲، ص ۲۵۹؛ طبقات المعتزله، ج ۱، ص ۳۱.
۵- المعرفه و التاریخ، ج ۲، ص ۲۵۹.
۶- فرق و الطبقات المعتزله، ص ۱، ۵، ۷، ۸، ۹؛ امالی المرتضی، ج ۱، ص ۱۶۹؛ میزان الاعتدال، ج ۳، ص ۲۶۳.

عمرو بن عُبید پیشه پارچه بافی داشت(۱).

ابن کثیر می گوید: عمرو بن عُبید، روایاتش را از طریق حسن بصری، عبید اللّه بن انس، ابو عیاله و ابو قلّابه نقل کرده است، نیز محدّثانی مانند حمادان، سفیان بن عُیینه و اعمش روایاتی را از عمرو بن عبید نقل کرده اند(۲).

ابن ندیم از ابوبکر بن اخشید چنین نقل می کند که حسن بصری از دنیا رفت و قتاده به جای او زعامت مردم بصره را به عهده گرفت. آن گاه عمرو بن عُبید با تعدادی از شاگردان

حسن بصری از قتاده جدا شدند و قتاده به آنها معتزله گفت، و آنها به این نام مشهور گشتند(۳).

ابن خلکان می گوید: محمّد بن عبد اللّه بن حسن بن حسن بن علی بن ابی طالب علیه السلام در

سال ۱۴۲ ه . ق. به بصره آمد. عمرو بن عبید او را تشویق به جهاد علیه منصور خلیفه ظالم عباسی کرد و خبر به منصور رسید. محمّد بن عبد اللّه در این جنگ نابرابر شکست خورد. منصور به عمرو بن عبید گفت: ای ابو عثمان آیا در بصره کسی یافت می شود که از

فرمان من سرپیچی کند؟

عمرو گفت: نه. منصور گفت: من به حرف تو اعتماد می کنم و برمی گردم. عمرو گفت: برگردید و داخل شهر نشوید(۴).

عمرو بن عبید، روزی به نزد منصور دوانقی خلیفه عباسی رفت. منصور او را احترام زیادی کرد و در کنارش نشانید. آن گاه گفت: ای ابو عثمان مرا پندی ده. عمرو بن عبید او

را نصیحت کرد و گفت: ای منصور، این حکومتی که امروز در دست توست فردا در دست دیگری خواهد بود، پیش از تو نیز به دست عده ای بوده است. بترس از شبی که فردا نداشته باشد، تا بخواهی از خواب حرکت کنی. منصور دستور داد که به او هزار دینار بدهند. عمرو گفت: من به این پولها نیازی ندارم. منصور گفت: به خدا قسم این پولها

را بگیر. عمرو گفت: به خدا قسم نمی گیرم. مهدی فرزند منصور گفت: ای عمرو خلیفه قسم یاد می کند و تو نیز قسم یاد می کنی؟!

۱- امالی المرتضی، ج ۱، ص ۱۶۴.

۲- البدایه و النهایه، ج ۷، ص ۵۳.

۳- الفهرست، ابن ندیم، ص ۲۰۱.

۴- وفیات الاعیان، ج ۳، ص ۴۶۲.

عمرو رو به منصور کرد و گفت: این جوان کیست؟

منصور گفت: این فرزندم مهدی و ولی عهد من است. عمرو بن عبید رو به مهدی کرد و گفت: من در تو سیمای هدایت شدگان را نمی بینم، اسمی را بر خود نهاده ای که سزاوار

آن نیستی. سپس به مهدی گفت: فرزندِ برادر، اگر پدرت قسم یاد کرده است و قدرت و توان کفاره دادن را دارد، من قادر به پرداخت کفاره نیستم. منصور گفت: ای ابو عثمان از

من چیزی بخواه. عمرو گفت: تنها حاجتم این است که کسی را به دنبالم نفرستی تا به خدمت شما بیایم. منصور گفت: دوست نداری مرا ببینی؟

عمرو گفت: حاجتم همین است، از جا بلند شد و منصور تا جلوی در او را بدرقه کرد(۱).

رجال شناسان و محققان شیعه عقیده دارند که عمرو بن عبید بلخی از رؤسای فرقه معتزله و رهبر گروه عمرویه است. شیخ طوسی او را در شمار اصحاب امام جعفر بن محمّد باقر الصادق علیه السلام ذکر کرده است(۲). امّا راجع به مذهب او هیچ گونه اظهار نظری

نمی کند و از سکوت او چنین به نظر می رسد که احتمالاً وی را از علمای شیعه امامیه می داند، در حالی که با بررسی حالات او آشکار می گردد که این گمان بی مورد است. به مواردی که در زیر به آنها اشاره می کنیم توجه کنید:

دقت در سؤالات امتحانیه امام باقر علیه السلام و پاسخ عمرو به امام محمّد باقر علیه السلام یا بیعت او

با محمّد بن عبد اللّه بن حسن در بصره و دعوت از امام صادق علیه السلام برای بیعت با محمّد بن عبد اللّه بن حسن و کمک به وی و پاسخ امام صادق علیه السلام به او که خود دلیلی است بر ضلالت و گمراهی عمرو بن عبید. همچنین توجه امام صادق علیه السلام به مناظره هشام بن حکم راجع به امامت و خوشحال شدن آن حضرت گواهی است بر بطلان عقیده او. عمرو بن عبید نصوص پیامبر صلی الله علیه و آله را نسبت به امامت ائمه اثنی عشر قبول نداشت و منکر امامت بود. شیعه عقیده دارد امام باید با نص رسول خدا صلی الله علیه و آله منصوب شده باشد؛ و عمرو مخالف این عقیده بود(۳). مرحوم آیت اللّه خویی به نقل از شیخ طوسی(ره) می گوید:

۱- وفیات الاعیان، ج ۳، ص ۴۶۱.

۲- رجال شیخ طوسی، ص ۲۴۸.

۳- هشام بن حکم، ص ۹۷.

عمرو بن عبید از اصحاب امام صادق علیه السلاماست. با نقل روایتی از شیخ صدوق(ره) به نقل از امام جواد و او از موسی بن جعفر علیه السلاممعلوم می شود که عمرو بن عبید به خدمت امام صادق علیه السلام رسیده و از آن حضرت در باب گناهان کبیره سؤالاتی کرده است و آن طور که در منابع آمده آن حضرت در جواب فرموده است: بزرگ ترین گناه کبیره شرک به خداست و پس از آن عمرو با گریه محضر آن حضرت را ترک گفته است. آیت اللّه خویی در همین روایت استناد می کند و می گوید ظاهر روایت دلالت بر شیعه بودن عمرو بن عبید دارد، ولی آنچه که از شرح حال او استفاده می شود و آنچه از محدّثان اهل سنّت و

غیره فهمیده می شود می توان نتیجه گرفت که او به فرقه معتزله معتقد است(۱).

تفریشی بدون دخل و تصرف به نقل از شیخ طوسی(ره) عمرو بن عبید را از اصحاب امام صادق علیه السلام می داند(۲).

آیت اللّه نمازی می گوید: عمرو بن عبید، از سران فرقه معتزله و شاگرد حسن بصری بود، و مناظرات او با هشام بن حکم مشهور است(۳).

کشّی می گوید: عمرو بن عبید از حسن بصری روایاتی را نقل کرده است(۴).

مؤلف مجمع الرجال، بدون اظهار عقیده، عمرو بن عبید را از محدّثان اهل سنّت

می داند(۵).

مرحوم مامقانی می گوید: با توجه به تحقیقات انجام شده روشن می گردد، عمرو بن عبید از روات اهل سنّت است. وی با اهل بیت رسول خدا صلی الله علیه و آله دشمنی می ورزید، و از رهبران گمراه به شمار می رفت(۶).

اعلمی می گوید: عمرو بن عبید، از دوستان صمیمی منصور دوانقی خلیفه جبّار عباسی بود، و به دیدار منصور می رفت و او را نصیحت می کرد(۷).

۱- معجم رجال الحدیث، ج ۱۴، ص ۱۲۳.

۲- نقد الرجال، ج ۳، ص ۳۳۸.

۳- مستدرکات علم الرجال، ج ۶، ص ۵۳.

۴- اختیار معرفه الرجال، ص ۲۱۱.

۵- مجمع الرجال، ج ۴، ص ۲۸۸.

۶- تنقیح المقال، ج ۲، ص ۳۳۴.

۷- دایره المعارف الشیعه العامه، ج ۱۳، ص ۵۰۱.

جواهری می گوید: ظاهر روایت کتاب من لا یحضره الفقیه، دلالت دارد که عمرو بن

عبید از علمای شیعه است، و با در نظر گرفتن شرح زندگی او وی یکی از پیشوایان فرقه معتزله می باشد(۱).

یونس بن یعقوب می گوید: روزی جمعی از اصحاب امام جعفر بن محمّد الصادق علیه السلام مانند، حمران بن اعین، مؤمن طاق و هشام بن حکم در حضور آن حضرت بودند. هشام بن حکم در آن زمان در اوان جوانی بود. امام به هشام فرمود: جریان مناظره ات را با عمرو بن عبید برای ما بگو چگونه بود؟

هشام گفت: من خجالت می کشم که در محضر شما سخن بگویم و از هیبت شما زبانم بند می آید. امام علیه السلام فرمود: هرگاه من شما را به چیزی امر کردم، در انجام آن کوتاهی نکنید. هشام گفت: شنیدم که عمرو بن عُبید در مسجد بصره می نشیند مسائل دینی را مطرح می کند و داعیه دانشمندی دارد. شنیدن این حرفها برای من مشکل بود، پس به بصره رفتم. روز جمعه رسیدم. وارد مسجد شدم و جمعیت انبوهی را دیدم که پیرامون عمرو را گرفته اند، وی با لباسهای پشمی در میان آنها نشسته است و مردم از او

مسائل علمی می پرسیدند، صفها را شکافتم و در برابر او دو زانو نشستم، گفتم ای مرد دانشمند، من در این شهر غریبم، اجازه می دهی من سؤالی کنم؟

گفت: بپرس، گفتم آیا چشم داری؟

عمرو گفت: ای فرزندم این چه پرسشی است که می کنی؟ می بینی که چشم دارم این چه جای پرسش است؟ گفتم: سؤال من این گونه است. گفت: اگر چه سؤالهایت احمقانه به نظر می رسد اگر میل داری بپرس. گفتم: جوابم را بگو، گفت: بلی چشم دارم. گفتم: با

چشمانت چه می کنی؟ گفت: با چشمم رنگهای افراد را می بینم، گفتم: آیا بینی داری؟ گفت: آری. گفتم با آن چه کار می کنی؟ گفت: با آن بوها را تشخیص می دهم. گفتم: آیا دهان داری؟ گفت: آری، گفتم: با دهانت چه می کنی؟ گفت: با آن مزه ها را تشخیص می دهم. گفتم: آیا گوش داری؟ گفت: آری، گفتم با گوشت چه می کنی؟ گفت: صداها را می شنوم. گفتم: آیا قلب داری؟ گفت: بلی. گفتم: با آن چه کار می کنی؟ گفت: با آن آنچه را که بر اعضا و جوارحم وارد شود تمیز می دهم. گفتم: آیا این اعضاء از قلب بی نیاز

۱- المفید من معجم رجال الحدیث، ص ۴۳۵.

نیستند؟ گفت: نه. گفتم: چگونه بی نیاز نیستند با وجود این که نیروی احساس دارند و صحیح و سالم هستند؟ گفت: فرزندم هرگاه در آنچه بوئیدم، دیدم، چشیدم یا شنیدم شک پیدا کردم به دل مراجعه می کنم و با تشخیص دل یقین پیدا می کنم و از شک بیرون می روم. گفتم: پس خداوند دل را برای تمیز شک جوارح آفریده است؟ گفت: بلی، گفتم: برای رفع حیرت و تردید وجود دل لازم است؟ گفت: آری چنین است. گفتم: پس قائل هستید به این که خداوند برای این اعضا رهبر و پیشوایی قرار داده تا در هنگام تحیر و

شک به او مراجعه کنند، حال چگونه ممکن است که ایزد متعال بندگانش را در وادی حیرت و شک تنها گذارد، و برای آنان رهبر و پیشوایی قرار ندهد تا مرجع آنان باشد، و به این وسیله اختلافات و حیرت و تردید آنان را رفع نماید؟

پس از سکوت سربرداشت، رو به من کرد و گفت: تو هشام بن حکم هستی؟ گفتم: خیر. گفت: از دوستان او هستی؟ گفتم: خیر. گفت: بگو اهل کجایی؟ گفتم: از اهل کوفه هستم. گفت: پس تو هشامی، آن گاه برخاست مرا در آغوش گرفت و به جای خود نشانید و دیگر سخن نگفت تا من برخاستم بیرون آمدم. امام صادق علیه السلام پس از شنیدن این داستان خندید و فرمود: این استدلال را از کی آموختی؟ هشام عرض کرد؛ ای فرزند

پیامبر صلی الله علیه و آله پروردگارم آن را بر زبانم جاری کرد. امام صادق علیه السلام فرمود: به خدا سوگند که مضمون این استدلال در صحف ابراهیم و موسی علیه السلام ثبت شده است(۱).

از آثار به جا مانده از عمرو بن عبید می توان این کتابها را نام برد: ۱- رسائل و خُطَبْ ۲- کتاب التفسیر ۳- کتاب الرد علی القدریه ۴- کلام کثیر فی العدل و التوحید ۵- اجزاء ثلاث ماء و ستّون من القرآن ۶- اخبار عمرو بن عبید و کلامه فی القرآن و اظهار بدعته. البته بر طبق آنچه در تاریخ التراث العربی آمده است کتاب اخیر از تألیفات عمرو بن عُبیدنمی باشد، چون این کتاب را ابوالحسن دارقطنی متوفی ۳۸۵ه . گردآوری کرده است، و مشتمل بر آرا و عقاید تفسیری و کلامی عمرو بن عُبید می باشد(۲).

۱- هشام بن حکم، ص ۹۷-۱۰۱.

۲- وفیات الاعیان، ج ۳، ص ۴۶۲؛ الاعلام، ج ۵، ص ۲۵۲؛ معجم المؤلفین، ج ۸، ص ۹-۱۰؛ تاریخ التراث العربی، ج ۴، ص ۲۱.

۵۰۹. عمیر بن متوکل بن عمیر بن متوکل بن هارون ثقفی بلخی

عمیر بن متوکل بن عمیر بن متوکل بن هارون ثقفی بلخی از علما و محدّثان بزرگ شیعه اثنی_fe'عشریه بلخ به شمار می رفت. مؤلف قاموس الرجال و آیت اللّه العظمی خویی او را راوی صحیفه سجادیه می دانند(۱).

سیّد علی خان مدنی به نقل از محمّد بن مطهر می نویسد: «پدرم از عمیر بن متوکل بلخی و او از پدرش متوکل بن هارون بلخی نقل کرده است که صحیفه سجادیه از

یحیی بن زید نقل شده است». نیز علامه مجلسی سند را به همین طریق نقل کرده است(۲).

در سند صحیفه سجادیه که از طریق علمای اهل سنّت نقل شده نیز اشکالی دیده می شود و آن اشکال عبارت است از آن که محمّد بن صالح به صورت ابن عمیر نقل شده است: ابوبکر محمّد بن علی کرمانی، اخبرنا بُنْدار بن یحیی به زوزن قال: اخبرنا ابوالحسن

محمّد بن یحیی بن سهل الرّهنی قال: حدّثنا ابو محمّد همام بن سُهیل الاسکافی، قال:

حدثنا علی بن مالك قال: حدثنا احمد بن عبد اللّه قال: حدثنا محمّد بن صالح، عن عمیر بن متوکل بن هارون بلخی قال: أبی المتوکل قال: لقیت یحیی بن زید بعد قتل أبیه و

هو متوجه الی خراسان(۳).

در جلد ۱۱ فهرست کتابخانه مرکزی آستان قدس رضوی این عبارت آمده است، «محمّد بن صالح بن عمیر بن متوکل بن هارون بلخی»(۴).

جناب آقای وفادار نسخه خطی صحیفه سجادیه را که از طریق بُنْدار، از علمای اهل

سنّت، نقل شده، در جلد ۱۵ فهرست مذکور به طور مفصل تری معرفی کرده است، کسانی که مایل به تحقیق بیشتر هستند به این کتاب مراجعه کنند(۵).

ص:۲۳۴

۱- قاموس الرجال، ج ۷، ص ۲۷۱؛ معجم رجال الحدیث، ج ۱۴، ص ۱۷۴؛ تنقیح المقال، ج ۲، ص ۳۵۳.

۲- ریاض السالکین، ج ۱، ص ۵۰-۵۱؛ الفرائد الطریفه، ص ۳۵؛ الفهرست، باب م، ص ۴۷۷.

۳- فهرست کتب خطی کتابخانه مرکزی آستان قدس رضوی، ج ۱۲، ص ۴۱۳.

۴- فهرست کتب خطی کتابخانه مرکزی آستان قدس رضوی، ج ۱۱، ص ۶۷۳.

۵- فهرست کتب خطی کتابخانه مرکزی آستان قدس رضوی، ج ۱۵، ص ۳۳۲.

۵۱۰. عوضی بیگ طالقانی

عوضی بیگ طالقانی از شعرای قرن ۱۱ هجری بود که به دربار نـدر محمدخان راه یافت و ندر محمّد خان امارت طالقان را به او سپرد.

عوضـی بیگ مخزن الاسـرار نظامی را پاسخ گفت و علاوه بر آن اشـعار فراوانی سـروده است. او در اواخر عمر به قصد زیارت بیت اللّه الحرام عازم مکّه معظّمه شد ولی در ایالت فارس به دست راهزنان کشته شد(۱).

۵۱۱. عیسی بن احمد بن عیسی بن وَردان عَسْقلانی بلخی

ابو یحیی عیسی بن احمد عسقلانی بلخی در سال ۱۸۰ه .، در عسقلان(۲) پا به عرصه

وجود نهاد. وی تحصیلات خود را در شـهر بلـخ به پایان رسانیـد و در علم حـدیث شناسـی و رجال صاحب نظر بود. برخی از محققان او را در اصل بغدادی می دانند و می گویند وی در بغداد به دنیا آمده است. او در شهر بلخ حدیث تدریس می کرد و روایاتش را از طریق محدّثانی صاحب نام چون، اسحاق بن سلیمان رازی، اسحاق بن فرات مصری، اسود بن عامر شاذان، اصرَم بن حَوشب، بشـر بن بکر تَنِّیسـی، بقیّه بن ولیـد، حسـین بن ولیـد نیشـابوری، ابو اسـامه حمـاد بن اُسـامه، خالـد بن عبـدالرحمان خراسانی، خالد بن قاسم مدائنی، زید بن ابوزرق موصل، شبابه بن سوّار، ابو بدر شجاع بن ولید، ضمره بن ربیعه،

عبـد اللّه بن نُمیر همـدانی، عبـد اللّه بن وهب مصـری، ابو عبـدالرحمان عبـد اللّه بن یزیـد مُقری عبد الاعلی بن سـلیمان عبدی، عبـدالرحمان بن عمرو بن جبله، عروه بن مروان رَقِّی، علی بن عـاصم واسـطی، قـاسم بن حکم عُرَنی، محمّـد بن سـعد بن سابق رازی، محمّد بن کثیر عبدی، مصعب بن مِقْدام، مُؤَمَّل بن عبدالرحمان ثقفی، نضر بن شُمَیل مروزی،

ص:۲۳۵

۱- دایره المعارف آریانا، ج ۳، ص ۵۵۰.

۲- عَسْقلان نام دو ناحیه است، یکی در شام که مشهور می باشد، و دیگر نام یکی از توابع بلخ است.

نضـر هاشم بن قاسم، یحیی بن ابو حجاج بصـری، یحیی بن عیسـی رملی، یزیـد بن هارون، یعلی بن عُبید طنافسـی، و یونس بن محمّد مُؤَدَب نقل می کرد؛ نیز علما و محدّثانی مانند

ترمذی، نسائی، ابو اسـحاق ابراهیم بن مَعقِل نسـفی، احمد بن حامد نسـفی، ابو بکر احمد بن عبدالرحمان بن جارود عسـکری، احمد بن محمّد بن عَجَنَّس نسـفی، سـعید بن شاذان نیشابوری، عبد اللّه بن محمّد بن طرخان بلخی، علی بن احمد فارسـی فقیه، علی بن حسن بن سـهل بلخی، ابوبکر عیسـی بن ابو یزیـد محمّـد بن عیسـی بن خالـد بلخی، محمّد بن عقیل بن ابوالازهر بلخی فقیه و بسیاری از علمای خراسان و ماوراءالنهر روایات زیادی را از طریق وی نقل کرده اند.

بسـیاری از علما او را ثقه دانسـته اند و به روایات او استدلال کرده اند. نسائی او را ثقه می داند. ابو حاتم گفته است: عیسی بن احمد ثقه می باشد(۱).

ابن حجر به نقل از خلیلی او را توثیق کرده است(۲).

خطیب بن عبد اللّه گفته است: از عبدالکریم نامه ای به دسـتم رسـید با خط خود نوشـته بود که من از پدرم شنیده ام عیسی بن احمد بلخی ثقه است(۳).

ابن حبّان می گوید: عیسی بن احمد بلخی در ماه رجب سال ۲۶۸ ه . وفات یافته است(۴).

ابن کثیر می گوید: عیسی بن احمد بلخی از شاگردان امام شافعی است و از او روایاتی را نقل کرده است(۵).

۱- تهذیب الکمال، ج ۲۲، ص ۵۸۴.
۲- تهذیب التهذیب، ج ۴، ص ۴۲۷؛ طبقات المحدثین، ج ۴، ص ۲۹۴؛ سیر اعلام النبلاء، ج ۱۲، ص ۳۸۱؛ القند فی ذکر علماء سمرقند، ص ۴۲۴.
۳- تاریخ بغداد، ج ۱۱، ص ۱۶۳-۱۶۴؛ الجرح والتعدیل، ج ۶، ص ۲۷۲؛ الرجال فی تاج العروس، ج ۳، ص ۲۹۱.
۴- الثقـات، ج ۸، ص ۴۹۶؛ الانساب، ج ۱، ص ۱۴۷؛ ج ۲، ص ۱۷؛ ج ۵، ص ۱۰۳؛ ج ۹، ص ۲۹۶؛ ج ۱۲، ص ۱۵۹؛ معجم البلدان، ج ۴، ص ۱۳۸؛ اللباب، ج ۲، ص ۱۱۵؛ تاریخ الاسلام، ذهبی، حوادث سالهای ۲۶۱ تا ۲۷۰، ص ۱۴۶.
۵- البدایه و النهایه، ج ۱۱، ص ۴۲؛ تقریب التهذیب، ج ۳، ص ۱۳۶؛ الکاشف، ج ۲، ص ۳۵۲؛ تاریخ اصبهان، ج ۲، ص ۱۱۵.

۵۱۲. عیسی بن خالد بلخی

عیسی بن خالد بلخی از جمله راویان برجسته بلخی به شمار می رود. ابوالقاسم سهمی این روایت را در تاریخ جرجان از او نقل کرده است، عن عیسی بن خالد البلخی قال: حدّثنا وَرقاء عن الاعمش، عن ابو صالح، عن ابوهریره قال: قال رسول اللّه صلی الله علیه و آله إنّ اللّه

إذا أنعم علی عَبدٍ نعمهً أحبَّ أن یری أثر نِعمته و یُکْرَه البؤس والمُتباؤس، و یبغضُ السّائل الملحَف، و یُحِبُّ العفیف المتعَفِّف(۱).

حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود: زمانی که خدا نعمتی را به بندگانش عنایت می کند، دوست دارد که اثر آن نعمت را در بنده اش ببیند، خدا، چهره درهم کشیده را دوست نمی دارد، خدا گدای سمج را دشمن می دارد، خداوند، پاکی را دوست دارد.

۵۱۳. عیسی بن نیاز محمّد مخدوم بلخی

مفتی عیسی مخدوم بلخی در سال ۱۲۴۲ه . در بخارا قدم به عرصه وجود نهاد. پدرش مفتی نیاز محمّد از بلخ به بخارا رفت و در آن جا متوطن شد. بعد از پایان تحصیلات عمری به تدریس علوم مختلف پرداخت. مفتی عیسی در بخارا نشو و نما کرد و در علوم معقول و منقول در صف اول علمای معاصر خود قرار گرفت. او بعد از تحصیل و تکمیل علوم و فنون متداول در مدارس بخارا در فراگیری هنر موسیقی سعی بلیغ به کار برد که در این فن نیز استاد شد و به تعلیم موسیقی پرداخت عیسی مخدوم به دیوان بیدل

علاقه فراوان داشت و اشعار بیدل را مورد مطالعه قرار می داد و در استعارات و تشبیهات از کلام این شاعر پیروی می کرد.

عیسی مخدوم با آن که عالمی متبحّر و فاضلی مقتدر بود در طریق تصوّف و عرفان گام نهاد. او در اوایل زندگانی در تلاش برای رسیدن به جاه و منصب بود، ولی روزگار از

۱- تاریخ جرجان، ص ۱۰۱.

او برگشت و از مناصب خود کناره گرفت و پس از زیارت خانه خدا و روضه رسول اکرم صلی الله علیه و آله در بخارا انزوا اختیار کرد. وی با نوشتن کتابهای درسی امرار معاش می کرد و در اواخر عمر به مقام افتا منصوب گردید و علاوه بر تدریس مدیریّت بعضی از مدارس بخارا را به عهده داشت. او در تنگدستی به سر می برد و سرانجام در سال ۱۳۰۵ه . به رحمت حق پیوست. عدّه ای عقیده دارند که مفتی عیسی مخدوم صوفی بود؛ چنان که اکثر اشعارش به مذاق صوفیه خوشایند است. مفتی عیسی مخدوم در خط نستعلیق از زیبانویسان عصر خود بود و سرعت نگارش او به درجه ای بود که در شبانه روز یک جلد کتاب مختصر الوقایه را که عبارت از ۱۲ بخش است می نوشت.

مفتی عیسی مخدوم بلخی با احمد دانش که مشهور به احمد مخدوم کِله بود، نیز با قاضی عبدالواحد صدر صریر و اعلم العلماء ابوالفضل سیرت تا آخر عمر مصاحبت دوستانه داشت. وی در علوم دینی و ریاضی و نیز ادبیات فارسی و عربی از جمله محققان زمان خود بود. او تقویمی داشت که حکایت از فصول چهارگانه می کرد و فرزندش ملاصدرالدین مدرس آن را به طبع رسانید. مفتی عیسی مخدوم غزلی در مدینه منوّره سروده است که چند بیت از آن نقل می شود(۱):

النوید ای دل که اقبالی به کارم کرده اند

آبرنگ صد چمن نذر بهارم کرده اند

بارگاهی را که خاکش آبروی عرش بود

کز ریاضش تا ابد گل در کنارم کرده اند

در شفاعت آبروی معصیت بیش از تقی است

در رهش پیرایه رحمت نثارم کرده اند

در خیال نعت نتوان ساحت قدرش نمود

لیک در سودای او بی اختیارم کرده اند

شش جهت دارد نوای رحمةٌ للعالمین

شاد باش ای دل که بس امیدوارم کرده اند

عیسی از عرض محبت عالمی را سوختم

رنگ امکان یک قلم نذر شعارم کرده اند

۱- مجله آریانا، سال ۸، ش ۹، ص ۲۶.

غ

۵۱۴. غلامعلی بن رمضان بلخی

غلامعلی بن رمضان بلخی از علمای برجسته بلخ به شمار می رود. این مرد حکیم و دانشمند از شاگردان مولانا قطب الدین رازی بود. وی کتاب شرح المطالع را که درباره منطق است، در قصبه صغانیان به رشته تحریر درآورد که نسخه خطی آن در کتابخانه آستان قدس رضوی به شماره ۱۱۶۱ موجود است(۱).

۵۱۵. غیاث الدین همت

همت در سرپل(۲) شبرغان تولد یافت. او از شعرای بلند آوازه قرن ۱۱ه .بود. وی بر زبان فارسی اقتدار داشت و ادیبی شیرین سخن بود. او توجه خاصی به دوستی داشت و رباعیّات جالبش مورد توجه مستشرقان قرار گرفت. وی در سرودن رباعی بعد از خیّام مرتبه دوم را داشت و نیز در سرودن غزل از قدرتی بس عالی برخوردار بود.

جلال الدین اسیر که خود پایه گذار مکتب جداگانه ای در سبک هندی بود به غزلیات

ص:۲۳۹

۱- فهرست الفبایی کتب خطی، کتابخانه مرکزی آستان قدس رضوی، ص ۲۰۳، آصف فکرت؛ فهرست کتب خطی کتابخانه آستان قدس رضوی، ج ۴، ص ۳۷۸، اسفند ۱۳۲۵ش؛ حاشیه بر شرح مطالع، ص ۲۰۱.

۲- سرپل نام دو ناحیه است؛ یکی سرپل بلخاب که زادگاه علّامه شهید سیّد اسماعیل بلخی است و دیگر سرپل شبرغان که محلّ تولد همت است.

همت توجّهی خاص داشت. غزلی از او نقل می کنیم(۱).

آن چنانم که فلک گمشده راز من است

صیقل موج هوا خانه برانداز من است

بس که دلبسته صیّاد شدم پنداری

حلقه دام، جگر گوشه پرواز من است

ضعف در پرده به بالیدن من می کوشد

حرف آیینه مگویید که غمّاز من است

تا به خود دیده گشودم نفس از یادم رفت

چقدر خون شده دل گوش به آواز من است

می شود بال و پر آینه راز دلم

تا خیال تو در این خانه سخن ساز من است

«همت» اندیشه ام از علم و ادب دست تهی

هر که از خود گذرد شعله ممتاز من است

مؤلف ریاض العارفین درباره او گفته است: همت، وحید زمان و فرید دوران و منهج صفا و سالک مسلک وفا و عارج معارج عرفان و مدارج ایقان است. این رباعی از اوست(۲):

در دهر کسی که نیم نامی دارد

وز بهر نشست آشیانی دارد

نه خادم کس بود، نه مخدوم کسی

گوشاد بِزِی که خوش جهانی دارد

۵۱۶. غیرت فتح آبادی

غیرت فتح آبادی شاعر بلندآوازه قرن سیزدهم هجری در روستای فتح آباد[3] قدم به

ص:۲۴۰

۱- دایره المعارف آریانا، ج ۳، ص ۵۵۶.

۲- ریاض العارفین، ص ۲۵۷.

۳- فتح آباد روستایی است در نواحی آقچه.

جهان هستی نهاده است؛ ولی نام اصلی او و تاریخ تولد و یا وفاتش معلوم نیست(۱).

ما به فرّ غنچگی بر خود گره گردیده ایم

بر سر ما همچو گل وا می شود دستار ما

ص:۲۴۱

۱- دایره المعارف آریانا، ج ۳، ص ۵۹۲.

ف

۵۱۷. فارس بن عمرو فیروز نخجیری

ابو سهل فارس بن عمرو فیروز نخجیری، در روستای فیروز نخجر قدم به جهان هستی نهاد. وی از محدّثان برجسته عصر خود بود. او روایاتش را از طریق صالح بن محمّد ترمذی و از تفسیر کلبی نقل کرده، نیز ابوالفضل عباس بن طاهر بن ظهیر جباخانی از طریق او روایاتی را نقل کرده است. علمای سیره نویس تاریخ وفات او را قبل از سال ۳۰۰ه .، دانسته اند(۱).

۵۱۸. فانی بلخی

فانی در بلخ پا به عرصه وجود نهاد و تحصیلات خود را در زادگاهش به اتمام رسانید. از آن جا که او ذوق سرشاری به ویژه در ادبیات فارسی داشت، در این رشته مقام عالی کسب کرد و از شعرای بلندآوازه شد.

فانی از مفاخر ادبای قرن ۱۳ه . است که در دامان سرزمین ادب پرور بلخ پرورش یافت. وی پس از چندی به ماوراءالنهر رفت و در خوقند پایتخت امیر عمر خان، والی فرغانه اقامت کرد و چون طبعی بلند و همّتی والا داشت، به دربار کمتر رفت و آمد می کرد.

فضلی سمنگانی ملک الشعرای دربار، فانی را از نظر فضل و کمال ستوده و او را به

۱- الانساب، چاپ جدید، ج ۴، ص ۴۱۹؛ ج ۱۰، ص ۳۸۰؛ اللباب فی تهذیب الانساب، ج ۲، ص ۱۹۰.

استادی پـذیرفته است. فانی دیوانی دارد؛ ولی متأسـفانه از دیوانش بجز چنـد بیت و غزل چیزی باقی نمانـده است. تاریخ دقیق ولادت و یا وفاتش معلوم نیست(۱).

این ابیات از این ادیب شیرین سخن است:

گشت تا دور آن قد رعنای یار از چشم من

می دمد در هر نفس صد لاله زار از چشم من

آن قدر چون نقطه جوّاله ام در پیچ و تاب

گردکوی آن پری رو شد حصار از چشم من

شکر للّه خستگان عشق را در هر دیار

عشرتی پیداست چون فصل بهار از چشم من

صد گلستان گرد گل آه من از قطرات اشک

گل فروشند عالمی از هر دیار از چشم من

چون صدا پیچیده ام بر کوچه هر پارسا

نوحه گر بر هر سر کوه آبشار از چشم من

دیده خونبار فانی گشت زیب مهوشان

رونق افزای تغافل چشم یار از چشم من

۵۱۹. فدایی بلخی

فدایی بلخی یکی از مفاخر شـعرای قرن دهم هجری بود که در بلخ تولد یافت و در آن سـرزمین نشو و نما کرد. او از معاصران قاسم کاهی بود و به وی ارادتی خاص داشت.

فدایی نیز مانند اغلب شعرای معاصرش به سیر و سیاحت پرداخت و از جمله به هندوستان رفت. او مدت کوتاهی در هند اقامت گزید، آن گاه به کابل بازگشت و در آن شهر رحل اقامت افکند. وی پیشه تجارت داشت و بجز خدا به کسی نیازمند نبود. او

۱- دایره المعارف آریانا، ج ۳، ص ۵۹۶.

اشعاری نغز و فراوان سروده است. ابیات ذیل از اوست(۱):

قد تو نخل مراد است و نامراد منم

کسی که دامن مقصد ز دست داد منم

مرا کسی که ز دل یک نفس نرفت تویی

تو را کسی که نیامد گهی به یاد منم

فدایی از غم و اندوه و نیک و بد فارغ

درین زمانه به غمهای یار شاد منم

۵۲۰. فروغی اندخوی

فروغی در بلخ تولد یافت. پدرش ساکن اندخوی بود. فروغی در زادگاهش و نیز در شبرغان تحصیلات خود را به پایان رسانید و پس از کسب دانش به هندوستان رفت و روزگاری در آن سامان به سر برد.

فروغی اندخوی در سال ۱۰۱۹ه . در محلّه شاه پور دعوت حق را لبیک گفت و در آن محل به خاک سپرده شد. او در ادبیات و شعر و شاعری از قریحه سرشاری برخوردار بود و اشعاری بسیار نیکو می سرود(۲)

۵۲۱. فرید الدین بلخی

فرید الدین بلخی یکی از شعرای نامدار بلخ بود و طبعی قوی و فکری رسا داشت. این ادیب شیرین سخن اشعاری نغز و ابیاتی دلنشین می سرود. این ابیات از اوست(۳):

به غمزه نرگس مستش هلاک صد بیدل

به بوسه شکّر لعلش طبیب صد بیمار

ز درد و حسرت و اندوه و رنج او فریاد

ز گرد عشوه و ناز و عتاب او زنهار

* * *

۱- دایره المعارف آریانا، ج ۳، ص ۵۲۳.
۲- دایره المعارف آریانا، ج ۳، ص ۵۵۵.
۳- دایره المعارف آریانا، ج ۳، ص ۵۶۳.

بی تو مرا دیده دُر افشان بماند

دیده بشد نقش تو بر جان بماند

آینه برداشتی از نیکویی

چشم تو در آینه حیران بماند

۵۲۲. فضل اللّه بن عمران اِشفورقانی

امام زاهد ابوالفضل فضل اللّه بن عمران اِشفورقانی (شبرغانی) از محدّثان برجسته عصر خود به شمار می رفت. او علوم را در زادگاهش شهر جوزجان و بلخ فرا گرفت و در بسیاری از رشته ها به ویژه در علم حدیث شناسی صاحب نظر شد به طوری که خود از روات برجسته به شمار آمد.

امام علی بن ابوبکر بن عبد الجلیل صاحب کتاب الهدایه می گوید: ابوالفضل اشفورقانی به مرغینان آمد و به او اجازه نقل روایت دادم(۱). صاحب کتاب الهدایه همچنین می افزاید: من این ابیات را در کتابی به خط او دیدم(۲).

لباب فنائها نفس تَخَلَّتْ

فَتَقْرَعُهُ وخَلَّت کُلَّ بابِ

إذا ما لَاح فی فَوْدَیک شَیْبٌ

فَلا تَقْرَعْ سِوَی بابِ المُتَابِ

۵۲۳. فضل اللّه بن محمّد بن اسماعیل خطیبی

ابو محمّـد فضل اللّه بن محمّـد بن اسـماعیل بن محمّـد بن احمد بن عبد اللّه بن حسن بن روح خطیبی دندانقانی به سال ۴۸۸ه . در روستای دندانقان از توابع مرو، قدم به عرصه جهان نهاد. او تحصیلاتش را از شهر مرو آغاز کرد، آن گاه برای تکمیل آن به بلخ سفر کرد

و در این شهر سکنا گزید. سرانجام، وی در ماه رمضان سال ۵۵۲ه . در همین شهر وفات

۱- الجواهر المضیه، ج ۲، ص ۶۹۱.

۲- الطبقات السنیه، ش ۱۶۹۸.

یافت(۱).

سمعانی می گوید: او مرد عالم و فقیه فاضلی بود و بیان آرامی داشت، در علم مناظره صاحب نظر بود، نیز در فن وعظ و خطابه بیان رسا و جذّابی داشت. وقتی به مرو آمد پدرم مدتی فقه را نزد او آموخت، آن گاه به بخارا رفت و مدت کوتاهی در این شهر اقامت

گزید، سپس راهی بلخ شد(۲).

نجم الدین عمر بن محمّد نسفی می گوید: خطیبی دندانقانی مدتی در سمرقند اقامت داشت و در مسجد مناره حدیث تدریس می کرد، مانند این حدیث: عن الفقیه الامام ابو محمّد فضل اللّه بن محمّد خطیبی دندانقانی باسناده عن یزید بن أبی عبیده، عن سلمه قال: کان علیّ(رض) قد تَخلّفَ عن النّبی صلی الله علیه و آله فی خَیبَر و کانَ بِه رَمَد فقال: أنا أتَخَلّف عن رسول اللّه صلی الله علیه و آله فخَرَجَ علّیٍ(رض) فلحِقَ بالنّبی صلی الله علیه و آله فلمّا کانَ مساءُ اللیلهِ الّتی فَتَحَ اللّه تعالی فی صَباحها، قال رسولُ اللّه صلی الله علیه و آله: لأُعْطینَّ الرایه، أو لیأخُذن الرّایه، غدا رجلٌ یُحِبُّه اللّه و رسوله أو قال: یُحبُّ اللّه و رسولهُ یَفتحُ اللّه علیه، فإذا نحنُ بعلیٍّ(رض) و ما نَرْجُوه فقالُوا: هذا عَلیٌّ(رض) فأعْطاهُ رسولُ اللّه صلی الله علیه و آله فَفَتَحَ اللّه علیه(۳).

سلمه گفت: علی علیه السلام در جنگ خیبر حضور نداشت و در مدینه جانشین پیامبر صلی الله علیه و آله بود در حالی که از درد چشم نیز رنج می برد. او از این واقعه ناراحت بود و می گفت: من

در مدینه باشم، رسول خدا صلی الله علیه و آله در خیبر، لذا حضرت مدینه را به قصد خیبر ترک گفت. به پیامبر صلی الله علیه و آله ملحق شد، شبی که خداوند صبح آن روز پیروزی را نصیب پیامبر صلی الله علیه و آلهو مسلمانان گردانید. حضرت در آن شب می فرمود: فردا پرچم را به دست مردی خواهم داد که خدا و رسولش را دوست می دارد، پروردگار ما به دست او فتح و پیروزی می دهد. همه به علی فکر می کردند، ولی امید به آمدن او نداشتند. ناگهان صدایی در میان جمعیت شنیده شد که این علی است، پیامبر صلی الله علیه و آله پرچم را به دست علی داد. خدا هم، قلعه خیبر را به دست او گشود.

۱- طبقات الشافعیه، سُبکی، ج ۷، ص ۲۶۵.

۲- التحبیر، ج ۲، ص ۲۹؛ معجم البلدان، ج ۲، ص ۵۴۳.

۳- القند فی ذکر علماء سمرقند، ص ۶۶۵.

۵۲۴. فضل بلخی

فضل بلخی، از عالمان برجسته عصر خود بود. وی خواهرزاده مفسّر بزرگ عالم اسلام مقاتل بن سلیمان بلخی است(۱).

بیش از این مطلبی درباره او به دست نیامده است.

۵۲۵. فضل بن عباس بن عبد اللّه بلخی

فضل بن عباس بن عبد اللّه بلخی، از محدّثان صاحب نام بلخی به شمار می رفت. وهب بن جمیل بن فضل اربنجی از جمله شاگردان او بود. اربنجی در شهر بغداد کرسی تدریس حدیث داشت. او روایاتش را از طریق فضل بن عباس بلخی نقل می کرد(۲).

۵۲۶. فضل بن مبارک بلخی طبیب

فضل بن مبارک بلخی طبیب، از عالمان برجسته زمان خود بود. وی برای گردآوری احادیث به شهرهای مختلف خراسان سفر کرد. او به ویژه به شهر نسف رفت و به خدمت محدّث بزرگ عصر محمود بن عَنْبَر بن نُعیم ازدی رسید و از محضر او کسب فیض کرد. محمود بن عَنْبَر ازدی به سال ۳۱۴ه . درگذشت.

این روایت از فضل است: عن فضل بن المبارک الطبیب البلخی قال: أخبرنا أبی قال: حدّثنا محمّد بن طالب بن علی بن الحسن النسفی بها قال: حدّثنا ابوالعباس الفضل بن محمّد بن الحسن الأهوازی بعُبّادان قال: حدّثنا محمّد بن عثمان بن خالد الواسطی قال:

۱- لسان المیزان، ج ۵، ص ۴۸۰؛ میزان الاعتدال، ج ۳، ص ۳۴۹.

۲- الانساب، ج ۱، ص ۱۵۱.

حدثنا الولید بن القاسم الصیدلانی قال: حدثنا اسماعیل بن أبی خالد، عن عطیه، عن أبی

سعید الخُدری قال: قال رسول اللّه صلی الله علیه و آله: من قال لا اله الاّ اللّه مُخلصا دخل الجنّه(۱).

هر گاه کسی از روی اخلاص اقرار به توحید نماید داخل بهشت می گردد.

۵۲۷. فضل بن محمود خمچانی بدخشانی

ابو اسحاق خمچانی از مفاخر فقهای عصر خود بود. او علم فقه را در مرو فرا گرفت و برای کامل کردن مقام علمی خود از مرو عازم نیشابور شد و علوم ادبی و فلسفه را در نیشابور آموخت. وی پس از پایان تحصیلات آن طور که خودش در مقدمه کتاب حقایق البلاغه نوشته است مدتی در دائره درس امام محمّد غزالی شرکت می کرد. او کتاب اخیر را در نیشابور تصنیف کرد و از نظر امام محمّد غزالی گذرانید. همچنان که کتاب آداب الدوله را نیز در این شهر تألیف کرد. و نیز چنان که خودش شرح داده است در سال

۵۰۲ه .از اصفهان برای زیارت مکّه معظّمه عازم شد. او پس از پایان فرایض حج به سرزمین بیت المقدس رفت و بعد به اصفهان، نیشابور و توس مراجعت کرد و پس از مدت کوتاهی عازم بلخ شد و در این شهر قصد توطن کرد و در مدرسه امام بلخ مشغول تدریس شد. او مدت شش سال در این مدرسه درس گفت و کتابهای بسیاری تألیف کرد. تألیفات وی از این قرار است:

۱- تبیان فی تعلیم الصبیان ۲- علم الحساب ۳- النجوم الزاهره ۴- حقایق البلاغه ۵- تحفه الانام فی سیر سیّد الانام ۶- آداب الدوله ۷- مفاتیح القلوب (در تصوّف) ۸- مکارم الاخلاق.

ابو اسحاق فضل بن محمود خمچانی به سال ۵۲۹ ه .در شهر بلخ جهان فانی را بدرود گفت و مزارش مورد احترام خاص و عام است(۲).

ص:۲۴۹

۱- القند فی ذکر علماء سمرقند، ص ۶۶۲.

۲- دایره المعارف آریانا، ج ۱، ص ۹۰۷.

۵۲۸. فضل بن مقاتل بلخی

ابو مقاتـل فضل بن مقاتل بن سـلیمان ازدی بلخی، در شـهر بلـخ تولـد یافت. او در این شـهر علوم را فرا گرفت و به درجاتی از دانش دست یافت. وی به ویژه در علم حدیث تبحر یافت به طوری که از محدّثان صاحب نام و برجسته بلخ به شمار می آمد.

او روایـاتش را از طریق ابو اسـحاق ابراهیم بن اسـحاق بن عیسـی طالقـانی، عبـد اللّه بن عمر بن کیسـان، عبـدالرزاق بن هَمّـِام، عبدالعزیز بن خالد بن زیاد ترمذی، نضر بن زراره،

نضر بن شُمَیل و یزید بن حکم عدنی نقل می کرد، نیز راویانی مانند امام بخاری، جعفر بن

محمّد فریابی، ابودرداء عبدالعزیز بن مُنِیب مروزی، عُجیف بن آدم و ابو اسـماعیل محمّد بن اسـماعیل سُلِّمی از وی روایاتی را نقل کرده اند.

ابو عُبید آجری می گوید: من از ابو داود پرسیدم که نظر شما درباره حدیث فضل بن مقاتل چیست؟

گفت: محدّثان و رجال شناسان، در حدیث فضل بن مقاتل تردیدی نکرده اند و همه او را ثقه می دانند(۱).

المزی می گویـد: فضل بن مقاتل بلخی از جمله شاگردان ابراهیم بن اسـحاق بن عیسـی بُنانی است. وی از اسـتادش روایاتی را نقل کرده است(۲).

امام بخاری، فضل بن مقاتل را توثیق کرده و روایتی نیز از او نقل کرده است(۳).

ابن حجر، فضل بن مقاتل را در طبقه یازده روات قرار داده است و او را ثقه می داند(۴).

ذهبی، عقیده دارد، فضل بن مقاتل بلخی بین سالهای ۲۳۱ تا ۲۴۰ه . وفات کرده است(۵).

۱- تهـذیب الکمـال، ج ۲۳، ص ۲۵۳؛ تهـذیب التهـذیب، ج ۴، ص ۴۷۷؛ الجرح و التعـدیل، ج ۷، ص ۶۹؛ خلاصه تهـذیب الکمال، ص ۲۶۳.

۲- تهذیب الکمال، ج ۲، ص ۴۰.

۳- الادب المفرد، ص ۹۱، باب عیّاب، ص ۱۰۳.

۴- تقریب التهذیب، ج ۳، ص ۱۶۰.

۵- تاریخ الاسلام، ذهبی، حوادث سالهای ۲۳۱ تا ۲۴۰ه .، ص ۲۹۶.

۵۲۹. فضل بن یحیی کاتب بلخی

فضل بن یحیی کاتب بلخی، از مفاخر بلـخ بود. او به سـمرقند رفت و در آن شـهر سـکنا اختیار کرد تا به تـدریس علم حـدیث بپردازد. وی روایاتش را از طریق محدّثانی چون، عبدالصمد بن فضل بلخی و شداد بن حکیم و دیگران نقل می کرد(۱).

۵۳۰. فُضَیْل بن محمّد بن نصر بلخی

ابوالقاسم فضـیل بن محمّد بن نصـر بلخی از مشاهیر محدّثان بلخی به شـمار می رفت. وی از بلخ به سمرقند رفت و در آن شهر ساکن شد. او به تدریس علوم، به ویژه علم حدیث، پرداخت. تاریخ وفات و تولدش معلوم نیست(۲).

عن ابوالقـاسم الفضـیل بن محمّـد البلخی قـال: حـدثنا عبـد الصـمد بن الفضـل البلخی قال: حـدثنا شـهاب بن معمر البلخی، عن عبدالکریم الخزّاز، عن أبی اسحاق، عن الحارث، عن علی علیه السلام قال: من باع طعاما اربعین یوما نزعت منهُ الرحمه!

فرمود: کسی که چهل روز مواد غذایی مردم را جهت منافع خود بفروشد، خداوند او را از رحمتش محروم می گرداند.

عن ابوالقاسم الفُضیل بن محمّد البلخی قال: حدثنا عبدالصمد بن الفضل البلخی قال: حدثنا مکی بن ابراهیم، عن الهَیْثَم بن رافع البصری قال: حدثنی ابو یحیی المکّی، عن

فروخ مولی عثمـان، أن عمر بن الخطّاب قـال: سـمعت رسول اللّه صـلی الله علیه و آله یقول: مَن إحتَکَرَ علی المسـلمین طعامهم ضَرَبَ اللّه ُ بالجُذام وَالإفلاسِ!

فرمود: هرگاه کسی مواد غذایی مسلمانان را احتکار کند، خداوند او را به بیماری جسمی و فقر گرفتار می نماید.

۱- القند فی ذکر علماء سمرقند، ص ۶۵۸.

۲- القند فی ذکر علماء سمرقند، ص ۶۵۰-۶۵۱.

ق

۵۳۱. قاسم بن زریق بلخی

ابو محمّد قاسم بن زریق بلخی، از افاضل ائمه و فقها بود. وی یکی از شاگردان قاضی ابو مطیع بلخی بود. قاضی ابو مطیع دختر بزرگش را به عقد او درآورد. زمانی که کتاب القضیه ابو یوسف انتشار یافت و ابو مطیع بلخی آن را مطالعه کرد، آن فقیه عالیقدر بر آن کتاب شرحی نوشت و به تمام علما و بزرگان عصر خویش عرضه کرد؛ ولی کسی جز قاسم بن زریق از مطالب این کتاب سر درنیاورد. آن گاه قاضی ابو مطیع بلخی به شاگردش گفت: می دانستم که تنها تو می توانی به حلّ معمّای این کتاب بپردازی. این قاسم بن زریق

بلخی و بعد از او ابو مطیع بود که قاضی ابویوسف را از سهو و اشکال کتاب خود آگاه کرد و حتی قاضی ابو یوسف گفتار قاضی ابومطیع را درباره علم و زکاوت تأیید کرد و گفت: همان است که شما فرمودید.

ابو محمّد قاسم بن زریق از مفاخر محدّثان بزرگ دنیای اسلام بود و از او روایات فراوانی نقل شده است(۱). وی در سال ۲۰۱ ه . وفات یافت(۲).

۵۳۲. قابل خلمی

قابل خلمی از شعرای قرن ۱۳ ه . است. او در خلم از توابع بلخ دیده به جهان گشود.

۱- فضایل بلخ، ص ۱۷۷؛ الجواهر المضیّه، ج ۲، ص ۷۰۵؛ الطبقات السنیه، ش ۱۷۱۷.

۲- فقهای بلخ، ص ۲۵؛ مشایخ بلخ من الحنفیه، ج ۱، ص ۸۶-۱۴۱.

وی اگر چه دارای تحصیلات عالیه نبود، از ذوقی سرشار و طبعی روان برخوردار بود و اشعاری نیکو می سرود. این ابیات از اوست(۱):

دیده ام روشن به روی یار بودی کاشکی

دامنم پر گل از آن گلزار بودی کاشکی

هر زمان صد موج می جوشید اندر دل مرا

لاله گون از خون آن رخسار بودی کاشکی

شد سرم پامال عالم در تماشای عوام

پایمال توسن دلدار بودی کاشکی

نقد عمرم «قابل» آخر جملگی بر باد رفت

ذرّه خاکم به کوی یار بودی کاشکی

۵۳۳. قاسم بن سیّد میر بن میر قربان حسینی

سیّد قاسم خواجه بن سیّد میر بن میر قربان بن خواجه کلان بن میرزا کلان بن اسماعیل بن جعفر بن یحیی بن صالح بن احمد بن میر سیّد مراد بن میر سیّد علی ولی حسینی بلخابی، در یک خانواده روحانی در روستای سرپل بلخاب قدم به جهان هستی نهاد. پدر سیّد قاسم، قاضی سیّد میر روحانی فردی شناخته شده و فعّال در منطقه بلخاب بود و مردم او را قاضی می گفتند؛ زیرا مردم آن دیار به قضاتی که از طرف حاکمان

و دولت تعیین می شدند توجّه نداشتند و آنها را عاملان جور و ستم و غاصب و زورگو می دانستند. از همین روی، دعاوی و شکایات خود را به آن سیّد بزرگوار ارجاع می دادند

و او به دعاوی و شکایات مردم به طریق شرعی فیصله می داد؛ چرا که سیّد میر نسبت به وظیفه شرعی و دینی خود در قبال جامعه احساس مسؤولیت می کرد. او لحظه ای در تبلیغ و ترویج دین مبین اسلام کوتاهی نمی کرد و برای پیشرفت مکتب تشیّع بسیار می کوشید. سیّد قاسم تحصیلات خود را در خدمت پدر بزرگوارش شروع کرد و مراتب علمی را در بلخاب، بلخ و جوزجان به پایان رسانید. وی به ویژه در علم ادبیات، بلاغت،

بیان و بدیع تبحّر یافت و در میان اقرانش ممتاز شد.

تبلیغات سیّد قاسم تنها به بلخاب محدود نمی شد؛ بلکه او به تمام بلاد ترکستان سفر

می کرد و در سخنرانیهای خود به مدح اهل بیت رسول اکرم صلی الله علیه و آله می پرداخت و با علما نیز

ص:۲۵۴

۱- دایره المعارف آریانا، ج ۳، ص ۵۹۲.

به مباحثه و مناظره می نشست.

سیّد قاسم با داشتن طبع روان و حکیمانه خود به سرودن شعر روی آورد و در مدتی کوتاه در قلوب هزاران انسان نفوذ کرد. اشعار دلپذیرش در دلهای عاشقان جای گرفت و مردم، ابیات شیرین او را در کوچه و بازار و در شهر و روستا ترنّم می کردند. وی یکی از

اندیشمندان قرن ۱۳ ه . است و عمر پر برکت خود را در نشر علوم اهل البیت علیهم السلام صرف کرد. او مردی درشت هیکل بود و چهره ای نورانی و محاسنی پرپشت و زرد رنگ داشت؛ صدایش به تناسب اندامش بسیار قوی و بلند بود.

سیّد قاسم در زمان حکام مستبد و خودکامه، به ویژه در زمان سردار خونخوار عبدالرحمان که بین شیعه و سنّی تخم نفاق و عداوت را کاشته بود، سربرداشت و بدون ترس و هراس در هر محفل و مجلس مدح اهل البیت علیهم السلام را در قالب اشعار بیان می کرد. او به مردم آداب جهاد و مبارزه و دین و معاشرت می آموخت و با آنها مهربان بود و با نرمی سخن می گفت و خود را نیز در رنج و درد ایشان شریک می دانست. وی مردی پاکیزه نفس بود و اعمال مستحب را ترک نمی کرد و در طول سال روزه می گرفت و به اصطلاح صائم النهار و قائم اللیل بود. او از مال دنیا بهره ای اندک داشت و به مقداری نان خشک و شیر و یا نمکی سدّ جوع می کرد. شیعه و سنّی برای او احترام خاصی قایل بودند. وی با علمای اهل سنّت ارتباط ویژه ای داشت و آنها شیفته کلام سحرآمیز سیّد می شدند و از او به عنوان یک عالم زاهد و پرهیزگار یاد می کردند. سیّد قاسم خود را نسبت به جامعه اش مسؤول می دانست و بی پرده سخن می گفت. وی لحظه ای از حق چشم پوشی نمی کرد و دفاع از مستضعفان و قیام در برابر ظالمان را یک فریضه الهی می دانست. او شاهان و حاکمان نالایق را مورد سرزنش قرار می داد و آنها را در مجالس و

محافل عمومی هجو می کرد و مطلعی از اشعار انقلابی او گواهی روشن بر این مدعی است:

بلعجب عصری عزیزان اندرین کاخ دو در

شور و شر بسیار می باشد. درین دور قمر

این عالم مسؤول همواره با بی بندوباری و اشاعه فحشا مبارزه می کرد و با جرأت زایدالوصفی که داشت از اعمال فاسد حکّام وقت انتقاد می کرد و آنها را امر به معروف و

نهی از منکر می نمود. او عقیده داشت اگر زمامداران خود سر گوش شنوا ندارند، لااقل

مردم باید بیدار شوند و بدانند که در جامعه شان چه می گذرد و خصلتهای ناپسند آنها را

این گونه بیان می کرد:

در حرام و رشوه خوردن می شوی چون تیز و تک

در زکات و روزه و خیر و سخاوت سست رگ

جناب سیّد قاسم در سال ۱۲۶۶ه .ش. حکایت دو زایر ثامن الائمه علی بن موسی الرضا علیه السلام را در یک قصیده به نظم کشیده است و آن قصیده را در نهایت زیبایی سروده است که ابیاتی از آن نقل می شود:

کرامت نامه شاه خراسان

بکرده قاسما یک روز پایان

حساب سال کردم بی غش آمد

هزار و دو صد و شصت و شش آمد

ز شهر و سال در ماه صفر بود

بکن عیبم که قاسم بی هنر بود

عرفان علمی است از علوم الهی که موضوع آن شناخت حق و اَسماء و صفات اوست، روشی که اهل اللّه برای شناسایی حق اختیار کرده اند؛ معرفت و شناخت کشفی و شهودی است و آن حالات در هیچ کس حاصل نمی شود، مگر به سبب طاعت و عبادت نفسی و قلبی، روحی، سرّی و خفی. وقتی که عارف جذب حق شد، سیمای حق تعالی را در همه اشیای عالم کون به طور آشکار مشاهده می کند. سیّد قاسم از دانشمندان عارف زمانش بود.

این علاّمه بزرگوار دو دیوان دارد که یکی از آن دو در دسترس می باشد و در حدود ۳۶۲۲ بیت دارد و اشعار آن اخلاقی، سیاسی، انتقادی و اجتماعی است(۱). علامه سیّد قاسم در سال ۱۲۷۲ه .ش. جهان را بدرود گفته است(۲).

۵۳۴. قبچاق خان بن امام قلی بیگ بلخی

قبچاق خان بن امام قلی بیگ بلخی یکی از تاریخ نویسان عهد صفوی است. وی در

۱- زندگینامه علمای بلخاب، ص ۳۷؛ دیوان سیّد قاسم، ص ۱۴۰.

۲- شمشیر اسلام، ص ۱۵.

هنـد سـرگرم کار بود، نیز سـمت قوش بیگی خوانین بخارا را بر عهـده داشت و این سـمت بعد از مرتبه امارت در خانات بخارا بالاـترین مقام بود. او در پی اسارت در سال ۱۰۰۷ ه . و سـختیهایی که در حال اسارت تحمل کرد به هندوسـتان رفت. وی در سال ۱۰۲۵ ه . در لاهور به سر می برد. او چون از دوران جوانی به تاریخ علاقه داشت و کتابهایی را در این

زمینه مطالعه کرده بود، در مـدت اقامت خود در هند به تدوین تاریخ عمومی درباره کشورهای اسـلامی پرداخت. وی نگارش کتاب خود را در دارالحکومه لاهور و در ایام سـلطنت سـیف الـدوله عبدالصـمد خان بهادر دلیرجنگ به سال ۱۰۳۴ ه . شروع کرد و در سال ۱۰۳۷ ه . آن را به پایان رسانیـد. پس از مـدتی در آن تجدید نظر کرد، و حوادث سالهای ۱۰۳۷ و ۱۰۳۸ ه . را نیز بر آن افزود.

این کتـاب در یک مقـدمه به نام فاتحه، پنـج باب و یک خاتمه است. در فاتحه کتاب از خلقت سـخن گفته است. در باب اول آن از تاریـخ پیامبران صـحبت شـده است؛ در باب دوم از تاریـخ پیش از اسـلام ایران سـخن به میان آمـده است؛ در باب سوم درباره پادشاهان

پیش از اسلام سایر بلاد مانند، قوم تُبَع یمن، بنی لحم، عمالقه، کلدانیان، پادشاهان

مـاوراءالنهر از فرزنـدان توربن فریـدون، فرمـان فرمایـان بنی اسـرائیل، حکمروایان روم، یونان و فرنگ یعنی اخلاف سـلم پسـر فریـدون، رایان هنـد (بنگال، مالوه و دهلی) و نیز درباره فغفوران چین توضـیح داده شده است؛ و در باب چهارم از سرگذشـت پیامبر اسـلام صـلی الله علیه و آله، خلفای راشدین، أئمه اثنی عشر، خلفای اُموی و عباسی و چهار پیشوای اهل سنّت سخن رفته است؛ و در بـاب پنجم از شاهـان معاصـر بنی عبـاس تا اسـماعیلیان، قوم مغول از منشأ افسانه ای آنان تا چنگیز و جانشـینان او و امیرانی که بعد از مرگ ابو سعید

میرزابهادر خان تا تیمور حکومت داشـتند، یعنی ایلخانیان، چوپانیان و آل مظفر و آل کرت، سلاطین ترک عثمانی، رایان هند، و پادشاهـان مسـلمان هندوسـتان، یعنی غوریان، سـلاطین خلـج، تغلقیه، افاغنه، شاهان دکن، تیمور گورکان و سلسـله آنها، آق قویونلو و قراقویونلو، صفویه، شیبانیه یاد شده است. خاتمه کتاب شامل بعضی ملاحظات درباره پیامبر اسلام است.

بدین گونه ملاحظه می شود که تاریخ قبچاق خانی جامع و دارای بسـی اطلاعات است که در کتابهای همطراز و هم در تاریخ نیامده است. نسخه ای از این کتاب به شماره ۱۸۷

(SUPPL. ۱۸۷) نسخ فارسی در کتابخانه ملی پارس موجود می باشد که به سال ۱۰۳۸ ه .ق. در لاهور نوشته شده است(۱).

۵۳۵. قبولی قندوزی

قبولی قنـدوزی در خطه ادب پرور قنـدوز دیده به عالم هستی گشود. وی پس از فراگیری دوره مقدّماتی علوم، زادگاه خود را برای کسب دانش به مقصد هرات ترک گفت و تحصیلاتش را در هرات کامل کرد. و از شـعرای معاصر امرای تیموری بود و قریحه و طبعی روان داشت. در هرات اقامت گزید و در همان جا چراغ عمرش به خاموشـی گرایید. قبولی از سخن سرایان توانا بود. این ابیات از اوست(۲):

خانه عاقل چه کار آید من دیوانه را

چون نمی دانم من دیوانه راه خانه را

نیست چون بختم که ره یابم به قصر زرنگار

مغتنم باید شمردن گوشه میخانه را

خواه جانان در غم من خواه مستغنی که من

شادی جان حزین دانم غم جانانه را

شمع اگر در خلوت خاص است اگر در بزم عیش

چاره ای نبود به غیر از سوختن پروانه را

جای آن دارد قبولی کز جهان بی خود روم

گر فُتَد بر من نگاه، آن نرگس مستانه را

ص:۲۵۸

۱- تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵، ص ۱۷۳۳؛ فهرست میکروفیلمهـای کتابخانه مرکزی دانشـگاه تهران، ج ۱، ص ۳۶؛ فهرست بلوشه، ج ۱، ص ۲۳۴-۲۳۶.
۲- دایره المعارف آریانا، ج ۳، ص ۴۹۹.

۵۳۶. قُتیبه بن سعید بغلانی

ابو رجـاء قتیبه بن سـعید بن جمیـل بن طریف بغلانی در ماه رجب سال ۱۴۸ ه . در بغلان از توابع بلـخ دیـده به جهان گشود. صفی الدین واعظ بلخی در کتاب فضایل بلخ

می نویسد: ابو رجاء امام قتیبه بغلانی از هواداران حجاج بن یوسف بود. او در ۲۳ سالگی مطابق با سال ۱۷۲ ه . سفر خود را به مکه، مدینه، شام، عراق و مصـر آغاز کرد. وی در محضر محدّثان ثقه علم حدیث آموخت و به سال ۲۱۶ ه . بار دیگر به بغداد رفت و پس از مدتی به وطن خود بازگشت. سـرانجام در ۲۸ ماه شعبان سال ۲۴۰ ه .، به سن ۹۲ سالگی، در شهر بغلان دعوت حق را لبیک گفت(۱).

حاکم نیشابوری می گوید: امام قتیبه بغلانی به نیشابور سفر کرد، از محضر بزرگان آن دیار کسب فیض نمود و مدت کوتاهی در این شهر اقامت داشت(۲).

ابو رجـاء قتیبه بن سـعید بغلانی در طول عمر پربارش ۱۳ بار مناسک حـج را به جا آورده و در زهـد و تقوی یگانه عصـر خود بوده است. وی گفته است: من از پنـج عـالم بزرگوار یک صـد هزار حـدیث یادداشت کرده ام. ۱- محمّـد بن بکر بُرسانی ۲- جریر رازی ۳- وکیع بن جراح ۴- عبدالوهاب ثقفی و ۵- عمر بن هـارون بلخی. تنها از عمر بن هارون بلخی حـدود ۳۰ هزار حدیث آموخته ام و باقی از دیگر علما می باشد(۳).

امام قتیبه بغلانی اظهار می دارد که من در بصـره از ششـصد شـیخ مخضوب الرأس واللحیه حدیث شنیده ام و آنها را یادداشت کرده ام.

ابو اسـحاق حافظ ابراهیم بن احمـد مسـتملی بلخی می گویـد: امام قتیبه در شـهر بلـخ و در محلّه سردشـتک تولـد یافته است و پـدرش ساکن این محلّه بود. امام قتیبه در جای دیگر گفته است: هیـچ شـهر و ولایت در نظر من عزیزتر از بلخ نمی باشد، زیرا مسقط الرأس و محل تولد من است، و در این خاک جدّ و جدّه من مدفون هستند و نیز

۱- تاریخ بغداد، ج ۱۲، ص ۴۷۰؛ الانساب، سمعانی، ج ۲، ص ۲۷۶.

۲- تاریخ نیشابور، ص ۱۶.

۳- تاریخ بغداد، ج ۱۲، ص ۴۶۹.

عمات و اعمام و والده من هم در این سرزمین آسوده اند. امام قتیبه بغلانی هنگامی که در

حال نزع بود گفت:

لولا القضاء الذی لا بُدّ مدرکه

والرزق یأکله الانسان بالقدر

ما کان مثلی فی بغلان مسکنه من بلد

و لا یمر بها الاعلی سفر

یعنی، اگر حکم قضا که از دریافتن آن چاره ای نیست و رزقی که انسان آن را به قدر

می خورد نبود، مانند من در بغلان کسی منزل نمی کرد جز در ایام سفر که از آن عبور می کرد.

شاعری دیگر درباره امام قتیبه بغلانی گفته است:

للّه درک یا بغلان من بلد

مادام فیک امام الخیر محبوس

لولا قتیبه لم تذکر بواحده

لکن ذکرک قبل الشیخ مدروس

برکات خدا بر تو باد ای بغلان، ای شهری که امام خیر در آغوش تو مدفون است. اگر تنها ذکر قتیبه نبود یاد تو متروک می ماند و کسی تو را یاد نمی کرد(۱).

خطیب بغدادی می گوید: ابو رجاء امام قتیبه بن سعید بغلانی، از مشاهیر علما و از محدّثان مشهور خطّه دانش پرور بلخ بوده است. علما و تذکره نویسان در باره نام این مرد

بزرگ دچار اشتباه شده و نام او را با اختلاف زیادی نقل کرده اند؛ ابو احمد عبد اللّه بن عُدی جرجانی نام او را یحیی لقبش را قتیبه دانسته است. نیز ابو عبد اللّه محمّد بن

اسحاق اصفهانی می گوید: نام وی علی و لقبش قتیبه می باشد. ولی قول مشهور آن است که بیشتر علما و مورّخان او را قتیبه خوانده اند.

به هر حال، امام قتیبه بغلانی از طبقه سوم روات به شمار می رود. وی برای به دست آوردن حدیث به مسافرتهای طولانی و پرمشقت پرداخت و از اکثر مراکز علمی آن عصر مانند خراسان، عراق، حجاز، شام و مصر دیدن کرد. امام قتیبه روایاتش را از طریق مالک بن أنس، لیث بن سعد، عبد اللّه بن لهیعه و عمر بن هارون بلخی، بُرسانی، محمّد بن بکر و جریر بن عبدالحمید ضبی بلخی و از بسیاری محدّثان صحابه، تابعین و یا تابعین تابعین نقل کرده است.

نیز بسیاری از محدّثان و علما از او روایاتی را نقل کرده اند؛ از آن جمله احمد بن

۱- فضایل بلخ، ص ۲۳۰؛ تاریخ بغداد، ج ۱۲، ص ۴۶۹.

حنبل، ابو داود سجستانی، امام بخاری، احمد بن عبدالرحمان بن بشار نسائی، احمد بن سعید دارمی و علامه مجلسی در کتاب گران قدر بحارالانوار که خود در شمار

دایره المعارف است، چند صد روایت از طریق امام قتیبه بغلانی نقل کرده اند. یحیی بن معین، ابو حاتم رازی، نسائی و حاکم نیشابوری او را ثقه و امین می دانند(۱).

ابو حاتم رازی می گوید: احمد بن حنبل، ابو رجاء قتیبه، بن سعید بغلانی را توصیف کرده است(۲). سمعانی می گوید: ابو رجاء امام قتیبه بغلانی محدّثی است که در شرق و غرب از شهرتی ویژه برخوردار است(۳).

حافظ ابو حجاج مزی و کحاله می نویسند: امام بخاری از طریق امام قتیبه بن سعید بغلانی ۳۰۸ حدیث و از طریق امام مسلم ۶۶۸ حدیث نقل کرده است(۴).

ابو عبد اللّه حاکم نیشابوری می گوید: قتیبه بن سعید بغلانی به نیشابور سفر کرد و از محضر بزرگان این دیار کسب فیض نمود. او مدت کوتاهی در این شهر اقامت داشت(۵).

دار قطنی در کتاب سنن، در باب جمع بین صلاتین دو روایت را از طریق عبد اللّه بن محمّد بن علی بلخی و قتیبه بن سعید بغلانی نقل کرده و گفته است که رسول خدا صلی الله علیه و آله بین نماز ظهر و عصر و نیز بین نماز مغرب و عشاء جمع کرده است(۶).

عبد اللّه بن احمد بن سیبویه بن جریر بلخی گفت: من از امام قتیبه بغلانی شنیدم که می گفت: من مدّتی در رأی خود از علی بن فضل بن طاهر بلخی متابعت می کردم. وی افزود پدرم برای من حکایت می کرد که شبی رسول خدا صلی الله علیه و آله را در خواب دیدم که در دست مبارکش کتابی بود، عرض کردم یا رسول اللّه این کتاب چیست؟

حضرت فرمود: این کتاب اسامی علما و فقها می باشد. عرض کردم یا رسول اللّه ممکن است آن را ببینم و بدانم که آیا نام فرزند من در آن کتاب هست یا نه؟ من آن کتاب

۱- تهذیب الکمال، ج ۲۳، ص ۵۲۳؛ ذکر أسماء التابعین، ج ۱، ص ۳۰۴؛ الطبقات الکبری، ج ۷، ص ۳۷۹؛ الطبقاتابن خیاط، ص ۶۰۳.

۲- الجرح و التعدیل، ج ۷، ص ۱۴۰.

۳- الانساب، ج ۲، ص ۲۷۶؛ تهذیب التهذیب، ج ۴، ص ۵۲۲.

۴- الاعلام، ج ۶، ص ۲۷.

۵- تاریخ نیشابور، حاکم، ص ۱۶.

۶- سنن دار قطنی، ج ۱، ص ۳۹۲-۳۹۳.

را از دست مبارک رسول خدا صلی الله علیه و آله گرفتم و نگاه کردم؛ نام فرزند خود را در آن کتاب یافتم و بی نهایت خوشحال شدم(۱).

هنگامی که امام قتیبه بغلانی بلخ را به قصد بغلان ترک گفت، چهل سال داشت و

مدت ۴۸ سال در شهر بغلان ساکن بود تا به رحمت حق پیوست(۲).

امام قتیبه بغلانی محدّث مشهوری در خراسان بود. مردم برای حل مسائل خود به او مراجعه می کردند. وی امید مردم عصر خود بود(۳).

وی تألیفاتی دارد که از آن جمله می توان التاریخ والطبقات و عوالی فی الحدیث را نام برد(۴).

۵۳۷. قریب بن ابوالفضل جوزجانی

قریب جوزجانی از مفاخر علمای جوزجان و از شاگردان شدّاد بن احمد جوزجانی بود. او خود گفته است که من از محضر استادم شدّاد بن احمد جوزجانی بهره های کافی بردم، قاضی ابورجا محمّد بن احمد جوزجانی از شاگردان قریب بن ابوالفضل جوزجانی بود و از وی روایاتی نقل کرده است(۵).

۱- تاریخ بغداد، ج ۱۲، ص ۴۶۴-۴۶۷؛ المنتظم، ج ۶، ص ۴۸۲.

۲- المنتظم، ج ۶، ص ۴۸۲؛ تاریخ بغداد، ج ۱۲، ص ۴۶۴.

۳- اللباب، ج ۱، ص ۱۳۴.

۴- معجم المؤلفین، ج ۸، ص ۱۲۸؛ هدیه العارفین، ج ۵، ص ۸۳۵ و نیز ر.ک: التاریخ الکبیر، ج ۷، ص ۱۹۵؛ التاریخ الصغیر، ج ۲، ص ۳۷۲؛ المعرفه والتاریخ، ج ۱، ص ۲۱۲؛ الکاشف، ج ۲، ص ۳۴۱؛ الجمع بین رجال الصحیحین، ج ۲، ص ۴۲۶؛ طبقات الحنابله، ج ۱، ص ۲۵۷؛ المعجم المشتمل، ص ۲۱۸؛ الاعلان بالتوبیخ، ص ۲۹۹؛ علل احمد، ج ۱، ص ۳۰۴-۳۵۹؛ ج ۲، ص ۲۵۲-۳۳۱، ۳۳۷، ۳۳۸؛ تاریخ الاسلام ذهبی، حوادث سالهای ۲۳۱ تا ۲۴۰ ه .، ص ۲۹۹؛ النجوم الزاهره، ج ۲، ص ۳۰۳؛ تاریخ ابوزرعه دمشقی، ص ۴۲۴؛ تاریخ واسط، ص ۶۸-۷۳؛ السابق واللاحق، ص ۲۹۸؛ شیوخ ابو داود، ص ۸۹؛ الجمع، ج ۲، ص ۴۲۶؛ العبر، ج ۱، ص ۴۳۳؛ ج ۲، ص ۱۵، ۱۰۱، ۱۰۲، ۱۲۳؛ الثقات، ج ۹، ص ۲۰؛ علل الأخبار و معرفه روات الآثار، ص ۱۸۰؛ مشیخه ابی طاهر، ص ۲۹۳؛ مسند احمد، ج ۵، ص ۲۴۱-۲۴۲.

۵- الانساب، سمعانی، ج ۳، ص ۴۰۱.

۵۳۸. قل محمّد جوزجانی

استاد قل محمّـد از خطّه دانش پرور جوزجان برخاست و در شـهر شبرغان قدم به عرصه وجود نهاد؛ به همین مناسـبت صاحب دایره المعارف آریانا او را شبرغانی و لقبش را جانی ضبط کرده است.

قـل محمّـد جوزجانی شبرغانی، تحصیـلات خود را در زادگاهش آغاز کرد و از همان دوران کودکی آثار نبوغ در سـیمای او مشاهده می شد. او یکی از شاگردان امیر علیشـیرنوایی به شـمار می رفت و برای سـرودن اشعار قریحه ای سرشار و طبعی روان داشت. به علاوه وی در علم نجوم، منطق، فلسـفه، موسیقی، خطّاطی و نقّاشی از قدرت خارق العاده ای برخوردار بود و بر تمام علوم مذکور مهارت داشت و شهرت بسیاری کسب کرد؛ مثلاً در موسیقی تا آن جا پیش رفت که حتّی استادان مشهور در این فن از او بهره می گرفتند و به شاگردی او افتخار می کردند و روی هم رفته در بسیاری از علوم مانند

نجوم، خط، نقّاشی، شعر، ادب و موسیقی صاحب نظر بود(۱).

مؤلّف تذکره مجالس النفایس می گوید: قل محمّد جوزجانی، عود و غچک و قوپوز را چنان می نواخت که در عصر او کسی دیگر یافت نمی شـد که به مهارت وی دست یافته باشـد. او قواعد معمّا را نیز می دانست. در دایره المعارف آریانا آمده اسـت که جانی جوزجانی از شـعرای عهد سلطان حسین بایقرا بود که وطنش جوزجان را برای کسب علوم و فضایل ترک گفت و به هرات رفت و به دربار امیر علیشیرنوایی راه یافت. ابتدا او

(ریحانی) تخلص داشت امّا امیر علیشیرنوایی به مناسبت این که وطنش جوزجان بود تخلص «جانی» را برای او اختیار کرد. بیت زیر نمونه ای از هزاران ابیات و قصاید و غزلیات اوست(۲):

خوشا مطرب که ساز خود نوازد

یکی را از نوا خوشحال سازد

* * *

ص:۲۶۳

۱- دایره المعارف آریانا، ج ۳، ص ۴۹۸.

۲- مجالس النفائس، ص ۱۰۳-۲۷۸.

تا جلوه کرد خط لب یار سبز و سرخ

آتش علم زد از دل افگار سبز و سرخ

۵۳۹. قوام الدین قوام خلمی

قوام الـدین قوام خلمی مانند برادرش جمالی، صاحب ذوق و در عین حال فردی شوخ بود و طبعی هزّال داشت. دایره المعارف به نقل از تحفه الاحباب درباره وی می نویسد: او جوانی رشـید، شیرین سخن، خوش محاوره و لطیفه گو بود و به تحصیل علم اشـتغال داشت و در عین حـال اشـعاری نیکو و لطیف می سـرود. وی در بخـارا می زیست و در زمـان تجاوز روسـها به بخارا و آسیای مرکزی در سال ۱۸۶۶م به شهادت رسید. این دو بیت از اوست(۱):

حیرت پرست شوخی آیینه ام قوام

تا مظهر تجلّی عکس جمال اوست

تا خوانده ام ز حاشیه روی یار خط

تکرار درس من همه دور و تسلسل است

۱- دایره المعارف آریانا، ج ۳، ص ۵۸۷.

۵۴۰. کمال الدین عاشق بلخی

مولانا ابوالخیر کمال الـدین عاشق بلخی، از اجلّه علما و اکابر عرفا و اعیان بلـخ در سـده دهم هجری بود که با کمال احترام در بلخ می زیست. او معاصر سـلطان جنایتکار گستن قراسلطان پسرجانی بیگ از امرای شیبانیّه و حکمران بلخ بود. عاشق بلخی نه تنهـا یـک مـدرّس و مـدرسه نشین بود، بلکه در امور اجتمـاعی نیز شـرکت داشت و در حـلّ و فصـل مسائل قومی و حکومتی دخالت می کرد. وی در علم عروض و قافیه نیز توانی کافی داشت. کمال الـدین عاشق در سال ۹۳۶ ه . که از سفر هند باز می گشت در میان راه با مأموران سلطنتی درگیر می شود و این ماجرا را به نظم در می آورد که مطلع آن این است:

این واقعه را که چرخ از او غمگین است

تاریخ گرفتن کمال الدین است

این سلطان جانی بلخ در سال ۹۵۰ ه . به بیماری جنون مبتلا شد و بر اثر این بیماری دو نفر از عالمان متبحّر این شهر، به نامهای مولانا حسین بلخی و مولانا عبدالرحمان بلخی، را بدون جرم و گناهی به قتل رسانید و همچنین مولانا کمال الدین عاشق بلخی را تبعید کرد.

ملّا درویش محمّد مفتی که خود از علمای متبحّر و شاعر نامی آن روزگار بود در کمال ظرافت تاریخ تبعید شدن مولانا عاشق بلخی را به نظم درآورده است. از مضمون این ابیات برمی آید که این شاعر واسطه بین سه دربار بوده است.

ای مردم شهر شکر سلطان گویید

در شهر شما کدورت غیر نماند

چون لنگ ابوالخیر برآمد از شهر

تاریخ بجز لنگ ابوالخیر نماند

در سال ۹۵۴ ه . بین شاه و برادرانش میرزا هندال و میرزا کامران اختلاف به وجود

آمد. پیر محمّد خان حاکم، به عاشق بلخی پیشنهاد کرد تا به کابل رود و بین برادران صلح دهد و امنیّت را دوباره به مملکت بازگرداند. مفتی محمّد درویش در این مورد ابیاتی دارد:

بنگر که بهر دنیا شهزادگان کابل

با یکدیگر ز غفلت در گفت و گو فتاده

می گفت دوش هاتف باید کسی که جوید

صلح میان ایشان بالخیر و السعاده

گفتم چنین حکیمی باشد حکیم ابوالخیر

زو برده اند شاهان پیوسته استفاده

کاری که او نهد پای از دست کس نیاید

او در ازل درین کار پا در میان نهاده

حکیم ابوالخیر عاشق بلخی، در سال ۹۵۷ ه . و در ایّامی که در اوج کمال و عزّت و احترام در بلخ زندگی می کرد داعی حق را لبیک گفت و در جنب مزار فیض آثار احمد خضرویه بلخی مدفون گشت. امروز محل دقیق مزارش معلوم نیست. یکی از شعرا مرثیه ای در رثای عاشق سروده است:

سپهر فضل مولانا ابوالخیر

که می دانست اسرار حقایق

سفر کرد از جهان فانی و ماند

ز حسرت داغ بر جان خلایق

چو «عاشق» در غزل بودش تخلّص

از آن تاریخ او شد فوت عاشق

ظاهرا از آثار عاشق بلخی چیزی باقی نمانده است(۱).

۵۴۱. کمال کجکولی

سیّد کمال کجکولی در بلخ قدم به جهان هستی نهاد و تحصیلات خود را در همان جا آغاز کرد. وی پس از پایان فراگیری علوم به سیر و سیاحت پرداخت و کمتر بلادی است که او ندیده باشد و یا به آن سرزمین مسافرت نکرده باشد.

سیّد کمال کجکولی در عصر خود عارفی عالم و شاعری ادیب به شمار می رفت و بسیار فعّال بود. در تاریخ حبیب السیر آمده است: وی در شعر و شاعری مهارت تام

داشت و به قول مشهور اشعار او بالغ بر صد هزار بیت است؛ مثلاً او را قصیده ای است

ص:۲۶۶

۱- مجله آریانا، س نهم، ش ۳، ص ۳۶.

که از ابیات آن دوازده بیت مصنوع می توان استخراج کرد(۱).

در صبح گلشن آمده است: سیّد کمال کجکولی بلخی مردی سیّاح بود. گویند پانصد

هزار بیت موزون گفته است؛ از آن جمله قصیده ای است که دال بر کمال قدرتش در سرودن اشعار و ابیات است(۲).

ای روشنی از ماه رخت دیده جان را

بر خاک نشانده است قدت سرو روان را

سیّد کمال کجکولی در آخر عمرش به بلخ مراجعت کرد و در همان شهر جهان را بدرود گفت: از بدایع اشعار سیّد کمال آنچه مشاهده شده است این است که در رثای خواجه ابو نصر پارسا قصیده ای به نظم کشید که در هر مصراع از ابیات آن می توان تاریخ

فوت خواجه را روشن ساخت و در این قصیده صنعتی به کار برده که از هر بیت می توان سه تا چهار تاریخ استخراج کرد؛ در حالی که اصلاً در معانی آن قصیده خللی وارد نشود(۳).

سیّد کمال کجکولی در ۹۹ سالگی در بلخ وفات یافت و در جوار میر سرخسی در خاک آرمید. این مرد بزرگ از شعرا و ادبای دوره تیموریان بود. او آثاری فراوان دارد و از آن جمله پانصد هزار بیت از وی باقی مانده که دوست او امیر علیشیرنوایی گردآوری کرده است(۴).

مطلع زیر از ابیاتی است که سیّد کمال کجکولی در مرثیه خواجه پارسا سروده است(۵).

ای فلک بیداد و بی رحمی بدین سان کرده ای

وی اجل ملک جهان را باز ویران کرده ای

کرده بر جانها کمین، بنهاده ای دام عناد

هر زمان از کینه جویی قصد صد جان کرده ای

۱- حبیب السیر، ج ۴، ص ۱۰۴؛ رجال حبیب السیر، ص ۱۳۹.
۲- صبح گلشن، ص ۳۴۲.
۳- تذکره مجالس النفائس، ص ۳۴.
۴- دایره المعارف آریانا، ج ۳، ص ۴۹۱.

۵- تذکره مجالس النفائس، ص ۲۰۸.

بر جهانبانان چه می گویی حسد نبود مرا

از حسد باری جهان را بی جهانبان کرده ای

عالمی را کرده ای از حزن پژمان دم به دم

اهل عالم را به کین محزون و پژمان کرده ای

کی رها سازی عزیزان را ز زندان حزن

از جفا کاری که چون یوسف به زندان کرده ای

آسمانا بر دل و جانهای دینداران ازان

جور بی حد و جفاهای فراوان کرده ای

۵۴۲. کمال شبرغانی

کمال «کمالی» شبرغانی در شهر شبرغان تولّد یافت و در آن محل نشو و نما کرد. او تحصیلات خود را نیز در این شهر به پایان رسانید. وی در شعر و شاعری ذوقی سرشار داشت. او وطنش را به قصد دربار جلال الدین اکبر شاه ترک گفت و با امرا و فضلای عصر اکبر شاه روزگار را سپری کرد. او پس از مدّتی که به وطن خود بازگشت، دوباره عزم

سفر کرد و به سمرقند رفت. وی از شعرای نامی قرن دهم هجری به شمار می رود و این ابیات از اوست(۱):

به یاد ماهرویی در شب هجر

که از دل آه حسرت می کشیدم

زمردم می شنیدم خواب را نام

ولی هرگز به چشم خود ندیدم

زاشک لاله گونم کوه و هامون، باغ و بُستان است

چون من یک عاشق ار پیدا شود عالم گلستان است

۱- دایره المعارف آریانا، ج ۳، ص ۵۲۹.

کمالی از خیال خام دایم می پزد سودا

ولی بخشش که یاد آید دل او تنگ می ماند

چو شد معلوم کیفیّت، عجب نبود اگر گویم

خیالات کمالی هم به اهل بنگ می ماند

۵۴۳. کعب بن عمرو بن جعفر بلخی

ابو نضر کعب بن عمرو بن جعفر بن احمد بن محمّد بلخی، در سال ۳۱۰ ه . در شهر بلخ متولد شد. وی علوم متداول روز را در این شهر فرا گرفت و برای گردآوری احادیث به شهرهای خراسان، عراق، حجاز و شام سفر کرد. او به محضر محدّثان برجسته عصر

خود رسید و از آنان کسب فیض کرد. وی سرانجام در شهر بغداد ساکن شد و به درخواست فضلا و علمای این شهر به تدریس حدیث پرداخت. او روایاتش را از طریق محدّثانی چون اسماعیل بن محمّد صفار، ابو سعید بن اعرابی عِرس بن فهد موصلی در موصل، بکر بن احمد نخاس و دیگران نقل می کرد، نیز ابو محمّد خلال، عبدالعزیز ازجی، علی بن محسن تنوخی و برخی دیگر روایاتی را از طریق کعب بن عمرو بلخی نقل کرده اند. خطیب بغدادی می گوید که روایات کعب بن عمرو مورد اعتماد نیست، ولی این روایت را از طریق او نقل کرده است: عن کعب بن عمرو بن جعفر بلخی قال: حدّثنا ابوجابر عرس بن فهد موصلی، قال حدثنا حسن بن عرفه عبدی قال: حدّثنی یزید بن هارون واسطی، عن حمید بن طوبل، عن أنس بن مالك قال: قال رسول اللّه صلی الله علیه و آله: إیَّاکم والزِّنا فإنّ فی الزِّنا سِتَّ خِصالٍ ثلاثَ فی الدّنیا و ثلاث فی الآخرهِ، فأمّا اللَواتی فی دار الدّنیا فذَهابُ نورِ الوجهُ، و انقطاع الرّزقِ، و سُرعهِ الفناءِ، أمّا اللَواتی فی الآخره، فغَضَب الرَّبِ؛ وَسوءُ الحِسابِ، والحُلولِ فی النار إلّا أن یشاءَ اللّه. فرمود: از زنا دوری کنید که در زنا شش عذاب می باشد، سه تای آن در دنیا است و سه تای آن در آخرت. امّا آن سه تای در دنیا عبارتند از آن که نور ایمان از او گرفته می شود، زنا روزی را کم می کند و زنا عمر را کوتاه می نماید، و سه عذاب آخرت عبارتند از آن که زنا خشم خدا را در پی دارد، بدی

حساب در روز قیامت است، و داخل شـدن در آتش می باشـد. برای گناه کاران راه نجات وجود نـدارد مگر آن که خدا، آنها را به فضل و کرمش نجات دهد.

خطیب گفته است: مردانی که در سند این روایت نام آنها آورده شده است، همه ثقه هستند به جز کعب بن عمرو(۱).

ذهبی می گوید: ابو نضر کعب بن عمرو بلخی در روز جمعه آخر ماه ربیع الآخر سال ۳۹۱ ه . در بغداد درگذشت(۲).

محمّد بن ابوالفوارس می گوید: کعب بن عمرو، مجهول الحال است(۳).

عتیقی می گوید: کعب بن عمرو بلخی، در بررسی روایات کوتاهی کرده است(۴). مؤلّف

مستدرکات اعیان الشیعه، از کعب بن عمر المکتب البلخی نام برده است(۵).

ص:۲۷۰

۱- تاریخ بغداد، ج ۱۲، ص ۴۹۳.
۲- تاریخ الاسلام، ذهبی، حوادث سالهای ۳۸۱ تا ۴۰۰ ه .، ص ۲۵۸.
۳- لسان المیزان، ج ۵، ص ۵۵۶.
۴- میزان الاعتدال، ج ۳، ص ۴۱۲؛ المغنی، ج ۲، ص ۵۳۲.
۵- مستدرکات اعیان الشیعه، ج ۷، ص ۲۷۳.

گ

۵۴۴. گل بابا بلخی

گل بابا بلخی در بلـخ قـدم به عرصه وجود نهاد و تحصـیلات خود را در زادگاهش به پایان رسانید. وی از ادبای زمان خود به شمـار می رفت و در علم عروض و قـافیه و معمّا مهارت کامل داشت تا آن جا که بر اثر ذوق و قریحه سـرشاری که در او بود، در اندک زمان

در خطه ادب پرور بلخ مشهور شد(۱).

ص:۲۷۱

۱- صبح گلشن، ص ۳۴۸.

ل

۵۴۵. لایق بلخی

حکیم لایق بلخی، از شعرای قرن یازدهم بود. او در زادگاهش نشو و نما کرد و تحصیلات خود را در همان جا به پایان رسانید. فضل و کمالش باعث شد که در دربار امام قلی خان راه یابد. او اشعاری نیکو می سرود، مثل این ابیات(۱):

میسّر کی شود دیدار تو آرام جان ما را

من از خویشان تو را بینم تو از بیگانگان ما را

دل دامن زلفت به کفت آورد به صد سعی

دانست که در دامن آن شب سحری هست

پا به دامان گر چه پیچیدیم همچون گردباد

دل به وادیها فتاد و سر به صحراها زدیم

در تذکره نصرآبادی آمده است که حکیم لایق بلخی از شعرای دوره حکومت امام قلی خان بود و در دربار او مقامی بس عالی داشت. لایق بلخی در بلخ وفات یافت و در آن خاک برای ابد خفت(۲).

۵۴۶. لطف اللّه بن عمر بن غازی فارابی

قوام الدین ابوحنیفه لطف اللّه بن عمر غازی فارابی در سال ۶۸۵ ه . در فاراب

۱- دایره المعارف آریانا، ج ۳، ص ۵۴۷؛ خراسان بزرگ، ص ۱۰۹.

۲- تذکره نصرآبادی، ج ۳، ص ۴۴۱.

(فاریـاب) دیـده به جهان گشود و در ماه شوّال سال ۷۵۸ ه . در قـاهره دار فـانی را وداع گفت. لطف اللّه امیر کـاتب فارابی از اجلّه فقهای عصر خود بود(۱).

امیر کاتب فارابی، در روسـتای اتقان از توابع فاریاب قدم به عرصه وجود نهاد. به این سبب او را اتقانی نیز خوانده اند. این مرد بزرگ به مصر و بغداد مسافرت کرد و در دمشق

شرحی بر کتاب هـدایه که در فقه حنفی است نوشت و نام آن را غایه البیان گـذاشت که در شـش جلد تدوین شده اسـت(۲). آثار قوام الدین ابو حنیفه لطف اللّه فارابی اتقانی از این قرار است:

۱- رساله فی الجمعه وعدم جواز الصلوه فی مواضع متعدده ۲- غایه البیان و نادره الاقران فی شرح الهدایه للمرغینانی ۳- قصیده الصفافی ضروره الشعر ۴- رساله فی رفع الید فی الصلوه و عدم جوازه عند الحنفیه.

۵۴۷. لیث بن خالد بلخی

ابوبکر لیث بن خالـد بلخی، یکی از مفـاخر محـدّثان زمـان خود بود. او روایـاتش را از طریق مالـک بن انس و حمّاد بن زیـد، جعفر بن سـلیمان، عون بن موسـی و دیگر علما و محدّثان نقل کرده است. وی وطنش را به قصد بغداد ترک کرد و در آن جا اقامت گزید و به تدریس حدیث پرداخت. این روایت از طریق او نقل شده است.

ابوبکر لیث بن خالـد بلخی عن ابیه قـال حـدّثنا جعفر بن سـلیمان عن ثـابت عن مالـک بن أنس قـال: کان الیوم الـذی دخل فیه رسول اللّه صـلی الله علیه و آله المدینه أضاء منها کل شئ فلما کان الیوم الذی مات فیه رسول اللّه صلی الله علیه و آله اظلم منها کل شئ و ما نفضت الایدی عن رسول اللّه صلی الله علیه و آله و انا لفی دفنه حتی انکرنا قلوبنا(۳).

عن لیث بن خالد بلخی، باسناده عن عبد اللّه بن عمر قال: قال رسول اللّه صلی الله علیه و آله: فضلُ

۱- معجم المؤلفین، ج ۸، ص ۱۵۵؛ مفتاح السعاده، ج ۱، ص ۳۴۰-۳۴۶؛ هدیه العارفین، ج ۱، ص ۸۳۹.
۲- دایره المعارف آریانا، ج ۳، ص ۸۹۹.
۳- تاریخ بغداد، ج ۱۳، ص ۱۵؛ تاریخ الاسـلام، ذهبی، حوادث سالهای ۲۲۱-۲۳۰ ه .، ص ۳۴۰؛ الجرح و التعدیل، ج ۷، ص ۱۸۱.

الصّلاهِ فی أوّل الوقتِ علی آخِرهِ کَفَضْلِ الآخرَهِ عَلَی الدّنیا(۱).

فرمود: برتری نماز اول وقت بر نماز آخر وقت همچون برتری آخرت بر دنیا است.

۵۴۸. لیث بن مساور بلخی

ابو یحیی لیث بن مساور بلخی از مفاخر علمای بلخ بود. این مرد بزرگ یازدهمین قاضی بعد از عبد اللّه بن عمر رمّاح بلخی بود.

محمّد بن ازهر بلخی به نقل از ابن یعقوب اسامی قضات بلخ را به این ترتیب ذکر کرده است: حارث بن شریعت، هلال بن حسان، سلیمان بن مقاتل، نصر بن مشارس، متوکل بلخی، عمر بن میمون، ابو محمّد قاضی ابو مطیع، شدّاد بن حکم، عبد اللّه بن عمر بن میمون بن رمّاح و بعد از او لیث بن مساور که بعد از این ده نفر سرزمین بلخ روی

خوش ندید؛ چرا که مدتی طولانی اصحاب ظلمه در بلخ حکومت کردند و مردم بی گناه را مورد ظلم و ستم قرار دادند.

حکایت کرده اند که لیث بن مساور گفت: من در خواب دیدم که حیض شدم، بعد از یک سال که از این واقعه گذشت معبّر را دیدم. خوابم را به او گفتم. معبّر پاسخ داد: قاضی

ولایت خواهی شد (لان الحائض امیر القافله). پس از گذشت ایام، امور قضاوت بلخ را بدو تفویض کردند. در زمان قضاوت او از دارالخلافه مکتوبی رسید که بعد از این، همه مردم باید قرآن را مخلوق بدانند.

قاضی لیث بن مساور بلخی گفت: اللّه اکبر، بعد از هشتاد سال در میان مردم، کفر ظاهر شد. لیث بن مساور به منبر رفت. کلاه از سر برداشت و بر زمین کوبید و گفت: من هم اکنون خود را از قضاوت عزل کردم؛ هر که دعوی کند که قرآن مخلوق است، کافر می باشد.

ابو یحیی لیث بلخی در پشت نامه خلیفه نوشت که او زندیق و کافر است، شاعری، ابو یحیی لیث بن مساور بلخی را در این شجاعت ستوده است:

۱- تاریخ اصفهان، ج ۱، ص ۴۴۴؛ تعجیل المنفعه، ص ۳۹۹؛ العبر، ج ۱، ص ۴۳۳؛ ذیل الکاشف، ج ۲، ص ۴۰۴.

و اذکر ابا یحیی الهز برلیثا

کان لبلخ رحمه و غیثا

هو الذی بعد عنا الکفرا

طوقنا عند الممات شکرا

که ترجمه آن عبارت است از: ابو یحیی لیث هزبر را یاد کن که برای بلخ مانند باران رحمت است، خداوند را شکر، کفری را که در وقت مرگ به گردن ما افتاده بود، از ما دور ساخت(۱).

مؤلف کتاب تذکره الحفاظ نقل کرده که لیث بن مساور بلخی، خلیفه وقت را کافر

دانسته است؛ چرا که از طرف دارالخلافه به او ابلاغ شده بود که به مردم بگوید قرآن مخلوق است. او شجاعانه مخالفت کرده و شاعری در این زمینه وی را ستوده است(۲).

۱- فضایل بلخ، ص ۲۰۸.
۲- تذکره الحفاظ، ج ۳، ص ۳۳۰.

۵۴۹. محمّد ابراهیم غبار بلخی

ملاـ محمّـد ابراهیـم غبـار در بلخ چشم به جهـان گشـود. پس از پایـان تحصـیلات به سـیر و سـیاحت پرداخت و به هندوسـتان مسـافرت کرد، سـپس به وطن بـازگشت و به مـاوراءالنهر به سـال ۱۰۵۷ ه . نزد عبـدالعزیز خـان رفـت. شـاهزاده از او به گرمی استقبال کرد و وی را

مورد لطف قرار داد. وی از جانب عبدالعزیز خان مأموریت یافت که در یکی از مدارس سـمرقند مشـغول تدریس شود. او پس از مدتی به بخارا رفت و در آن شهر به تدریس پرداخت.

ملا محمّد ابراهیم غبار در سال ۱۰۹۲ ه . در بخارا پیک اجل را لبیک گفت.

غبـار، در شـعر و ادبیات مقامی بس عالی داشت. این فضل و کمالات باعث شـد که در سه مرکز علمی آن روزگار یعنی بلـخ، بخارا و سمرقند شهرت فراوانی کسب کند. این ابیات از اوست(۱):

بنفشه گرد سرش گشت و من پریشانم

که این شکسته زبان حرف زلف می گوید

همچون نگین ز نام تو پر شد دهان ما

تا نام دیگری نرود بر زبان ما

سودای سوختن ز سرما نمی رود

چون شمع اگر سفید شود استخوان ما

۵۵۰. محمّد امین بدخشی مکی

محمّد امین از علمای برجسته بدخشان است و شرح حال او به طور مبسوط به دست

ص:۲۷۷

۱- دایره المعارف آریانا، ج ۳، ص ۵۵۴.

نیامـده است. بدخشـی مکّی کتاب نتایـج الحرمین را در سه مجلـد تألیف کرد. مجلد اول آن تفسـیر سوره فاتحه، مجلد دوم در کرامات شیخ سیّد آدم بنوری نقشبندی و مجلد سوم در احوال شیخ بنوری است.

تفسیر سوره فاتحه به سبک صوفیانه نوشته شده است با سربندهای «مقصد» که شامل دو بخش می شود: ۱- در تفسیر کلمات و عبارتهـای سوره فاتحه ۲- در ملحقات که شامل مکتوبات بنوری است. در آغاز نسـخه آمـده است: الحمـد اللّه الـذی علم آدم الاسماء کلها تعلیما و کرمه بتشریف... امّا بعد، می گوید احقر عباد اللّه که نام....

نسـخه هایی از این کتاب در کتابخانه های دانشـگاه کالج اسـلامیّه پیشاور، گولره شریف راولپندی، کتابخانه مولانا سیّد بنوری کراچی، هری پور هزاره و کتابخانه مولانا فضل صمدانی پیشاور موجود است(۱).

۵۵۱. محمّد امین بلخی

مولانا محمّد امین از ادبای بلخ است. او بیشتر عمرش را با بزرگان و نویسـندگان همنشـین بوده است. وی در شـعری برای لفظ «دلـبرم» هفـت جنـاس آورده، و آن را نزد بـابر میرزا فرسـتاده است که او آن را پسـندیده و به وی انعـام داده است. این بیت از اوست(۲):

ای سیه چشم ختایی مرغ جان را با تو اُنس

وز سیه چشمان دیگر همچو آهو دل برم

۵۵۲. محمّد امین بن قربان امینی

سیّد محمّد امین بن سیّد قربان امینی به سال ۱۲۵۷ش، در شهرستان ترخوج از توابع

۱- فهرست مشترک نسخه های خطی فارسی پاکستان، ج ۱، ص ۹۲.

۲- تذکره مجالس النفائس، ص ۴۳، ۲۱۶، ۲۵۰.

جوزجان در یک خانواده مـذهبی دیـده به جهان گشود. وی تحصـیلات خود را در زادگاهش آغاز نمود. در آن ایام فراگیری علـوم اسـلامی برای شـیعیان در آن دیـار مشـکل بـود، از ایـن رو وی در سـال ۱۲۸۲ش. برای فرا گرفتـن علـوم اسـلامی از راه ماوراءالنهر عازم مشـهد مقدس شد. وی در بین راه مدت کوتاهی در شهر بخارا توقف نمود، از مدارس و حوزه های علمیه آن شهر دیدن کرد و با علما و اساتید آن دیار به گفتگو و تبادل

نظر پرداخت. در آن روزگـار حوزه های علمیه بخارا از موقعیت علمی خوبی برخوردار بودنـد. بـدین ترتیب آن عالم بزرگ با تجربیات فراوان وارد مشـهد شد، در مدرسه علمیه بالاسر(۱) اتاق گرفت و با کمال جدیت و تلاش به تحصـیل علوم و تهذیب اخلاق پرداخت.

او از محضـر اساتید بزرگ حوزه، علوم و معارف اسلامی را فرا گرفت و از خرمن دانش آنها بهره مند شد تا به مراتبی عالی از فضل و کمال رسید.

آقای امینی در مدت اقامتش در مشـهد با یک بانوی صالحه از یک خانواده اصـیل و نجیب ازدواج کرد که حاصل این ازدواج سه فرزنـد، دو پسـر و یک دختر بود. او پس از ۲۳ سال اقامت در مشـهد مقدس، به سال ۱۳۰۷ش، این شـهر را از راه بخارا به قصد زادگاهش ترک گفت. پس از ورود به بلخاب مدت ۲ سال در زادگاهش به تبلیغ احکام و معارف دینی پرداخت.

مزار فیض آثار میر سیّد علی بن جلال الدین حسین حسینی از علمای قرن ۸ ه .ق.، سبب شده است که بخش دره مزار به یکی از محلهـای زیـارتی و پر رفت و آمـد بلخـاب تبـدیل شود و از طرف دیگر، سادات و مردم از داشـتن یک عالم برجسته و امام جماعت و مبلغ دینی در این محل زیارتی محروم بودنـد؛ از همین روی اهالی از آقای امینی دعوت کردند به محل مذکور رود و زعامت و امور دینی آنها را برعهـده گیرد. آن مرد بزرگ دعوت مردم را پذیرفت و به سال ۱۳۰۹ش، به آن محل نقل مکان کرد. او در میان اعزاز و احترام زائدالوصف اهالی مؤمن دره مزار و زوک، در روسـتای زوک نزدیک به زیارتگاه اقامت گزید و بـا کمـک افراد خیّر و اهـالی، مـدرسه علمیه زوک را تأسـیس کرد. وی در این مـدرسه به تعلیم و تربیت طلاـب علـوم دینی پرداخت، دانشجویان علوم دینی از مناطق

دور و نزدیک مانند سانچارک، یکاولنگ، روستاهای مختلف بلخاب و از نواحی و نقاط

۱- این مدرسه هم اکنون به رواق دارالولایه تبدیل شده است.

شیعه نشین بدان محل سرازیر شدند، تا از خرمن دانش آن مرد بزرگ بهره مند گردند.

مرحوم حجه الاسلام والمسلمین حاج آقای امینی، در جوار مدرسه، مسجد و حسینیه بنا کرد و تمام وقت نمازهای ظهر و عصر و مغرب و عشاء را در حرم آن عالم ربانی و عارف صمدانی اقامه می کرد. او پس از اقامه نماز جماعت به ارشاد و تبلیغ زوّار و مجاوران می پرداخت. آن عالم زاهد از تقوا و اخلاق حمیده برخوردار بود. وی درس ساده زندگی کردن را از مکتب عالی جدش امیرالمؤمنین علی علیه السلام بخوبی آموخته بود، به طوری که به دور از زرق و برق مادی دنیا به مشکلات و مسائل دینی و اجتماعی مردم رسیدگی می کرد. این عالم متعهد در تمام لحظات زندگی در انجام رسالتش کوتاهی نکرد. بر اثر این سلوک و سیرت نیکو در مدت کوتاهی در میان جامعه از محبوبیت بسیار زیادی برخوردار شد. مرحوم امینی منشأ آثار و خدمات زیادی شد.

سرانجام آن عالم عارف در سال ۱۳۲۰ش، دعوت حق را لبیک گفت و در جوار مزار فیض آثار حضرت میر سیّد علی ولی به خاک سپرده شد. امروز مزار آن مرد بزرگ زیارتگاه خاص و عام است. از معاصران او می توان مرحوم آیت اللّه نجفی شمشیری، مرحوم آیت اللّه سیّد حسین عالم و مرحوم آیت اللّه سیّد محمّد عادل و مرحوم آیت اللّه

حاج سیّد محمّد فاضلی دهنه را نام برد. درود و رحمت خداوند به روان پاک همه علمای ربانی به ویژه آن فقید سعید باد(۱).

۵۵۳. محمّد اورگنجی

ملّا محمّد اورگنجی از علمای قرن ۱۱ تا ۱۲ ه . در بلخ است. او شرح کتاب نزهه الارواح امیر حسینی را به دستور ملّا اسفندیار در مدرسه سبحان قلی خان بلخ در روز

شنبه، پنجم ذی القعده شروع کرد و در سال ۱۱۲۲ در بلخ و شبرغان آن را به پایان

۱- زندگینامه علمای بلخاب، ص ۱۵ خطی؛ گوشه هایی از زندگینامه آیت اللّه شمشیری، ص ۸؛ جزوه ای از زندگینامه او، ص ۲.

رسانید. از این کتاب، یک نسخه در کتابخانه دانشگاه لنینگراد شوروی سابق موجود است(۱).

۵۵۴. محمّد بن ابان بلخی

حافظ ابوبکر محمّد بن ابان بن وزیر بن ابراهیم مستملی بلخی، معروف به حمدویه، یکی از مشاهیر علما و محدّثان نامی عصر خود به شمار می رفت. او برای گردآوری احادیث به شهرهای بزرگ و مراکز علوم اسلامی سفر کرد که در این سفرها به محضر علما و دانشمندان می رسید و از آنها کسب فیض می کرد. وی در بسیاری از شهرها به تدریس حدیث می پرداخت.

او روایاتش را از طریق محدّثانی چون، ابراهیم بن صدقه بصری، اسماعیل بن عُلَیّه، ایوب بن سوید رملی، حماد بن اسامه، زید بن حَباب، سفیان بن عُیَینَه، شبابه بن سوّار،

ابو بدر شجاع بن ولید، ابو عاصم ضحاک بن مخلد، عبد اللّه بن ادریس، عبد اللّه بن رجاء

مکی، عبد اللّه بن نمَیر، عبد اللّه بن وهب مصری، ابوبکر بن عیاش، عُقبه بن خالد،

مروان بن معاویه، وکیع بن جراح نقل کرده است. بسیاری از روات و محدثان نظیر ابراهیم بن اسحاق حربی، ابراهیم بن ابی طالب نیشابوری، احمد بن یعقوب بغدادی، مُقری، اسماعیل بن اسحاق قاضی، جمعه بن حامد کرابسی حسن بن علی بن شبیب مُعَمْری، حسین بن محمّد بن زیاد قَبّانی، عباس بن احمد بن محمّد بن ابو شحْمه خُتَلّی،

عبد اللّه بن احمد بن حنبل، عبد اللّه بن محمّد بن حَیّان بن مُقَیر، ابوالقاسم عبد اللّه بن محمّد بن عبدالعزیز بغوی، مسلم به حجاج و دیگر محدثان نیز روایاتی را از طریق او نقل

کرده اند(۲).

یوسف مزی می گوید: محمّد بن ابان مستملی ده سال در حضور وکیع بن جراح

۱- نشریه کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران، ج ۹، ص ۵۲.

۲- تهذیب الکمال، ج ۲۴، ص ۲۹۶؛ تاریخ بغداد، ج ۲، ص ۷۸.

املایی حدیث می کرد؛ به همین دلیل برخی از محققان او را وکیع خوانده اند(۱).

محمّد بن ابان بلخی می گوید: من از زبان استادم عبدالعزیز بن ابان ۵۰ هزار حدیث نوشته ام و در ادامه می افزاید: من هشتاد هزار روایت جمع آوری کرده ام(۲). مؤلف تهذیب التهذیب می گوید: محمّد بن ابان بلخی محدّث ثقه است(۳).

ابو حاتم محمّد بن ادریس رازی می گوید: محمّد بن ابان بلخی به زیارت حج می رفت، مدت کوتاهی در شهر ری اقامت گزید و در این مدت پدرم از او روایاتی را یادداشت می کرد. وی روایاتش را از احمد بن سلمه نیشابوری نقل می کرد. من روزی از پدرم سؤال کردم نظر شما درباره روایات محمّد بن ابان چیست؟

گفت: وی مردی ثقه و روایاتش نیز صحیح است(۴).

ابن حبّان می گوید: محمّد بن ابان بلخی از سفیان بن عُیَینَه و از وکیع بن جراح روایاتی

را نقل کرده است و نیز عده ای از محدّثان بلخ از او روایاتی را نقل کرده اند. این مرد فاضل در بحث و مناظره روشی نیکو داشت(۵).

عمرو بن حماد می گوید: من وارد کوفه شدم، ابوبکر بن ابی شَیْبَه به دیدارم آمد و از من پرسید از محمّد بن ابان بلخی چه خبر داری؟

گفتم: وی از دنبال من می آید، شاید در میان راه باشد. او گفت: ای کاش آن مرد دانشمند می آمد تا از وجود آن بزرگوار بهره مند می شدیم(۶).

عُمر رضا کحاله و خیرالدین زرکلی می نویسند: ابوبکر محمّد بن ابان بلخی از جمله حفاظ حدیث بود. وی در این علم صاحب تألیفاتی نیز هست، ولی کسی از آنها آگاهی ندارد(۷). ذهبی می گوید: محمّد بن ابان بلخی از حفّاظ صاحب نام بود، و نیز به پدر علم حفظ شهرت داشت(۸).

۱- تهذیب الکمال، ج ۲۴، ص ۲۹۸؛ فضایل بلخ، ص ۲۴۴.

۲- فضایل بلخ، ص ۲۴۵.

۳- تهذیب التهذیب، ج ۹، ص ۳.

۴- الجرح و التعدیل، ج ۷، ص ۲۰۰.

۵- الثقات، ج ۹، ص ۱۰۲.

۶- سیر اعلام النبلاء، ج ۱۱، ص ۱۱۶.

۷- الاعلام، ج ۶، ص ۱۸۱؛ معجم المؤلفین، ج ۸، ص ۱۹۰.

۸- تذکره الحفاظ، ج ۲، ص ۴۹۹.

عبد اللّه بن محمّد بلخی از محمّد بن ابان بلخی و او از شقیق بلخی به اسناد از عبد اللّه بن عمر نقل می کند که قال رسول اللّه صلی الله علیه و آله: من شرب من الخمر قلیلاً او کثیرا سقاه اللّه من حمیم جهنم یوم القیامه(۱).

هر که شراب بخورد چه کم و یا زیاد باشد، در قیامت خداوند او را از حمیم جهنم می خوراند. محمّد بن ابان بلخی به سندی از اسحاق بن عبد اللّه بن ابی طلحه نقل می کند

که وی گفت: ام سَلیم خدمت پیامبر صلی الله علیه و آله مشرف شد. عرض کرد یا رسول اللّه به من دعایی بیاموز که من آن را در تعقیب نمازهایم بخوانم. حضرت فرمود: ۱۰ مرتبه سبحان اللّه، ۱۰ مرتبه الحمد اللّه، ۱۰ مرتبه اللّه اکبر بگو و حاجتت را درخواست کن(۲).

واعظ بلخی می گوید: در صحت روایات او همین بس که در مدت حیات او کسی نتوانست بر روایات او اشکالی وارد کند. بسیاری از علما و محدّثان بر یقین و آگاهی او در باب روایات و محدّثان اتفاق نظر دارند. بنا بر وصیت او بعد از وفاتش تمام کتابهای او را به جیحون ریختند، بعضی گفته اند که او عقیده به مرجئه داشت از همین روی بعد از وفاتش کتابهای او را نابود کردند. پس از وفات او را در خواب دیدند از او پرسیدند خدا با تو چه کرد؟ گفت: مرا آمرزید، به خاطر ظلمی که مردم در حق من روا داشتند(۳).

محمّد بن ابان بلخی در ماه محرم سال ۲۴۴ ه .، در شهر بلخ درگذشت و او را در گورستان میدان به خاک سپردند. قبانی از امام بخاری نقل می کند که محمّد بن ابان بلخی

در سال ۲۴۵ ه . درگذشته است(۴).

محمّد جزری نیز تاریخ وفات او را سال ۲۴۵ ه . می داند(۵).

محمّد بن ابان بلخی بإسناده عن رسول اللّه صلی الله علیه و آله قال: من فطّر صائما أطعمه و سقاه کان له مثل أجره(۶).

۱- تذکره الحفاظ، ج ۲، ص ۴۹۹.
۲- تذکره الحفاظ، ج ۲، ص ۵۰۰.
۳- فضایل بلخ، ص ۲۴۵.
۴- سیر اعلام النبلاء، ج ۱۱، ص ۱۱۷.
۵- غایه النهایه، ج ۲، ص ۴۳.
۶- تاریخ اصبهان، ج ۲، ص ۱۹۲. برای آگاهی بیشتر ر.ک: طبقات الحدیث باصبهان، ج ۴، ص ۳۰۷؛ حلیه الاولیا، ج ۶، ص ۹۸؛ مرویات الامام الزهری، ج ۱، ص ۲۷۹؛ تاریخ الاسلام، ذهبی، حوادث سالهای ۲۴۱-۲۵۰ه .ق.، ص ۴۰۳؛ الاملاء و الاستملاء، ص ۸۷؛ مصباح الزجاجه، ج ۱، ص ۱۴۳؛ ج ۲، ص ۱۳؛ الوافی بالوفیات، ج ۱، ص ۳۳۴؛ میزان الاعتدال، ج ۳، ص

۴۳۹؛ مسند احمد، ج ۱، ص ۱۵۶؛ الانساب، ج ۵، ص ۲۸۷؛ فتح المنان به مقدمه لسان المیزان، ص ۳۳۵؛ مسند الشامیین، ج ۱، ص ۴۱۸، حدیث ۷۳۴؛ شعب الایمان، ج ۳، ص ۱۳۲، ۴۴۹؛ الکامل فی ضعفاء الرجال، ج ۷، ص ۴۷۱؛ المعجم الکبیر، ج ۲۴، ص ۲۸۰، حدیث ۷۰۸؛ سنن دار قطنی، ج ۱، ص ۲۰۴؛ ذکر اسماء التابعین، ج ۱، ص ۳۳۶؛ اللباب فی تهذیب الانساب، ج ۲، ص ۳۲۹؛ تقریب التهذیب، ج ۳، ص ۲۰۵؛ المعرفه و التاریخ، ج ۳، ص ۵، ۳۹؛ المنتظم، ج ۶، ص ۵۲۰.

۵۵۵. محمّد بن ابان بن علی بن ابان بلخی

محمّد بن ابان بن علی بلخی در شهر بلخ به دنیا آمد. او تحصیلات خود را در زادگاهش به پایان رسانید و در بسیاری از رشته های علوم به ویژه در علم حدیث به مقام

عالی دست یافت، و به تدریس این علم پرداخت.

او روایاتش را از طُرق عبدالرحمان بن جابر، یحیی بن آدم بلخی و دیگر محدّثان نقل می کرد. نیز راویانی چون، ابراهیم بن عبدالمؤمن رازی خلف بن ایوب بلخی، محمّد بن عبدالوهاب بلخی و دیگران از طریق او روایاتی را نقل کرده اند(۱).

برخی از محققان رجال شناس احتمال داده اند که محمّد بن ابان مستملی و محمّد بن ابان بن علی بلخی یک نفر باشند. خطیب و بعضی دیگر از رجال شناسان این قول را رد کرده و می گویند: هیچ گونه سنخیتی بین این دو نفر وجود ندارد. محمّد بن ابان بن علی

بلخی قبل از محمّد بن ابان مستملی بلخی زندگی می کرد و در طبقه ۸ از روات قرار داشت ولی محمّد بن ا بان مستملی در طبقه ۹ از روات قرار دارد(۲).

۵۵۶. محمّد بن ابراهیم بلخی

ابو عبد محمّد بن ابراهیم بلخی، از محدّثان صاحب نام عصر خود بود. او روایاتش را

از طریق محمّد بن خالد بن یزید نقل می کرد، مانند این روایت که او از استادش محمّد بن

۱- تهذیب الکمال، ج ۲۴، ص ۳۰۰؛ تهذیب التهذیب، ج ۵، ص ۶.

۲- تاریخ بغداد، ج ۲، ص ۷۸؛ تقریب التهذیب، ج ۳، ص ۲۰۵؛ خلاصه تذهیب الکمال، ص ۲۷۶.

خالد بن یزید به اسناد وی از پیامبر صلی الله علیه و آله نقل می کند: من تعلّم العلم و هو شابٌ کان بمنزلهِ وسْمٍ فی حَجَرٍ، و مَنْ تعلَّمَهُ بَعدَ ما کَبُرَ فهو بمنزلهِ کتاب عَلَی الماء. فرمود: فراگیری دانش، در جوانی مانند نقش بر روی سنگ است، آموختن دانش، در سنین کهنسالی نظیر نوشتن خط بر روی آب می باشد.

بعضی از محققان او را ثقه نمی دانند، لذا روایاتش را در شمار روایات ضعیف نقل کرده اند. بیش از این اطلاعاتی راجع به شرح حال وی به دست نیامده است(۱).

۵۵۷. محمّد بن ابراهیم بن رماح بلخی

ابوبکر محمّد بن ابراهیم بن عمر بن میمون رماح بلخی خراسانی، در بلخ پا به عرصه وجود نهاد. او تحصیلات خود را در زادگاهش به پایان رسانید و برای تکمیل آموخته هایش به مراکز علمی آن روز سفر کرد. پس از کسب فیض و گردآوری حدیث، خود به تدریس آن علم پرداخت.

او روایاتش را از طریق محدّثانی مانند، ابو نُعَیْم، عبد اللّه بن نافع صائغ، عصام بن

یوسف بلخی و دیگران نقل می کرد. راویانی مانند، عمر بن سهل دینوری و احمد بن شهاب عُکبرانی نیز از طریق او روایاتی را نقل کرده اند.

محمّد بن ابراهیم بلخی مدتی قضاوت شهر عُکبران را به عهده داشت، سپس المعتز باللّه حاکم عباسی او را به قضاوت شهر اصفهان منصوب کرد. ابن نجّاد گفته است: ابوبکر

محمّد بن ابراهیم بلخی در سال ۳۲۴ ه . وفات کرد. ذهبی به نقل از مؤلف مشایخ بلخ

می گوید: من موفق نشدم شخصی را به نام محمّد بن ابراهیم بلخی پیدا کنم و احتمال

می رود که نام وی تحریف شده باشد(۲).

ابوبکر محمّد بن ابراهیم بلخی، روایتی را به اسناد از عبد اللّه بن عباس و او از رسول

خدا صلی الله علیه و آله نقل می کند که آن حضرت فرمود: حریم خدا را حفظ کنید تا خداوند شما را از

۱- اللآلی المصنوعه، ج ۱، ص ۱۹۶، باب علم.

۲- تاریخ الاسلام، ذهبی، حوادث سالهای ۲۶۱ تا ۲۷۰ ه . ص ۴۲۹.

حوادث زمان حفظ کند(۱).

محمّد قریشی حنفی می گوید: ابوبکر محمّد بن ابراهیم بلخی در شهرهای اصفهان، بغداد و عُکبران کرسی تدریس علم حدیث داشت(۲).

۵۵۸. محمّد بن ابراهیم بن عبدالحمید حلوانی

ابوبکر محمّد بن ابراهیم بن عبدالحمید حلوانی فقیهی عالی قدر به شمار می آمد که مدتی قاضی شهر بلخ بود. او از این مقام استعفا داد، سپس بلخ را به قصد بغداد ترک کرد، در این شهر سکنا گزید و به تدریس علم حدیث پرداخت. او در این رشته از علوم شاگردان زیادی تربیت کرد.

حلوانی روایاتش را از طریق ابو جعفر نُفیلی، احمد بن عبدالملک بن واقد حرانی، علی بن بحر قطان، سعید بن اشعث سمان، محمّد بن اسماعیل بن عیاش، موسی بن محمّد مقدسی، محمّد بن جعفر فیدی و دیگران نقل می کرد، نیز راویانی چون اسماعیل بن محمّد صفا، محمّد بن عمرو رزاز، ابو عمرو بن سماک، حمزه بن محمّد دهقان روایاتی را از طریق ابوبکر محمّد بن ابراهیم حلوانی نقل کرده اند. حمزه بن محمّد

دهقان گفته است: وی مردی ثقه بود.

عن محمّد بن ابراهیم حلوانی با سناده، عن أبا برزه بن ابو موسی حدثه عن أبیه إنّ رسول اللّه صلی الله علیه و آله قال: رأیتُ رجالاً تقرِضُ جُلودهُم بِمَقاریض مِن نار، قلت ما شأن هؤلاء؟

فقال: هؤلاء الّذین یَتزیّنُونَ إلی ما لا یَحِلُّ لهم؛

و رأیتُ حُبا خَبیثُ الرّیحِ و فیه صیاح، فقلت: ما هذا؟

قال: هُنّ نساء یَتْزَینُ إلی ما لا یحلُّ لهُنَّ.

و رأیتُ قوما اِغْتَسِلُوا فی ماء الحَیاه قلتُ: ما هؤلاء؟

۱- اخبار اصبهان، ج ۲، ص ۲۰۴؛ تاریخ اصبهان، ج ۲، ص ۱۷۴.

۲- الجواهر المضیه، ج ۳، ص ۱۱.

قال: هم قومٌ خَلَطُوا عَمَلًا صالِحا و آخِر سَيئا(۱).

حضرت فرمود: در شب معراج گروهی از مردان را دیدم که پوست بدن شان را با قیچی هایی از آتش می بریدند. گفتم؛ آنها چه کرده اند؟ گفت: آنها کسانی هستند که برای

اعمال حرام زینت می کردند (لباس شیک می پوشیدند) و در آن شب بوی بد و فریادهای وحشتناک به دماغ و گوشم می رسیده گفتم آنها چیست؟

گفت: آن بوی بد و فریادهای وحشتناک زنان است، که برای حرام زینت کرده از خانه بیرون می روند؛ و عده ای را دیدم که در آب حیات خود را می شویند. گفتم آنها چه کرده اند؟

گفت آنها کسانی هستند که اعمال بد و خوب را با هم مخلوط می کردند.

۵۵۹. محمّد بن ابراهیم بن علاء تفتازانی

ابو ابراهیم محمّد بن ابراهیم بن علاء تفتازانی، معروف به مُقری نَسَوی، از بزرگان صوفیه ساکن بلخ به شمار می رفت. او مردی متواضع، جوانمرد و نیکوسیرت بود. وی به محضر بسیاری از بزرگان علم و عرفان رسید و از آنها درس سیر و سلوک آموخت. محمّد تفتازانی برای کسب دانش به شهرهای مختلف و مراکز علمی آن روز به ویژه شهر بغداد سفر کرد و مدتی در این شهر اقامت گزید؛ در آن جا به خدمت ابو علی بن بنّاء حافظ حضور یافت و علم حدیث را فرا گرفت.

سمعانی می گوید: من دو مرتبه به خدمت تفتازانی شرفیاب شدم؛ یک بار او را در مرو ملاقات کردم، بار دیگر او را در بلخ دیدم و در خدمتش روایاتی را یادداشت کردم. این مرد بزرگ در اواخر سال ۵۴۷ ه . در بلخ درگذشت و در همان خاک آرمید(۲).

۱- تاریخ بغداد، ج ۱، ص ۳۹۸.

۲- الانساب، سمعانی، ج ۱، ص ۴۷۱.

۵۶۰. محمّد بن ابراهیم بن محمّد مرورودی بلخی

ابو بکر محمّـد بن ابراهیم بن محمّـد بن احمد بن عباس مرورودی (مرغابی) بلخی، از مشاهیر محدّثان بلخ بود. او در میان علما به صداقت و تقوی معروف بود. مرورودی بلخی در شهر بلخ کرسی تدریس حدیث داشت.

او روایاتش را از حافظ قاضـی ابو علی حسن بن علی بن محمّد وخشی بلخی و ابو عبد اللّه محمّد بن محمّد محمّدی و دیگران نقل می کرد، و از آنها نیز اجازه نقل روایت

داشت. کتاب الجامع از شنیده های او از ابو عیسی ترمذی است. سرانجام این مرد بزرگ در سال ۵۳۲ ه . وفات یافت(۱).

۵۶۱. محمّد بن ابراهیم جیلانی

محمّد بن ابراهیم بن جیلان بن محمّد بن مهافرید جیلانی فارسـی از مشاهیر علمای بلخ بود. او در بلخ پا به عرصه وجود نهاد و علوم را در این شهر فرا گرفت. وی به نام

جدش جیلان شهرت یافت، بدین علت او را جیلانی خوانده اند(۲).

سمعانی می گوید: محمّد بن ابراهیم جیلانی برادر دانشمند نامی اسحاق بن ابراهیم جیلانی است(۳).

۵۶۲. محمّد بن ابراهیم سعدی فاریابی

محمّد بن ابراهیم سعدی فاریابی از محدّثان صاحب نام عصر خود به شمار می رفت.

۱- التحبیر، ج ۲، ص ۵۶.

۲- اللباب فی تهذیب الانساب، ج ۱، ص ۲۲۰.

۳- الانساب، ج ۲، ص ۱۴۶.

این عالم فاضل در فاریاب نشو و نما کرده است(۱).

ابن حبّان می گوید: محمّد بن ابراهیم سعدی فاریابی از جاعلان حدیث است(۲). آن که ابن حبّان از او سخن می گوید محمّد بن تمیم بن سلیمان سعدی فاریابی است، نه محمّد بن ابراهیم سعدی فاریابی. به احتمال زیاد آنها دو شخصیت جداگانه هستند و ابن حبّان دچار خطا شده است که آنها را یک نفر می داند.

۵۶۳. محمّد بن ابوبکر بن احمد بلخی

ابو عبد اللّه نورالدین محمّد بن ابوبکر بن احمد بن خلف بلخی مُقری از مشاهیر علمای عصر خود به شمار می رفت. پدر او برای کسب کمالات و علوم اسلامی به سرزمینهایی چون عراق، حجاز، قدس شریف و شام سفر کرد و در شهر دمشق اقامت گزید. ابو عبد اللّه محمّد در این خانواده اهل فضل به سال ۵۵۹ ه .، در شهر دمشق پا به عرصه وجود نهاد. وی تحصیلات خود را در این شهر آغاز کرد و برای تکمیل آن به مصر سفر کرد؛ او مدتی در شهر قاهره سکنا گزید و از محضر ابو منصور بن طاهر صفار و ابو غنایم مطهر بن خلف شحّامی بهره جُست؛ نیز چند مدت در شهر اسکندریه ساکن شد و از خدمت حاکم ابو عبد اللّه اسکندری کسب فیض نمود، آن گاه به شام بازگشت. حافظ ابو محمّد دمیاطی از طریق او روایاتی را نقل کرده است.

صَفدی می گوید: ابو عبد اللّه بن نور بلخی، به ابن نور مشهور بود. حافظ زکّی الدّین منذری از شاگردان ابن نور به شمار می رفت و روایاتی را از طریق استادش نقل کرده است(۳).

سرانجام نورالدین ابو عبد اللّه محمّد بلخی شب چهارشنبه ۲۴ ماه ربیع الآخر سال ۶۵۳ ه . در شهر دمشق جهان را بدرود گفت؛ و در این شهر به خاک سپرده شد(۴).

۱- الکشف الحثیث، ص ۳۴۵؛ میزان الاعتدال، ج ۳، ص ۴۳۵؛ الضعفاء و المتروکین، ج ۳، ص ۳۸.

۲- مجروحین، ج ۲، ص ۳۰۶.

۳- الوافی بالوفیات، ج ۲، ص ۲۶۵.

۴- المقفّی الکبیر، ج ۵، ص ۴۳۵؛ سیر اعلام النبلاء، ج ۲۳، ص ۳۰۷.

۵۶۴. محمّد بن ابوبکر بن احمد بن خلف بن انور بلخی

ابو عبـد اللّه محمّد بن ابوبکر بلخی، به سال ۵۵۷ه . در یک خانواده بلخی تبار در شـهر دمشق تولد یافت. او برای کسب دانش در سال ۵۷۵ ه . به قاهره و اسکندریه سفر کرد. این عالم پرتلاش در ۲۴ ربیع الآخر سال ۶۵۲ه . وفات کرده است(۱).

۵۶۵. محمّد بن ابوبکر بن عطاء بلخی

ابو تراب محمّد بن ابوبکر بن عطاء بلخی، معروف به خواجگی، از فقهای عصـر خود به شمار می رفت. او در علم مناظره بسیار توانا بود. این مرد دانشمند برای کسب دانش به

سرزمینهای دور و نزدیک سـفر کرد و به خدمت فضـلا و دانشمندان آن دیار رسید و کسب فیض کرد. سمعانی می گوید: من او را به سال ۵۳۷ ه .، در شهر گرگان دیدم. به احتمال قوی وی در بین سالهای ۵۳۸-۵۳۹ ه .، وفات کرده است(۲).

ابو تراب محمّـد بلخی اهل گرگان بود، ولی مدت زیادی در بلخ سـکونت داشت و از همین روی به بلخی شـهرت یافت. او به سال ۵۳۷ ه . از بغداد به گرگان بازگشت. ابوالمفاخر عبدالعزیز بن مازه بخاری، فقه را در محضر او فرا گرفت(۳).

۵۶۶. محمّد بن ابوبکر بن محمّد فاریابی

منتجب الدین ابو عبد اللّه محمّد بن ابوبکر بن محمّد بزدوی فاریابی از فقهای عصر

۱- شذرات الذهب، ج ۵، ص ۲۶۱.

۲- التحبیر، سمعانی، ج ۲، ص ۲۶۰.

۳- الجواهر المضیه، ج ۳، ص ۱۰۰.

خود به شمار می رفت. او را از افاضل علمای شرق شمرده اند. ابو عبد اللّه محمّد فاریابی

علوم حدیث و حدیث شناسی را در محضر استادانی چون ابو مجد ابراهیم بن حافظ صدرالکبیر، محدّث شهیر رشید الدین ابوالفضایل محمّد بن ابوبکر و احمد بن ابراهیم خالدی فرا گرفت. نیز او خود کرسی تدریس حدیث داشت.

رضی الدین ابوالمعالی عبدالمنعم بن عبد اللّه بن محمّد بن فضل صاعدی، ۸ روایت را از طریق فاریابی نقل کرده است. ابو عبد اللّه محمّد فاریابی در ماه شوّال سال ۶۶۵ ه .، در شهر بخارا به خدمت نجم الدین ابو جناب احمد بن عمر خیوقی مشغول فراگیری علم حدیث بوده است(۱).

۵۶۷. محمّد بن ابی عون بلخی

محمّد بن ابی عون از شعرای نامی بلخ بود. او به دو زبان شعر می سرود: تازی و فارسی. این ابیات از اوست(۲):

للّه ما یومنا یوم الشعانین

فض الاله به جیش الملاعین

و طار بالناکث الصفار منشمر

کأنما بعره غسل السراجین

۵۶۸. محمّد بن احمد بلخی

تنها مأخذی که درباره ابو علی محمّد بن احمد بلخی سخن به میان آورده است آثار الباقیه ابو ریحان بیرونی است. به گفته ابوریحان بیرونی ابو علی محمّد بن احمد بلخی

شاعر دارای شاهنامه است. وی حکایتی را درباره خلقت آدم از کتاب سیرالملوک ابن

۱- مجمع الآداب فی معجم الالقاب، ج ۵، ص ۵۱۹.

۲- تاریخ بغداد، ج ۴، ص ۶۱.

مقفع نقل می کنـد و نیز کتاب محمّد بن جهم برمکی، کتاب هشام بن قاسم، کتاب بهرام بن مردان شاه موبد و کتاب بهرام بن مهران اصبهانی را از این نظر بررسی کرده و آن گاه از

مطالب این کتاب ها را با آنچه در کتاب بهرام هروی مجوسی آمده مقابله کرده است.

بیرونی آغاز آفرینش را بدان گونه که ابو علی بلخی روایت کرده نقل می کند، بر طبق روایت ابو علی بلخی کیومرث سه هزار سال که هزار سال حمل، هزار سال ثور و هزار سال جوزا باشد در بهشت درنگ کرد و سـپس به زمین هبوط نمود. آن گاه سه هزار سـال که هزار سال سـرطان، هزار سال اسـد و هزار سال سـنبله است، در امن و امان بر روی زمین زنـدگی کرد، تا این که توسط اهریمن شـرارت و بـدیها آغاز و پیـدا گشت. کیومرث لقب کوه شاه و یا گل شاه گرفت. خداوند کیومرث را چنان زیبا آفریـده بود که چشم هر جنبنـده ای که به او می افتاد بیهوش می شـد. پسـر اهریمن به نام خزوره قصـد کشـتن کیومرث را می کند، ولی او به دست کیومرث کشته می شود. اهریمن از کیومرث به خداوند شکایت می کند، در این زمان کیومرث به مرگ راضی می شود. خداوند او را می کشد، و از پشت او دو قطره منی به زمین می چکد. آن گاه از بطن خاک دو بوته ریباس می روید که بعدا به مشی و میشانه تبدیل می گردد و نسل بشر از این دو نفر است(۱).

«نوری، محمّد بن عثمانف نیز این مطلب را نقل کرده و می گوید: فردوسـی شاهنامه ابو علی بلخی را در اختیار داشـته و از آن استفاده برده است»، و نیز آورده است که بارون

روزن ابو علی بلخی را با مؤلف شاهنامه ابومنصوری یکی می داند، و این قول با نظر ابوریحان بیرونی مغایرت دارد(۲).

در کتـاب جشن طوس آمـده است، شاهنـامه ای که ذکر آن در کتابهـای پیشـین آمـده است شاهنـامه ابو علی محمّـد بن احمد بلخی شاعر است. وی در تألیف آن از چند ترجمه و تهذیب خدای نامه استفاده کرده است(۳). بهار نیز عقیده دارد که ابو علی

محمّد بن احمدبلخی شاهنامه دارد(۴). دکتر صفا می گوید که ابو علی محمّد بن احمد

۱- آثار الباقیه، ص ۱۴۱، ترجمه اکبر دانا سرشت.
۲- خدای نامه ها و شاهنامه های مأخذ فردوسی، ص ۲۳۹.
۳- جشن طوس، ص ۱۹۹.
۴- سبک شناسی، ج ۲، ص ۳.

بلخی شاعر، در شاهنامه خود از حدیث کیومرث سخن رانده و از مورّخی به نام بهرام هروی مجوسی یاد کرده است. وی نتیجه مطالعات خود را با کتاب او مقابله کرده و داستان خلق انسان را در شاهنامه خود نقل کرده است، که با آنچه تاکنون نقل شده تفاوت

دارد(۱).

قزوینی می گوید که ابو علی محمّد بن احمد بلخی، دارای شاهنامه است و ابوریحان بیرونی از آن نام برده است(۲).

به گفته اتابکی، ترجمه سیر الملوک، همان شاهنامه ابو علی محمّد بن احمد بلخی

شاعر است. این کتاب از بین رفته ولی کتاب مذکور را فردوسی در اختیار داشته است(۳).

تقی زاده نیز در بررسی درباره شاهنامه ها می گوید که شاهنامه ابو علی محمّد بن احمد بلخی دوم شاهنامه می باشد، و اولین شاهنامه، شاهنامه ابو المؤید بلخی است. ابو

علی بلخی در خصوص اولین انسان و خلقت و سرگذشت او روایتی را نقل کرده است(۴).

در شاهنامه فردوسی، چیزی از شاهنامه ابو علی بلخی دیده نمی شود(۵). دکتر صفا می نویسد که ما درباره چگونگی احوال و زندگی ابو علی محمّد بن احمد بلخی شاعر، اطلاعات کافی در دست نداریم، امّا این قدر می دانیم که وی در دهه آخر قرن ۴ می زیسته، و چنان که از گفتار ابوریحان بیرونی استفاده می شود، شاهنامه این مرد کتابی

متقن، معتبر و مستند به اسناد مهم زمانش بوده که وی در نگارش کتاب خود از آنها بهره

جُسته است. آنچه او در باب کیومرث آورده است مطابق با روایات مذهبی زردشتیان می باشد، از این روی باید گفت که شاهنامه ابو علی بلخی ظاهرا بیشتر بر روایات مکتوب مبتنی بوده است تا روایات شفاهی(۶).

۱- حماسه سرایی در ایران، ص ۶۸-۹۳.
۲- بیست مقاله، ج ۲، ص ۱۲.
۳- شاهنامه فردوسی، به تصحیح پرویز اتابکی، ص ۱۵.
۴- مقاله تقی زاده در کنگره فردوسی، سال ۱۳۱۳ش، ص ۵۳.
۵- مقاله تقی زاده در کنگره فردوسی، سال ۱۳۱۳ش، ص ۵۴.
۶- تاریخ ادبیات در ایران، ج ۱، ص ۶۱۲.

۵۶۹. محمّد بن احمد دقیقی بلخی

ابو منصور محمّد بن احمد دقیقی بلخی، از شاعران بزرگ زبان فارسی در قرن چهارم هجری است. وی به سال ۳۴۱ ه . در شهر بلخ دیده به جهان گشود، اگر چه مورّخان و تذکره نویسان درباره زادگاه او اختلاف نظر دارند؛ بعضی او را بخارایی، بعضی دیگر اورا

توسی، برخی او را سمرقندی، عده ای او را مروزی و بسیاری نیز او را بلخی دانسته اند.

تذکره نویسان نیز درباره کنیه او اختلاف نظر دارند. برای مثال، ابو علی و ابو منصور، در مورد تخلص دقیقی می گویند: واژه دقیقی از دقیق و به معنی آردفروش است، بزرگان و اهل اطلاع احتمال داده اند، پدر و یا جد دقیقی پیشه آردفروشی داشته اند. عوفی و برخی

دیگر از محققان معتقدند که واژه دقیقی از باب دقت معانی و دقّت الفاظ گرفته شده است(۱). دقیقی، از اکابر شعرای عهد سامانیان و مداح آنها بوده است. دقیقی احتمالاً به فرمان نوح بن منصور سامانی، به نظم شاهنامه پرداخته است. به قول محمّد عوفی ۲۰ هزار بیت از حالات گشتاسب، لهراسب، زرتشت، اسفندیار و ارجاسب را به نظم درآورد(۲).

دقیقی، در بین سالهای ۳۶۷ تا ۳۷۰ ه .، و به سنّ ۲۶ تا ۳۱ سالگی به دست غلام خود کشته شد و نتوانست شاهنامه خود را به اتمام برساند. پس از او فردوسی به این کار همّت

گماشت و هزار بیت از اشعار دقیقی را برای جلوه اشعارش ضمیمه شاهنامه کرد(۳).

عده ای از محققان او را زرتشتی مذهب می دانند، زیرا وی در اشعارش مذهب زرتشتی را ستوده است، مانند این بیت:

دقیقی چار خصلت برگزیده

ز گیتی از همه خوبی و زشتی

لب یاقوت رنگ و ناله چنگ

می خون رنگ و کیشی زرد هشتی

فروزانفر می گوید: دقیقی زرتشتی بوده، عقیده اش را بدون پروا و با کمال صراحت

۱- لباب الالباب، ج ۲، ص ۱۱.

۲- لباب الالباب، ج ۲، ص ۳۳.

۳- ریحانه الادب، ج ۲، ص ۲۲۴.

اظهار می داشته است. اگر چه نام و اشعار او در آثار اسلامی موجود است، این اعتقاد را

نمی توان رد کرد، زیر این هر دو محمول برتقیه و پاره ای از قسمت دوم شاید برای مراعات عقاید ممدوحان بوده است. چنان که فردوسی در حقّ او دعا می کند.

ببخشا خدایا گناه ورا

بیفزای در حشر جاه ورا

و این هم دلیل بر مسلمانی او نیست. به قوی ترین حدس می دانیم که اگر فردوسی زرتشتی نباشد، چنان که بعضی احتمال می دهند از آن عوام خشک مغز هم نیست، که بهشت و آمرزش خدای را ملک و حقّ طایفه خاصی بداند، بلکه این استاد وسیع الخیال توس به همه ادیان به چشم حرمت می نگریسته، و به عقاید ملل احترام می نهاده است(۱).

حسین شهیدی مازندرانی می گوید: ابو منصور محمّد بن احمد دقیقی، شاعر زرتشتی اواسط قرن چهارم و دومین ناظم شاهنامه است. پیش از او مسعودی مروزی، شاعر اواخر قرن سوم هجری، منظومه کوتاهی از تاریخ ایران باستان ترتیب داده بود. متنی که دقیقی از آن استفاده کرده شاهنامه منثور ابو منصوری بوده است. این کتاب به فرمان ابومنصور محمّد بن عبدالرزاق طوسی به دست چند نفر از دانشمندان وقت خراسان در شرح تاریخ ایران باستان تا پایان عهد سامانی تدوین یافته بود.

دقیقی، بی تردید یکی از بزرگترین گویندگان قرن چهارم است(۲). شالوده نظم شاهنامه به دست این مرد ادیب ریخته شد. دقیقی ابتدا به خدمت ابوالمظفر چغانی رفت و از مقربان دربار او شد. چون نوح بن منصور سامانی آوازه و شهرت دقیقی را شنید، او را به

دربار خود دعوت کرد و نظم تاریخ ایران را به او پیشنهاد کرد. دقیقی داستان گشتاسب و

ظهور زرتشت را به نظم کشید. او به روایتی بیست هزار و به روایتی هزار بیت سرود، امّا

در جوانی به دست غلام خود کشته شد و فرصت نیافت شاهنامه ای به نظم درآورد و پس

از او این افتخار نصیب فردوسی شد. با این حال، باید اذعان کرد که دقیقی در سروده هایش نهایت روح استادی و سخن سرایی را به ظهور رسانیده است.

در حقیقت، او زبان فارسی را زنده کرده است. در عهد دقیقی لغات عربی زیادی در

۱- سخن و سخنوران، ص ۲۹.

۲- فرهنگ شاهنامه، ص ۳۲۷؛ و نیز راهنمای ادبیات فارسی، ص ۱۶۰ و سلسله سخنوران، ص ۲۸.

زبـان فارسـی وارد شـده بود و کمتر نظم و نثری یـافت می شـد که الفـاظ و لغـات عربی در آن به کار نرفته باشـد. دقیقی زبان فارسـی را از این اختلاط رهایی بخشـید و اشـعارش را به زبان فارسـی خالص سـرود، به طوری که در اشعار او یک کلمه لغت عربی دیـده نمی شود. با وجود این، فردوسـی در شاهنامه خود، نامه دقیقی را چُست و ابیات او را ناتنـدرست خوانـده است. به ابیات زیر دقت کنید:

دقیقی رسانیده این جا سخن

زمانه برآورد عمرش ز بن

ربودش روان از سرای سپنج

از آن پس که بنمود بسیار رنج

به گیتی نمانده است ازو یادگار

مگر این سخن های ناپایدار

نماندی که بُردی بسرنامه را

براندی بر او سربسر خامه را

چو این نامه افتاد در دست من

بماهی گرائیده شد دست من

نگه کردم این نامه چُست آمدم

بسی بیت نا تن درست آمدم

با این حال، باید اضافه کنیم که دقیقی در به نظم درآوردن داسـتان ایران باسـتان، بخصوص خراسان بزرگ و زنده کردن زبان فارسـی گوی سـبقت را ربوده است و اکثر شعرا و سخنوران بزرگ در برابر مقام بلند او سر تعظیم و تکریم فرود آورده و او را ستوده اند(۱).

ریاضی می گوید: از دقیقی ۱۰۵۴ بیت از داستان گشتاسب و ظهور زرتشت باقی مانده و آن را در بحر تقارب سروده است که همین بخش را فردوسی در شاهنامه خود آورده است(۲).

محمود هـدایت می نویسـد که دقیقی مداح آل سامان بود. ابوالمظفر محتاج چغانی او را نواخته و به تربیتش پرداخته است. آن گاه وی به خدمت امیر نصر بن ناصر الدین

سبکتکین درآمده و مدح او گفته است. وی سپس در خدمت سلطان محمود کسب شهرت نموده و به نظم احوال ملوک عجم مأموریت یافته که این کار را از داستان سلطنت

ص:۲۹۶

۱- مجله سخن، سال اول، ش ۱۰، ص ۲۷۱؛ مجله سخن، سال اول، ش ۸، ص ۳۷۸.

۲- دانشوران خراسان، ص ۲۸۴؛ حماسه آفرینان، ص ۱۵۸.

گشتاسب شروع کرده است(۱).

غلامحسین مصاحب و علامه دهخدا می گویند: دقیقی قصیده و غزل نیز می سروده وسخن گویان بزرگی، چون عنصری بلخی و فرخی سیستانی از سبک او پیروی کرده اند(۲).

در دایره المعارف بزرگ زرین آمده است که دقیقی دارای طبع و اسلوب و سبک ویژه ای بوده است. از ابیات شاهنامه می توان دریافت که دقیقی دارای استعداد شعر حماسی که لازمه آن قدرت تخیّل می باشد نبوده است و بدین منظور اشعار رزمی او بلاغت و قوت سایر اشعار او را ندارد(۳).

دقیقی آخرین شاعر بزرگ دوره سامانی محسوب می شود و می توان گفت که در میان سخن گویان دوره سامانی پس از رودکی مقام دوم از آن او بود(۴).

در دایره المعارف الاسلامیه آمده است که دقیقی، مذهب زرتشتی داشت و شراب

می خورد و آن را حرام نمی دانست(۵).

دکتر رهین بر این عقیده است که دقیقی در سرودن حماسه بهترین وزنی را برگزید؛ و این کار او سرمشقی شد برای تمام حماسه سرایان دیار ما. از زمان دقیقی تا زمان ما هر

منظومه حماسی که به زبان دری پدید آمده است از حماسه های ملی گرفته تا حماسه های دینی و تاریخی همه به همین وزن سروده شده است(۶). و نیز اضافه می کند دیوان دقیقی حاوی منظومه گشتاسب نامه، قصاید و قطعات و تغزلات و ابیات پراکنده، به همت و کوشش آقای دبیر سیاقی تصحیح شد و به سال ۱۳۴۷ش در تهران به چاپ رسید(۷).

دکتر محمّد جواد شریعت ابیات، قصاید، غزلیات، و گشتاسب نامه دقیقی را گردآوری کرده آن را به صورت دیوانی در تابستان سال ۱۳۶۸ش به چاپ رسانده است.

۱- گلزار جاویدان، ج ۱، ص ۴۹۴.

۲- دایره المعارف فارسی، ج ۱، ص ۹۸۳؛ لغت نامه، ج ۷، ص ۱۰۹۶۰.

۳- دایره المعارف بزرگ زرین، ج ۱، ص ۷۷۰.

۴- دایره المعارف از عصر حجر تا عصر فضا، ج ۲، ص ۶۰۲.

۵- دایره المعارف اسلامیه، ج ۹، ص ۲۵۱.

۶- دقیقی نامه، ص ۲۰.

۷- دقیقی نامه، ص ۳۳.

دکتر محمّـد دبیر سـیاقی می گویـد: دقیقی بـا آن طبع لطیف و ذوق سـرشار در شاعری به مـداحی امیران نامـدار و شعرشـناس دست یازیده است و ا ز ممدوحان صله و جایزه ها گرفت و به حشمت و جلال رسید(۱).

محمّـد حسـین ساکت در کتاب دانش تاریخ در عرب می نویسد که دقیقی نخستین شاعر روزگار سامانی است که توانست در آغـاز قصـیده هـای خود بخوبی، از عهـده سـرودن تغزلات شـیرین برآیـد، و در پیونـد دادن میـان تغزل و مـدح مهـارت نشان دهد(۲).

برخی دیگر از محققان می گوینـد قصایـد معدودی از دقیقی به یادگار مانده، امّا همین معدود قصاید حاکی از آن است که او افکار بلنـد و قریحه بس سـرشاری داشـته است و حتی اسـتادان نامداری چون عنصـری و فرخی، از بعضـی قطعات وی اسـتقبال کرده، ولی هیچ یک بدان شیوایی از عهده برنیامده اند. اشعار ذیل از اوست(۳):

برافکند ای صنم ابر بهشتی

زمین را خلعت اردی بهشتی

بهشت عدن را گلزار ماند

درخت آراسته حور بهشتی

زمین برسان خون آلوده دیبا

هوا برسان نیل اندوده و شتی

به طعم نوش گشته چشمه آب

به رنگ دیده آهوی دشتی

چنان آرد جهان هزیان که گوئی

پلنگ آهو نگیرد جز به گشتی

بتی باید کنون خورشید چهره

مهی کو دارد از خورشید پشتی

بتی رخسار او همرنگ یاقوت

مهی بر گونه جامه کنشتی

جهان طاووس گونه گشت ویدار

به جائی نرمی و جائی درشتی

بدان ماند که گوئی از مه و مشک

مثال دوست بر صحرا نوشتی

ز گل بوی گلاب آید بدانسان

که پنداری گل اندر گل سرشتی

دقیقی چهار خصلت برگزیده است

به گیتی از همه خوبی و زشتی

لب یاقوت رنگ و ناله چنگ

می خوش رنگ دین زرد هشتی

۱- گنج بازیافته، ص ۱۳۹.

۲- دانش تاریخ در عرب، ص ۲۶.

۳- تاریخ ادبیات افغانستان، ص ۷۷.

۵۷۰. محمّد بن احمد اسکافی بلخی

ابوبکر محمّد بن احمد اسکافی بلخی، از مشاهیر علمای بلخ بود. این مرد بزرگ در سال ۳۳۳ ه . به سوی دار بقا شتافت و مزارش در نوبهار است.

ابوبکر محمّد اسکافی، فقه را نزد محمّد بن سلمه بلخی فرا گرفت و در این علم استاد شد. ابوبکر محمّد بن سعید بلخی و ابو جعفر هندوانی بلخی افتخار شاگردی او را داشتند و فقه را در محضر این فقیه عالی قدر فرا گرفتند.

حکایت شده است که اسکافی در جوانی سواد کمی داشت. روزی شخصی کتابی به او داد و خواهش کرد تا ورقی چند از آن را برایش بخواند؛ ولی او نتوانست آن را بخواند.

اسکافی خجالت کشید و از آن ساعت تصمیم گرفت که درس بخواند. او به خدمت عبد اللّه فلّاس رسید و مشغول تحصیل شد؛ عبد اللّه فلاس فردی عالم بود و دکان صرّافی

داشت و به همین سبب به این لقب شهرت یافته بود. اسکافی خود می گوید: من به سنّ پیری رسیده بودم که مشغول آموختن فقه شدم و از کتاب صلوه شروع کردم.

وی هر روز هزار بار قل هو اللّه احد را می خواند و هشتاد رکعت نماز نافله به جا می آورد و ادعیه مأثوره را قرائت می کرد.

ابوبکر محمّد بن سعید می گوید: من علم حدیث را نزد محمّد اسکافی بلخی فرا گرفتم(۱).

کتاب شرح الجامع الکبیر از آثار اوست(۲).

۱- فضایل بلخ، ص ۲۹۶؛ الجواهر المضیّه، ج ۳، ص ۷۶؛ تاریخ نگارشهای عربی، ج ۱، ص ۶۲۸.

۲- کشف الظنون، ج ۱، ص ۵۶۹؛ هدیّه العارفین، ج ۶، ص ۳۷؛ معجم المؤلفین، ج ۸، ص ۲۳۲؛ تاریخ التراث العربی، ج ۳، ص ۱۰۸؛ تقویم التواریخ، ص ۲۹۶؛ فقهای بلخ، ص ۱۹؛ مشایخ بلخ من الحنفیه، ج ۱، ص ۵۴، ۹۱.

۵۷۱. محمّد بن احمد بغدادی

محمّـد بن احمـد بن صالـح بغـدادی از علمای برجسـته زمان خود بود که در شـهر بلـخ حـدیث تـدریس می کرد. در حقیقت، محمّـد بن احمـد بن صالـح بغـدادی به شـهر بلـخ هجرت کرده و در آن جا ساکن شده بود. او روایاتش را از طریق ابو شـعیب حرانی نقل می کرد. احتمال می رود وی تا سال ۳۷۶ ه . زنده بوده است(۱).

۵۷۲. محمّد بن احمد بلخی

ابو نصـر محمّد بن احمد بن ابی شدّاد بلخی، از مشاهیر علمای عصـر خود بود. خطیب سـمرقندی از جمله شاگردان او بود. وی روایاتی را از طریق ابونصر محمّد بن احمد بلخی نقل کرده است(۲).

۵۷۳. محمّد بن احمد بلخی

ابـو جعفر محمّـد بـن احمـد بن موسـی بلخی در شـهر بلـخ تولـد یـافت و تحصـیلاتش را در این شـهر به پایـان رسانیـد. وی از شاگردان حسین بن وداع قبادیانی بود، و روایاتی را از

طریق استادش نقل کرده است(۳).

۱- لسان المیزان، ج ۵، ص ۶۴۵.

۲- منتخب السیاق، ص ۲۱۴.

۳- الانساب، سمعانی، ج ۱۰، ص ۳۱۹.

۵۷۴. محمّد بن احمد بلخی

ابو منازل محمّد بن احمد بلخی از رجال حدیث بلخی به شمار می رفت. وی تدریس روایت می کرد و روایاتش را از طریق بخاری و بکر بن محمّد بن جعفر نقل می کرد(۱).

۵۷۵. محمّد بن احمد بلخی

محمّد بن احمد بن ماهان بلخی، از جمله محدّثان بلخ است. او روایاتش را از طریق مکی بن ابراهیم بلخی نقل کرده و عده ای از راویان بلخ از او روایاتی را نقل کرده اند(۲).

۵۷۶. محمّد بن احمد بلخی

ابو عبد اللّه محمّد بن احمد بن ابراهیم بلخی، در یک خانواده بلخی تبار در شهر مکه چشم به جهان گشود. وی در این شهر نشو و نما کرد و علوم را در محضر محمّد بن هارون صاحب یزنی، عُقیلی، دَیْبُلی و عبدالباقی بن حسن فرا گرفت. او تا سال ۳۸۰ ه . زنده بوده است(۳).

سمعانی می گوید: ابو عبد اللّه محمّد بن احمد بن ابراهیم بن بانیک بلخی از جمله

محدّثان به شمار می رفت. ابو عبد اللّه محمّد بن طاهر بن علی مقدسی ارگانی، از او روایاتی را نقل کرده است(۴).

شمس الدین جزری می گوید: محمّد بن احمد بن ابراهیم بلخی همان محمّد بن

۱- الرجال فی تاج العروس، ج ۴، ص ۵۱.

۲- الثقات، ج ۹، ص ۱۴۵.

۳- تاریخ الاسلام، ذهبی، حوادث سالهای ۳۵۱ تا ۳۸۰، ص ۵۴۷.

۴- الانساب، سمعانی، ج ۲، ص ۳۰۵؛ اللباب، ج ۱، ص ۱۱۹.

ابراهیم بلخی است و برخی جدّ او را به جای پـدرش نقل کرده انـد. نیز جزری از عبدالباقی نقل می کند که وی گفت: محمّد بن احمـد بلخی در مسـجد الحرام و باب ابراهیم علیه السـلام در درس من حضور می یافت. ابن هارون و خزاعی به نقل از بَزی می گویند: محمّد بن احمد بلخی در سال ۲۹۸ ه . به دنیا آمده و در سال ۳۷۳ ه . وفات کرده است(۱).

۵۷۷. محمّد بن احمد بلخی

ابو علی محمّـد بن احمـد بلخی شاعر بود و در وصف شاهان شـعر می سـرود. به گفته او کیومرث سه هزار سال عمر کرد و در ماههـای حمـل، ثـور و جـوزا در بهشت درنـگ کرد؛ سـپس به زمین هبوط نمود و ماههـای سـرطان، اسـد و سـنبله را در زمین گذرانید تا آن که اهریمن، شرارت و بدیها را آغاز کرد. به این سبب، کیومرث را کوثا می خوانند؛ «کو» در

لغت پهلوی به معنای کوه است.

بنـابر نقـل مجله آریانـا ابو علی محمّـد بلخی، لقب کیومرث - اولین پادشـاه جهـان - را گرشـاه ملک الجبال نوشـته ولی حمزه اصفهانی لقب او را گل شاه و یا گل ضبط کرده است(۲).

ابو علی محمّد بلخی شاهنامه ای دارد به نام خدای نامه که در دسترس نیست(۳).

۵۷۸. محمّد بن احمد بلخی رودباری

ابوبکر محمّد بن احمد بن هیثم بلخی رودباری مُقری، ساکن شـهر غزنی بود. او در این شـهر ادبیات و علم قرائت را در محضر فضلای معاصر خود فرا گرفت و در این علم

۱- غایه النهایه، ج ۲، ص ۵۱.

۲- مجلّه آریانا، سال ۲۶، ش ۴، ص ۴.

۳- مجله کاوه، سال ۵، ش ۸، ص ۱۱.

صاحب نظر گشت. وی در دانش حدیث نیز صاحب رأی بود.

ابو علی اهوازی این روایت را به طریق او نقل کرده است: عن ابن عباس قال: قال رسول اللّه صلی الله علیه و آله: اشراف اُمّتی حَمَلَه القُرآن و قُوّام اللّیلِ(۱). شریف ترین امت من کسانی اند که حاملان قرآن و شب زنده داران هستند.

ابن عساکر از عبدالسلام بن عبدالرحیم هروی نقل می کند که: کتابی در علم قرائت، مانند کتاب جامع القراءات ابوبکر محمّد رودباری تألیف نشده است. به گفته ابن عساکر، هروی آن کتاب را در شهر هرات مشاهده کرده است. تمام روشهای قرائت در آن بخوبی بررسی شده به ویژه قرائتهای ده گانه و اسانید آن با دقّت کافی مورد تحقیق قرار گرفته اند.

رودباری نوشتن این کتاب ارزشمند را در روز شنبه ۱۷ ماه محرم سال ۴۸۹ ه . به پایان برد و آن را به نام سلطان ابومظفر ابراهیم بن مسعود بن محمود بن سبکتکین حاکم غزنی درآورد. تاریخ وفات او معلوم نیست(۲).

۵۷۹. محمّد بن احمد بلخی رزین

محمّد بن احمد بن یزید بن وَرْکَشین بلخی معروف به رزین در بلخ متولد شد. وی در این شهر علوم را فرا گرفت و از مشاهیر علمای زمان خود به شمار می رفت. محدّثان از او

روایاتی را نقل کرده و در همین حال برخی از محققان رجال شناس او را به جعل حدیث متهم کرده اند. ابن عُدی می گوید: من در شهر دمشق روایاتی را از بلخی یادداشت

کرده ام، ولی روایات او ضعیف و بی اعتبار است. احتمال می رود وی احادیث دیگران را سرقت کرده باشد.

عن محمّد بن احمد بن یزید بلخی قال: حدثنا عبدالأعلی، حدثنا حمّاد بن سلمه، عن حُمید، عن أنس قال: قال رسول اللّه صلی الله علیه و آله: منهومان لا یشبعان، طالب العلم، و طالب الدنیا(۳).

۱- تاریخ دمشق، ج ۲۱، ص ۳۱۹، ش ۲۲۵۹؛ الموضوعات الکبیر، ص ۱۰۸؛ کنزالعمال، ج ۱، ص ۵۱۰.

۲- غایه النهایه، ج ۲، ص ۹۰؛ الایرانیون و الادب العربی، ج ۱، ص ۲۴۸؛ الاعلام، ج ۶، ص ۲۰۷؛ معجم المؤلفین، ج ۹، ص ۲۷.

۳- الکامل فی الضعفاء، ج ۷، ص ۵۵۷؛ میزان الاعتدال، ج ۳، ص ۴۴۰؛ لسان المیزان، ج ۵، ص ۶۳۷؛ العلل المتناهیه، ج ۳، ص ۶۰۳.

حضرت فرمود: دو دسته از مردم هرگز سیر نخواهند شد. دنیاطلبان، و دانش پژوهان.

ابن عُدی می گوید: این روایت قبلاً از طریق هسنجائی نقل شده است، ولی محمّد بن احمد بن یزید بلخی آن را سرقت کرده است(۱).

عن محمّد بن احمد بلخی باسناده، عن النبی صلی الله علیه و آله قال: أکثروا ذکر الموت، فإنّه هادم اللذات(۲).

حضرت فرمود: مرگ را زیاد یاد کنید، زیرا که آن از بین برنده لذتهای نامشروع است.

۵۸۰. محمّد بن احمد بن ابراهیم بلخی

ابوبکر محمّد بن احمد بن ابراهیم بلخی در بلخ تولد یافت. او تحصیلات خود را در زادگاهش به پایان رسانید، و در علم حدیث صاحب نظر بود و از راویان چیره دست عصر خود به شمار می رفت. وی بلخ را به مقصد بغداد ترک گفت، در این شهر اقامت اختیار کرد و به تدریس حدیث مشغول شد.

وی روایاتش را از طریق محمّد بن عمرو بن موسی عُقیلی نقل می کرد، نیز قاضی ابوعلاء محمّد بن علی واسطی از طریق وی روایاتی را نقل کرده است(۳).

۵۸۱. محمّد بن احمد بن بکر بلخی بای

ابوبکر محمّد بن احمد بن بکر بن نصر بن عبدالجبار بن عبدالقادر بن عبدالقدوس بن عبدالقاهر بن عبدالقیوم منفعه بلخی بای از مفاخر رجال بلخ به شمار می رفت. از تاریخ

تولد و وفات او اطلاعی در دست نیست. وی تألیفاتی از خود به یادگار گذاشت. از جمله

۱- الکامل فی الضعفا، ج ۷، ص ۵۵۷.
۲- الضعفاء و المتروکین، ج ۳، ص ۳۹.
۳- تاریخ بغداد، ج ۱، ص ۲۷۲.

آثار او قصیده برده می باشد که شامل ادعیه و چند سوره از قرآن مجید و نیز مشتمل بر اسماء رسول بوده و آن را به ترتیب حروف معجم نوشته است. یک نسخه از این اثر در کتابخانه آستان قدس رضوی به شماره ۱۳۴۰۸ موجود است. ظاهرا ابوبکر محمّد بن احمد بلخی بای از سادات حسنی آن خطه بوده است و این رباعی از سروده های وی می باشد:

انا الحسنی و المخدع مقامی

و اقدامی علی عنق الرجال

و عبدالقادر المشهور اسمی

وجد صاحب العین الکمال

کتاب اسماء الرسل نیز از نگاشته های این مؤلف است که در آن اسامی ۳۱۳ نفر از

پیغمبران را تحت عنوان دعا به ترتیب الفبا آورده است که حرف الف آن به عنوان نمونه نقل می شود: اللهم و أسئلك بسیدنا آدم علیه الصلوه والسلام و سیدنا ارمیا علیه الصلوه

والسلام و بسیدنا اشعیا علیه الصلوه والسلام و بسیدنا اوریا علیه الصلوه والسلام و بسیدنا

ایوب علیه الصلوه والسلام.

و همین طور اسماء اصحاب رسول صلی الله علیه و آله را به عربی منظوم کرده است. کتاب اسماءالرسل در سال ۱۲۳۵ه . به خط عبدالغفور هروی تحریر شده است. شاید ملّا عبدالغفور هروی کتاب اسماءالرسل را از کتاب قصیده برده تلخیص کرده باشد. در حال حاضر، این دو کتاب در یک مجموعه گردآوری شده است(۱).

۵۸۲. محمّد بن احمد بن جرّاح جوزجانی

ابو عبدالرحیم محمّد بن احمد بن جرّاح جوزجانی، در جوزجان دیده به جهان گشود. او تحصیلات خود را در شهرهای جوزجان و بلخ به پایان رسانید، به نیشابور هجرت کرد، در این شهر ساکن شد و به تدریس علم حدیث پرداخت. وی روایات خود را از طریق پدرش احمد بن جراح جوزجانی، احمد بن حنبل، اسماعیل بن عبدالکریم صنعانی، اشهل بن حاتم، جعفر بن عون، حسن بن عطیه قریشی، ابویمان حکم بن نافع

۱- قصیده برده خطی.

حمصی، ابو توبه الربیع بن نافع حَلبی و دهها محدّث دیگر نقل می کرد. روایاتی مانند،

ابن ماجه، ابراهیم بن ابوطالب نیشابوری، ابو عمرو احمد بن مبارک مستملی، بَدْر بن هیثم قاضی، جعفر بن احمد شاماتی، ابو حاتم محمّد بن ادریس رازی، ابوبکر بن محمّد بن اسحاق بن خزیمه، یحیی بزّار و محمّد بن عبدالرحیم نیز از طریق محمّد بن احمد جوزجانی روایاتی را نقل کرده اند.

ابن حبّان می گوید: محمّد بن احمد جوزجانی از شاگردان امام احمد بن حنبل بود و فقه را پیش او فرا گرفت. اگر چه عده ای او را از پیروان مذهب ارجاء می دانند. پدرش احمد بن جراح جوزجانی از پیشوایان حنفی بود. ابو عبد اللّه حاکم نیشابوری می گوید:

جوزجانی دریای موّاج علوم بود و احادیث فراوانی از حفظ داشت. ابو عمرو مستملی می گوید: ابو عبدالرحیم جوزجانی روز جمعه ماه رجب سال ۲۴۵ ه . در میدان حسین نیشابور املای حدیث می کرد(۱).

اهالی مرو، جوزجانی را خوب می شناختند و از او داستانهای پندآموزی نقل می کردند، و عقیده داشتند که وی عالم عامل و خیرخواه جامعه است(۲).

ابن حجر می گوید: جوزجانی در طبقه ۱۱ از محدّثان قرار دارد او در سال ۲۴۵ ه . در نیشابور وفات کرد و در این شهر به خاک سپرده شد(۳).

این روایت از اوست:

عن محمّد بن احمد بن الجراح الجوزجانی، بإسناده، عن أبی سعید الخدری، عن

النبی صلی الله علیه و آله قال: بنو آدم علی طبقات شَتّی، مِنهم مَنْ یُولَدُ مؤمنا و یُحیی مؤمنا و یَمُوتُ مؤمنا و منهم مَنْ یُولد کافرا، و یُحیی کافرا و یَمُوتُ کافرا، مِنهم مَنْ یُولد کافرا و یُحیی کافرا و یَمُوتُ مؤمنا(۴).

حضرت فرمود: فرزندان آدم در صفات مختلف خلق شده اند؛ بعضی از آنها مؤمن به دنیا می آیند و مؤمن زندگی می کنند و مؤمن از دنیا می روند، برخی دیگر کافر به دنیا

می آیند و کافر زندگی می کنند و کافر می میرند و بعضی کافر به دنیا می آیند و کافر زندگی

۱- تهذیب الکمال، ج ۲۴، ص ۳۴۳؛ تاریخ اسلام، ذهبی، حوادث سالهای ۲۴۱ تا ۲۵۰ ه .، ص ۴۰۷.

۲- الثقات، ج ۹، ص ۱۱۸؛ تهذیب التهذیب، ج ۵، ص ۱۵.

۳- تقریب التهذیب، ج ۳، ص ۲۰۹؛ تاریخ نیشابور، ص ۳۰؛ طبقات حنابله، أبی یعلی، ج ۱، ص ۲۶۲.

۴- المعجم الصغير، ج ۱، ص ۱۱۳.

می کنند و مؤمن از دنیا می روند.

۵۸۳. محمّد بن احمد بن جعفر حنظلی خُلمی

ابـو حمیّـه محمّـد بن احمـد بن جعفر حنظلی خلمی حافظ، در شـهر خُلم از توابع بلـخ قـدم به عرصه وجـود نهـاد. وی در بلخ تحصیلات خود را به پایان رسانید، در بسیاری از علوم به مراتبی عالی دست یافت و به ویژه در علم حدیث صاحب نظر شد. او کرسی تدریس حدیث داشت و روایاتش را از طریق زاهر بن احمد و دیگران نقل می کرد(۱).

۵۸۴. محمّد بن احمد بن جهم بلخی

ابو عبـد اللّه محمّد بن احمد بن جهم بن صالح بلخی در بلخ به دنیا آمد و در این شـهر تحصـیلات خود را به پایان رسانید. وی بسـیاری از علوم را در محضـر محـدّث بزرگ عصام بن یوسف بلخی فرا گرفت. وی بلـخ را به قصد بغداد ترک گفت، در آن شهر سکنا اختیار کرد و به تدریس علم حدیث پرداخت. او روایات خود را از طریق عصام بن یوسف بلخی نقل می کرد، و نیز محدّث شهیر محمّد بن مخلد دوری بلخی از طریق وی

روایاتی را در مسند ابو حنیفه نقل کرده است(۲).

۵۸۵. محمّد بن احمد بن سهل سرخسی

امام شمس الائمّه ابوبکر محمّد بن احمد بن سهل سرخسی، فقیه مشهور حنفی، به

۱- القند فی ذکر علماء سمرقند، ص ۷۰۳؛ توضیح المشتبه، ج ۳، ص ۴۴۰.

۲- تاریخ بغداد، ج ۱، ص ۲۸۷.

سال ۳۹۰ ه . در شهر سرخس قدم به عرصه جهان نهاد. او در سال ۴۹۰ ه . در شهر بلخ جهان را بدرود گفت، و در مقبره نوبهار در جوار قاضی ابو مطیع به خاک سپرده شد. اگر چه محققان در تاریخ مرگ شمس الأئمّه اختلاف نظر دارند ولی او را به علم و دانش ستوده اند.

شمس الدین دارای مناقب زیادی است؛ رجال شناسان او را این گونه معرفی کرده اند: سرخسی الاصل، بخاری الموطن، فرغانی المحبس، حنفی العلم، و وافی الصیت و البلخی الدفن. امام شمس الأئمّه از شاگردان عبدالعزیز بن احمد بن نصر بن صالح حلوانی بخاری فقیه بزرگ حنفی است، وی چنان برای کسب دانش تلاش می کرد که ضرب المثل شده بود. شیخ الاسلام ابو علی احمد بن محمّد بزدوی می گوید: در ماوراءالنهر، و در دورترین نقاط آن سرزمین عالم متبحری که نظیر امام شمس الأئمّه یافت نمی شد و نیز اضافه می کند که من در خدمت شمس الائمّه حلوانی درس می خواندم و برای پیشرفت و یادگیری علوم بسیار تلاش می کردم. همه کوشش من آن بود که از یاران و دوستانی که با من درس می خواندند پیشی بگیرم ولی می دیدم که شمس الأئمّه سرخسی همچون رقیبی گام به گام من حرکت می کند و کوشش می نماید تا پیش از من به سرمنزل مقصود برسد. پس بر کوشش و تلاش خود افزودم و همیشه در این فکر بودم که لحظه ای در اختیارم قرار بگیرد که شمس الأئمّه، عقب بماند، تا من از او پیشی گیرم. در آن هنگام عیدی را در پیش رو داشتیم، با خود گفتم روز عید تعطیل است؛ پس از نماز در گوشه ای می نشینم و درس می خوانم تا از شمس الأئمّه جلو بیفتم. نماز

عید را خواندم و فرصت را غنیمت شمرده مشغول درس شدم. بعد از چند روز معلوم شد که شمس الأئمّه نیز آن فرصت را از دست نداده و از من بیشتر تلاش کرده است.

عده ای از حسودان و سخن چینان سیه بخت از شمس الأئمّه، به پیش ابراهیم تفغاچ خان بن نصر خان حاکم بخارا بدگویی کردند، ابراهیم خان حاکم بخارا شمس الأئمّه را به

اوزگند تبعید کرد و فرمان داد که او را در این شهر زندانی کنند. بسیاری از علما، طلاب و دانشجویان بدان سرزمین رهسپار شدند، تا از دانش شمس الأئمّه بهره جویند. در حالی که آن فقیه دانشمند هیچ گونه کتاب و شرحی در اختیار نداشت، دروس خود را آغاز کرد، و کتابهای بسیاری را املا نمود که از آن جمله کتاب مبسوط است که در ۱۵ جلد

تدوین کرد.

شیخ الاسلام حسین بن علی لامِشی می گوید: من در مدرسه و مزار قثم بن عباس بن عبد المطلب ساکن بودم که شمس الأئمّه از فرغانه به شهر سمرقند وارد شد، در حالی که خسته و مبتلا به بیماری چشم بود. به او گفتم: ای کاش چشمهایم کور می شد و شما را در

این حال نمی دیدم. در جواب گفت: فرزندم، هبه اللّه، را از دست داده ام. در فراق او چنان گریه کرده ام که به این بیماری مبتلا گشته ام. گفتم: استاد، عالمی فرزانه مانند شما در فراق فرزندش گریه می کند؟

گفت: یعقوب، پیامبر خدا در فراق فرزندش یوسف چنان گریه می کرد که آرام نمی گرفت و کارش به جایی رسید که چشمانش کور شد، در حالی که او به غیر از یوسف ۱۱ پسر دیگر داشت. پس، تعجبی ندارد که من در مرگ تنها فرزندم گریه کنم.

شمس الأئمّه بخارا را برای همیشه به مقصد بلخ ترک گفت: علما و فقهای بلخی از وی به گرمی استقبال کردند. او ساکن شهر بلخ شد و به تدریس علوم پرداخت. نیز روزهای جمعه در مسجد جامع بلخ به سخنرانی می پرداخت و به سؤالات مردم پاسخ می داد. اکثر علما به او احترام گذاشته اند و به ویژه او را در علم و فضل و دیانت ستوده اند. روزی شمس الأئمّه به منبر فت و در حالی که آیات ۷ و ۸ از سوره مبارکه اعراف را تفسیر می کرد، رو به علمای حاضر در مجلس کرد و گفت: شما علما اصل را ترک کرده اید و به فروع رو آورده اید. علمای بلخی از این سرزنش درس آموزنده ای گرفتند و همه حافظ کلام اللّه مجید شدند، تلاش آنها بدان جا رسید که شیخ الاسلام ابوبکر محمّد بن

احمد بن علی قزازی قرآن کریم را در یک ماه حفظ کرد.

از شمس الأئمّه تألیفات زیادی در فقه و اصول و غیره مانند مبسوط و کتاب حدیث

الکبیر به جا مانده است. وی شرح السیر الکبیر امام محمّد شیبانی را در دو جلد در زندان مرغینان نوشت.

شمس الائمّه در جوانی از سرخس به بخارا رفت تا این که به خدمت استاد وقت شمس الأئمّه حلوانی رسید و در دروس وی شرکت کرد. در ایام تحصیل روزگار او خیلی سخت می گذشت. وی به خاطر احترام استادش، از مشکلات زندگی اش چیزی به استاد اظهار نمی کرد و حتی مشکلات درسی اش را نمی پرسید و خود با تلاش فراوان در حل

آنها می کوشید. سیّد ناصر الدین شهید سمرقندی می گوید: در شروح و الفاظ کتب شمس الأئمّه، نظر کردم، لفظ را اندک و معانی را بسیار یافتم. شاگردان شمس الأئمّه بدین قرار هستند: امام محمود بن عبدالعزیز بن عبدالرزاق مرغینانی، ابو علی حسین بن ابوالقاسم عماد الدین علی لامِشی متوفی به سال ۵۲۲ ه . و امام مسعود بن حسن بن حسین بن محمّد بن ابراهیم کَشّانی متوفی به سال ۵۲۰ ه . اگر چه این مرد عالم را به کشانیه از نواحی سمرقند نسبت داده اند. به احتمال قوی وی اهل کَشّان از نواحی جنوبی

بلخ است. بعضی از علما مانندابو عمرو محمّد بن عبدالعزیز بن محمّد بن احمد قنطری فقیه سرپلی(۱) او را اهل کشتانیه شمرده اند. شمس الأئمّه سرخسی روایاتی را از طریق شمس الأئّمه حلوانی، ابو عمرو محمّد بن عبدالعزیز سرپلی و دیگران نقل کرده است، مانند این روایت؛ قال رسول اللّه صلی الله علیه و آله أحبُّ النّاس الی اللّه تعالی مَن هو؟ أنفعُ للنّاس، و أحبُّ الأعمال إلی اللّه تعالی سُرورٌ تَدْخلُه علی مُسلِم أو دَین تَقْضیهِ عنه، أو کرْبَه تَفْرَجُها عنه، أو جُوع قُطْر عنهُ، فلان امشی مع مُسلِم فی حاجَهٍ، أحبُّ إلیّ مِن أنْ اعْتَکِف شهرا فی مَسجدی هذا، و مَن کَفَّ غَضَبُه و لَوْ شاءَ أنْ یَکْفیهِ، امضاهُ اللّه تَعالی بِقَلْبِهِ یَوْم القیامَه رِضاهُ و مَن مَشی مع أخیه المُسْلِمِ فی حاجَهٍ یَقْضیها، ثَبَّتَ اللّه قَدَمَهُ یَوْم تَزال الجِبال و تَزل الأقدام، و سُوءُ الخُلْقِ یُفْسِدُ العَمَلَ کما یُفْسِدُ الخَل العَسَل(۲).

رسول خدا صلی الله علیه و آله می فرماید: محبوب ترین مردم نزد خداوند، آن کسی است که نفعش

به دیگران از همه بیشتر برسد و بهترین اعمال نزد خدا آن است که مسلمانی را شاد کنی یا دین او را ادا کنی، یا غم و گرفتاری او را برطرف نمایی و یا گرسنگی اش را رفع کنی. آن حضرت می فرمایند: قدم برداشتن در جهت رفع حاجت یک مسلمان را بیشتر از آن دوست دارم که یک ماه در مسجد به اعتکاف نشینم. هر شخصی که غضب خود را فرو نشاند، در حالی که اگر بخواهد خشم کند می تواند، خداوند دل او را به رضای خود در روز قیامت مخصوص می گرداند. هر مسلمانی که در گرفتاری و مشکلات برادر مسلمانش خود را شریک داند، و با وی مساوات و مراعات نماید تا مشکل آن برطرف شود، خداوند قدمهای او را در صراط ثابت می دارد. در آن روزی که کوهها از جا حرکت

۱- رأس القنطره سرپل کنونی می باشد که در ۶۰ کیلومتری شهر شبرغان مرکز استان جوزجان واقع است.

۲- فضائل بلخ، ص ۳۳۵ و نیز ر.ک: الجامع الصغیر، ج ۲، ص ۹، ۳۴، ۸۰؛ مشایخ بلخ من الحنفیه، ج ۱، ص ۹۳.

می کند و قدمها می لرزد. اخلاق بد، عمل را چنان تباه می کند که سرکه عسل را.

آثار به جا مانده از ابوبکر شمس الأئمّه محمّد بن احمد بن سهل سرخسی بدین قرار است: ۱- کتاب المبسوط در فقه و تشریع، در ۳۰ جز که در زندان اوزگند از توابع فرغانه آن را تألیف کرد. ۲- شرح الجامع الکبیر. ۳- شرح السیر الکبیر (این کتاب در چهار جلد تألیف شده است). ۴- کتاب الاصول (این کتاب را در اصول فقه تألیف کرده است)(۱).

مؤلّف مفتاح السعاده، کتاب اصول الفقه و شرح السیر الکبیر شمس الأئمّه سرخسی را دو جلد نقل کرده و نیز گفته است که شرح مختصر الطحاوی نیز از تألیفات اوست(۲). حاجی خلیفه می گوید: شمس الأئمّه کتاب جامع غایه ما فی الباب نهایه را شرح کرده و نیز کتاب اصول را تا باب شروط در زندان خوارزم نوشته و زمانی که از زندان آزاد شده و به فرغانه رفته، در آن جا آن را کامل کرده است(۳). شمس الأئمّه کتابهای جامع الصغیر فی الفروع و الجامع الکبیر فی الفروع امام محمّد بن حسن شیبانی را شرح کرده است(۴). و همچنین کتاب الزیادات شیبانی را در زندان شرح کرد و آن را نکت زیاده نام نهاد(۵).

پس از آزادی از زندان در ماه جمادی الاول سال ۴۸۰ ه . به مرغینان رفت(۶). شمس الأئمّه سرخسی نوشته است که سلمان فارسی بنا به درخواست برخی از ایرانیان مسلمانِ فارسی زبان، فاتحه الکتاب را برای آنان به فارسی ترجمه کرد تا آنان آن را در

نماز بخوانند و زبانشان به عربی روان گردد(۷).

۱- الأعلام، زرکلی، ج ۶، ص ۲۰۸.

۲- مفتاح السعاده، ج ۱، ص ۳۳۷.

۳- کشف الظنون، ج ۱، ص ۱۱۲.

۴- کشف الظنون، ج ۱، ص ۵۶۱، ۵۶۸.

۵- کشف الظنون، ج ۲، ص ۹۶۳.

۶- کشف الظنون، ج ۲، ص ۱۰۱۴، ۱۰۷۹، ۱۴۱۴، ۱۴۵۲، ۱۵۸۰، ۱۶۲۰، ۱۶۲۸.

۷- تاج التراجم، ج ۱، مقدمه، ص ۲ به نقل از مبسوط سرخسی، ج ۱، ص ۳۷.

۵۸۶. محمّد بن احمد بن عیسی ورّاق مرورودی

ابو طیب محمّد بن احمد بن حمران بن عیسی ورّاق مرورودی، در مرورود (مرغاب) تولد یافت. وی تحصیلات خود را در زادگاهش به پایان رسانید و در بسیاری از علوم به ویژه در علم حدیث صاحب نظر شد، او برای گردآوری حدیث به سرزمینهایی چون حجاز، شام و بغداد سفر کرد و در شهر رأس العین ساکن گشت. او در این شهر به تدریس حدیث پرداخت، به همین دلیل عده ای او را رأس العینی خوانده اند. ابن عُدی می گوید: من در شهر رأس العین از مرورودی احادیثی را یادداشت کرده ام. ابا عروبه می گوید: من

در میان دروغ گویان فاسق تر از مرورودی ندیده ام.

این روایات از اوست: عن محمّد بن احمد بن عیسی باسناده، عن النبی صلی الله علیه و آله قال: لما کان لیله أسری بی حَمَلنی جبرئیل علی البراق الی بیت المقدس، ثمّ عَرَجَ بی الی السّماء.

پیامبر فرمود: در شب معراج جبرئیل مرا بر براق به بیت المقدس حمل کرد، سپس از آن جا به آسمان برد.

عن محمّد بن احمد بن عیسی باسناده، عن جابر بن عبد اللّه ان النبیّ صلی الله علیه و آله قال: صلّی علی حصیر(۱). جابر گفت: پیامبر صلی الله علیه و آله بر روی حصیر نماز می خواند.

عن محمّد بن احمد بن عیسی، عن عبد اللّه بن عمر قال: قال رسول اللّه صلی الله علیه و آله: یَخْطِبْنا،

یَقولُ إذا جاء أحْدُکم یَومَ الجمعَهِ، فَلْیَغْتَسِل، و لَیَتَنظفُ(۲).

عبد اللّه بن عمر گفت: پیامبر صلی الله علیه و آله در خطبه های نماز جمعه می فرمود: هرگاه یکی از شما خواست در نماز جمعه شرکت کند، غسل کرده و نظافت را رعایت کند.

۵۸۷. محمّد بن احمد بن محمّد بلخی

ابوبکر محمّد بن احمد بن محمّد بن بختویه بلخی، از مشاهیر محدثان بلخ بود. وی

ص:۳۱۲

۱- الکامل فی ضعفاء، ج ۷، ص ۵۵۹؛ الکشف الحثیث، ص ۳۴۸؛ میزان الاعتدال، ج ۳، ص ۴۴۳.

۲- تاریخ دمشق، ج ۱، ص ۲۸۶؛ الضعفا و المتروکین، ج ۳، ص ۳۹.

مانند سایر علمای بلخ این شـهر را به قصد بغداد ترک گفت، در آن شهر ساکن شد و به تدریس حدیث پرداخت. او روایاتش را از طریق احمد بن محمّد بن سهل قاضی بلخی نقل می کرد، نیز محمّد بن مظفر از طریق او روایاتی را نقل کرده است.

عن ابوبکر محمّد بن احمد بن محمّد بن بختویه بلخی باسـناده، عن علی بن ابی طالب علیه السـلام قال: سمعتُ رسول اللّه صلی الله علیه و آله یقول: یَنْبَغی لِلْعاقِلِ أن لا یَکون شاخِصا إلاّ فی ثلاث، طلبٌ لِمَعاشٍ، أو خُطْوَةٌ لِمَعادٍ، أو لَذةٌ فی غَیر مُحَرّمٍ(۱).

فرمود: سزاوار است برای انسان عاقل که شاخص نباشد، مگر در سه مورد:

۱- برای کسب روزی تلاش کند ۲- در خداشناسی یک قدم جلوتر باشد ۳- از غیر حرام لذّت ببرد.

۵۸۸. محمّد بن احمد بن محمّد بن ابو صالح بغدادی

ابوبکر محمّـد بن احمـد بن محمّـد بن ابوصالـح بغدادی در شـهر بغداد به دنیا آمده، سـپس به بلخ مهاجرت کرده و ساکن آن شهر شـده اسـت. ابـوالحسن محمّـد بـن اسـماعیل زاهـد و ابـو علی حسن بن احمـد بن محمّـد خطیب هر دو بلخی هسـتند و از شاگردان

ابوبکر محمّد بغدادی به شمار می روند.

ابو علی حسن بن احمـد می گوید: من در سال ۳۶۷ه .، در شـهر بلـخ به خدمت ابوبکر محمّد بغدادی علم حدیث آموختم. ابو محمّـد عبـدالعزیز بن محمّـد نخشبی می گوید: ابوبکر محمّد بغدادی به سال ۳۷۶ه .، در شـهر بلـخ وفات یافت. این روایات از اوست: عن ابوبکر محمّـد بن احمـد بن محمّد بن ابو صالح بغدادی ببلخ قال: نبأنا ابو شـعیب عبد اللّه بن حسن بن احمد حرّانی قال: نبأنا خلف بن هشام بزاز قال: نبأنا حزّام بن أبی حزم قُطعی قال: سَـمِعْتُ أنس بن مالک یَقُولُ: قال رسولُ اللّه صـلی الله علیه و آله: أتدْرون أیّ القرآن أعظَم؟ قالوا اللّه ُو رسُوله أعلَم، قال: اللّه لا اله إلاّ هو الحَیُّ القَیّومُ إلی آخر الآیه(۲).

۱- تاریخ بغداد، ج ۱، ص ۳۳۸؛ العلل المتناهیه، ج ۲، ص ۷۰۹؛ دایره المعارف آریانا، ج ۱، ص ۹۱۴.

۲- تاریخ بغداد، ج ۱، ص ۳۴۵؛ لسان المیزان، ج ۵، ص ۶۴۵؛ تاریخ الاسلام، ذهبی، حوادث سالهای ۳۵۱-۳۸۰ ه .، ص ۵۹۹؛ المنتظم، ج ۸، ص ۴۶۳؛ میزان الاعتدال، ج ۳، ص ۴۴۲.

۵۸۹. محمّد بن احمد بن محمّد غنجاری

ابو عبـد اللّه حافظ محمّـد بن احمـد بن محمّـد غنجاری در بخارا تولد یافت و تحصـیلاتش را در همان شـهر به پایان رسانید و برای تکمیل آن به بلـخ مهاجرت کرد. وی در این شـهر اقامت گزید، به تدریس علوم پرداخت و شاگردان زیادی تربیت کرد. سرانجام در سال ۳۷۶ه . در گذشت و در این شهر به خاک سپرده شد(۱).

۵۹۰. محمّد بن احمد بن معاذ بلخی

ابو العلاء محمّـد بن احمـد بن معاذ بن سـعد موازینی بلخی از محدّثان برجسـته بلخ به شـمار می رفت. او در شـهر بلخ کرسـی تـدریس علم حدیث داشت و روایاتش را از طریق مکی بن ابراهیم بلخی، رجاء بن نوح بلخی و قتیبه بن سـعید بغلانی نقل می کرد، نیز

محـدّثانی چون اسـحاق بن شـاذه از طریق ابوالعلاـء موازینی بلخی روایـاتی را نقـل کرده است، ماننـد این روایت: عن ابوالعلاء محمّـد بن احمـد موازینی بلخی قال: حدثنا مکی بن ابراهیم بن عمر بن ذربلخی بإسـناده عن نافع، عن عبد اللّه بن عمر قال: قالَ رسول اللّه صلی الله علیه و آله: إذا راحَ أحدکم الی الجُمعَهِ فَلْیَغْتَسِل(۲).

حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود: هرگاه یکی از شما خواست در نماز جمعه شرکت کند، غسل جمعه نماید.

۱- الانساب، سمعانی، ج ۱۲، ۲۴۴.

۲- تاریخ اصبهان، ج ۲، ص ۱۶۸.

۵۹۱. محمّد بن احمد بن یوسف بلخی

ابو عبـد اللّه محمّـد بن احمـد کـاتب بلخی، معروف به «خوارزمی»، از مفاخر بزرگ خراسان بود. او در بلـخ پا به عرصه وجود نهاد و در آن شـهر تحصـیلات خود را به پایان رسانید. سپس وی بلخ را به قصد خوارزم ترک کرد و در آن شهر سکنا گزید، به همین مناسبت به خوارزمی شهرت یافت.

ابو عبـد اللّه محمّـد کاتب بلخی کتاب مفاتیح العلوم را در بین سالهای ۳۶۷ تا ۳۷۲ه . تـألیف کرد و آن را به وزیر عتـبی، عبید اللّه بن احمـد اهدا نمود؛ به نقل از الاعلام مانند این کتاب تا آن زمان هیچ یک از علمای عرب تصـنیف نکرده بود. خیرالدین زرکلی به نقل از مقریزی می نویسـد که کتاب مفاتیح العلوم یکی از بهترین کتابهای آن روزگار بوده است. ابو عبد اللّه محمّد کاتب بلخی در سال ۳۸۷ه . جهان را بدرود گفت(۱).

در مقـدمه کتاب مفاتیـح العلوم آمده است که ابو عبد اللّه محمّد کاتب بلخی در بلخ زاده شده، در نیشابور می زیسـته و مدتی نیز در دربار سامانیان سمت دبیری داشته است.

ابن خلکان و مقریزی نام او را محمّد بن احمد بن یوسف بلخی خوارزمی نوشته اند.

این مرد بزرگ و فاضـل، کتـاب مفاتیـح العلوم را به زبان عربی تألیف کرد که یکی از کهن ترین دایره المعارف های اسـلامی است(۲).

در مجله آریانـا آمـده است که کتـاب مفاتیـح العلـوم در عصـر خود دایره المعـارفی بوده که در آن اصـطلاحات علمی، ادبی، سیاسـی، اجتماعی، اقتصادی و اداری گنجانیـده شـده است. این کتاب حـدود سـیصد سال در خراسان از کتابهای آموزشـی به شمار می رفته و معتبر بوده است(۳).

ص:۳۱۵

۱- الاعلام، زرکلی، ج ۵، ص ۳۱۲-۳۱۳؛ خطط المقریزی، ج ۱، ص ۲۵۸؛ دایره المعارف الاسلامیه، ج ۹، ص ۱۷.

۲- مفاتیح العلوم، ص ۱۶؛ معجم المؤلفین، ج ۹، ص ۲۹؛ کشف الظنون، ج ۱، ص ۱۷۵۶.

۳- مجله آریانا، سال ۲۷، ش ۴، ص ۸۰؛ هدیه العارفین، ج ۲، ص ۵۱.

۵۹۲. محمّد بن احمد جوزجانی

قاضـی ابو رجاء محمّد بن احمد بن رجاء جوزجانی در جوزجان متولد شد. او تحصـیلات خود را در شـهرهای جوزجان و بلخ به پایـان رسانیـد و به جایی رسـید که از اعیان فقهای زمانش به شـمار می رفت. وی از طرف عمرو بن لیث صـفاری به قاضـی القضـاه کـل کشور منصوب شـد. او در رأی فقهی به روش کوفیـان و علمـای کوفه عمـل می کرد. وی در زمـان تصـدی مقام قضاوت ساکن شـهر نیشابور بود و تا وفات عمرو بن لیث در این مقام بود؛ پس از درگـذشت عمرو، این عالم و فقیه عالی قـدر به زادگاهش شهر جوزجان بازگشت و در این شهر جهان را بدرود گفت(۱).

ذهبی می گوید: ابو رجاء جوزجانی، استاد ابو سلیمان جوزجانی است. وی تدریس حدیث داشت و روایاتش را از طریق حَوثَر مِنقَری، اسـحاق شـهید و ابو سـعید أشـجّ نقـل می کرد. ابو عمر حِیری، مؤمّل بن حسن و گروهی دیگر از محـدّثان از ابو رجاء جوزجـانی روایاتی را نقل کرده انـد. این محـدّث شـهید در سال ۲۸۵ه . در شـهر جوزجان درگـذشت و در آن شـهر به خاک سپرده شد(۲).

ابو رجاء جوزجانی از شاگردان محمّد بن حسن شیبانی بود.

حاکم می گویـد: وی دختری داشت به نام خـدیجه که بیش از صد سال عمر کرد، او عربی را بخوبی می دانست و می نوشت. از ابو یحیی بَزّاز شنیدم که می گفت: دختر ابو رجاء در سال ۳۷۲ه .وفات کرده است(۳).

۵۹۳. محمّد بن احمد زُبِیلاذانی

ابو عبد اللّه محمّد بن احمد بن محمّد بن شبیب زُبیلاذانی از معاریف علمای بلخ بود.

۱- الانساب، سمعانی، ج ۳، ص ۴۰۱.

۲- تاریخ الاسلام، ذهبی، حوادث سالهای ۲۸۱-۲۹۰ه .، ص ۲۴۹.

۳- تاریخ نیشابور، حاکم، ص ۵۳؛ الجواهر المضیّه، ج ۳، ص ۸۲؛ ج ۴، ص ۱۲۰.

وی در روستای زُبیلاذان (زبیلادان) که یکی از روستاهای بلخ است قدم به عرصه جهان هستی نهاد. او علوم را در شهر بلخ فرا گرفت. در کتاب الطبقات لِعلماء اهل بلخ و فقهائها، نقل شده است که ابو عبد اللّه محمّد بن جعفر بن محمّد بن غالب ورّاق بلخی از جمله شاگردان زبیلاذانی می باشد. او از طریق استادش روایاتی را نقل کرده است.

ابو سهل عبدالرحمان بن محمّد بن محمّد بن یحیی میراب گفته است: زُبیلاذانی اندکی بعد از سال ۳۰۰ه .وفات یافته است(۱).

۵۹۴. محمّد بن احمد مذکر بلخی

ابو جعفر محمّد بن احمد مذکر بلخی از علمای صاحب نام زمان خود بود. وی تحصیلاتش را در شهر بلخ به پایان رسانید و کرسی تدریس حدیث داشت. ابوبکر عبد اللّه بن علی بن بحر بحری بلخی از شاگردان این عالم به شمار می رفت. بحری از طریق استادش روایاتی را نقل کرده است(۲).

۵۹۵. محمّد بن ازهر بلخی

ابو عبد اللّه محمّد بن ازهر بلخی، از جمله محدّثان بلخ است. او از شاگردان ابو هارون موسی بن جعفر بن نوح بن محمّد بن موسی خزاری بود و روایاتی را از این عالم ربانی نقل کرده است(۳).

ابو عبد اللّه محمّد بن ازهر بلخی از امامان بلخ و خراسان به شمار می رفت و در سال ۲۵۱ه ،. فوت کرده است(۴). از آثار به جا مانده از او کتاب الاختیارات فی الفقه است(۵).

۱- الانساب، سمعانی، ج، ۶، ص ۲۷۱؛ اللباب فی التهذیب الانساب، ج ۱، ص ۴۰۱.
۲- الانساب، سمعانی، ج ۲، ص ۱۰۴.
۳- الانساب، سمعانی، ج ۵، ص ۱۱۱.
۴- الجواهر المضیّه، ج ۳، ص ۸۵.
۵- هدیه العارفین، ج ۲، ص ۱۵؛ کشف الظنون، ج ۱، ص ۳۴.

واعظ بلخی می گوید: محمّد بن ازهر بلخی در باب قضات بلخ از ابن ابو یعقوب نقل کرده که بعد از ظهور اسلام در بلخ اول کسی که به کرسی قضاوت بلخ نشست حارث بن سریعت، و بعد از آن هلال بن حسّان، پس از او سلیمان بن بشیر بلخی و به ترتیب، نصر بن مشارس، متوکل بن حمران، عمر بن میمون، ابو محمّد عبد اللّه بن عمر، قاضی ابو

مطیع بلخی، شداد بن حکم، لیث بن مساور بلخی بودند. پس از لیث بن مساور در بلخ از میان علما و زهّاد کسی به کرسی قضاوت بلخ ننشست، به علت این که قضات از طرف حکّام ظالم منصوب می شدند(۱).

صاحب فضایل بلخ از ابو عبد اللّه محمّد بن ازهر بلخی نقل می کند که روزی من به اتفاق خلف بن ایوب بلخی به خدمت محمّد بن حسن شیبانی رفتیم، مباحثه ای در باب رضاع بین او و شیبانی برگزار شد که این مباحثه علمی از طلوع آفتاب تا ظهر ادامه یافت(۲).

۵۹۶. محمّد بن ازهر جوزجانی

محمّد بن ازهر جوزجانی، در شهر جوزجان قدم به عرصه وجود نهاد. وی علوم را در شهرهای جوزجان و بلخ فرا گرفت و به ویژه در علم حدیث صاحب نظر شد. عده ای از رجال شناسان جوزجانی را متهم به دروغ و جعل حدیث کرده اند، و برخی از محققان او را استاد احمد بن حنبل می دانند.

ابن عُدی از عبد اللّه بن احمد بن حنبل نقل می کند که عبد اللّه گفت: من نظر پدرم را درباره محمّد بن ازهر جوزجانی پرسیدم؟

گفت: من هیچ روایتی را از جوزجانی یادداشت نکرده ام، به علت این که او روایاتش را از طریق کذّابان و دروغ گویان همچون محمّد بن مروان، کلبی و عبدالمنعم که احادیث

۱- فضایل بلخ، ص ۲۰۸.

۲- فضایل بلخ، ص ۱۸۰.

ثقه و درست را رها می کردند نقل می کرد(۱).

ابو حاتم رازی می گوید: محمّد بن ازهر جوزجانی حدیث تدریس می کرد، و روایاتش را از طریق یحیی بن سعید قطان و فریابی نقل می کرد. راویانی چون ابو دردا عبدالعزیز بن مُنیب مروزی، احمد بن سلمه نیشابوری از طریق جوزجانی روایاتی را نقل کرده اند(۲).

حاکم می گوید: جوزجانی ثقه و امین است، و ابن حبّان او را ثقه می داند(۳).

۵۹۷. محمّد بن اسحاق بن اسماعیل بن صلت بلخی

ابو سعید محمّد بن اسحاق بن اسماعیل بن صلت سمسار بلخی، از محدّثان عصر خود به شمار می رفت. وی از شاگردان محمّد بن تمیم فریابی بود و از طریق او روایتی را

نقل کرده است، امّا برای این که محمّد بن تمیم فریابی مشهور به جعل حدیث است، این روایات صحیح نیست(۴).

۵۹۸. محمّد بن اسحاق بن حرب لؤلؤی بلخی

ابو عبد اللّه محمّد بن اسحاق بن حرب لؤلؤی بلخی، معروف به ابن ابی یعقوب از جمله حفّاظ عصر خود به شمار می رفت. وی در بسیاری از علوم، مانند علم حدیث، تاریخ و ادبیات صاحب نظر بود. او به بغداد رفت و در این شهر ساکن شد، با علما و حفّاظ بغداد مجالست و هم نشینی داشت و با آنها در علوم مختلف مناظره و مذاکره می کرد. وی در شهر بغداد همچنین کرسی تدریس حدیث داشت.

۱- الکامل فی الضعفاء، ج ۷، ص ۳۰۲.

۲- الجرح و التعدیل، ج ۷، ص ۳۰۹.

۳- الضعفاء الکبیر، ج ۴، ص ۳۲؛ الضعفاء والمتروکین، ج ۳، ص ۳۹.

۴- تاریخ جرجان، ص ۲۲۱-۲۲۲؛ و نیز ر.ک: لسان المیزان، ج ۵، ص ۷۵۳؛ میزان الاعتدال، ج ۳، ص ۴۷۵.

او روایاتش را از طریق، مالك بن انس، خارجه بن مصعب، بُشر بن سری، یحیی بن یمان و خالد بن عبدالرحمان مخزومی و دیگران نقل می کرد، نیز راویانی چون، ابوبکر بن

ابی الدنیا، فضل بن محمّد زیدی، ابو عبد اللّه بن ابی الأحوص ثقفی و عبید اللّه بن

احمد بن منصور کسائی رازی از طریق او روایاتی را نقل کرده اند. خطیب بغدادی می گوید: به دانش وی نمی توان اعتماد کرد(۱).

محمّد بن عُبید کندی می گوید: محمّد بن اسحاق لؤلؤی بلخی در سال ۲۳۰ه . وارد کوفه شد. وی از جمله حافظ ترین مردمان زمان خودش بود و با ابوبکر ابی شیبه رفت و آمد داشت، احمد بن یسار بن ایّوب می گوید: وی از علمای بلخی محسوب می شد. ولی در بغداد به ابن ابی یعقوب شهرت داشت. اسم او محمّد بن اسحاق و کنیه اش ابو عبد اللّه

بود. او محاسنش را خضاب نمی کرد و در حدود هشتاد سال سن داشت. وی از عجایب حفّاظان حدیث و مورّخان توانمند به شمار می رفت که در علوم بلاغت، بیان و بدیع استاد بود و از شعر و ادبیات آگاهی خوبی داشت. وی همیشه کم صحبت می کرد، مباحثه علمی را دوست می داشت و در این باب سخن زیاد می گفت. محمّد بن اسحاق بلخی در سال ۲۲۲ه . وارد بغداد شد. ابو خثیمه زهیر بن حرب می گوید: امروز مرد حافظی وارد شهر ما شده است. گفتند اهل کجاست؟

گفتم: نمی دانم اهل مرو که نیست اهل خراسان است. عرض کردم: شما خراسانی هستید؟

گفت: بله خراسان بزرگ. گفتم: چرا به بغداد آمدی؟

گفت: برای فراگیری کتابهای ارسطالیس.

احمد بن یسار بن ایّوب می گوید: درباره شخصیت، حفظ قرآن و دانش او از ابو رجاء قتیبه بن سعید بغلانی پرسیدم که وی چگونه آدمی است؟

ابو رجاء امام قتیبه گفت: وی در کوفه حدیث تدریس می کرد و به ام المؤمنین عایشه شتم می کرد. من قصد داشتم در درس وی شرکت کنم، بدین علت از او دوری جُستم. احمد بن یسار می گوید: ابو حاتم و ابراهیم بن یعقوب جوزجانی می گفتند: ابن ابی یعقوب هرگاه عربی را می دید، می گفت که از کدام طایفه هستی؟

۱- تاریخ بغداد، ج ۱، ص ۲۳۴.

او می گفت: از فلان قبیله، می گفت: آیا می دانی عالمان و شاعران این طایفه چه کسانی بودند؟

و آن گاه خودش هر کدام را یکی یکی نام می برد، به طوری که آن فرد تعجب می کرد و می دید که وی قبیله اش را از خودش بهتر می شناسد(۱).

محمّد بن اسحاق بلخی می گوید: سلم بن سالم در مدت چهل سال یک مرتبه سرش را به آسمان بالا نکرد، کسی او را ندید که در طول سال روزه اش را افطار کرده باشد، و یا بر روی فرش نرم خوابیده باشد(۲).

ابن جوزی می گوید: محمّد بن اسحاق بلخی ام المؤمنین عایشه را شتم می کرد. وی در سال ۲۴۴ه .، وفات کرده است(۳). محمّد بن اسحاق بلخی به ناحیه جبل عامل لبنان سفر کرد، مدتی در این محل ساکن شد و به تدریس حدیث پرداخت. او روایاتش را از سفیان بن عُیینه و محدّثان اهل عراق نقل می کرد. از او در باب ثقات هیچ روایتی نقل نشده، امّا در کتاب ثقات روایات وی مورد اعتماد توصیف شده است. ذهبی می گوید:

محمّد بن اسحاق بلخی همان محمّد بن اسحاق بن حرب لؤلؤی بلخی است. هر عالم و

دانشمندی که با او روبرو می شد، او را در قله اعلی از دانش می دید(۴). ابن عدی می گوید:

من حدیثی از او ندیدم که به حدیث اهل صدق شباهت داشته باشد. ابن حبّان می گوید: من به این قول اطمینان ندارم، برای این که ابن حبّان او را توثیق کرده است(۵). عن محمّد بن

اسحاق بلخی باسناده عن عبد اللّه بن عمر قال: قال رسول اللّه صلی الله علیه و آله لِکُلّ صائم عند فطره دَعوةٌ مُستجابهٍ(۶).

رسول خدا فرمود: دعای روزه دار، در وقت افطار پذیرفته می شود.

۱- تاریخ بغداد، ج ۱، ص ۲۳۴.
۲- سیر اعلام النبلاء، ج ۹، ص ۳۲۱.
۳- المنتظم، ج ۶، ص ۵۲۰.
۴- سیر اعلام النبلاء، ج ۱۱، ص ۴۴۹.
۵- مجروحین، ج ۳، ص ۳۰۷؛ الضعفاء و المتروکین، ج ۳، ص ۴۰.
۶- میزان الاعتدال، ج ۳، ص ۴۵۹. و برای آگاهی بیشتر ر.ک: قاموس الرجال، ج ۸، ص ۴۸؛ تقوی التواریخ، ص ۶۸۴؛ تاریخ الاسلام، ذهبی، حوادث سالهای ۲۲۱ تا ۲۳۰، ص ۳۴۶؛ طبقات علماء الحدیث، ج ۲، ص ۷۴؛ الوافی بالوفیات، ج ۲، ص ۱۸۹؛ الرجال فی تاج العروس، ج ۴، ص ۶۸؛ الانساب، ج ۱۰، ص ۳۷۳؛ ج ۱۱، ص ۲۳۲؛ الکامل فی ضعفاء، ج ۷، ص ۵۳۶؛ تنزیه الشریعه، ج ۱، ص ۱۰۰؛ العلل المتناهیه، ج ۱، ص ۲۷۶.

۵۹۹. محمّد بن اسحاق طالقانی

محمّد بن اسحاق طالقانی، از راویان برجسته بلخ و شیعه امامیه به شمار می رود. این مرد بزرگ در شهر طالقان از توابع بلخ که اکنون خرابه های آن در غرب رودخانه جیحون، شرق مرو و غرب بلخ موجود است زاده شد. نیز شهری بدین نام در همین ناحیه وجود دارد.

برخی از محققان رجال شناس محمّد بن اسحاق طالقانی را از اصحاب و یاران ابوالحسن علی بن موسی الرضا علیه السلام به شمار آورده اند، و روایتی را از طریق او نقل می کنند که مضمون آن چنین است: من مردی را در خراسان دیدم سوگند یاد می کرد، و می گفت که معاویه بن ابوسفیان از اصحاب پیامبر صلی الله علیه و آله نمی باشد. اگر او از صحابه باشد زنم مطلقه است. فقهای خراسان فتوا دادند که معاویه از اصحاب رسول خدا صلی الله علیه و آله می باشد، و آن مرد باید از زنش جدا شود. در همین زمان حضرت علی بن موسی الرضا علیه السلام وارد خراسان شده بودند. آن حضرت با فقها مخالفت کردند و فرمودند: آن مرد نباید از زنش جدا شود. فقها گفتند: به چه دلیل؟

امام رضا علیه السلام فرمودند: من این حرف را از روایتهای خود شما می گویم. شما در کتابهای خود نقل کرده اید که وقتی پیامبر مکّه را فتح کردند، مردم پیرامون آن حضرت جمع شدند تا مسلمان شوند. در آن هنگام حضرت فرمودند: ای هل مکّه شما مردم خوبی هستیدو اصحاب من نیز افراد خوبی هستند، ولی پس از فتح مکّه دیگر هجرتی وجود نخواهد داشت و مهاجرت با فتح مکّه پایان یافت. اگر کسانی مهاجرت کنند مهاجر حساب نمی شوند و نیز مسلمانان مکّه در زمره اصحاب قرار ندارند؛ بر این اساس می توان گفت که معاویه از اصحاب نیست. فقها نظر آن حضرت را پذیرفتند و آن زن هم مطلقه نشد(۱).

ص:۳۲۲

۱- راویان امام رضا علیه السلام در مسند الرضا، ص ۴۳۶؛ بحارالانوار، ج ۱۰۱، ص ۱۵۸؛ عیون اخبارالرضا، ج ۲، ص ۱۶۸؛ الجامع لروات و اصحاب الامام رضا، ج ۲، ص ۲۳.

۶۰۰. محمّد بن اسماعیل بلخی

ابوالحسن محمّد بن اسماعیل بن ابراهیم بن اسماعیل بن طور بن نالون بن حریب بلخی زاهد، از محدّثان صاحب نام زمان خود بود. او در بلخ متولد شد، علوم را در زادگاهش فرا گرفت و در بسیاری از زمینه ها صاحب نظر گشت. وی بلخ را به قصد زیارت بیت الحرام و مدینه الرسول ترک کرد. بنابر نقل خطیب، او پس از اتمام فریضه حج

به سال ۴۲۳ه . وارد بغداد شد، مدتی در این شهر اقامت اختیار کرد و مشغول تدریس علوم به ویژه حدیث شد.

محمّد بن اسماعیل بلخی روایاتش را از طریق محمّد بن احمد ابو صالح بغدادی که ساکن بلخ بود، نقل می کرد. خطیب اضافه می کند ما از او روایاتی یادداشت می کردیم؛ در

روایات او جای هیچ گونه تردیدی وجود ندارد(۱). وی شاگردان زیادی تربیت کرد که از آن جمله می توان به ابو صالح شعیب بن ادریس فقیه بلخی و ابو علی حسین بن علی بن احمد بلخی اشاره کرد. ابوالحسن در سال ۴۹۲ه . در سن هشتاد سالگی وفات یافت(۲).

۶۰۱. محمّد بن اسماعیل بلخی

محمّد بن اسماعیل بلخی، از علمای شیعه امامیه بلخ به شمار می رود. او از اصحاب و یاران امام هادی علیه السلام است(۳).

مامقانی، او را مجهول می داند(۴).

مؤلف مجمع الرجال بدون این که شرح حالی آورده باشد، از محمّد بن اسماعیل

۱- تاریخ بغداد، ج ۲، ص ۵۵.
۲- الاکمال، ج ۲، ص ۴۳۳؛ دایره المعارف آریانا، ج ۱، ص ۹۴۳؛ و نیز ر.ک: المشتبه، ج ۱، ص ۲۲۸؛ توضیح المشتبه،ج ۳، ص ۱۹۲.
۳- رجال طوسی، ص ۴۲۴.
۴- تنقیح المقال، ج ۲، ص ۸۲.

بلخی نام برده است(۱). تفرشی و آیت اللّه خویی، محمّد بن اسماعیل بلخی را از اصحاب امام هادی علیه السلام می دانند(۲).

۶۰۲. محمّد بن اسماعیل بن موسی بن عبد اللّه بلخی

محمّد بن اسماعیل بلخی، از مشاهیر بلخ بود. وی بلخ را برای همیشه به قصد نیشابور ترک کرد، در آن شهر ساکن شد و در همان جا درگذشت(۳).

بیش از این اطلاعاتی درباره او به دست نیامده است.

۶۰۳. محمّد افضل بن اسلام خان بدخشانی

محمّد افضل بن اسلام خان ثابت بدخشانی، از مشاهیر شعرای عصر خود بود. این مرد ادیب در سال ۱۱۵۱ه . وفات یافته است. از او یک دیوان فارسی به جا مانده است که مشتمل بر ۵ هزار بیت می باشد(۴).

۶۰۴. محمّد بن بشرویه بلخی

در منابع و مآخذ اطلاعات چندانی درباره او وجود ندارد، امّا صاحب کشف الظنون بدون اشاره به شرح حال وی می نویسد: کتاب کنزالاخبار از اوست(۵).

۱- مجمع الرجال، ج ۵، ص ۱۵۴.

۲- نقد الرجال، ج ۴، ص ۱۴۲؛ معجم رجال الحدیث، ج ۱۶، ص ۱۰۱.

۳- تاریخ نیشابور، حاکم، ص ۵۳.

۴- هدیه العارفین، ج ۶، ص ۳۳۴.

۵- کشف الظنون، ج ۲، ص ۱۵۱۲.

۶۰۵. محمّد بن پیوند بن قربان عادلی

آیت اللّه حاج سیّد محمّد بن سیّد پیوند بن سیّد قربان بن سیّد علاءالدین بن سیّد عزیز بن سیّد وهّاب بن سیّد ایّوب بن علاء الدین بن سیّد زمان بن سیّد علاء الدین کبیر بن سیّد تاج الدین بن سیّد علی ثانی بن سیّد حسین بن میر سیّد علی ولی حسینی، معروف به حاج سیّد محمّد عادل، در شهرستان ترخوج مرکز بلخاب در یک خانواده مذهبی از تبار زید شهید به سال ۱۲۶۲ه . دیده به جهان گشود. چهار بهار از عمرش نگذشته بود که مادرش را از دست داد، آن گاه تحت سرپرستی پدر قرار گرفت، و از ارشادات او بهره می جُست. سرانجام سیّد محمّد راهی مکتب خانه شد و قرآن شریف، کتابهای فارسی و خط نوشتن را در حضور ملا غلام حسن فرا گرفت. امّا در این زمان واقعه تلخ دیگری رخ داد که آن مرگ پدرش بود؛ این حادثه باعث شد او از زندگی نا امید شود. دیگر درس، تحصیل و مدرسه را رها کرد، مانند جدّش رسول خدا به دنبال شبانی رفت. عشق فراگیری دانش او را لحظه ای رها نمی کرد، بالاخره پس از مدتها با کاروان عازم بخارا شد

و ضمن آن که برای امرار معاش کار می کرد در یکی از مدارس بخارا نیز مشغول به تحصیل شد. مدت سه سال ادبیات عرب و منطق را در محضر اساتید فن فرا گرفت، آن گاه شهر بخارا را به قصد مشهد مقدس ترک گفت، با زحمات فراوان خودش را به جوار ثامن الأئمه علی بن موسی الرضا علیه السلام رسانید. در مدرسه پریزاد اتاق گرفت، به تحصیلاتش ادامه داد و در دروس آیت اللّه سیستانی شرکت می کرد.

در آن روزگار برای طلابی که درآمدی نداشتند تحصیل علم دشوار و سخت بود، آیت اللّه عادل در ضمن بیان خاطرات خود می فرمود: من هنگام تحصیل در مشهد مقدس در بسیاری از روزها غذا برای خوردن نداشتم، در تاریکی شب از مدرسه خارج می شدم پوست خیار، خربزه و هندوانه را جمع می کردم و با خود به مدرسه می بردم که پس از تمیز کردن استفاده می کردم و به این ترتیب به تحصیل ادامه دادم.

با در نظر گرفتن حوادث کشور در آن سالها، عده ای از طلاب بلخاب حوادث و مشکلات اجتماعی و دینی و محلی جامعه شان را بررسی کردند. قرار شد که یک نفر از

میان آنها به وطن بازگردد تا به مشکلات مذهبی و اجتماعی مردم رسیدگی کند. به اتفاق هم به محضر حضرت آیت اللّه سیستانی مشرف شدند و موضوع را با ایشان در میان گذاشتند، معظم له فرمودند: قرعه بیندازید، در حضور آن بزرگوار قرعه انداختند به نام

آیت اللّه حاج سیّد محمّد عادل افتاد، آیت اللّه سیستاتی و آقایان دیگر اسباب و لوازم سفر آقای عادل را فراهم کردند، کاروان از مشهد عازم بلخ شد. این عالم برجسته، پس از وداع

با امام هشتم علیه السلام و علمای اعلام و یاران و دوستان همراه آن کاروان از راه هرات، بادغیس، فاریاب، جوزجان و سرپل به دیار عشق وارد شد و به زیارت یحیی بن زید که خود شهیدی از تبار کاروانیان شهدای کربلاست رسید. آیت اللّه عادل پس از ورود به بلخاب به گرمی مورد استقبال مردم قرار گرفت.

او دوم روحانی شیعه بود که وارد بلخاب می شد. قبل از او مرحوم آیت اللّه حاج سیّد مسعود مغزاری بود که در این سرزمین مکتب امام صادق علیه السلام را ترویج می کرد. آیت اللّه عادل دوم مبلغ مکتب امام صادق علیه السلام بود. مرگ سیّد شاه هلال مقارن با ورود ایشان بود. ایشان به مردم دستور دادند که میت را به دستور مذهب شیعه غسل دهند و کفن کنند و خود برای نماز و تلقین میت حاضر شدند. سپس او را طبق دستور فقه امام صادق علیه السلام

کفن و دفن کردند و این کار برای مردمِ محل تازگی داشت. روضه منور سخی شاه مردان را که منصوب به امیرالمؤمنین علی علیه السلام و در شهر مزار شریف واقع است خود گواهی است بر فعالیتهای گوناگون علمای شیعه.

از گذشته رسم بوده است که در کوچه و خیابان و در محافل و مجالس، مناقب اهل بیت به ویژه شاه اولیا را می خواندند و آن سنّت تاکنون ادامه دارد که به آن مناقب خوانی

می گویند. قدرت و کثرت شیعیان بلخ و نواحی آن سبب شد که نظامی باخرزی چنین گوید: قبر فیض آثار امیرالمؤمنین علی کرّم اللّه وجهه در حوالی بلخ ظاهر شد، و طبقات

خلایق از خراسان و ماوراءالنهر متوجه زیارت آن حضرت شدند(۱). بدون تردید همه آن زایران شیعه نبودند، ولی می توان گفت اکثرشان شیعه بودند.

کهگدایی می نویسد: اکثر طرفداران خاندان نبوت از مردم خراسان و بلخ بودند. شاید یکی از علتهای ظهور مرقد شاه ولایت در شهر مزار شریف این بوده است که بلخیان و

۱- مقامات جامی، ص ۲۳۱.

خراسانیان در اخلاص و متابعت خویش مقاوم و پابرجا شوند. هر کسی از وابستگان خاندان رسالت به این دیار می رسید مردم به رهبری او دست به قیام می زدند(۱).

پیرمردهای محل پس از دفن سیّد شاه هلال با یکدیگر می گفتند که آقای عادل میت را مانند آیت اللّه سیّد مسعود غسل داد، کفن کرد، و نماز خواند و تلقین داد. سیّد مصطفی

کربلایی خوال سیاگلکی از ملا امام کربلایی نقل می کند که او مطالب فراوانی را از استاد

خود یادداشت کرده است. آیت اللّه عادل دوم روحانی شیعه بود که به سال ۱۳۲۵ه . پس از اتمام تحصیلات عالی به زادگاهش بازگشت، به ترویج مکتب شیعه و مسایل دینی حلال و حرام پرداخت. افراد علاقه مند به دین و ایمان گرد او را گرفته، مسائل شرعی را

می آموختند و سپس به روستاها رفته و به دیگران مسایل شرعی و نماز را آموزش می دادند. آیت اللّه عادل برای سرکشی به محله ها و روستاها می رفت و بتدریج مردم را به مسایل شرعی و مکتب امام صادق علیه السلام آشنا کرد. قبل از آن مردم نماز، و احکام روزه و مسایل عقد و ازدواج را به فتوای امام ابو حنیفه عمل می کردند؛ نماز را با دست بسته به

جا می آوردند، در نماز به جای تشهد التحیات می خواندند، به جای خطبه عقد،

سوره هایی از قرآن کریم را می خواندند، به طرف آب فوت می کردند و به عروس و داماد می دادند و با هم زن و شوهر می شدند، خون ذباحه را می خوردند، در شبهای جمعه به خانقاه می رفتند و مجلس چهر(۲) برگزار می کردند.

دولت خودش را حامی دین می دانست، مروّجان را به نام محتسب به شهرها و روستاها اعزام می کرد تا به امور دینی مردم رسیدگی کنند. اینان از مردم مسایل دینی سؤال می کردند، اگر جواب می دادند رها می شدند و اگر جواب نمی دادند شلّاق می خوردند. هر مسأله یک ضربه شلّاق مجازات داشت. اجرای مجازات، جا و مکان مخصوصی نداشت، همچنین در برابر هر ضربه شلّاق یک تنگه(۳) که پول رایج آن زمان بود دریافت می کردند.

مردم در این باره حکایتی شیرین نقل می کنند: روزی یکی از محتسبهای دولت در

۱- تاریخ مزار شریف، ص ۲۷.

۲- نوعی ذکر که در مجالس گفته می شد.

۳- تنگه واحد پول بخارا بود و فرقی نمی کرده است که نقره یا طلا باشد.

روستای لرکرد از یک آسیابان مسایل شرعی سؤال می کند. او نمی تواند جواب کامل بدهد، محتسب او را به هفت ضربه شلاّق محکوم می کند و آن حکم را اجرا می نماید. پس از شلاق نوبت به جریمه می رسد. مُحتسب جریمه را مطالبه می کند. امّا آن مرد پول ندارد که هفت تنگه بخارایی را پرداخت کند. هر چه التماس می کند بر شقاوت مُحتسب افزوده می شود و هر چه توضیح می دهد که ندارم و از کجا بیارم، مُحتسب بیشتر به پرداخت پول اصرار می ورزد. سرانجام آن مرد به محتسب حمله می کند و شلاّق را که درّه نام داشت از دست محتسب گرفته به او حمله می کند. او را به زمین می زند و پس از

زدن ۲۱ ضربه شلاق او را از زمین بلند کرده می گوید: تو به من هفت ضربه شلاق زدی و هفت تنگه خواستی من نداشتم که بدهم، حالا- هفت تنگه به عوض آن هفت تنگه تو، و چهارده تنگه دیگر را باید به من بدهی بروم زیرا کار دارم و گریبان محتسب را رها نمی کند. با پا در میانی مردم، محتسب از چنگ او رها می شود. مردم به محتسب می گویند، اگر با این مرد آشتی نکنی، او تو را دوباره شلاق می زند و می کشد و سرانجام

غایله بدون پول خاتمه پیدا می کند.

در آن ایام، حکام ظالم از کشاورزان فقیر سه کوت می گرفتند. سه کوت یک سوم

خرمن بوده است. صاحب خرمن گندم، جو و غیره را پس از یک سال تلاش می کوبید و پاک می کرد، سپس به دنبال مأمور می فرستاد که خرمن آماده برداشت است، بیا و سهمت را ببر. ولی مأمور برای صاحب خرمن وقت تعیین می کرد، و بسیار اتفاق می افتاد که روزهاو ماه می گذشت و از مأمور خبری نبود. کشاورز بیچاره خرمن را به همان حال حفظ می کرد و حقّ دست زدن به خرمن را نداشت، و این نمونه ای از ظلم حکام ظالم به ملت به ویژه به شیعیان بود.

آیت اللّه سید محمّد عادل در چنین شرایطی به بلخاب رفت. این عالم در مرحله اول تبلیغاتش را به طور مخفی آغاز کرد، و در مدت نه چندان کوتاهی مانند جدش رسول خدا صلی الله علیه و آله مردم را آماده پذیرش حق و مکتب حقّه امام صادق علیه السلام کرد. بابعلی کربلایی

یکی از پیرمردانی که خاطرات تلخی از دوران استبداد حکام داشت این گونه تعریف می کرد: مردم خون گردن حیوانی را که ذبح می کردند در ظرف می ریختند و می خوردند. آیت اللّه عادل این عمل را تحریم کرد و گفت: خون گردن حیوان حرام و نجس است.

گروهی از تبلیغات معظم له ناراضـی بودنـد، دور هم جمع می شدنـد و می گفتنـد: بچه پیوند چند سال گم بود تازه پیدا شده، مردم را دور خود گرد آورده، آنها را موعظه می کنـد و می گوید: فلان مسأله حرام است و فلان باطل. ولی آیت اللّه عادل از حرفهای آنها ناراحت

نمی شـد و جلسات را برگزار می کرد. برای آقا زمان و مکان مطرح نبود و هر جا که چنـد نفر جمع می شدند مسأله و منبر نیز بود. اکثر مجـالس و منابر مخفی و دور از چشم عُمال حکومت برگزار می شـد. در هر جا که محفل برگزار می شـد، چنـد نفر برای حفاظت از آن مجلس دیده بان می گذاشتند. اگر مأموران را می دیدند گزارش می کردند تا مردم پراکنده

شوند و این گونه جلسات بیشتر در ماه محرّم الحرام برگزار می شد.

به گفته فرزنـد آیت اللّه عادل آقا می فرمودند: ایام عاشورا در حسـینیه چایله مجلس عزاداری برگزار بود، چند نفر را دیده بان و نگهبان گذاشته بودند که با مشاهده مأموران

علامت می دادند و مردم متفرق می شدند و اگر مأموری دیده نمی شد عزاداری و سـینه زنی ادامه می یافت. پس از سـخنرانی و صرف غذا مردم متفرق می شدند. روزی مأموران دور از چشم دیده بان نگهبانی اول را رد می شوند و دیده بان دوم آنها را می بیند و خبر می دهد. مردم آیت اللّه عادل را از حسینیه بیرون کرده می برند. مأموران از مردم

می پرسـند شـما در این وقت شب این جا چه کار می کنیـد؟ جواب می دهند ما نذر داشتیم، می گویند: سیّد عادل کجاست؟ مردم می گویند ما خبر نداریم و به دنبال آقا می روند وی

را پیدا نمی کنند.

سیّد مصـطفی کربلایی که از شاگردان خاصّ آقا است، می گوید: قبل از آمدن آیت اللّه عادل در تمام مناطق شمال افغانستان و ترکسـتان عالم شـیعه وجود نداشت. با ورود ایشان و تأسیس حوزه علمیه علاقه مندان به دین و مکتب و طلاب، از نقاط دور دست مانند دره صوف، یکاولنگ، بامیان، سانچارک، شـلگره، دولت آباد، مزار شـریف، جوزجان و سـرپل، به محضر این مرد بزرگ آمدند و گرد او جمع شدند، ولی در آن زمان مدرسه علمیه وجود نداشت. آقا طلاب را در منازل جا داد.

مرحوم آیت اللّه عادل در هنگام تحصـیل از طلاب شب زنـده دار محسوب می شد و نیز دارای سـجایای اخلاقی کم نظیر بود. وی مردی حلیم، فروتن و صـاحب فضایـل بود. طلاـب حوزه علمیه مشـهد به او لقب عادل داده بودنـد و همیشه او را عادل می خواندند.

آن مرد بزرگ در طول عمرش یک سخن درشت یا سخنی که باعث خشم و غضب دیگران شود نمی گفت. او آمر به معروف و ناهی از منکر بود و عمر پربرکت خود را وقف اسلام و مسلمین کرد، و در اوج عزت و عظمت زندگی کرد. آن عالم عارف در میان مردم به عدالت شهرت داشت و حتی نسبت به حیوانات عدالت را رعایت می کرد؛ بر حیوان که سوار می شد او را شلاق نمی زد و آن حیوان در راه رفتن مختار بود. آن عالم یکی از

زاهدترین افراد عصر خود به شمار می رفت و دایم الذکر بود، او به این فرمایش امیرالمؤمنین علی علیه السلام عمل می کرد که فمن عمر القلب بدوام ذکر اللّه حسنت افعاله فی السر والجهر، یعنی، کسی که دلش را با ذکر خدا آباد کند، تمام افعالش چه پنهان و چه آشکار باشد خوب می شود. وی بر اثر زهد و تقوای بالایی که داشت، دارای کرامات گردید. در سال ۱۳۲۴ه . زمینهای ایلاق ترخوج بر اثر رانش به حرکت درآمد. این جابجایی تمام منطقه ترخوج را تخریب کرده به نزدیک منزل آیت اللّه عادل رسید و از حرکت باز ماند. مردم از راههای دور و نزدیک آمده آن صحنه را تماشا می کردند، در این

حادثه دهها خانه، باغ، زمین و مغازه آسیب دید یا خراب شد، و چند مسجد از جمله مسجد جامع شهر زیر خاک پنهان شد. در این موقع آیت اللّه در سفر بود و دوستان آقا

بچه هایش را به جای امنی انتقال دادند. آقا با دریافت خبر به محل مراجعت کرد، مردم به حضور آقا رسیدند و اجازه خواستند منزل شان را خراب کرده چوبهایش را به جای دیگری انتقال دهند، ولی آقا اجازه نداد مردم کم کم متفرق شدند. آقا دید زمین حرکت می کند جلو رفت دو رکعت نماز خواند و دعا کرد، آن گاه از جا بلند شد چوبی کوچک را در زمین فرو برد، سپس به عده ای که همراه آقا مانده بودند فرمود: فردا بیایید اگر زمین از حرکت باز نماند فکر دیگری می کنیم، برخی از افراد بی اعتقاد به دین و روحانیت از باب

تمسخر می گفتند؛ رانش زمین را کوه نتوانست مانع شود، حالا به یک چوب کوچک گیر می کند و از حرکت باز می ماند. به هر حال، مردم فردای آن روز آمدند تا ببینند که چوب

سر جای خود هست یا نه؟

همه دیدند که چوب سر جای خود باقی است و زمین هم حرکت نمی کند. صدای تکبیر و صلوات مردم فضا را پر کرد. عده زیادی خوشحالی کرده و فریاد می زدند و می گفتند که زمین دیگر حرکت ندارد، برخی از جاهلان و نادانها می گفتند: سیّد عادل

خدا خانه ات را خراب کند، خانه های ما خراب شد و تو خانه ات را نجات دادی و این کرامت زبانزد خاص و عام است.

آیت اللّه عادل شاگردان زیادی تربیت کرد و به جامعه اسلامی تحویل داد که هر کدام در عصر خود از نخبگان به شمار می رفتند و خدمات زیاد و ارزنده ای کردند. شاگردان آیت اللّه عادل به ویژه برای گسترش مکتب امام صادق علیه السلام تلاش فراوانی کرده اند و هر کدام از مفاخر عالم اسلام به شمار می روند.

حاج سیّد حسن رضا عادلی، فرزند آیت اللّه عادل می گوید: من سال ۱۳۴۷ش به دیدار حاج ملا اسحاق شلگری در... شلگره رفتم. او از من به گرمی استقبال کرد و گفت: آیت اللّه عادل خیلی وقت است که به رحمت خدا رفته است. من اکنون ۸۵ سال دارم و در ایلاق سربند قُریق در محضر آقا درس می خواندم. طلاب در شاخک (آلاچیق) زندگی می کردند. در آن سال تابستان حدود هفتاد نفر بودیم که از محضر آیت اللّه عادل استفاده

می کردیم. افرادی که در آن زمان خدمت ایشان تحصیل می کردیم اکثرشان به رحمت خدا رفته اند. در همین سال بود که عده ای از طلاب عازم مشهد مقدس شدند.

یکی دیگر از دوستان و ارادتمندان آقای عادل حاج مراد بود که در سال ۱۳۴۰ش، به

دیدار فرزندان آیت اللّه عادل می رود. این مرد بزرگ ۱۱۰ سال سن داشت و در باره آیت اللّه عادل چنین بیان داشت: آیت اللّه عادل در یکی از بدترین دوره های تاریخ به

بلخاب بازگشت و سالهای زیادی را با جهل و استبداد مبارزه کرد. در آن روزگار مردم با

مشکلات اقتصادی و اجتماعی و بیماریهای خطرناکی مانند سرخک، طاعون، حسبه، وبا و بیماریهای دامی دست و پنجه نرم می کردند. آقا برای رفع گرفتاری مردم بسیار تلاش می کرد. آن گاه آهی کشید و گفت: شما فرزندان آقا به جای ایشان برای مردم مانده اید و

افزود، هر انسانی را باید از رفیقش شناخت. سپس ادامه داد: آقای عادل مرد بزرگی بود و چشمهایش پر اشک شد. سپس دوستان آقا را یکی یکی نام برد و گفت آنها همه اهل ایمان و تقوا بودند. آقا، جلوی مهمان خانه روی یخ و برف می نشست و قرآن و دعا می خواند. همیشه سجاده و مهر و تسبیح او آماده بود و پیوسته مشغول نماز و تعقیبات نماز می شد. گاهی مردم دور او را می گرفتند و او به آموزش مسایل دینی می پرداخت. در

خانه آقا به روی همه باز بود و از مهمانان بخوبی پذیرایی می شد. اگر کسی سؤال یا

مشکلی مذهبی و مادی داشت در حضور معظم له مطرح می شد، و ایشان به حل آن همّت می گماشت، و در حل کار از دوستانش کمک می گرفت، و گاه می شد یکی از آن افراد حیوانی را در مسجد و یا در حسینیه می کشت، و مردم را جمع می کردند، تا از ارشادات آقا استفاده کنند، و همین افراد پیام آیت اللّه عادل را به مردم می رساندند. مردم از راه دور و نزدیک به خدمت شان مشرف می شدند جواب مسائل دینی شان را دریافت می کردند.

سالار کربلایی هوش می گوید: قبل از آمدن آیت اللّه عادل مردم در رنج و عذاب بودند، جهل و فساد حاکم بر جامعه موجب شده بود احکام شرعی به هیچ وجه رعایت نشود، از حلال و حرام، نماز و روزه یا خمس و زکات خبری نبود؛ تنها حکومت ظالم بود که از مردم عُشر می گرفت. در حقیقت می توان گفت زندگی مردم بدون عالم و روحانی، بیشتر به زندگی حیوانات شبیه بود و آقا آمد به مردم احکام دین را آموخت، جامعه را با

دین و اسلام آشنا ساخت. برای مثال، مردم از اعضای حرام حیوانات استفاده می کردند، ولی این عالم زاهد و با تقوا با دلایل علمی حرمت آنها را اثبات کرده، به مردم بازگو

می کرد و مردم را از مصرف آنها باز می داشت. مردم ما همه مدیون خدمات آیت اللّه

عادل هستند، آن عالم حل اختلافات و مشکلات مردم را دوست داشت. برای برطرف کردن کدورتها تلاش می کرد و می کوشید خانواده ها در صلح و صفا زندگی کنند، به میان مردم می رفت به درد دلهای آنها گوش می داد و آنها را موعظه و نصیحت می کرد. او جامعه را از اختلاف و دشمنی برحذر می داشت، آثار شوم آن را تذکر می داد و از منافع اتحاد و وحدت می گفت. خلاصه آن که او یاور و پشتیبان مردم بود. آیت اللّه عادل در حوادث سه ساله ای که برای این سرزمین اتفاق افتاد شریک دردها و غمهای مردم بود. آن حوادث بدین قرار بود: سال اول از آسمان خاک بارید طوری که محصولات کشاورزی از بین رفت؛ سال دوم قحطی بسیار شدیدی افتاد و تلفات زیادی به جا گذاشت؛ و سال سوم مردم با بیماری وبا روبرو شدند که این بیماری خسارات سنگینی در پی داشت؛ مردم شبانه روز مشغول دفن اموات بودند، در بعضی از جاها کفن پیدا نمی شد و مرده ها را در بین حصیر گذاشته دفن می کردند. روزی آقا عمامه و لباسهایش را برای کفن مرده ها

کنار گذاشت و فرمود: آنها را با این لباسها دفن کنید. آن فاضل و زاهد در آن سالهای

سخت در کنار مردم بود و مردم داغدیده و مصیبت زده از حضور آن مرد بزرگ روحیه می گرفتند و خوشحال بودند که عالم و پیشوای دینی شان در کنار آنها می باشد، و در غمها و شادیهای آنها شریک است.

این عالم بزرگوار سال ۱۳۳۰ه . برای زیارت عتبات عازم دیار عشق شد. پس از ورود وی به مشهد علما و دوستانش به گرمی از او استقبال کردند. او مدت کوتاهی در این شهر اقامت گزید، آیات عظام و علمای گرامی و طلاب به دیدارش می آمدند. در آن روزها امنیت شهر مشهد خیلی مطلوب نبود، روسها این شهر را اشغال کرده بودند و اطراف حرم مطهر سنگربندی شده بود. روسها چندین گلوله توپ به گنبد حرم شلیک کردند، و بخشهایی از گنبد مطهر خراب شد. عده زیادی از زوّار و مجاوران که به حرم مطهر پناهنده شده بودند، به شهادت رسیدند. آیت اللّه عادل شاهد این حوادث دلخراش بود. پس از مدتی از مشهد عازم عراق گشت و بعد از زیارت عتبات عالیات، مدتی نیز در نجف اشرف اقامت کرد. در نجف به حضور حضرت آیت اللّه العظمی سیّد ابوالحسن اصفهانی شرفیاب گردید، گزارش خدمات خود را به استحضار معظم له رسانید، همچنین نیازهای مردم ستمدیده و ظلم و ستم حاکم بر جامعه را بیان کرد. حضرت

آیت اللّه اصفهانی او را مورد تشویق قرار داد و راهنماییهایی به وی نمود و نیز فرمود: آقای عادل نماینده تام الاختیار من در تمام نواحی افغانستان به ویژه ترکستان است. پس از این سفر زیارتی حضرت آیت اللّه عادل به بلخاب بازگشت و مردم از او به گرمی استقبال

کردند. ایشان پیام آن مرجع عالی قدر را به مردم متدین منطقه بلخاب ابلاغ نمود.

آن مرد بزرگ در سال ۱۳۳۵ه . مدرسه علمیه دهنه را در ملک خود تأسیس کرد، در روستاهای همجوار مسجد و حسینیه بنا کرد، آیت اللّه سیّد حسن عالم و آیت اللّه سیّد

حیدر نجفی شمشیری او را در خدمات اجتماعی یاری می دادند، بیت آیت اللّه عادل نیز پناهگاه نیازمندان بود. همچنین اکثر مسافرانی که وارد بلخاب می شدند، به منزل آقا مراجعه می کردند و در آن جا به گرمی از آنها پذیرایی می شد. بیماران بدون سرپرست در

بیت آقا تیمار و سرپرستی می شدند. آیت اللّه سیّد محمّد عادل، مردی جوانمرد و مهمان نواز و درِ خانه اش به روی بیگانه و آشنا باز بود. وی دارای سجایای اخلاق اجداد

طاهرینش بود، عاش سعیدا و مات سعیدا(۱).

۶۰۶. محمّد بن تمیم فاریابی

محمّد بن تمیم بن سلیمان فاریابی، از محدثان صاحب نام خطه پر افتخار فاریاب است. وی در شهر فاریاب که اکنون به خیرآباد معروف است پا به جهان هستی نهاد. او تحصیلات خود را در زادگاهش، جوزجان و بلخ به پایان رسانید و درباره علم حدیث تحقیق فراوانی کرد تا در این علم صاحب نظر شد. تعدادی از محققان او را به جعل حدیث متهم کرده اند. حاکم نیشابوری می گوید: فاریابی بیش از ده هزار حدیث جعل کرده و به رسول خدا صلی الله علیه و آله نسبت داده است(۲).

ابن حجر در لسان المیزان می نویسد: محمّد بن تمیم سعدی فاریابی استاد محمّد بن کَرّام بود و از ابن حبّان نقل می کند که فاریابی جعل حدیث می کرد. سهل بن ساذویه

بخاری می گوید: در بخارا سه نفر دروغ گو بودند که به رسول خدا صلی الله علیه و آله نسبت دروغ می دادند: محمّد بن تمیم سعدی فاریابی، حسن بن سهل و دیگری را نام نبرده است، امّا احتمال می رود محمّد بن کرّام باشد. به عقیده سهل آنها دروغ گو و پس فطرت بودند. نقاش می گوید: فاریابی جعل حدیث می کرد. ابو نعیم می گوید: فاریابی دروغ گو و جعل کننده حدیث بود(۳).

ابن حبّان می گوید: اگر چه عده ای از محققان فاریابی را به جعل حدیث متهم کرده اند، وی روایاتش را از طریق محمّد بن کرّام و جویباری نقل می کرد. تمام روایات این دو محدّث ضعیف است، هیچ یکی از علما و محدّثان ثِقه اهل سُنّت از این دو راوی روایت نقل نکرده اند، بعضی از علما گفته اند که فاریابی مرجئی مذهب است، شاید علت متهم بودن فاریابی، مذهب او باشد(۴). سهمی جرجانی می گوید: این روایت از طریق

۱- زندگی نامه علمای بلخ، ص ۷۶ خطی؛ شمشیر اسلام، ص ۲۵؛ گوشه هایی از زندگی نامه موسوی، ص ۸، ۴۰، ۵۰.

۲- سؤالات عن السنجری، ص ۱۳۹.

۳- لسان المیزان، ج ۵، ص ۷۵۳.

۴- المجروحین، ج ۲، ص ۳۰۶؛ و برای آگاهی بیشتر ر.ک: تاریخ جرجان، ص ۱۵۵، ۲۲۱؛ بلدان الخلافه الشرقیه، ص ۴۶۷؛ الکشف الحثیث، ص ۳۵۶؛ میزان الاعتدال، ج ۳، ص ۴۷۵.

محمّد بن تمیم فاریابی نقل شده است، عن محمّد بن تمیم فاریابی باسناده، عن عبد اللّه بن عباس قال: قال رسول اللّه صلی الله علیه و آله: من زار العلماءُ فکأنّما زارَنی، و من صافح العلماء فکأنّما صافحنی، و مَن جالَسَ العلماءَ فکأ نّما جالَسَنی، و مَن جالَسَنی فی الدّنیا أجلَسَهُ ربّهُ فی الجنّهِ(۱).

حضرت فرمود: هر کسی که علما را دیدار کند، مثل این است که با من دیدار کرده است، و هر کسی با علما دست دهد و مصافحه کند مانند این است که با من مصافحه کرده باشد، هر کسی که با علما هم نشین شود، مثل این است که با من هم نشین شده است و هر کسی که در دنیا با من هم نشین شود، خداوند جایگاه او را در بهشت قرار می دهد.

۶۰۷. محمّد بن تمیم فریابی برمکی

ابوالمعانی محمّد بن تمیم فریابی برمکی از علمای بزرگ لغت است. او کتاب بزرگی به نام منتهی فی اللغه تألیف کرده است. وی با جوهری فارابی معاصر بوده و کتاب صحاح اللغه جوهری به خط او نیز دیده شده است. ابوالمعانی محمّد بن تمیم فریابی برمکی در مقدّمه کتابش آورده که این کتاب در سال ۳۹۷ه . به اتمام رسیده است.

تألیف جوهری فارابی و تألیف فریابی برمکی دو کتاب جداگانه هستند(۲).

خطیب بغدادی آورده است: ابوالمعانی محمّد بن تمیم فریابی برمکی، یکی از محدّثان صاحب نام می باشد و نهشل بن یزید بغدادی از او روایت نقل کرده است(۳).

۱- تاریخ جرجان، ص ۱۵۵، ۲۲۱؛ بلدان الخلافه الشرقیه، ص ۴۶۷؛ الکشف الحثیث، ص ۳۵۶؛ میزان الاعتدال، ج ۳، ص ۴۷۵.
۲- معجم الادباء، ج ۱۸، ص ۳۴۸.
۳- تاریخ بغداد، ج ۱۴، ص ۴۲۵.

۶۰۸. محمّد بن جعفر بن راشد لقلوق بلخی

ابو جعفر محمّد لقلوق بلخی از مشاهیر و فقهای بلخ بود. او علم حدیث را در خدمت استادانی چون عبید اللّه بن تمام، منصور بن عمار، یحیی بن سکن و بکر بن بکار آموخت

و در این علم صاحب رأی شد. وی کرسی تدریس نهاد و شاگردان زیادی تربیت کرد که هر کدام شهرت جهانی داشتند، مانند هیثم بن خلف دوری، محمّد بن خلف وکیع، حسن بن محمّد بن شعبه و محمّد بن مخلد دوری. او مورد اعتماد علما و محدّثان بود(۱).

محمّد بن جعفر را به این دلیل لقلوق خوانده اند که روزی نزد ابوبکر برقانی روایتی خواند، آن گاه برقانی گفت: هو لقلوق، یعنی او فهیم است.

این روایت از طریق او نقل شده است:

عن ابو جعفر محمّد بن جعفر لقلوق فارسی قال: نبأنا عبید اللّه بن تمام قال: نبأنا داود عن عامر عن جابر بن سمره قال: سمعت رسول اللّه صلی الله علیه و آله یقول لا یزال هذا الدین عزیزا إلی

اثنی عشر خلیفه قال: فکبر الناس و ضجوا و قال کلمه خفیه، فقلت لأبی: یا أبه ما قال؟ فقال: قال: کلهم من قریش(۲).

۶۰۹. محمّد بن جعفر بن غالب ورّاق بلخی

ابو عبد اللّه محمّد بن جعفر بن غالب ورّاق بلخی، از محدّثان صاحب نام زمان خود بود. او در علم حدیث شاگردانی تربیت کرد مانند، ابوالقاسم عبدالرّحمان بن احمد بن محمّد بن حسن رزّاز، ابو سهل عبدالرحمان بن محمّد بن محمّد بن یحیی بلخی میراب و دیگران. محدثانی دیگر نیز روایاتی را از طریق محمّد بن جعفر ورّاق بلخی نقل کرده اند،

۱- دایره المعارف آریانا، ج ۱، ص ۹۳۴.

۲- تاریخ بغداد، ج ۲، ص ۱۲۶.

این عالم فاضل در سال ۳۰۰ه . وفات کرده است(۱).

مؤلّف تاج العروس می گوید: ابو عبد اللّه محمّد بن جعفر وزّان (ورّاق) بلخی کتابی را در علم تاریخ تألیف کرده است(۲). عطاردی، او را محمّد بن جعفر بن احمد ورّاق آورده و گفته که محمّد بن جعفر بن احمد ورّاق معروف به ابن کَدُوش از مفضل بن محمّد بن جعدی و دیگران روایاتی را نقل کرده است(۳).

۶۱۰. محمّد بن جعفر بن محمّد فریابی

ابوالحسن محمّد بن جعفر بن محمّد بن حسن بن مستفاضی فریابی در سال ۲۴۷ه . در فریاب از توابع بلخ قدم به عرصه وجود نهاد. او تحصیلاتش را در شهر بلخ به پایان رسانید و به یکی از ستارگان درخشان آسمان علم و فقاهت دارالفقاهه بلخ مبدل شد. وی

در علم حدیث صاحب نظر و ثقه بود، و ازروات برجسته عصر خود به شمار می رفت. او در بلخ کرسی تدریس حدیث داشت، و روایاتش را از طریق ابی یعقوب یوسف بن اسحاق قلوسی، محمّد بن احمد بن جُنید دقاق، عباس بن محمّد دوری، اسحاق بن سیار نصیبی، مطلب بن شعیب مصری، موسی بن حسن صقلی، حسن بن کُلیب انصاری و دیگران نقل می کرد. نیز محدّثانی چون، محمّد بن اسماعیل ورّاق، یوسف بن عمر قواس، ابو حفص بن شاهین، ابو حفص کتانی از طریق ابوالحسن محمّد بن جعفر فریابی روایاتی را نقل کرده اند.

عبید اللّه بن عمر بن احمد واعظ می گوید: از پدرم شنیدم که می گفت ابوالحسن محمّد بن جعفر فریابی در سال ۲۴۷ه . متولد شده است(۴).

ابن اثیر می نویسد: فریابی در سال ۲۹۸ه . به سنّ ۵۱ سالگی جهان را بدرود گفت(۵).

۱- الانساب، سمعانی، ج ۶، ص ۲۷۱.

۲- تاج العروس، ج ۷، ص ۵۱۰.

۳- الرجال فی تاج العروس، ج ۴، ص ۷۸.

۴- تاریخ بغداد، ج ۲، ص ۱۴۱؛ الرجال فی تاج العروس، ج ۴، ص ۷۹.

۵- الکامل فی التاریخ، ج ۸، ص ۵۸-۶۱؛ الانساب، سمعانی، ج ۱۰، ص ۲۰۶.

۶۱۱. محمّد بن جعفر کرابیسی

محمّد بن جعفر کرابیسی بلخی یکی از روات بوده و محدّثان از او روایاتی نقل کرده اند؛ از آن جمله سعید بن قاسم بن علاء بن خالد می باشد. سعید بن قاسم ظاهرا از

شاگردان او بوده است(۱).

۶۱۲. محمّد بن حامد بن حرب بلخی

ابوالفضل محمّد بن حامد بن حرب بلخی، معروف به عمائمی، از رُوات عصر خود بود. وی روایاتش را از علی بن سلمه نقل می کرد، محمّد بن علی بن سهل محاملی مُقری از شاگردان عمائمی بود و از طریق او روایاتی را نقل کرده است(۲).

سمعانی می گوید: ابوالفضل محمّد عمائمی به بغداد رفت و ساکن آن شهر شد و به تدریس علم حدیث پرداخت(۳).

۶۱۳. محمّد بن حامد بن محمّد بن عبدالرحمان دستجردی

ابو عمرو محمّد بن حامد بن محمّد بن عبدالرحمان دستجردی بلخی، در دستجرد جُمُوکیان که ناحیه وسیعی از توابع بلخ است، دیده به جهان گشود. او پسر برادر ابو عمران موسی بن محمّد مؤدب بود. دستجردی روایاتش را از طریق عیسی بن احمد، محمّد بن فُضیل و محمّد بن مدویه ترمذی و محدّثان دیگر نقل می کرد. او از ثقات بود.

۱- تاریخ بغداد، ج ۹، ص ۱۱۰.

۲- اللباب، ج ۲، ص ۱۲۷؛ الرجال فی تاج العروس، ج ۴، ص ۸۰.

۳- الانساب، سمعانی، ج ۹، ص ۳۶۸.

این عالم جلیل القدر به سال ۳۳۰ه . در دستجرد وفات کرد و در این محل به خاک سپرده شد(۱).

۶۱۴. محمّد بن حامد بن نصر بن فتح قندوزی

ابو عمر محمّد قندوزی، معروف به مؤذن سفید، مردی فاضل بود و در سال ۳۶۹ه . درگذشت. وی روایاتش را از طریق، ابی بکر منکدری و ابو عمرو سعید بن محمّد بن الاحنف نقل می کرد(۲).

۶۱۵. محمّد بن حامد صرخیانی

ابوبکر محمّد بن حامد صرخیانی، در روستای صرخیان از توابع بلخ چشم به جهان گشود. وی از روات نامی آن دیار به شمار می رفت و روایاتش را از طریق ابو اسحاق ابراهیم بن احمد بن محمّد مذکری مرورودی نقل می کرد. قاضی ابو سعید عبدالکریم بن احمد بن ابراهیم وزان طبری از وی روایاتی را نقل کرده است(۳).

۶۱۶. محمّد بن حسام بن عمران بلخی

محمّد بن حسام بن عمران بلخی، از علمای شیعه امامیه است. او در بلخ تولد یافت و در این شهر نشو و نما کرد. وی تحصیلات خود را در زادگاهش به پایان رسانید و از

۱- اللباب، ج ۱، ص ۳۳۸؛ الانساب، سمعانی، ج ۵، ص ۳۴۶.

۲- الانساب، سمعانی، ج ۱۰، ص ۵۳۴.

۳- اللباب، ج ۲، ص ۴۸.

شاگردان امام قتیبه بن سعید بغلانی به شمار می رفت.

این روایت را شیخ صدوق(ره) به سندی از محمّد بن حسام بن عمران بلخی نقل کرده است: عن محمّد بن حِسام بن عمران بلخی قال: حدّثنا قتیبه بن سعید بغلانی، باسناده عن

محمّد بن علی عن أبیه علی بن ابی طالب علیه السلام قال: قال رسول اللّه صلی الله علیه و آله: إذا عَمِلَتْ أمتی خَمْس عَشره خِصْلَه حَلَّ بِها البَلاء، قیل ما هی یا رَسُولَ اللّه ؟ قال: إذ کانَ المغْنم دولاً، و الأمانَه مغنما، والزّکاه مُغرِما، و أطاعَ الرَّجُل زوجَته، و عَقَّ اُمّهُ، و برّ صدیقه و جَفا أباهُ، ارتفَعَتِ الأصواتِ فی المَساجِدِ، و کان زعیمُ القوم رذَلهم، و ضَرَبُوا بالمعازفِ، و لَعَن آخِر الأمّه أوّلها، فلیرتَقِبوا عند ذلک ریحا حَمْراء أو خسفا او مسخا(۱).

حضرت رسول فرمود: هرگاه امت مسلمان پانزده خصلت را مرتکب شوند دچار بلا و گرفتاری می گردند. عرض شد یا رسول اللّه آن خصلت ها چیست؟ فرمود: مادام که درآمدها در دست عده مخصوصی باشد، امانت غنیمت شمرده شود، زکات دادن را زیان دانند، مرد به فرمان همسرش باشد، با مادرش نافرمانی کند، و نسبت به دوستش

نیکوکار باشد، ولی در حق پدرش جفا نماید، صداها در مساجد بلند شود، موسیقی بنوازند و پست ترین افراد جامعه بر مردم حکومت کنند، و مردم از ترس به آنها احترام گذارند، و آخرین امت اول آنها را لعن کند، در چنین روزگاری، می بایست به انتظار باد

سرخ، فرو رفتن در زمین و یا مسخ شدن مردم ماند.

شیخ صدوق علیه رحمه می گوید: آخرین امت که اولش را لعن می کردند خوارج بودند و امیرالمؤمنین علی علیه السلام را که اولین مؤمن این امت به خدا و رسولش بود، خوارج لعن می کردند.

اعلمی می گوید: محمّد بن حسام بن عمران بلخی، غیر از محمّد بن حسام عاملی امامی می باشد(۲).

۱- خصال، ج ۲، ص ۵۹۵، باب ۱۵ گانه.

۲- دایره المعارف الشیعه العامه، ج ۱۶، ص ۲۹۶؛ روضات الجنات، ج ۷، ص ۸۶.

۶۱۷. محمّد بن حسن بسطامی

ابوالفتح محمّد بن حسن بسطامی، از عالمان برجسته شهر بلخ بود. وی از شاگردان ابوبکر محمّد بن علی بن احمد بامیانی محسوب می شد. او روایاتی را از طریق بامیانی نقل می کرد. بسطامی در ماه رجب سال ۴۹۰ه . در بلخ جهان را بدرود گفت(۱).

۶۱۸. محمّد بن حسن بلخی

شرف الدین ابو عبد اللّه محمّد بن حسن بن اسحاق بن حسن بن حسین بن اسحاق بن موسی بن جعفر بن محمّد بن علی بن حسین بن علی بن ابی طالب علیه السلام، معروف به

شرف الدین نعمه، از علما و دانشمندان شیعه امامیه بلخ بود. این مرد بزرگ در شهر بلخ قدم به جهان هستی نهاد و تحصیلات خود را در زادگاهش به پایان رسانید. او از فقهای بزرگ و صاحب نام شیعه به شمار می رفت که برای تبلیغ و ارشاد مردم به ایلاق شادیان (شادیاخ) بلخ رفت و در این ناحیه ساکن شد. شیخ صدوق(ره) او را در این محل دیده است. هفتاد الی هشتاد مجلس امالی شیخ صدوق مربوط به این محل است که برای مردم و علمای این ناحیه املا کرده است.

مرحوم شیخ صدوق رحمه اللّه علیه می گوید: من در بلخ بر این سیّد عالم وارد شدم و مدتی همنشین او بودم، از خوشحالی سینه ام منور شد، او نزد من درس می خواند و من نیز از دانش او بهره مند می شدم. مرحوم صدوق به احترام آن سیّد بزرگوار این درس را مذاکره نام نهاده است. شیخ اضافه می کند که بین من و او دوستی برقرار شد، من در خود

احساس بزرگی می کردم، نه به این دلیل که سنّ من از او بیشتر بود بلکه احساس بزرگی من به سبب اخلاق خوب و سیادت او بود. اخلاق حسنه ستری بود بر عیوب وی، در حالی که او عیبی نیز نداشت. او دارای چنان ایمان و وقاری بود که کسی جرأت نمی کرد

ص:۳۴۱

۱- الانساب، سمعانی، ج ۲، ص ۶۵.

در مجلس او سخن بیهوده بگوید. این مرد صالح مقید به فرایض و نوافل بود، از گناهان بزرگ و کوچک دوری می کرد و حتی مکروهات را به جا نمی آورد. آن سیّد فاضل دلش همیشه به یاد خدا بود، صاحب حلم بود و از سخنان لغو و بیهوده از کوره در نمی رفت، مردی با دیانت بود و مذهب حقّ أئمّه اثنی عشر را در مرتبه اعلی داشت، از عفت و پاکی

نفس برخوردار بود، از شبهات در باب مأکول و مشروب اجتناب می کرد، دارای ملکه پرهیزگاری بود، از محرّمات و مکروهات حتی از مباحات خودداری می کرد، و دارای خضوع و خشوع بدنی و قلبی بود. او به من گفت محمّد بن زکریا رازی علم طب را خوب می دانست و علمش را به کار گرفت و در این باب کتاب من لا ـ یحضره الطبیب را تألیف کرد. این کتاب چه اسم با مسمایی دارد و در واقع کتابی با ارزش و گران بهاست. این سخنان بر این دلالت دارند که شرف الدین نعمه محمّد بن حسن بلخی مهارت خوبی در علم طب داشته و طبیب خوبی بوده است. مرحوم صدوق می گوید او بخشهایی از این کتاب را برایم می خواند، من فکر می کردم که مؤلف مطلب را به این زیبایی نفهمیده است. این مرد دانشمند گفت شما نیز اهل همان شهر هستید و کتابی در طب نفس و

احکام دین تألیف نمایید تا فروع دین الهی را بیان کرده باشید(۱).

صدوق(ره) کتاب من لایحضره الفقیه را به درخواست او برای شیعیان بلخ نوشت(۲).

صاحب تحفه العالم می گوید: صدوق این کتاب را در ایلاق بلخ برای شیعیان آن دیار

تألیف کرده است(۳).

۶۱۹. محمّد بن حسن بلخی

محمّد بن حسن بلخی از بزرگان بلخ بود. او از جمله شاگردان او عبد اللّه محمّد بن عباد بن عمرو بن عیسی یَسِیْرکَثِی است. یَسِیْرکَث از روستاهای سمرقند محسوب

ص:۳۴۲

۱- لوامع صاحب قرآنی، ج ۱، ص ۵۵؛ من لایحضره الفقیه، ج ۱، ص ۹۰؛ روضه المتقین، ج ۱، ص ۱۰.
۲- جامع الانساب، ص ۵۱.
۳- تحفه العالم فی شرح خطبه المعالم، ج ۲، ص ۳۴؛ بحارالانوار، ج ، ص ۷۰.

می شود. محمّد بلخی روایاتی را از طریق این استاد نقل کرده است(۱).

۶۲۰. محمّد بن حسن بن احمد نجاکثی

ابوالمظفر محمّد بن حسن بن احمد نجاکثی، معروف به فقیه عراق، در نجاکَث از توابع شاش، نواحی سمرقند قدم به عرصه وجود نهاد. او تحصیلاتش را در سمرقند و بخارا به پایان رسانید و برای تکمیل آن به بلخ هجرت کرد، در این شهر ساکن گشت و به تدریس علوم پرداخت. بین ابوالمظفر نجاکشی و ابوالمعالی بن شاه پور (شاهفور) مودت و دوستی بود و آن دو با هم مراوده داشتند. این دانشمند فاضل، دانش حدیث و حدیث شناسی را در حضور قاضی ابو علی حسین بن علی محمودی بلخی و دیگر محدّثان فرا گرفت. عده ای از رُوات، روایاتی را از طریق ابوالمظفر نجاکثی نقل کرده اند. ابوالمظفر

محمّد بن حسن نجاکثی در سال ۵۵۱ ه . در شهر بلخ وفات کرد(۲).

سمعانی نیز از شاگردان او بوده و گفته است: من روایاتی را از طریق نجاکثی یادداشت کرده ام(۳).

۶۲۱. محمّد بن حسن بن بور بلخی

محمّد بن حسن بن بور بلخی از رجال برجسته علمی بلخ بود. او از محدّثان صاحب نام بلخ به شمار می رفت و بیش از این اطلاعاتی درباره او در دست نیست(۴).

۱- الانساب، سمعانی، ج ۵، ص ۶۹۶، چاپ جدید، ۵ جلدی.
۲- التحبیر فی المعجم الکبیر، ج ۲، ص ۱۰۵؛ معجم البلدان، ج ۵، ص ۳۰۲.
۳- الجواهر المضیه، ج ۳، ص ۱۱۷.
۴- الرجال فی تاج العروس، ج ۴، ص ۸۷؛ تاج العروس، ج ۶، ص ۱۱۸.

۶۲۲. محمّد بن حسن بن حسین جوین آبادی

ابو عبد اللّه محمّد بن ابوالحسن بن حسین بن محمّد بن حسین بن حسم بن موسی بن عفان تمیمی جوین آبادی، در جوین آباد که از روستاهای بلخ است، قدم به عرصه جهان نهاد. وی از محدّثان برجسته زمانش بود. او روایاتی را از طریق ابوالحسن محمّد بن احمد بن حمدان بن یوسف سجزی نقل می کرد. عبدالعزیز بن محمّد نخشبی، شرح زندگانی او را در کتاب معجم شیوخ نقل کرده است.

سمعانی می گوید: نخشبی از او روایاتی را یادداشت کرده است(۱).

۶۲۳. محمّد بن حسن بن قتیبه عسقلانی بلخی

ابوالعباس محمّد بن حسن بن قتیبه عسقلانی بلخی، در عسقلان بلخ تولد یافت و در این شهر تحصیلات خود را به پایان رسانید. وی از جمله حفّاظ و محدّثان صاحب نام زمان خودش به شمار می رفت. او در سال ۲۳۸ ه . وفات کرده است(۲).

۶۲۴. محمّد بن حسن بن محمّد بلخی

محمّد بن حسن بن محمّد بلخی، از علمای حدیث شناس بلخ بود. محدّثان از طریق او روایاتی را نقل کرده اند. برخی از محققان او را به جعل حدیث متهم کرده اند. این روایت از طریق او نقل شده است: عن محمّد بن حسن بن محمّد بلخی باسناده عن

۱- الانساب، سمعانی، ج ۳، ص ۳۸۴.

۲- الانساب، سمعانی، ج ۹، ص ۲۹۴؛ اللباب، ج ۲، ص ۱۱۵.

رسول اللّه صلی الله علیه و آله قال: مَن زَوّجَ کریمهً مِن فاسقٍ فَقَدْ قَطَعَ رَحْمها(۱).

حضرت رسول فرمود: پدری که دختر مؤمنه و مسلمانش را به ازدواج گناه کار و فاسق درآورد، مانند این است که قطع رحم کرده باشد.

۶۲۵. محمّد بن حسن بن نور بلخی

محمّد بن حسن بن نور بلخی از چهره های پرفروغی بود که در آسمان علم و دانش دارالفقاهه بلخ درخشید. وی بلخ را ترک گفت، در بغداد ساکن شد و در آن شهر به تدریس علم حدیث پرداخت. تعدادی از محدّثان از او روایاتی را نقل کرده اند(۲).

این روایت از طریق او نقل شده است:

عن محمّد بن حسن بن نور البلخی قال: حدثنا یحیی بن خالد، ابو ذکریا حدثنا منصور بن عبد الحمید عن انس به مالك عن رسول اللّه صلی الله علیه و آله أنّه قال: لا تزالُ اُمّتی بخیر مادامَ فیهِم من رآنی و من رأی من رآنی و من رأی من رآنی، من رأی من رآنی ثلاث مرّات.

۶۲۶. محمّد بن حسن دستجردی

ابوبکر محمّد بن حسن دستجردی در دستجرد جُموکیان بلخ(۳) تولد یافت. او دانش را در شهر بلخ فرا گرفت و در فضل و کمال، از افاضل معاصران خود به شمار می رفت. ابو اسحاق حافظ ابراهیم بن احمد مستملی بلخی شاگرد دستجرد بوده است(۴).

۱- تذکره الموضوعات، ص ۱۲۰.
۲- تاریخ بغداد، ج ۲، ص ۱۸۸.
۳- دستجرد نام ۵ ناحیه است: دستجرد مرو، دستجرد توس، دستجرد لقمان سرخس، دستجرد اصفهان و دستجرد جُموکیان بلخ.
۴- معجم البلدان، ج ۲، ص ۵۱۸.

۶۲۷. محمّد بن حسن معروفی بلخی

ابو عبد اللّه محمّد بن حسن معروفی بلخی، در بلخ تولد یافته است. وی از شعرای قرن چهارم هجری به شمار می رود. او مدتی در دربار ابوالفوارس عبدالملك بن نوح سامانی، و نیز زمانی در دربار امیر ابو احمد خلف بن احمد سجزی صفاری بود. وی مصاحبت رودکی را درك کرده است در اثر حوادث روزگار و تحولات سیاسی منطقه از اشعار او چیزی باقی نمانده است(۱).

مؤلف مجمع الفصحاء می گوید: «ابو عبد اللّه محمّد معروفی بلخی، به کمالات موصوف و به جلالات معروف، کلامش بر کمالش معرّف، و مقامش بر مقالش موصّف است. وی از شعرای دربار آل سامان بود. از اشعار و افکار وی نیز چون اغلب متقدمان

چیزی در میان نمانده است»(۲).

عوفی می گوید: معروفی بلخی، در شاعری مقتدا و در سخن سرایی در میان معاصران کم نظیر بود، کلامش تأثیرگزار بر دل دلدادگان بود(۳). دکتر صفا معتقد است معروفی بلخی، از شعرای نیمه اول قرن چهارم است(۴). بیهقی، یک بیت از معروفی را آورده است(۵):

کافر نعمت بسان کافر دین است

جهد کن و سعی کن به کشتن کافر

شیخ عباس قمی و علامه دهخدا می گویند: رودکی، ابو عبداللّه معروفی بلخی را به گرویدن به آل فاطمه (آل محمّد صلی الله علیه و آله) دعوت می کرد. معروفی در بیتی در این باره چنین می گوید(۶):

از رودکی شنیدم سلطان شاعران

کز مردمان به کس مگرو جز به فاطمی

ص:۳۴۶

۱- دایره المعارف آریانا، ج ۲، ص ۷.

۲- مجمع الفصحاء، ج ۱، ص ۵۰۵.

۳- لباب الالباب، ص ۲۵۴.

۴- تاریخ ادبیات در ایران، ج ۱، ص ۴۱۹.

۵- تاریخ بیهقی، ج ۸، ص ۶۰۷.

۶- الکنی و الالقاب، ج ۲، ص ۲۸۴؛ لغت نامه، ج ۱، ص ۷۶۷.

آقا بزرگ تهرانی می گوید: از معروفی دیوان شعری به یادگار مانده است(۱).

علامه دهخدا می گوید: «معروفی بلخی، شاعر در اقسام قصیده و غزل و مثنوی، از اوصاف و مدیح و هجاء و جز آن ماهر و استاد است و سادگی و بساطت قدمت نیز لطف و عذوبتی دیگر بر آن افزوده است»(۲). همچنین حکایتی را درباره دیدار معروفی بلخی و امیر خلف سجزی نقل می کند و می افزاید که ضرب المثل «خرك سیاه بر در است» از این حکایت گرفته شده است(۳).

مؤلف کتاب شعرای بی دیوان می نویسد: ابو عبد اللّه محمّد معروفی بلخی، از شعرای اواسط قرن چهارم است، بیش از این درباره شرح حال او در دست نیست. آن گونه که از اشعارش پیداست، وی در هزل و هجو دستی داشته است. در میان اشعار او به ابیاتی در

اوزان مختلف به ویژه مثنوی برمی خوریم. از اشعار معروفی ۵۵ بیت، شامل ۵ غزل و قطعه باقی مانده است و باقی ابیات منفرد است، که در کتابهای لغت و تذکره ها محفوظ است(۴).

۶۲۸. محمّد بن حسین بن شهریار بن قطان بلخی

ابوبکر محمّد بن حسین بلخی، از چهره های پر فروغ قبه الاسلام بلخ است. او علم حدیث را در محضر علمایی چون نصر بن طاهر و بُشر بن معاذ العقدی آموخت و تعدادی از محدّثان در خدمت او این دانش را فرا گرفته و از طریق وی روایاتی را نقل کرده اند. ابوبکر شافعی، محمّد بن عمر، ابوالقاسم بن نخلی المقری، علی بن محمّد لؤلؤی و محمّد بن مظفر الحافظ از شاگردان او هستند. ابوبکر برقانی می گوید: ابوبکر

۱- الذریعه، ج ۹ قسمت ۳، ص ۱۰۶۷.

۲- لغت نامه، ج ۱، ص ۷۶۷.

۳- برای اطلاع کامل از حکایت ر.ك: همان.

۴- شرح احوال و اشعار شاعران بی دیوان، ص ۱۳۹ و نیز ر.ك: گنج سخن، ص ۱۰۱؛ شجره نامه شاعران گمنام، ص ۱۳۹.

محمّد قطان بلخی در ماه محرم الحرام سال ۳۰۶ ه . وفات کرده است(۱).

تعـدادی از محـدّثان او را ثقه می دانند(۲). امّا صـاحب تنزیه الشـریعه از قول عبـد اللّه بن ناحیه می گویـد: ابوبکر قطان مردی دروغ گو و جاعل حدیث است(۳).

۶۲۹. محمّد بن حسین بن احمد خطیبی بلخی

بهاءالـدین محمّـد بن حسـین بن احمـد خطیبی بلخی معروف به بهاءالـدین ولد است. علاءالدین محمّد خوارزمشاه، دختر خود ملکه جهـان را به ازدواج حسـین خطیبی بلخی در آورد و بهاءالـدین محمّـد در سال ۵۴۳ ه .، از این بانو در شـهر بلـخ دیده به جهان گشود.

بهاءالدین ولد، دو ساله بود که پدرش حسین خطیبی دیده از جهان فرو بست(۴). مردم بلخ به فرزند اول که پسر باشد ولد می گویند(۵).

بهاءالدین ولد تحصیلاتش را از دوران کودکی آغاز نمود. او پس از کسب کمالات علمی، شبی در عالم رؤیا حضرت رسالت پناهی را زیارت کرد، و آن حضرت او را سلطان العلما خطاب کرد، بدین سبب وی را سلطان العلما لقب دادند(۶).

بهـاء الـدین ولـد از شـاگردان نجم الـدین کـبری و نیز از شـاگردان غزالی به شـمار می رفت. امـام غزالی به او خرقه پوشانیـده است(۷). بهاءالدین ولد، در نیشابور با عطار ملاقات کرد. عطار به او درباره فرزندش جلال الدین محمّد سفارش کرد و گفت: «این فرزنـد را گرامی دار، زود باشـد که نفس گرم او آتش در سوختگاه عالم خواهد افروخت»(۸). جمعی از علما، مانند امام فخر الدین رازی به او حسد می بردند و او را به توطئه علیه سلطان متهم

۱- دایره المعارف آریانا، ج ۱، ص ۹۲۳.

۲- تاریخ بغداد، ج ۲، ص ۲۳۲.

۳- تنزیه الشریعه، ج ۱، ص ۱۰۳.

۴- مناقب العارفین، ج ۱، ص ۹.

۵- مشایخ بلخ من حنفیه، ج ۱، ص ۳۹.

۶- مناقب العارفین، ج ۱، ص ۱۰؛ مشایخ بلخ من حنفیه، ج ۱، ص ۸۲.

۷- مناقب العارفین، ج ۱، ص ۱۰.

۸- تاریخ ادبیات در ایران، ج ۳، ص ۴۵۰.

کردند(۱). چـون بهاءالـدین ولـد از بزرگـان صـوفیه و از فقهـای بلـخ به شـمار می رفت، مورد توجه مردم بلـخ بود بـا سـعایت مخالفان، سـلطان محمّـد خوارزمشاه به نوه دختری خود بـدبین شد، و او را به وخش از توابع بلخ تبعید کرد. وی مدت ده سال در این تبعیدگاه به

سر برد(۲).

بهاءالـدین ولد، از سـختگیریهای پدر بزرگش به تنگ آمده بود. وی در سال ۶۰۵ ه . پـدربزرگ خود محمّد خوارزمشاه را بر روی منبر بدعت گذار خطاب کرد(۳).

بهاءالـدین ولد با فرزندان و عده زیادی از اقوام و دوسـتانش بلخ را برای همیشه ترک گفت؛ وی از راه بغداد عازم مکه معظّمه شـد. پس از این که کـاروان به بغـداد رسـید، از بهاءالـدین ولـد پرسـیدند این کاروان از کجا می آیـد و به کجا می رود؟ بهاء الدین گفت:

«من اللّه والی اللّه ولا حول و لا قوه الاّ باللّه»، و این سـخن به گوش شـهاب الدین سـهروردی رسـید، وی گفت: «ما هذا الاّ بهاء الدین ولد بلخی». به استقبال شیخ آمد، چون در برابر

بهاءالـدین رسـید، از مرکب فرود آمـد و زانوی بهاءالـدین ولـد را بوسـید و با هم متوجه خانقاه شدند. سـهروردی موزه از پای بهاءالدین ولد به در آورد، او را در مدرسه مستنصریه منزل داد و بعد از سه روز عازم بیت اللّه الحرام شدند(۴).

بهاءالـدین ولـد، پس از اتمام مناسک حـج به ارزنجان رفت و مدت چهار سال در آق شـهر مرکز ارزنجان ماند. از آن محل به مَلطیه رفت و مدت کوتاهی در این محل بود. آن گاه به شـهر لارنده مسافرت کرد و هفت سال در این شـهر به سـر برد. گوهر خاتون دختر خواجه لالای سمرقندی را در این شهر به عقد فرزندش جلال الدین محمّد درآورد. بهاءالدین ولد، از این شهر بنا به دعوت سلطان علاءالدین کیقباد سلجوقی به قونیه رفت

و در این شـهر سـکنا اختیار کرد. سـرانجام بهاءالـدین ولـد در ماه ربیع الآخر سال ۶۲۸ ه . در شـهر قـونیه دعوت حق را لـبیک گفت؛ جلال الدین محمّد به جای پدر طریق ارشاد را به عهده گرفت(۵).

۱- یادی از یار و دیار، ص ۴۹؛ تایخ ادبیات در ایران، ج ۳، ص ۴۵۱.

۲- معارف، ج ۱، بخش ۱، ص ۴۹.

۳- مناقب العارفین، ج ۱، ص ۱۱.

۴- مناقب العارفین، ج ۱، ص ۱۷.

۵- تاریخ ادبیات در ایران، ج ۳، ص ۴۵۲.

بهاءالـدین ولـد می گویـد: «مادرم تا اوایل قرن هفتم زنـده بود. به او مامی می گفتنـد و این زن از نظر اخلاقی تندخو و فحاش بود». بهاءالـدین ولـد، از مادر خاطری رنجیده داشت و می گفت: «مادرم بدخو بود و جنگ می کرد و فحش می داد. من به او گفتم مردمان می گویند: چه مادر فحش گو و بداصلی داری»(۱).

در اواخر عمر بهاءالدین ولد، از امراض گوناگونی که به آنها مبتلا بوده شکایت کرده است.

بهاءالـدین ولـد، از معاصـرانش نیز شـکایت می کنـد و می گویـد: «از میـان معاصـران چنـد تن مرا به شـدت آزار می دادنـد و غمگین می ساختنـد، یکی حاجی صـدیق و پسـرش ناصـح بود. وی انـدک معلوماتی داشت و فقه آموخته بود. دیگر شـعیب و مادرش بود، که مرا خیلی دل تنگ می ساختند»(۲)

سلطان العلما بهاءالـدین ولد از وعاظ مشـهور عصـر خود بود. او به این حرفه علاقه فراوان داشت و علاوه بر آن به تدریس علم اخلاق و تفسـیر قرآن کریم می پرداخت. وی به حفظ و رعایت سـنن دینی و آداب مـذهبی سـخت پایبند و دل بسـته بود، و از کسانی که خلاف شریعت عمل می کردند نفرت داشت و آنها را نهی از منکر می نمود و با آنها با شدت برخورد می کرد(۳).

از آثـار او می توان کتـاب معارف و الاسـرار الروحیه را نام برد. یک نسـخه خطی کتاب الاسـرار الروحیه در کتابخانه ایاصوفیه استامبول به شماره ۱۶۵۳ نگهداری می شود. کتاب مذکور به زبان فارسی تألیف شده است(۴).

کتاب معارف وی، توسط فروزانفر تصحیح و بررسی شده و سال ۱۳۳۹ش به چاپ رسیده است(۵).

ص:۳۵۰

۱- معارف، ج ۱، ص ۴۵-۶۲.

۲- معارف، ج ۱، ص ۷۱، ۱۱۲، ۱۵۰.

۳- معارف، ج ۱، ص ۳۰، ۹۷، ۱۵۹؛ مناقب العارفین، ج ۱، ص ۱۰-۱۱.

۴- مشایخ بلخ من حنفیه، ج ۱، ص ۱۰۸.

۵- معارف، مقدمه آن؛ فهرست کتابهای چاپی فارسی، ج ۴، ص ۴۸۰۲.

۶۳۰. محمّد بن حسین بلخی

سیّد الساده الامام الاجل الاشرف الامجد الاوحد ضیاءالدین صدر الطالبیه، ابوالحسن محمّد بن حسین حسینی بلخی، از اولاد و احفاد عبید اللّه الاعرج بن حسین اصغر بن زین العابدین علی بن حسین بن علی بن ابی طالب علیه السلام است(۱).

واعظ بلخی، از ابوالقاسم سمرقندی نقل می کند که ابوالحسن محمّد بن حسین بلخی از خاندانی بزرگ و از رؤسا و نقبای بلخ به شمار می رفت. نیز وی از خاندانی متمول و با

جود و کرم بود. با وجود آن که او از وسعت نعمت خوبی برخوردار بود، خود از راه کتابت قرآن کریم امرار معاش می کرد. آن عالم با تقوا مرد پرهیزگاری بود که همه شب را

بیدار می ماند و نماز و دعا می خواند. با وجود آن که خدمتگزارانی در کنارش حضور داشتند، وقتی برای تجدید وضو بلند می شد، کسی را از خواب بیدار نمی کرد و خودش آب وضو را تهیه می ساخت. در هر جمعه یک ختم قرآن می نمود، علما و افاضل به دورش گرد می آمدند و از خرمن دانش او بهره مند می شدند. هرگز دیده نشد که آن مرد جلیل القدر نماز جماعت را بدون عذر شرعی ترک کند. خانه او پناهگاه نیازمندان و فقرا

بود و به آنها کمک می کرد. این سیّد فاضل مدتی ریاست و نقابت بلخ و حومه آن را به عهده داشت؛ در این مدت کسی از وی ناراضی نبود.

نیز سیّد ابوالقاسم سمرقندی می گوید: «بین من و ضیاءالدین ابوالحسن سیّد محمّد بلخی، دوستی و مودتی برقرار بود. من به سال ۵۳۶ ه . در بلخ به زیارت او مشرف شدم، و در این هنگام هشتاد بهار از عمر با برکتش می گذشت. سرانجام او در سال ۵۳۷ ه . به سنّ ۸۱ سالگی دعوت حق را لبیک گفت، از او دو پسر به جا مانده است، که در غایت علم و حلم و تقوا بودند»(۲).

مؤلف دایره المعارف تشیع می نویسد: «امام ضیاءالدین ابوالحسن محمّد حسینی

ص:۳۵۱

۱- تحفه الطالب، ص ۹۰.

۲- فضایل بلخ، ص ۳۵۶.

بلخی، از بزرگان آل اعرج به شمار می رفت، وی منصب نقابت بلخ را به عهده داشت»(۱).

محمّد محروس می نویسد: «ابوالحسن محمّد بلخی، از محدّثان صاحب نام عصر خود بود، از طریق وی روایاتی نقل شده است، نیز او از نقبای طالبین بلخ بود»(۲).

۶۳۱. محمّد بن حسین بن موسی مصباح

علامه سیّد محمّد بن حسین بن موسی بن عطا خان بن رجب بن عبد اللّه بن شکر اللّه بن میرزا سکندر بن حسین بن محمّد علی بن ابو تراب بن عارفین بن محمّد بن

احمد شاه برهنه بن ابراهیم بن زید بن محمّد بن علی بن عبد اللّه بن یحیی بن اسماعیل بن

محمّد بن احمد بن عبد اللّه بن جعفر بن محمّد بن ابوالعشایر زید بن محمّد بن ابو یعلی حمزه بن ابو علی محمّد الاصغر بن احمد سکین بن ابو عبد اللّه جعفر الشاعر بن ابو جعفر

محمّد بن محمّد بن زید شهید بن علی بن حسین بن علی بن ابی طالب علیه السلام(۳)، خطیب و گوینده توانا و اولین امام جمعه شهر بلخاب، به سال ۱۳۰۵ش، در یک خانواده روحانی شهرستان ترخوج مرکز بلخاب از توابع بلخ قدم به عرصه جهان نهاد. او فراگیری علوم را در خدمت پدر بزرگوارش حجه الاسلام والمسلمین سیّد میرزا حسین، که خود از علمای برجسته بلخاب به شمار می رفت، آغاز کرد. سیّد محمّد از هوش و استعداد بسیار بالایی برخوردار بود، از این رو پدر برای شکوفا شدن استعداد فرزندش او را به مدرسه علمیه فرستاد، و خود به عنوان اولین آموزگار به وی کمک می کرد. سیّد محمّد علوم مقدماتی و

ادبیات عرب را در مدرسه دهنه ترخوج در محضر اساتید فن چون، آیت اللّه حاج سیّد محمّد فاضلی معروف به حاجی دهنه فرا گرفت. علامه مصباح علم قرائت، حفظ قرآن و نهج البلاغه را نیز آموخت و با تشویق استادانی چون پدرش و آقای حاجی دهنه به فن خطابه و سخنوری روی آورد. علامه سیّد محمّد مصباح در فن خطابه سرآمد عصر خود

۱- دایره المعارف تشیع، ج ۱، ص ۱۴۵.

۲- مشایخ بلخ من حنفیّه، ج ۱، ص ۷۳.

۳- عمده الطالب، ص ۳۰۴؛ الشجره الطیّبه، ج ۲، ص ۱۵؛ مصلح بشر، ص ۵؛ ارزش جهاد و مقام شهید، ص ۴؛ فرزندان فاطمه، ص ۷۲.

گشت و به یکی از وعاظ مشهور کشور مبدل شد که هزاران نفر از بیانات او استفاده می کردند.

علامه سیّد محمّد برای فراگیری علوم در سال ۱۳۲۵ش.، وارد حوزه علمیه مشهد شد و مدت چندین سال در این شهر اقامت اختیار کرد. در این سالها او از محضر آیات عظام چون، آیت اللّه میرزا حسن صالحی خراسانی، آیت اللّه محمّد هادی میلانی، آیت اللّه میرزا حسین فقیه سبزواری و آیت اللّه شیخ محمّد تقی ادیب نیشابوری کسب فیض کرد؛ آن گاه به قم هجرت کرد. در حوزه قم با شرکت در درس مراجع عظام همچون حضرت آیت اللّه العظمی امام خمینی رحمه اللّه علیه، آیت اللّه محقق داماد و آیت اللّه

محمّد حسین وکیلی اصفهانی کسب دانش کرد. در همین سالها بود که او با افکار و اندیشه های امام راحل رحمه اللّه علیه آشنا شد. و راه جهاد و مبارزه را از این مرجع اعلا و اعظم فرا گرفت. علامه مصباح برای تکمیل اندوخته های علمی خود راهی عراق گشت.

در آن روزها حوزه علمیه نجف اشرف از بزرگترین مراکز علمی و فقهی شیعه به شمار می رفت. وی مدتی در این شهر اقامت گزیده، به تحصیلاتش ادامه داد و از محضر درس آیت اللّه العظمی سیّد محسن حکیم، شیخ محمّد حسین کاشف الغطاء و آیت اللّه سیّد ابوالقاسم خویی بهره جُست. پس از کسب مدارج عالی علوم به قم بازگشت و دو سال دیگر نیز در قم ماند و به اندوخته های علمی اش افزود. سرانجام به عنوان نماینده تام الاختیار امام راحل(ره) و با کوله باری از اندیشه های انقلابی وی در ایامی که مصادف

با دستگیری امام خمینی در سال ۱۳۴۲ش. بود، به وطن بازگشت. از این زمان او فعالیتهای دینی، سیاسی و اجتماعی خویش را آغاز نمود. وی در سخنرانیهایش اندیشه های نوگرایانه فقهی و مبارزاتی امام راحل(ره) را برای نسل جوان تشریح و ترویج

می کرد. علامه مصباح برای شناساندن مراجع تقلید به ویژه حضرت امام راحل(ره) به شیعیان و نسل جوان تلاش می کرد.

اگر چه ویژگیهای فردی علامه مصباح، این مجاهد نستوه و عالم ربانی را نمی توان برشمرد، به عنوان یک درس عملی به چند مورد از آنها اشاره می شود. این مرد بزرگ مقید به نوافل و شب زنده داری بود. وی از همان اوایل جوانی اشتیاق به نماز شب داشت. دوستان هم دوره ای اش می گفتند: هیچ گاه دیده نشد که نماز شب آقای مصباح

ص:۳۵۳

ترک شده باشد، همیشه می دیدیم که در خاموشی و سکوت شب عاشقانه و عارفانه مشغول راز و نیاز بود. یک بار یکی از ارادتمندانش از وی پرسید آقا آیا نماز شب شما هیچ وقت ترک شده است؟ فرمود: آری، در بعضی از مسافرتهای طولانی و خسته کننده یا ایام بیماری. بسیاری از وقتها، وی نماز شب را به نماز صبح وصل می کرد، و پس از نماز

صبح تعقیبات آن را به جا می آورد تا آفتاب طلوع می کرد. وی حتی در سفرها ذکر خاصی را بر لب می راند و آن را ترک نمی کرد؛ زبانش همیشه در یاد و ذکر خدا بود. ویژگی دیگر علامه مصباح فصاحت، بلاغت و سخنوری وی بود. او استاد سخن به شمار می رفت؛ بیانی عالی و صدایی گیرا، جذاب و دلنشین داشت. او در سخنرانیهایش بسیار عالمانه سخن می گفت، مسایل علمی و اجتماعی را با استدلال تحلیل می کرد. علامه مصباح خطیب توانایی بود که در سخنرانیهایش بیشتر از آیات قرآن کریم و احادیث نبوی و سایر أئمه اطهار علیهم السلام استفاده می کرد. وی همیشه حرفی برای گفتن داشت زیرا در

رشته های مختلف علوم مطالعات زیادی کرده بود و می کوشید برای نسل جوان حرف روز و دست اول بیان کند. ویژگی دیگر او شجاعت و شهامت بود. وی در برابر خشنترین حاکمان ظالم بلخاب بدون ترس و نگرانی می ایستاد و حق را می گفت. علامه مصباح شخصیت صبور و بردباری داشت و در برابر حوادث و پیش آمدهای روزگار مقاوم بود. وی حتی با افرادی که در حقّ او جفا می کردند با کرامت رفتار می کرد. در سالهای انقلاب

افغانستان، گروههای مختلف او را تحت فشار قرار می دادند تا از آنها حمایت کند، امّا این سخت گیریها هیچ گاه در اراده او خلل وارد نکرد و نهراسید و حق را می گفت. او امر به

معروف و نهی از منکر را رها نکرد، به هدف خود ادامه داد و مردم از او به نیکی و خوبی

یاد می کنند.

علامه مصباح به سنّت پیامبر صلی الله علیه و آله تعبد داشت. قال رسول اللّه صلی الله علیه و آله عَلِّموا أولادکم

السَباحه والرِّمایه(۱).

حضرت فرمود: فرزندانتان را شناگری، تیراندازی و رموز جنگی بیاموزید. آن روحانی عالی قدر، ورزشهای رزمی را دوست داشت و می گفت که اسلام به ورزش کردن سفارش زیادی کرده است. خود وی در رشته های تیراندازی و سوارکاری مهارت خوبی

۱- حقوق والدین و اولاد، ص ۵۲.

داشت و مردم هم او را می ستودند. او عالمی منحصر به فرد در منطقه بود.

از ویژگیهای دیگر وی آن بود که نظافت و آراستگی را دوست داشت و رعایت می کرد. او روحانی خوش لباس و آراسته ای بود، در سفرها، و نماز جمعه و جماعات و در محافل عمومی لباس زیبا می پوشید و خودش را معطر می ساخت؛ به اطرافیانش نیز سفارش می کرد که سر و وضع مرتبی داشته باشند. وی در هنگام خروج از منزل به آینه تماشا می کرد و خود را مرتب می ساخت و می فرمود: این عمل سنّت پیامبر اسلام است. او در میان علمای بلخاب بی نظیر بود، در حقیقت ظاهرش بیانگر باطنش بود، همیشه آرام، با وقار و با متانت راه می رفت و در هنگام راه رفتن به آسمان خیره نمی شد. او

گوینده توانایی بود و برای سخنرانی در تمام نقاط کشور از او دعوت می کردند و وی به منظور تبیین اهداف اسلامی و ترویج ولایت امیرالمؤمنین علی علیه السلام و مذهب حقه امام

جعفر صادق علیه السلام به سخنرانی می پرداخت. وی در تأسیس مدارس و مراکز آموزشی نقش بسیار فعالی داشت و راه اندازی دبیرستان سیّد جمال الدین در مرکز بلخاب نتیجه زحمات او بود. احداث سَرَک (جاده) بلخاب به مزار شریف، شبرغان و سرپل حاصل تلاش این روحانی بزرگ بود.

علامه مصباح برای ایجاد ارتباط تلفنی از بلخاب با مراکز ولایات (استانها) با تلاش بی وقفه سرانجام موفق شد دولت را متقاعد کند خط تلفن بلخاب و شبرغان را برقرار و راه اندازی کند و او اولین کسی بود که با مرکز ولایت تماس گرفت. همچنین این اولین گام

در جهت توسعه و پیشرفت بلخاب به شمار می رفت.

پس از فرمان امام خمینی رحمه اللّه علیه، مبنی بر این که در تمام شهرها نماز جمعه برگزار شود، علامه سیّد محمّد مصباح اولین نماز سیاسی و عبادی جمعه را در مرکز بلخاب اقامه کرد. او می کوشید با بیان احکام و معارف اسلامی، مردم را از جنگ، خشونت و برادر کشی بر حذر دارد و آنها را به وحدت و اخوّت اسلامی دعوت می کرد. دهها مسجد و حسینیه به فرمان او ساخته شد. وی مردم را به فراگیری علوم حوزوی و دانشگاهی، به کشاورزی و درخت کاری و باغ داری تشویق می کرد. خود او نیز مرد عمل و کار بود، و در حدود چهارده هزار درخت مثمر و غیر مثمر غرس کرد. بنابراین زندگی او بی شباهت به زندگی جدّ بزرگوارش حضرت امیرالمؤمنین علی علیه السلام نبود؛ آن حضرت

در موقع کار برای خلق در مسجد می نشست و به امور مردم رسیدگی می کرد، زمانی هم که کاری نداشت به امور شخصی، کار کشاورزی و آبیاری می پرداخت.

علامه مصباح روحانی روشنفکر، با تفکرات نوگرایانه و حامی آزادی بیان و عقیده و طرفدار گفتگو بود. او عقیده داشت که نسل جوان باید با پیشرفته ترین علوم روز دنیا آشنا

شوند، به ویژه به شیعیان توصیه می کرد که نباید از کاروان علم و دانش عقب بمانند. او

احکام اسلام را همراه با مسائل سیاسی و اجتماعی در سنگر پرشکوه نماز جمعه با صراحت لهجه بیان می کرد.پس از بازگشت سفرهای تحصیلی مشهد، قم و نجف در سخنرانیهایش به تحلیل اوضاع سیاسی و اجتماعی جامعه می پرداخت، از دولت های روز انتقاد می کرد و آنها را عامل تمام عقب ماندگی کشور می دانست. او روحانی دلسوزی

بود که وضع رقّت بار شیعیان او را رنج می داد و اعتقاد داشت این عقب ماندگیهای

سیاسی، مادی، اجتماعی و فرهنگی نتیجه اقدامات ظاهر شاه و داود شاه است. او فریاد مظلومیت شیعه را در تمام کشور بلند کرد و با سایر علمای شیعه چون، علامه شهید سیّد اسماعیل بلخی و آیت اللّه شهید سیّد سرور واعظ، آیت اللّه شهید حاج شیخ سلطان محمّد ترکستانی، علامه مبلغ و حجه الاسلام والمسلمین شهید سیّد محمّد حسین مصباح کابلی واعظ و آیت اللّه شهید شیخ محمّد امین افشار و بزرگان دیگر به مذاکره پرداخت تا راهی برای نجات شیعیان پیدا کنند. مصباح خطاب به ظاهر شاه گفت: در این مملکت کافران کمونیست حقّ تأسیس حزب سیاسی دارند، ولی شیعیان حقّ فعالیتهای سیاسی، فرهنگی، اقتصادی، دینی و اجتماعی ندارند. به مردم متدین افغانستان هشدار می داد و می گفت: دیروز ملت ما با یک وبای شوم به نام نظام سلطنتی روبرو بود، ولی امروز گرفتار یک نظام فاشیستی وابسته به خارج است؛ اسلام و دین شما در معرض خطر جدی قرار گرفته است، ای مردم بر شما لازم است این اژدهای خون خوار را از سر راه بردارید. اینها حزب نیستند بلکه کافرانی هستند وابسته به کفر جهانی.

علامه سیّد محمّد مصباح، قم، حوزه علمیه آن و مراجع تقلید را دوست می داشت. برای آخرین بار برای تجدید عهد و پیمان با ولایت، سفری به مشهد و قم کرد. بالاخره در هشتم اسفند سال ۸۲ به سنّ ۷۸ سالگی در شهر کاشان جهان را بدرود گفت. بدنش را به قم حمل کردند که با حضور علما و طلاب تشییع باشکوهی شد، و در مقبره العلمای

باغ بهشت به خاک سپرده شد. عاش سعیدا و مات سعیدا(۱).

۶۳۲. محمّد بن حسین بن علی بن عباس قلانسی بلخی

۶۳۲. محمّد بن حسین بن علی بن عباس قلانسی(۲) بلخی

شیخ الاسلام ابو عبد اللّه محمّد بن حسین قلانسی بلخی از فضلای عصر خود به شمار می رفت و امامت مسجد جامع بلخ را به عهده داشت. او از مشایخ بزرگ بلخ بود.

وی در ماه محرم سال ۵۳۵ه . وفات یافته و در گورستان اسپرس دفن است.

او بنا بر قول خودش در سال ۴۴۹ه . متولد شده و محل تولد وی محله کُلاه فروشان بلخ است.

ابو عبد اللّه محمّد بن حسین قلانسی بلخی از جمله محدّثان بزرگ به شمار می رفت. او مدت پنجاه سال به املای حدیث پرداخت. وی بیشتر عمر خود را صرف تدریس قرائت و تجوید قرآن کریم کرد. او در هیچ جایی دیده نمی شد، مگر در مسجد زیرا همیشه در مسجد معتکف بود. در تقوا و ورع نظیر و مانند نداشت.

عن محمّد بن حسین قلانسی بلخی باسناده عن رسول اللّه صلی الله علیه و آله قال: ان الملائکه، لتصافح رکبان الحاج تعتنق المشاه(۳).

ملائکه با کسانی که سواره وارد مکّه می شوند، مصافحه و با کسانی که پیاده به حج می روند، معانقه می کنند.

ابو فاء قریشی حنفی می گوید: محمّد بن حسین بن علی بلخی قلانسی، از جمله شاگردان ابوبکر محمّد بن عبدالملک ماسکانی خطیب بود، از او اجازه نقل روایت داشت، همچنان که از ابولیث نصر بن محمّد بن ابراهیم سمرقندی اجازه نقل روایت گرفته بود(۴).

ص:۳۵۷

۱- زندگی نامه علمای بلخاب، ص ۵۸ خطی؛ گوشه هایی از زندگی نامه مرحوم داملاّـ موسوی، ص ۲۲؛ دست نوشتهای فرزندش حجه الاسلام والمسلمین سیّد احمد مصباح.

۲- درباره معنا و وجه تسمیه قلانس ر.ک: همین کتاب، ج ۱، ص ۷۶.

۳- فضایل بلخ، ص ۳۵۳.

۴- الجواهر المضیه، ج ۳، ص ۱۳۹.

۶۳۳. محمّد بن حسین بن علی بلخی

محمّد بن حسین بن علی قلانسی بلخی عالمی زیرک بود که گمان می رود از پیشوایان درجه یک زمان خود در شهر بلخ به شمار می رفت. ابوبکر محمّد بن عبدالملک ماسکانی خطیب از شاگردان قلانسی بلخی بود، و بسیاری از علوم را در محضر او فرا گرفت. قلانسی تمام کتابهای او را تأیید کرده و به او اجازه انتشار داده است(۱).

ابو محمّد قریشی می نویسد: قلانسی بلخی، تمام آنچه را که خطیب ماسکانی از او

شنیده یا یادداشت کرده بود، تأیید کرد، نوشته های او عبارت است از شرح بر تفسیر ابواللیث نصر بن محمّد بن ابراهیم سمرقندی، کتاب تنبیه، کتاب بستان(۲).

قلانسی در روز جمعه ۲۷ محرّم الحرام سال ۵۳۵ه . در شهر بلخ وفات کرد.

۶۳۴. محمّد بن حسین بن موسی بن محویه بن عبد اللّه بن سِمْسارفوری

جدّ ابو سعید محمّد فوری، که از محدّثان نامی عصر خود به شمار می رفت ساکن نیشابور گردید. ابو عبد اللّه حافظ حاکم نیشابوری می گوید مقام علمی این مرد بزرگ را

هیچ کدام از علمای معاصر وی درک نکرده اند. و اضافه می کند که او ثقه است.

محمّد بن جمعه قهستانی می گوید: ابو سعید فوری در ماه مبارک رمضان سال ۳۴۰ه . وفات یافت و در مقبره مصلی دفن گردید(۳).

ص:۳۵۸

۱- التحبیر فی المعجم الکبیر، ج ۲، ص ۱۱۹.

۲- الجواهر المضیه، ج ۳، ص ۱۳۹-۱۴۰.

۳- الانساب، سمعانی، ج ۱۰، ص ۲۵۸.

۶۳۵. محمّد بن حسین روبانگاهی

(۱)

محمّد بن حسین روبانگاهی (روبانشاهی) معروف به امیر الامام در محل روبانگاه تولد یافت. او تحصیلاتش را در بلخ به پایان رسانید و دارای فضایل و کمالات برجسته ای

بود. وی از خطاطان معروف عصر خود محسوب می شد و خط نستعلیق را نیکو می نوشت. او از بلخ به شهر مرو رفت و به ریاست دیوان الإنشای سلطان سنجر بن ملک شاه منصوب شد. سمعانی می گوید: من او را پس از سفرهایش در شهر مرو ملاقات

کردم و بین من و روبانگاهی دوستی تغییرناپذیری وجود داشت. پس از مرگ سلطان سنجر او مقامش را از دست داد، به شهر غزنی رفت و در آن شهر ساکن شد. وی تا زمان سمعانی در غزنی زنده بوده است.

وی در ادبیات عرب و فارسی دست توانایی داشت و به هر دو زبان شعر می سرود، از جمله اشعار او که در آن جمال عمرانی مستوفی الممالک را ستوده است، این ابیات است(۲):

الدین صار مشید البنیان

والملک عاد موحّد الارکان

و تجلت البلدان فی عمرانها

بأغرّ أبیض من بنی عمران

۶۳۶. محمّد بن حسین سمنگانی

ابو جعفر محمّد بن حسین سمنگانی، در سمنگان از توابع بلخ دیده به جهان گشود. او تحصیلاتش را در بلخ به پایان رسانید و مدارجی از علوم را طی کرد. او به ویژه در علم

حدیث صاحب نظر شد و از محدّثان نامی عصر خود به شمار می رفت. ابوالمحاسن

ص:۳۵۹

۱- روبانگاه روستایی از توابع بلخ است. نام این محل را معرّب کرده اند و به روبانجاه مبدل شده است. برخی دیگر از محققان این محل را روبانشاه ضبط کرده اند.

۲- الانساب، سمعانی، ج ۶، ص ۱۸۳؛ معجم البلدان، ج ۳، ص ۸۶؛ اللباب، ج ۱، ص ۳۸۶؛ الرجال فی تاج العروس، ج ۴، ص

مسعود بن محمّد غانمی از شاگردان سمنگانی بود، غانمی می گوید: من از طریق استادم ابو جعفر سمنگانی روایاتی را یادداشت کرده ام(۱).

سمعانی می نویسد: سمنگانی امامت مسجد راعوم را به عهده داشت(۲).

ابو محمّد عمر بن احمد مرغینانی نیز از شاگردان سمنگانی است و از طریق استادش روایاتی را نقل کرده است(۳).

۶۳۷. محمّد بن حسین کابلی بلخی

ابوالحسین محمّد بن حسین کابلی بلخی، از محدّثان برجسته بلخ بود و در این شهر کرسی تدریس حدیث داشت. او روایاتش را از طریق یزید بن هارون، سفیان بن عُیینه و ابو عبدالرحمان باهلی نقل می کرد. کابلی روز چهارشنبه وسط ماه محرم الحرام سال ۲۵۰ه . وفات کرده است(۴).

سمعانی از قول ابوالفضل فلکی کابلی می گوید: ابوالحسین محمّد کابلی بلخی مذهب جهمیه داشت. نام وی در کتاب طبقات علماء بلخ آمده است(۵).

۶۳۸. محمّد بن حکم بن عبد اللّه بن مسلم بلخی

ابو جعفر محمّد بن حکم بن عبد اللّه بن مسلم بلخی، فرزند قاضی ابو مطیع بلخی است. او از علمای بزرگ بلخ به شمار می رفت. این مرد بزرگ به سال ۲۴۴ه . دعوت حق را لبیک گفت. قاضی ابو مطیع در آخرین روز حیات خود به مردم گفت: من امروز از میان

۱- الانساب، سمعانی، ج ۱۰، ص ۱۳، ۸۰.

۲- الانساب، سمعانی، ج ۹، ص ۹۳.

۳- طبقات الشافعیه، ج ۷، ص ۲۴۹؛ الجواهر المضیه، ج ۳، ص ۱۴۸.

۴- اللباب، ج ۲، ص ۲۳۶.

۵- الانساب، سمعانی، ج ۱۱، ص ۱.

شما می روم و بهترین کس از مردم بلخ بر من نماز می خوانـد. سؤال کردنـد او چه کسـی است؟ وی به فرزندش محمّد اشاره کرد. پس از وفات قاضی ابو مطیع، محمّد بر جنازه پدر نماز خواند.

زهـد و تقوای محمّـد بن ابو مطیع به قـدری بود که در هر روز دوازده هزار بـار تسبیـح می گفت. او همیشه ایام البیض را روزه می گرفت، در هر روز جمعه قرآن را ختم می کرد و

مقیـد بود اذکـار مخصوصـی را بر زبـان رانـد. هر روز میان طلوع فجر قرآن تلاوت می کرد و در میان هر دو نماز دعا زیاد می خواند.

از ابو جعفر محمّد بن قاضی ابو مطیع روایات زیادی نقل شده است. وی بیشتر این

روایات را از طریق مالک بن انس، معنعن و حضرت فاطمه زهرا علیهاالسلام نقل کرده است(۱).

ابو جعفر محمّد بن قاضی ابو مطیع روایاتی را نقل کرده است که به چند مورد آنها در زیر اشاره می کنیم:

قال رسول اللّه صلی الله علیه و آله: قل هو اللّه احد ثلث القرآن. یعنی ثواب خواندن سوره اخلاص معادل یک سوم قرآن کریم است. در روایت دیگری آمده است که پیامبر صـلی الله علیه و آله فرمود: هر روزی که بر من بگذرد و من در آن روز در خود احسـاس تغییر و زیادتی نیابم، مرا از آن روز هیـچ بهره و برکتی نخواهـد بود. و در روایت دیگری نیز آمـده است که حضـرت ختمی مرتبت محمّد بن عبد اللّه صلی الله علیه و آله فرمود: هرگاه بنده خدا در صبحگاهی سرد وضوی تمام بسازد و از خانه به قصد مسجد بیرون شود و بگوید: بسم اللّه الذی خلقنی فهو یهدین، خداوند او را در راه راست و طریق صواب هدایت می کند و بگویـد: والـذی هو یطعمنی و یسـقین، به او آب و غذای بهشت عنایت می کند و بگوید: و اذا مرضت و هو یشـفین، خداوند بیماری و زحمت او را کفاره گناهانش قرار می دهـد، و بگویـد: والـذی یُمیتُنی ثم یحیین، خداوند در هنگام مرگ به او درجه شهدا عنایت می کند و اگر زنده بماند در مقام صلحا و سعدا خواهد بود، و بگوید: والذی أطمع ان یغفرلی خطیئتی یوم الدین، گناهان او را می آمرزد اگر چه به اندازه کف دریاها باشد، و بگوید: رب هب

لی حکما و ألحقنی بالصالحین، خداوند درهای حکمت را به روی او می گشاید و او را به

۱- فضایل بلخ، ص ۲۳۹.

صلحای امت من ملحق می گرداند، و بگوید: واجعل لی لسان صدق فی الآخرین، خداوند دستور می دهد اعمال او را بر ورقه ای سفید بنویسند که این بنده من از راست گویان است. و بگوید: واجعلنی من ورثه الجنه، خداوند او را در بهشت در مقام عالی قرار دهد و بگوید: فاغفر لأبی، خداوند، پدر و مادرش را می آمرزد.

حسن بصری می گوید: من از سمره بن جندب سؤال کردم تو این روایت را با گوش خودت از پیامبر صلی الله علیه و آله شنیدی؟ گفت: نه یک بار و نه دو بار و نه ۳ بار و نه چهار و پنج بار بلکه ده بار از رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیدم(۱).

۶۳۹. محمّد بن حفص بلخی

محمّد بن حفص بلخی از دانشمندان روزگار خود بود. او روایت تدریس می کرد. ابو موسی عمران بن عبد اللّه نوری بخاری حافظ از شاگردان اوست، و روایاتی را از طریق بلخی نقل کرده است(۲).

۶۴۰. محمّد بن حفص جوزجانی

محمّد بن حفص جوزجانی، از علما و محدّثان خطه پر افتخار جوزجان به شمار می رفت. علما از طریق او روایاتی را نقل کرده اند. عبدالرحمان سیوطی و دیگر محدّثان،

جوزجانی را به جعل روایت متهم کرده اند(۳).

۱- فضایل بلخ، ص ۲۴۴.

۲- معجم البلدان، ج ۵، ص ۳۵۸.

۳- اللآلی المصنوعه، ج ۱، ص ۷۴.

۶۴۱. محمّد بن حماد جوزجانی

محمّد بن حماد جوزجانی، در جوزجان چشم به جهان گشود و در این سرزمین نشو و نما کرد. او تحصیلات خود را در زادگاهش به پایان رسانید، آن گاه به بلخ رفت، به خدمت

بزرگان آن شهر رسید و از آنها کسب فیض کرد. برای کسب بیشتر علوم به بغداد سفر

کرد، در آن شهر ساکن شد و به تدریس علم حدیث پرداخت.

طبرانی این روایت را از طریق او نقل کرده است: عن محمّد بن حمّاد جوزجانی باسناده، عن رسول اللّه صلی الله علیه و آله قال: لا تناجَشُوا، و لا تباغضوا، و لا تحاسُدوا، و لا تدابَرُوا، کونوا عبادَ اللّه إخوانا کما أمَرَکم اللّه (۱).

حضرت فرمود: در راه اختلاف کوشا نباشید، همدیگر را پیش دیگران بی ارزش نسازید، به عداوت و کینه اصرار نکنید، حسادت نداشته باشید، و راه دوستی و برادری را قطع نکنید، شما بندگان خدا هستید، و با هم برادر باشید، همچنان که خداوند شما را

به اخوت و برادری فرمان داده است.

۶۴۲. محمّد بن خاقان بروقانی

محمّد بن خاقان بروقانی، در روستای بروقان از توابع بلخ قدم به عرصه جهان نهاد. وی علوم را در شهر بلخ فرا گرفت و در مدت کوتاهی از دانشمندان نامی عصر خود شد(۲).

۱- معجم الصغیر، ج ۲، ص ۸۹؛ تاریخ بغداد، ج ۲، ص ۲۷۳.

۲- معجم البلدان، ج ۱، ص ۴۸۱؛ اللباب، ج ۱، ص ۱۱۶.

۶۴۳. محمّد بن خالد بلخی

محمّد بن خالد بلخی، معروف به محمّد بن ابی یعقوب از اصحاب امام رضا علیه السلام است. این مرد بزرگ در شهر بلخ قدم به عرصه وجود نهاد. رجال شناسانی چون شیخ طوسی، آیت اللّه خویی و دیگران نام او را محمّد بن خالد بلخی نوشته اند(۱).

محمّد بن ابی یعقوب می گوید: از امام رضا علیه السلام پرسید چرا امامت در فرزندان امام حسین علیه السلام قرار گرفت و به فرزندان امام حسن علیه السلام نرسید؟ امام علیه السلام فرمود: مشیّت

خداوند بر آن تعلق گرفته است و خداوند در آنچه انجام می دهد مورد پرسش قرار نمی گیرد(۲).

شیخ صدوق رحمه اللّه علیه نام او را محمّد بن ابی یعقوب آورده است(۳). علمای علم

رجال درباره شرح حال او بیش از این در کتابهای رجال چیزی نقل نکرده اند.

وی تنها یک روایت از امام رضا علیه السلام در باب امامت نقل کرده است(۴). محمّد بن ابی یعقوب بلخی از موسی بن هارون نقل می کند که موسی گفت: من حضرت رضا علیه السلام را دیدم که در مدینه به هرثمه بن اعین نگاه می کرد و می گفت: گویا می بینم او را به مرو

می برند و سرش را از تن جدا می کنند. هرثمه بن اعین از سران لشکر امین بود. وی پیش از شکست لشکر امین از او جدا شد و به سپاه مأمون ملحق گشت. او خدمات بزرگی برای مأمون انجام داد که از آن جمله شکست ابوسرایا بود. یکی از مأموران مأمون گزارش داد که هرثمه بن اعین با ابوسرایا مکاتبه دارد، به همین سبب مأمون او را احضار

کرد، وی را شلّاق زد، به زندان انداخت و در آن جا او را به قتل رسانید(۵).

۱- رجال شیخ طوسی، ص ۳۸۶؛ معجم رجال الحدیث، ج ۱۶، ص ۷۴؛ ج ۱۷، ص ۷۰؛ مجمع الرجال، ج ۵،ص ۲۰۶؛ نقد الرجال، ص ۳۰۵؛ جامع الرواه، ج ۲، ص ۱۰۹؛ منهج المقال، ص ۲۹۵.
۲- راویان در مسند الرضا، ص ۴۳۳؛ عیون اخبارالرضا، ج ۲، ص ۱۵۳؛ الجامع لرواه اصحاب الامام الرضا، ج ۲، ص ۱۶؛ کتاب الغیبه، نعمانی، ص ۱۸۰؛ علل الشرایع، ج ۱، ص ۲۰۸.
۳- علل الشرایع، ج ۱، ص ۲۰۸.
۴- عیون اخبارالرضا، ج ۲، ص ۸۲.
۵- راویان در مسند الرضا، ص ۴۳۳؛ الدلایل الامامه، ص ۱۹۳؛ عیون اخبارالرضا، ج ۲، ص ۵۰۷؛ مستدرکات علم الرجال، ج ۶، ص ۳۹۷.

۶۴۴. محمّد بن خزیمه قلّاس بلخی

ابو عبـد اللّه محمّـد بن خزیمه قلّاس بلخی از مشاهیر بزرگان بلـخ به شـمار می رفت. به گفته خطیب بغـدادی محمّد بن خزیمه قلانسی بلخی از محدّثان صاحب نام عصر خود

بود و عده ای از علما از طریق او روایاتی را نقل کرده اند(۱).

سمعـانی می گویـد: ابو عبـد اللّه محمّـد بن خزیمه قلاّـس بلخی از راویـانی چون، مقاتـل بن ابراهیم قلّاس و ابو یحیی زکریای قلّاس عابد روایاتی را نقل کرده است، نیز

عبدالصمد بن فضل بلخی و حسین بن قلّاس بغدادی از طریق محمّد قلّاس بلخی روایت کرده اند.

از محمّد بن مُخَلّد دوری و ابوبکر احمد بن جعفر بن سلم خَتْلِی نقل شده است که ابو عبد اللّه محمّد بن خزیمه قلاسی بلخی، در ماه جمادی الآخر سال ۲۹۵ه .، وفات کرده است(۲).

۶۴۵. محمّد بن خلیل ذُهلی بلخی

محمّـد بن خلیل ذُهلی بلخی، از رُوات بلخ به شـمار می رفت. او در بلخ تولد یافت و علوم را در زادگاهش فرا گرفت، آن گاه به تـدریس علوم مختلف از جمله علم حـدیث پرداخت. عـده ای از محققان او را به جعل حـدیث متهم کرده اند. و می گویند نباید از طریق

او روایاتی را نوشت یا نقل کرد. برخی از محدّثان از طریق وی روایاتی را نقل کرده اند(۳).

با توجه به اقوال و شخصیّت وی و بررسی روایات نقل شده از طریق او، متهم کردن وی به جعل حدیث جای تأمل دارد

۱- تاریخ بغداد، ج ۱۴، ص ۴۱۷.

۲- الانساب، سمعانی، ج ۱۰، ص ۵۲۷.

۳- المجروحین، ج ۳، ص ۲۹۶؛ میزان الاعتدال، ج ۳، ص ۵۱۶؛ الکشف الحثیث، ص ۳۶۹.

.

۶۴۶. محمّد بن خواجه شاه بن عباد اللّه بلخی

سیّد محمّد بن خواجه شاه بن عباد اللّه بلخی در بلخ تولد یافت. او تحصیلات خود را در آن شهر به پایان رسانید، ولی در اواخر عمر به سمرقند هجرت کرد و در آن شهر

ساکن شد. وی تألیفاتی نیز دارد که از آن جمله کتاب بازار عاشقان است.

او کتاب بازار عاشقان را به دستور محمّد دوست سلطان در سال هزار هجری تألیف

کرد. به گفته خود وی هر چه از غیب آمد نوشت و به چون و چرا مقید نشد، چرا که اصل کار بی حجتی است. این کتاب در ادب و عرفان طایفه نقشبندیه نوشته شده است. متن کتاب، شامل نظم و نثر می باشد. یک نسخه از این کتاب در کتابخانه لنینگراد و نسخه ای

دیگر در کتابخانه موزه ملّی کراچی است(۱).

کتاب دیگر او شرح رباعی خواجه بهاءالدین نقشبندی است که این گونه شروع می شود:

قومی مشکک اند و قومی به یقین

قوم دیگری فتاده اندر ره دین

ناگاه منادی ای برآمد ز کمین

کای بی خبران راه نه آن است و نه این

در رباعیات خیام مشابه آن آمده است:

قومی متفکرند اندر ره دین

قومی به گمان فتاده در راه یقین

می ترسم از آن که بانگ آید روزی

کای بی خبران راه نه آن است و نه این

یک نسخه از این کتاب که در سده ۱۱ کتابت شده، در کتابخانه موزه ملی کراچی به شماره ۲۳۷ موجود است(۲).

۶۴۷. محمّد بن درویش محمّد بلخی

محمّد بن درویش محمّد بلخی از نویسندگان قرن دهم هجری بوده و تاریخ تولدش

ص:۳۶۶

۱- فهرست مشترک نسخه های خطی فارسی پاکستان، ج ۳، ص ۱۳۱۳.

۲- فهرست مشترک نسخه های خطی فارسی پاکستان، ج ۳، ص ۱۶۱۰-۱۶۱۱.

معلوم نیست؛ ولی از متن کتاب او به نام مجمع الغرائب پیداست که در بلخ متولد شده و معلوم نیست که وی چگونه در دوران کودکی به بامیان رفته است. پدرش، ملا درویش محمّد بلخی، مفتی بلخ بوده که در شب پنج شنبه اول ماه صفر سال ۹۵۷ه . دار فانی را وداع گفته است.

محمّد بلخی از بلخ به قصد سیر و سیاحت عازم کابل شد و در ۱۴ ربیع الاول سال ۹۳۵ه . به کوههای بامیان رسید. او آن فلات سرسبز را به خاطر داشته و از قراین پیداست که در دوران کودکی به بامیان سفر کرده است.

آخرین تاریخ آمده در این کتاب تاریخ مرگ نتیجه الاولیاء حضرت ملائکه شبرغانی می باشد که در شب جمعه ماه رمضان سال ۱۰۰۳ه . ذکر شده است.

محمّد بلخی مجمع الغرائب را تألیف کرد. این کتاب درباره تاریخ و جغرافیا نوشته

شده است، در بخش تاریخ کتاب آمده است که امام مهدی علیه السلام در سردابه سامرا غایب شد. در بخش دیگر آن درباره زندگی ائمه علیهم السلام گفت وگو کرده و مطلب را به امام دوازدهم ختم کرده است.

آقای مشکوه در فهرست کتابخانه دانشگاه تهران این احتمال را داده است که شاید محمّد بن درویش محمّد بلخی از علمای اهل سنّت باشد.

باید به این مطلب توجه داشت که بیشتر نویسندگان تاریخ پربار بلخ به خاطر تقیه مجهول مانده اند. به همین سبب، تاریخ تشیع در سرزمین پرافتخار بلخ تحریف شد و علمای این خطه گمنام زندگی کردند.

محمّد بلخی چند تن از هم عصران خود مانند شهاب معمائی و حکیم اوالخیرلنگ، ملاخلیل، ابوالمعالی بخاری و درویش شیخم را یاد کرده است.

وی کتاب مجمع الغرائب را که مشتمل بر شانزده باب است به رشته تحریر درآورده

که باب اول آن از بین رفته است. و باب دوم درباره زندگی پیامبران معروف، باب سوم فهرست نام شهرهای بزرگ جهان و شگفتیهای موجود در آنها و باب چهارم تا دهم به ترتیب درباره شگفتیهای آدمیان، جانوران، گیاهان، کوهها و چشمه ساران، دریاها، بیابانها، کنیسه و کلیساهاست، باب یازدهم درباره طول و عرض و عمق دریاها، باب دوازدهم در باره مساحت کل زمین و فاصله شهرها با یکدیگر و باب سیزدهم درباره

قیافه شناسی و هوش و فراست است، و سرانجام باب چهاردهم، در شیرین سخنی و خوش طبعی، باب پانزدهم، رویدادهای شگفت انگیز جهان و باب شانزدهم، کلمات قصار از پند و اندرز بزرگان است.

این مرد دانشمند اشعاری به زبانهای ترکی و فارسی نیز سروده است(۱).

مجله یغما درباره سلطان محمّد بن درویش محمّد بلخی نوشته است که او کتاب مجمع الغرائب را در بین سالهای ۹۶۳ الی ۹۷۴ه . تألیف و آن را به پیر محمّد خان پادشاه بلخ تقدیم کرده است(۲). مؤلف با این مضمون مطلب را آغاز می کند که چون این فقیر بی بضاعت گاه گاهی عمر عزیز را به مطالعه کتب عجایب اخبار و نسخ غرائب آثار مصروف می داشت و گاهی در مجالس اکابر و اشراف از این حکایات روایت می شد، به شرف استحسان مشرف گشته و تحسین اقران می یافت، جنود الهی و توافق سعود نامتناهی مسند خلافت موروثی ولایت بلخ به شرف جلوس عالی حضرت کیوان رفعت سپهر شوکت:

آن پادشهی که خسرو ایران است

فرمانده عصر و داور دوران است

دارای زمانه شهریار عادل

شاهنشه بلخ پیر محمّد خان است

خلد اللّه ملکه و سلطانه، زیب و زینت دیده چون این کمینه را فی الجمله اطلاعی بر احوال بدایع و اصناف بنی آدم شده بود، لایق و مناسب چنان نمود که از برای بزم روح افزای از آنچه در کتب معتبر دیده به روایات چیده و عبارات نچیده رقم نماید.

۶۴۸. محمّد بن ربیع بن خذیم بلخی

محمّد بن ربیع بن خُذیم بلخی از جمله رُوات عصر خود بود، او از شاگردان فارس بن عمران بلخی بوده و از این استاد روایاتی را نقل کرده است(۳).

۱- فهرست نسخه های خطی فارسی، احمد منزوی، ج ۱، ص ۶۸۵؛ فهرست کتابخانه دانشگاه تهران، اهدایی مشکوه،ج ۲، ص ۶۵۱.

۲- مجله یغما، سال ۹، ش ۸، ص ۳۶۳.

۳- الرجال فی تاج العروس، ج ۴، ص ۱۰۰.

۶۴۹. محمّد حسین بن محمّد معصوم بن بقا حسین خرمی سمنگانی

میرزا محمّد حسین خرمی در روستای خرم از توابع سمنگان دیده به جهان گشود. وی مدت کوتاهی به کابل رفت و دوباره به زادگاهش بازگشت. او در ادبیات و شعر اقتدار کامل داشت و دیوان مکمل را ترتیب داد که حاوی مطالب متنوع است. میرزا محمّد حسین در سال ۱۳۳۰ه . در زادگاه خود خرّم وفات کرد و در آن محل دفن شد.

میرزا محمّد حسین علاوه بر ذوق شاعری که داشت، از خطاطان و خوش نویسان عصر خود به شمار می رفت و خط نستعلیق را نیکو می نوشت. نیز از علم نجوم، جفر و رمل آگاهی داشت. ابیات ذیل از اوست(۱):

یاد ایامی که در عالم بساطی داشتیم

با همه یاران همدم انبساطی داشتیم

انقلابات جهان را چشم عبرت بین کجاست

ورنه در عبرت سرا ما هم نشاطی داشتیم

گردش دوران گردون جمله را بر باد داد

منزل و مأوا به هر جایی رباطی داشتیم

چشم بگشای ای حسین و عبرت از عالم بگیر

دیده بودی پیش از این ما هم بساطی داشتیم

۶۵۰. محمّد رضا بلخی

محمّد رضا بلخی از علمای سده دوازدهم هجری است. او تألیفات زیادی دارد؛ از جمله کتاب روضه الانشاء که در دو روضه نوشته شده است.

ص:۶۶۹

۱- دایره المعارف آریانا، ج ۳، ص ۶۱۷.

یک نسخه از کتاب مذکور در کتابخانه دانشگاه لنینگراد روسیه موجود است(۱). محمّد رضا بلخی روضه الانشاء را به نام ابوالغازی عبدالعزیز خان نوشته است. کتاب مذکور در مراسلات و مفاوضات و امثال و حکم تألیف گردیده است. یک نسخه خطی از این کتاب در کتابخانه فردوسی در شهر دوشنبه موجود است(۲).

۶۵۱. محمّد بن زکریا بلخی

محمّد بن زکریا بلخی، از محدّثان صاحب نام بلخ به شمار می رفت. راویانی چون، عبد اللّه بن قیس رقاشی روایاتی را از طریق محمّد بن زکریا بلخی نقل کرده اند. برخی از علمای علم رجال او را ثقه نمی دانند و می گویند روایات محمّد بن زکریا بلخی از درجه

اعتبار ساقط است(۳).

۶۵۲. محمّد بن زکریا بلخی

محمّد بن زکریا بلخی از راویان صاحب نام بلخ بود. او از شاگردان محمّد بن ابان بلخی و محمّد بن صباح به شمار می رفت و از طریق آنها روایاتی را نقل کرده است. عن محمّد بن زکریا البلخی باسناده، عن أنس قال: قال رسول اللّه صلی الله علیه و آله: إن اللّه تعالی یَسْتَحْی من عبده و أَمَتِهِ یَشیبانِ فی الاسلام یُعذِّبهُما(۴).

حضرت فرمود: خداوند متعال حیا می کند پیر مرد و پیرزن مسلمانی را که عمرشان را در انجام تکالیف اسلام صرف کرده باشند، عذاب کند.

۱- نشریه کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران، ج ۹، ص ۱۶.
۲- نشریه کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران، ج ۹، ص ۹۹.
۳- اللآلی المصنوعه، ج ۱، ص ۲۳۳؛ العلل المتناهیه، ج ۱، ص ۳۰۴؛ ج ۲، ص ۷۷۷؛ لسان المیزان، ج ۴، ص ۱۰۰؛ الضعفاء الکبیر، ج ۲، ص ۲۸۹.
۴- العلل المتناهیه، ج ۱، ص ۳۰۴، ۳۳۴؛ اللآلی المصنوعه، ج ۱، ص ۶۹.

۶۵۳. محمّد بن سرور بن نجار بن حامد بلخی

ابو عبـد اللّه محمّد بن سـرور بن نجار بن حامد بن احمد بن طاهر بن یوسف بن حاشـر بن ماحی بن لیث بن ایوب بن ابو ایوب انصاری، در روسـتای فاشوق از توابع بخارا به دنیا آمـد. وی در اوان جوانی برای کسب دانش به بلـخ سـفر کرد و در این شـهر ساکن شد، ولی سمعانی عقیده دارد که محمّد بن سرور بلخی به بخارا بازگشت و ساکن

روستای فاشوق شد، و در این محل به جعل حدیث پرداخت(۱).

محمّد بن سـرور بلخی مدتی در شهر سمرقند اقامت داشت. محمّد بن عبیداللّه بن ابراهیم غردیانی از شاگردان اوست. غردیانی در شـهر سـمرقند به خدمت بلخی رسید و از طریق او روایاتی را یادداشت کرد. او می گوید: این روایات از روایاتی مناکر بود که نقـل آنهـا برایم گرفتـاری ایجاد کرد. محمّـد بن رجاء بخاری و ابو سـعید ادریسـی حافظ نیز روایاتی را از طریق محمّـد بن سرور بلخی نقل کرده اند(۲).

ابن نـدیم در فهرست مطلب نـادرستی را نقل کرده و همان مطلب در تاریـخ نگارشـهای عربی نیز تکرار شـده است. محمّـد بن سرور بلخی را به جای سوسـنجردی از شاگردان ابو سـهل نوبختی دانسته اند(۳). آثار به جا مانـده از محمّد بن سـرور بن نجار بلخی بدین قرار است:

کتاب کنزالاخبار، فضایل العلماء، کتاب الوصـیه لعلی بن ابی طالب، کتاب خطبه الوداع، کتاب آداب النبی صلی الله علیه و آله و کتاب احادیث ابی الدنیا(۴).

آقا بزرگ تهرانی می گوید: فؤاد سـزگین کتاب الانقاذ فی الامامه سوسـنجردی را به محمّد بن سـرور بلخی نسـبت داده است، در حـالی که کتـاب محمّـد بن سـرور بلخی کتـاب کنزالاخبـار است و موضوع آن اخبار و روایات می باشـد، و موضوع کتاب سوسنجردی

۱- الانساب، سمعانی، ج ۴، ص ۳۴۰؛ تاریخ نگارشهای عربی، ج ۱، ص ۲۵۳.

۲- الانساب، سمعانی، ج ۴، ص ۲۸۶.

۳- الفهرست، ص ۳۳۱.

۴- فتح المنان بمقدمه لسان المیزان، ص ۲۹۳.

کلام است و مباحث آن در باب امامت است(۱).

۶۵۴. محمّد بن سعید بن عزیز سمرقندی

ابوالحسن محمّد بن سعید بن عزیز سمرقندی، فقیه و از علمای شیعه اثنی عشری ساکن شهر بلخ می باشد که از طریق وی روایاتی نقل شده است. ابوالحسن محمّد بن

سعید سمرقندی به سندی از امام صادق علیه السلام نقل می کند که مردی از امام صادق علیه السلام پرسید: بنیان دینداری بر توحید و عدل نهاده شده است و دامنه علم آن بسیار گسترده است، هر خردمندی ناگزیر است آن را یاد بگیرد. من از شما خواهش می کنم آن را به نحوی بیان کنید که فهمش آسان باشد تا بتوانیم آن را در سینه نگه داریم. حضرت فرمود:

امّا توحید آن است که آنچه بر تو رواست بر پروردگار خود نپسندی و روا نداری؛ امّا عدل آن است که کارهایی را که خداوند تو را بر ارتکاب آنها سرزنش کرده است، به او نسبت ندهید(۲).

۶۵۵. محمّد بن سفیان بن محمّد جوهری کلماتی

ابوالحسن محمّد بن سفیان بن محمّد بن محمود ادیب کاتب جوهری کلماتی نیشابوری، در شهر نیشابور چشم به جهان گشود. وی تحصیلات خود را در این شهر به پایان رسانید و برای گردآوری احادیث به شهرهای خراسان سفر کرد. او در سال ۳۴۰ه . به شهر بخارا رفت و مدت دو سال در این شهر ماند، آن گاه به جوزجان رفت که سلاطین آن دیار به گرمی از او استقبال کردند؛ سرانجام به دار الانشای فریغونهای جوزجان راه

یافت. او در سال ۳۵۰ه . در شهر جوزجان وفات یافت و در این شهر به خاک سپرده شد.

۱- الذریعه، ج ۲، ص ۳۳۳.

۲- معانی الاخبار، ج ۱، ص ۲۴؛ نور البراهین، ج ۱، ص ۲۴۵.

او روایاتش را از طریق ابوبکر محمّد بن اسحاق، ابوالعباس محمّد بن اسحاق ثقفی و دیگران نقل می کرد. ابو عبد اللّه حاکم نیشابوری می گوید: ابوالحسن محمّد بن سفیان

جوهری، فقیه و دانشمند بود و در علم مناظره ید طولایی داشت و می افزاید ابو یعلی حمزه بن عبدالعزیز مجلسی از شاگردان او بود و از وی روایاتی را نقل کرده است(۱).

ابن اثیر می گوید: جوهری از طریق ابوبکر بن خزیمه روایت نقل می کرد. ابو عبد اللّه حاکم نیشابوری از کلماتی روایاتی را نقل کرده است(۲).

۶۵۶. محمّد بن سلیمان بلخی

علامه جمال الدین ابو عبد اللّه محمّد بن سلیمان بن حسن بن حسین بلخی مقدسی حنفی مشهور به ابن نقیب در نیمه شعبان سال ۶۱۱ه . در یک خانواده بلخی تبار، در شهر قدس قدم به عرصه جهان نهاد. او در این شهر نشو و نما کرد و تحصیلات خود را در همان جا آغاز کرد، سپس برای تکمیل آن به مصر سفر کرد و در شهر قاهره ساکن گشت. در مصر به مدرسه عاشوریه راه یافت، و تحصیلات خود را در این مدرسه و سایر مدارس آن کشور به پایان رسانید. بعد از مدتی در مدرسه عاشوریه به تدریس علوم پرداخت و دیری نپایید که در دانشگاه الازهر مشغول تدریس شد.

او مردی صالح، پرهیزگار و متواضع بود. این عالم فاضل عمر خود را در راه تدوین تفسیر قرآن کریم صرف کرد. تفسیر وی در حدود پنجاه جلد است. نحوه تحریر این تفسیر بدین قرار بوده که اول اسباب نزول آیات را بررسی کرده و آن گاه به سراغ قواعد

قرائت و تجوید رفته و اعراب آیات را بررسی کرده است؛ سپس لغات مشکل قرآن کریم را مورد تحقیق قرار داده و معنا کرده است، و نیز در بُعد عرفانی و حقایق باطنی قرآن کار کرده است.

سرانجام وی به قدس شریف بازگشت که در ماه محرم سال ۶۹۸ه . در این شهر

۱- الانساب، سمعانی، ج ۱۱، ص ۱۳۸.

۲- اللباب، ج ۲، ص ۲۵۹.

جهان را بدرود گفت و در همین مکان شریف به خاک سپرده شد(۱).

مقریزی می گوید: ابو عبد اللّه محمّد بن سلیمان بلخی مرد فاضلی بود. حدود ۹۹ جلد تفسیر قرآن نوشت؛ هرگاه مردم به زیارت قدس شریف مشرف می شدند، به خدمت او می رفتند و از وی درخواست دعا می کردند(۲). سیوطی می گوید: ابو عبد اللّه محمّد بن سلیمان بلخی صد جلد کتاب در تفسیر قرآن تألیف کرده است. من بخشهایی از این کتاب گرانبها را دیده و مطالعه کرده ام. برزالی، ابن شامه و ذهبی از جمله شاگردان بلخی

هستند(۳). به گفته قرشی، صفدی، و ابن عماد، محمّد بن سلیمان بلخی مفسری بزرگ و از ادیبان عصر خود به شمار می رفت. وی به زبانهای عربی و فارسی اشعاری نیکو سروده است(۴).

محمّد بن سلیمان بلخی این روایت را به سندی، از امیرالمؤمنین علی علیه السلام نقل کرده است، قال علی علیه السلام: أحبّ الکلام إلی اللّه عزّوجلّ، أن یقول العبدُ و هو ساجد ربّ إنّی ظلمتُ نفسی فأغفرلی فإنّه لا یغفر الذنوبَ إلاّ أنت(۵).

فرمود: محبوب ترین کلام نزد خداوند عالم آن است که بنده سر بر سجده می گذارد و می گوید: پروردگارا من بر خود ستم کرده ام، مرا ببخش، کسی مرا نمی بخشد جز تو.

ابو عبد اللّه محمّد بن سلیمان بلخی روایاتی را از طریق یوسف بن مُخیلی نقل کرده است. نیز، بَرْزالی و ابو شامه روایاتی را از طریق بلخی نقل کرده اند(۶).

صاحب هدیه العارفین می گوید: کتاب التحریر والتحبیر لاقوال أئمّه التفسیر فی معانی کلام السمع البصیر از ابو عبد اللّه محمّد بن سلیمان بلخی است که در پنج جلد تألیف شده است(۷).

۱- الایرانیون و الأدب العرب، ج ۲، ص ۴۰۲؛ الوافی بالوفیات، ج ۳، ص ۱۳۶؛ طبقات المفسرین، ص ۱۷۴.

۲- الانس الجلیل، ج ۲، ص ۲۱۷.

۳- طبقات المفسرین، ص ۳۲.

۴- الجواهر المضیه، ج ۲، ص ۱۶۵؛ الوافی بالوفیات، ج ۳، ص ۳۸۲؛ شذرات الذهب، ج ۷، ص ۷۷۳.

۵- معجم الشیوخ الذهبی، ص ۴۱۱؛ النجوم الزاهره، ج ۸، ص ۱۸۸.

۶- الجواهر المضیّه، ج ۲، ص ۱۶۵.

۷- هدیه العارفین، ج ۶، ص ۱۳۹؛ الاعلام، زرکلی، ج ۷، ص ۲۱.

۶۵۷. محمّد بن سلیم بلخی

محمّد بن سـلیم بلخی، از مفاخر علما و محدّثان بلخ است. او روایاتی را از طریق ضـحاک بن مزاحم بلخی نقل کرده است، نیز محدّثانی چون، امام قتیبه بن سـعید بغلانی، ابو معاویه، منصور بن ابی مزاحم، ابن طباع، ابراهیم بن موسی و دیگران از طریق او روایاتی را نقل کرده اند(۱).

بخاری از قتیبه بن سـعید نقل می کنـد که نبیه بن مضـر می گفت: «من در مکّه حضور سـفیان بن عُیَینه بودم و محمّد بن سـلیم خراسانی بلخی وارد شد، آن گاه سفیان بن عُیینه او را اکرام و احترام نمود(۲).

ابی حاتم رازی گفت: محمّد بن سـلیم خراسانی بلخی از ابن ابی ملیکه روایت ندارد و فقط از ضحاک بن مزاحم بلخی روایت کرده است(۳).

ابن حبّان، نام پدر او را در صفحه ۳۵ سلیمان نقل کرده است و در صفحه ۴۸ سلیم آورده است(۴).

۶۵۸. محمّد بن سلیم خراسانی بلخی قریشی

محمّـد بن سـلیم خراسانی بلخی در شـهر بلـخ تولد یافته است. او در زادگاهش به فراگیری علوم پرداخت و برای تکمیل آن به حجاز سفر کرد.

ابن ابو مَلِك به نقل از پدرش می گوید: «محمّد خراسانی بلخی به سرزمین وحی، مکّه معظّمه، مشرف شد و سفیان بن عُیَینه به گرمی از او استقبال کرد». ضحاك بن مزاحم

۱- تهذیب التهذیب، ج ۵، ص ۱۱۹، چاپ جدید.

۲- التاریخ الکبیر، ج ۱، ص ۱۰۶.

۳- الجرح و التعدیل، ج ۷، ص ۲۷۴.

۴- الثقات، ج ۹، ص ۳۵-۴۸.

بلخی گفته است: «محمّد بن سلیم خراسانی از مردم بلخ است»(۱).

ابن حجر درباره تاریخ وفات وی چیزی نقل نکرده است(۲).

۶۵۹. محمّد بن شجاع بلخی

ابو عبد اللّه محمّد بن شجاع بلخی، معروف به ابن بلخی، از محدّثان صاحب نام عصر

خود بود. وی در ۱۳ ماه رمضان سال ۱۸۱ هجری در شهر بلخ پا به عرصه جهان هستی نهاد. او تحصیلات خود را در زادگاهش به پایان رسانید، راهی بغداد گشت و در این شهر به تدریس علوم پرداخت. سرانجام در ماه ذی الحجه سال ۲۶۶ هجری به سنّ نود سالگی در شهر بغداد وفات یافت و در این شهر به خاک سپرده شد.

درباره نسبت او علمای رجال شناس اختلاف نظر و تردید دارند. المزی، قریشی، ذهبی و ابن عُدی او را ثلجی نوشته اند و بعضی دیگر از علما، مانند، ابن حجر، جزری، شیرازی، ابن کثیر، سیوطی و ابو عبد اللّه حاکم نیشابوری او را بلخی نقل کرده اند. آنهایی

که او را ثلجی نوشته اند، وی را ابن ثلجی می دانند. به علت عدم دقت بعضی از محققان،

بلخی گاهی بجلی و گاهی ثلجی نوشته شده است و علتش نیز آن است، لذا برای اثبات مطلب شخصیت مورد نظر را به این طایفه یا به آن طایفه نسبت داده اند. متأسفانه برخی از تاریخ نگاران و رجال شناسان، اصل امانت داری را رعایت نمی کنند. [امید است روزی

برسد که به این قانون اخلاقی عمل نمایند]. همچنین علما در مورد ابو عبد اللّه محمّد بن شجاع بلخی اختلاف نظر دارند؛ برخی او را از فقهای شافعی و بعضی از فقهای حنفی می دانند. صاحب معرفه علوم الحدیث از حاکم نیشابوری نقل می کند که محمّد بن شجاع بلخی تألیفات فراوانی دارد؛ کتابی در مناسک حج دارد که بیش از شصت جلد است. من آن کتاب را نزد ابو عبد اللّه محمّد بن احمد بن موسی قمی خزانه دار دیده ام. کتابی بسیار دقیق و علمی بود(۳).

۱- التاریخ الکبیر، ج ۱، ص ۱۰۶.
۲- تهذیب التهذیب، ج ۹، ص ۱۹۷.
۳- معرفه علوم الحدیث، ص ۲۲۴.

ابن عُدی می گوید: بلخی از شاگردان امام شافعی است. او در هنگام مرگ امام شافعی را دعا می کرد و می گفت: خداوند او را رحمت کند. او از جعل کنندگان حدیث بود(۱).

قریشی می گوید: محمّد بن شجاع بلخی از شاگردان حسن بن زیاد بود. او از فقهای بزرگ عراق به شمار می رفت و در سال ۲۶۶ه . در سجده نماز عصر سکته کرد و درگذشت. وی مایل به مذهب معتزله بود(۲).

ابن حجر می گوید: ابن عُدی او را متهم به جعل حدیث کرده است، در حالی که وی از جمله شاگردان امام شافعی و احمد بن حنبل بود(۳).

ذهبی می گوید: محمّد بن شجاع بلخی از شاگردان یحیی بن مبارک بن مغیره عدوی بصری، معروف به یزیدی و یحیی بن آدم است. وی دریایی از دانش بود، نیز دارای تعبّد و تهجّد بود و قرآن را بسیار تلاوت می کرد(۴).

ابن کثیر می نویسد: بلخی یکی از عباد جهمیّه به شمار می رفت(۵).

المزی می گوید: ابو عبد اللّه محمّد بن شجاع بلخی روایاتش را از طریق اسماعیل بن عُلیّه، حسن بن زیاد لؤلؤی، ابی اسامه حمّاد بن اسامه، عبید اللّه بن موسی، محمّد بن عمر واقدی، وکیع بن جراح و یحیی بن آدم نقل می کرد، نیز محدّثانی چون احمد بن حسن بن صالح بغدادی، عبد اللّه بن احمد بن ثابت بزّاز، عبد الوهّاب بن عیسی بن ابو حیّه، محمّد بن ابراهیم بن جیش بغوی، محمّد بن احمد بن یعقوب بن شَیبه سَدوسی روایاتی را از طریق محمّد بن شجاع نقل کرده اند.

بلخی از علمای جهمیّه است و قایل به خلق قرآن بود و در این زمینه تألیفاتی دارد، به ویژه کتابی بر رد عثمان بن سعید دارمی نوشته است. یحیی بن خاقان می گوید: از احمدبن حنبل نظرش را درباره محمّد بن شجاع بلخی سؤال کردم. احمد گفت: او مردی بدعت گذار و هواپرست است.

سری بن مُکرم مقری گفت: متوکل عباسی احمد بن حنبل را خواست، از وی درباره

۱- الکامل فی الضعفا، ج ۷، ص ۵۵۰.
۲- الجواهر المضیه، ج ۳، ص ۱۷۳.
۳- لسان المیزان، ج ۹، ص ۱۰۹.
۴- سیر اعلام النبلاء، ج ۱۲، ص ۳۷۹.
۵- البدایه والنّهایه، ج ۷، ص ۴۱۴؛ الغدیر، ج ۵، ص ۲۵۹.

محمّد بن شجاع بلخی سؤالاتی کرد و گفت: یحیی بن اکثم او را برای پست قضاوت پیشنهاد کرده است. احمد گفت: ابن بلخی سزاوار قضاوت نمی باشد به علت این که او امانت دار خوبی نیست. عبد اللّه بن احمد بن حنبل گفت: ده روز قبل از فوت قوایری شنیدم که او می گفت: ابن بلخی کافر است. من این مطلب را برای اسماعیل قاضی نقل کردم او سکوت کرد، عرض کردم آیا ابن بلخی با توجه به آنچه که درباره او شایع شد کافر شده است. گفت: بله. زکریا بن یحیی ساجی می گوید: ابن بلخی مردی دروغ گوست؛ وی در طریق بطلان حدیث رسول خدا صلی الله علیه و آله حیله کرده است. ابن عدی می گوید: ابن بلخی قایل به تشبه و از جاعلان حدیث بود. ابوالفتح محمّد بن حسین ازدی

حافظ می گوید که ابن بلخی دروغ گو می باشد و روایات او مورد اعتماد نیست و نباید آنها

را یادداشت کرد، به علت این که وی عقیده خوبی نداشت؛ او همیشه به خود رنگ دین داری می زد.

عده ای از علما او را توثیق کرده اند، از آن جمله ابوالحسن علی بن صالح بود که می گفت: جدم برایم نقل می کرد و می گفت من از ابو عبد اللّه محمّد بن شجاع بلخی شنیدم که می گفت: مرا در این خانه دفن کنید که من غیر از این خانه از مال دنیا چیز دیگری ندارم، من برایش همیشه ختم قرآن می کردم(۱).

حلبی می گوید: ابن بلخی دارای تألیفاتی است(۲).

ابن عماد می نویسد: محمّد بن شجاع بلخی، متروک الحدیث است. او در هنگام مرگ نود سال داشت(۳). حاجی خلیفه، تألیفات محمّد بن شجاع بلخی را این گونه نام می برد: التجرید فی الفقه، تصحیح الآثار، کتاب الکفّارات، النوادر فی الفروع کبیر، کتاب

المضاربه، کتاب الرد علی المشتبه، کتاب المناسک که در ۶۱ جلد است(۴).

سیوطی می گوید: ابوالعباس احمد بن طاهر مُقری، محمّد بن شجاع بلخی را مرد زاهدی می داند(۵). ابن جزری می نویسد: ابو عبد اللّه محمّد بن شجاع بلخی مردی فقیه و

۱- تهذیب الکمال، ج ۲۵، ص ۳۶۲؛ الضعفاء و المتروکین، ج ۳، ص ۷۰.
۲- کشف الحثیث، ص ۳۷۹.
۳- شذرات الذهب، ج ۳، ص ۲۸۴.
۴- کشف الظنون، ج ۶، ص ۱۷.
۵- طبقات المفسرین، ص ۱۰۸.

عالمی صالح و متکلمی صاحب نام بود. او اعتقاد خوبی نداشت، در اواخر عمر توبه کرد و خداوند توبه او را قبول کرد، لذا در روز عرفه در سجده آخر نماز عصر سکته کرد و درگذشت(۱).

۶۶۰. محمّد بن شقیق بن ابراهیم بلخی

محمّد بن شقیق بن ابراهیم بلخی از جمله روات بلخ است. احتمال می رود که او

فرزند عارف بزرگ شقیق بلخی باشد(۲).

ابو نُعیم اصفهانی، محمّد بن شقیق بن ابراهیم را فرزند شقیق بلخی آورده است(۳). محمّد بن شقیق گفته است: شداد بن حکم را حاکم بلخ به قضاوت این شهر منصوب کرد، او ناراحت شد به قصد خودکشی گلوی خود را چنان فشرد که از سخن گفتن بازماند و حرفهایش مخلوط و نامفهوم گشت. بعد از آن چهل سال شبها هرگز نخفت(۴).

۶۶۱. محمّد سلیم بن ملاّ آدینه محمّد آقچگی

محمّد سلیم بن ملا آدینه محمّد آقچگی، از جمله بزرگان و نویسندگان بلخ به شمار می رفت. وی کتاب ریاض الناصحینِ محمّد بن محمّد بن محمّد جامی را که در سال ۸۳۵ه . تألیف کرده بود. در ماه جمادی الاول سال ۱۲۶۵ه . رونویسی کرد. این کتاب ۶۴۰ صفحه دارد و درباره احکام شرعی تألیف شده است(۵).

۱- غایه النهایه، ج ۲، ص ۱۵۲؛ طبقات الفقهاء، ص ۱۴۶؛ میزان الاعتدال، ج ۳، ص ۵۵۲؛ تحریر تقریب التهذیب، ج ۳، ص ۲۵۶؛ تهذیب التهذیب، ج ۵، ص ۱۳۲.

۲- الانساب، سمعانی، ج ۱۰، ص ۵۴۰.

۳- حلیه الاولیاء، ج ۸، ص ۶۲.

۴- فضایل بلخ، ص ۱۸۸.

۵- فهرست نسخه های خطی فارسی انستیتوی تاجیکستان، ج ۲، ص ۲۰۳.

درباره مرکز

بسمه تعالی

هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ

آیا کسانی که می‌دانند و کسانی که نمی‌دانند یکسانند ؟

سوره زمر/ ۹

مقدمه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان، از سال ۱۳۸۵ هـ .ش تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن فقیه امامی (قدس سره الشریف)، با فعالیت خالصانه و شبانه روزی گروهی از نخبگان و فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

مرامنامه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان در راستای تسهیل و تسریع دسترسی محققین به آثار و ابزار تحقیقاتی در حوزه علوم اسلامی، و با توجه به تعدد و پراکندگی مراکز فعال در این عرصه و منابع متعدد و صعب الوصول، و با نگاهی صرفا علمی و به دور از تعصبات و جریانات اجتماعی، سیاسی، قومی و فردی، بر مبنای اجرای طرحی در قالب « مدیریت آثار تولید شده و انتشار یافته از سوی تمامی مراکز شیعه» تلاش می نماید تا مجموعه ای غنی و سرشار از کتب و مقالات پژوهشی برای متخصصین، و مطالب و مباحثی راهگشا برای فرهیختگان و عموم طبقات مردمی به زبان های مختلف و با فرمت های گوناگون تولید و در فضای مجازی به صورت رایگان در اختیار علاقمندان قرار دهد.

اهداف:

۱.بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام)

۲.تقویت انگیزه عامه مردم بخصوص جوانان نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی

۳.جایگزین کردن محتوای سودمند به جای مطالب بی محتوا در تلفن های همراه ، تبلت ها، رایانه ها و ...

۴.سرویس دهی به محققین طلاب و دانشجو

۵.گسترش فرهنگ عمومی مطالعه

۶.زمینه سازی جهت تشویق انتشارات و مؤلفین برای دیجیتالی نمودن آثار خود.

سیاست ها:

۱.عمل بر مبنای مجوز های قانونی

۲.ارتباط با مراکز هم سو

۳.پرهیز از موازی کاری

۴.صرفا ارائه محتوای علمی

۵.ذکر منابع نشر

بدیهی است مسئولیت تمامی آثار به عهده ی نویسنده ی آن می باشد .

فعالیت های موسسه :

۱.چاپ و نشر کتاب، جزوه و ماهنامه

۲.برگزاری مسابقات کتابخوانی

۳.تولید نمایشگاه های مجازی: سه بعدی، پانوراما در اماکن مذهبی، گردشگری و...

۴.تولید انیمیشن، بازی های رایانه ای و ...

۵.ایجاد سایت اینترنتی قائمیه به آدرس: www.ghaemiyeh.com

۶.تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و...

۷.راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی

۸.طراحی سیستم های حسابداری، رسانه ساز، موبایل ساز، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک، SMS و...

۹.برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم (مجازی)

۱۰.برگزاری دوره های تربیت مربی (مجازی)

۱۱. تولید هزاران نرم افزار تحقیقاتی قابل اجرا در انواع رایانه، تبلت، تلفن همراه و... در ۸ فرمت جهانی:

۱.JAVA

۲.ANDROID

۳.EPUB

۴.CHM

۵.PDF

۶.HTML

۷.CHM

۸.GHB

و ۴ عدد مارکت با نام بازار کتاب قائمیه نسخه :

۱.ANDROID

۲.IOS

۳.WINDOWS PHONE

۴.WINDOWS

به سه زبان فارسی ، عربی و انگلیسی و قرار دادن بر روی وب سایت موسسه به صورت رایگان .

درپایان :

از مراکز و نهادهایی همچون دفاتر مراجع معظم تقلید و همچنین سازمان ها، نهادها، انتشارات، موسسات، مؤلفین و همه

بزرگوارانی که ما را در دستیابی به این هدف یاری نموده و یا دیتا های خود را در اختیار ما قرار دادند تقدیر و تشکر می نماییم.

آدرس دفتر مرکزی:

اصفهان -خیابان عبدالرزاق - بازارچه حاج محمد جعفر آباده ای - کوچه شهید محمد حسن توکلی -پلاک ۱۲۹/۳۴- طبقه اول

وب سایت: www.ghbook.ir

ایمیل: Info@ghbook.ir

تلفن دفتر مرکزی: ۰۳۱۳۴۴۹۰۱۲۵

دفتر تهران: ۸۸۳۱۸۷۲۲ ـ ۰۲۱

بازرگانی و فروش: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹

امور کاربران: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹


مرکز تحقیقات رایانه ای
قائمیه
اصفهان
www
برای داشتن کتابخانه های تخصصی
دیگر به سایت این مرکز به نشـــانی
www.Ghaemiyeh.com
www.Ghaemiyeh.net
www.Ghaemiyeh.org
www.Ghaemiyeh.ir
مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.
۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹